بزرگسال و جوان از نظر افکار و تمایلات

جلد اول

مؤلف: استاد محمد تقی فلسفی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

کتابی که اکنون به عنوان گفتار فلسفی درباره بزرگسال و جوان از نظر افکـار و تمایلات تقدیم خوانندگان عزیز می شود شامل قسمتی از سخنرانیهای خطیب نامی معاصر و دانشمند جناب آقای محمدتقی فلسفی واعظ مشهور می باشد، که در دو مجلد تنظیم شده است. بخش اول آن، که کتاب حاضر است، مشـتمل بـر برده فصل می باشد.

کسانی که به بینات شیوا و رسای معظم له آشنائی دارند مـی داننـد کـه ایـن گوینده توانا مطالب علمی و مشکلی را با بیانی ساده و نافذ و قابـل فهـم عمـوم ایراد نموده و هر کس به فراخور ذوق از هر طبقـه و مرتبـه ای کـه باشـد از آن استفاده می کند.

افکار و تمایلات بزرگسال و جوان که موضـوع بحـث ایـن کتـاب اسـت از مسائل مهم و مورد توجه روان شناسان جهان مـی باشـد و دربـاره آن کتابهـای بیشماری نوشته اند.

اسلام نیز به این امر کامل داشته و در قرآن کریم و احادیـث، پیرامـون معـاد مطالب بسیاری به مسلمین گفته شده است.

در گفتارهای این کتاب، معظم له، درباره مسایل مربوط به بزرگسال و جـوان بحث می نماید و با استفاده از نظریه های آنـان و انتقـاد از بعضـی از مکاتـب، حقایق نهفته را آشکار و برتری اسلام را از لحاظ علمی روشن می نماید.

در این گفتارها از آیات و احادیث مربوطه با اسلوب تازه ای ضمن بحثهـای متنوع استفاده شده و نیز مقـالات علمـی و نظریـه هـای دانشـمندان غـرب بـه مناسبت عینا نقل گردیده است.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پس از کسب موافقت معظم له، به منظـور آشـنایی بیشتر عموم مردم با مبانی اسلام، با تاءییدات خداوند متعـال تصـمیم بـه چـاپ مجموعه آثار ایشان گرفت تا پس از چاپ، با بهـای مناسـب در اختیـار علاقـه مندان قرار گیرد.

پاییز 1377

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

1 - تفاوت امیال بزرگسالان و جوان

(قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا)

قرآن کریم

مشکل بزرگ

ناسازگاری و اختلاف جوانان و میانسالان و کهنسالان، در محیط خانواده و اجتماع، یکی از مشکلات بزرگی است که در گذشته و حال، بین تمام ملل و اقوام بشری، کم و بیش وجود داشته و دارد. چه بسا روابط خانوادگی بر اثر اختلاف و تشاجر این سه گروه بر هم خورده و مصائب سنگینی به بار آمده است. گاهی بر اثر ستیزه جویی و پرخاشگری، فرزندان جوان از خانه گریخته و متواری شده اند. گاهی کشاکش و اختلاف، زنان جوان را واداشته است که شوهر و فرزندان خود را ترک گویند و به نقطه نامعلومی رهسپار شوند، و گاهی پرخاشگری و اختلاف به جرم و جنایت منتهی شده و افراد به کشتن خود یا کشتن دگران دست زده اند.

منشاء اختلاف

اختلاف و تشاجر جوانان و میانسالان و کهنسالان، از دو منشاء اساسی سرچشمه می گیرد: یکی طبیعی و دیگری اکتسابی.

قسمت طبیعی مربوط به قانون خلقت و سنن آفرینش است. از این نظر که طرز تفکر این سه گروه به طور طبیعی با هم متفاوت است و همین تفاوت اندیشه و فکر، منشاء قسمتی از اختلافات و ناسازگاری آنان با یکدیگر است.

طبیعی و اکتسابی

قسمت اکتسابی مربوط به روش های تربیتی، قوانین اجتماعی، اصول اخلاقی و آداب و رسوم عمومی است. از این نظر که افراد در کودکی چگونه تربیت شده

اند، جامعه تا چه حد خود را پابند ارزش هـای اخلاقـی مـی دانـد، مقـررات و قوانین چگونه غرایز و تمایلات نفسـانی مـردم را در شـئون مختلـف زنـدگی و اندازه گیری می کند، و چطور در پاره ای از مواقع خوی بـد و عـادات ناپسـند اجتماع باعث ناسازگاری و تشاجر این سه گروه با یکدیگر می شود.

برای رفع اختلاف یا لااقل تقلیل ناسازگاری، لازم اسـت اولا تفـاوت هـای روانی این سه گروه، که ناشی از اختلاف سنین عمر است، با توجه به مقتضـیات زمان شناخته شود، و تا جایی که ممکن است، هر گروهـی بـه اندیشـه و طـرز تفکر دو گروه دیگر آشنا گردد و با در نظر گرفتن وضع روح و حالت روانشـان با آنان رفتار نماید.

ثانیا، برنامه های تربیتی، که سازنده مردم است و همچنین قوانین اجتمـاعی و مقررات اخلاقی، که میزان تعدیل غرایز و معیار تماس افراد با یکدیگر است، آن چنان صحیح و عادلانه تنظیم گردد که جوابگوی نیازمندی های هـر سـه گـروه باشد تا در پرتو آن، هـر گروهـی بـه حـق طبیعـی و اجتمـاعی خـود برسـد و تمایلاتش با اندازه گیری صحیح و دور از افراط و تفریط ارضا گردد.

دو شرط اساسی

شناخت وضع روحی و کشش های روانی و جوانان و بزرگسالان و همچنین وجود مقررات صحیح قانونی و اخلاقی، بـرای تنظـیم روابـط آنـان، دو شـرط اساسی و به هم پیوسته تقلیل ناسازگاری ها، و اختلاف خـانوادگی و اجتمـاعی است و با فقد هر یک از این دو، نتیجه منفی خواهد بود.

دیرزمانی است که دانشمندان غرب، در رشـته روان شناسـی پیـروزی هـای عظیمی به دست آورده و به مقدار قابل ملاحظه ای از وضـع روحـی جوانـان و میانسالان و سالخوردگان آگاه شده اند و به وسیله نشریه های علمـی و برنامـه

های فرهنگی، طرز تماس آنان را با یکدیگر توضیح داده و اجرای آن را به جامعه توصیه نموده اند. در نتیجه، شرط اول سازگاری، که شناخت روحیه این سه گروه است، تقریبا تحقق یافته است، ولی بر اثر فقدان شرط دوم و نبودن مقررات صحیح و عادلانه، اختلاف و ناسازگاری، جنگ و ستیز و جرم و جنایت همچنان در محیط خانواده و اجتماع در دنیای غرب باقی مانده و طبقات مختلف مردم از آن در رنج و عذاب اند.

به شرحی که در فصول آینده توضیح داده می شود، دنیای غرب مرتکب اشتباه بزرگی شده و در موارد بسیاری، آزادی بیش از حد مصلحت به مردم داده است. قانون گزاران نخواسته و یا نتوانسته اند غرایز و تمایلات مردم را با واقع بینی و حفظ مصالح فردی اجتماعی اندازه گیری کنند و با وضع قوانین ناصحیح و اعطای آزادی های مضر و خطرناک، بسیاری از ناپاکی ها و پلیدها را مجاز شناختند و مردم را به راه افراط کاری و زیاده روی سوق دادند، و در نتیجه کشورها را به مشکلات عظیمی مواجه نمودند و زمینه بروز تضاد و اختلاف و وقوع جرم و جنایت را مهیا ساختند.

آزادی های مضر

پیشوای عالی قدر اسلام، در چهارده قرن قبل، خصایص روحی و حالات روانی جوانان و میانسالان و کهنسالان را از نظر وضع طبیعی مورد توجه قرار داده و پیروان خود را از آن ها آگاه ساخته است و ضمن روایات متعددی، طرز آمیزش و برخورد آنان را با یکدیگر بیان نموده و وظایف هر سه گروه را در خانواده و اجتماع معین نموده است. در مقام تشریع و قانون گزاری نیز از طرفی مقررات باطل و نظامات نادرست گذشته را، که منشاء بسیاری از مفاسد و اختلافات و باعث تضییع حقوق طبیعی و اجتماعی آن سه گروه بود، از میان

برداشت و از طرف دیگر، غرایز و تمایلات نفسانی بشر را به درستی اندازه گیری کرد و در پرتو وحی الهی راه سعادت و مصلحت انسان ها را ارائه نمود و بدین وسیله موجبات هم آهنگی و سازش نسل های مختلف را فراهم ساخت. در آیین اسلام نه هیچ یک از غرایز به کلی سرکوب شده و نه مانند مغرب زمین به پاره ای از تمایلات، آزادی بیش از حد مصلحت داده شده است.

اسلام و غرایز بشر

در این کتاب به اختصار پیرامون شناخت روان جوان و میانسال و کهنسال و تفاوت اندیشه و افکار آنان، با استفاده از روایات اسلامی و تحقیقات علمی دانشمندان گفت و گو می شود.

همچنین پاره ای از تعالیم دینی و مقررات اسلامی، که در رفع اختلاف نسل های سه گانه نقش مؤثری دارد، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و در ضمن به بعضی از آداب و رسوم قبل از اسلام و همچنین به قسمتی از اوضاع کنونی دنیای غرب نیز اشاره می شود.

اولین عامل اختلاف

اولین عالم اختلاف و ناسازگاری جوانان و بزرگسالان تفاوتی است که به طور طبیعی در تمایلات نفسانی و طرز تفکر آنان وجود دارد. سنین عمر، نه تنها روی اندام و قوای جسمانی اثر می گذارد و وضع ظاهری جوانان و میانسالان و کهنسالان را متمایز می سازد، بلکه در حالت روانی و عواطف روحی آنان نیز مؤثر است. اندیشه و افکار پیران سالخورده با تخیلات و طرز تفکر جوانان نوساخته تفاوت بسیار دارد.

به عبارت دیگر، بر اثر طول عمر و بالا رفتن سال های زندگی، تغییرات عمیقی در قوای جسمانی و فعالیت های سلولی و فعل و انفعال های شیمیایی

بدن آشکار می شود، و از این جهت که نفس و بدن با یکدیگر متحد و مرتبطاند و احکام هر یک در دیگری سرایت می کند، دگرگونی ها و تحولات جسم، باعث تحول حالات و روحی و تغییر عواطف روانی می شود، همان طور که تحولات روانی و دگرگونی های روحی نیز در جسم می گذارد و بدن را متاءثر می سازد. برای آن که مطلب تا اندازه ای روشن گردد، لازم است پیرامون اتحاد نفس و بدن و رابطه جسم و جان توضیحی داده شود.

رابطه جسم و جان

(عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: الروح فی الجسد کالمعنی فی اللفظ) .

علی علیه السلام پیوستگی و ارتباط نفس و بدن را با عالی ترین تشبیه بیان نموده و فرموده است: روح و جسد آدمی هم مانند معنی در لفظ است.

مسئله اتحاد نفس و بدن و تأثیر هر یک از این دو، در دیگری، از مسائلی است که در گذشته مورد قبول حکما و فلاسفه بوده و امروزه نیز دانشمندان محقق آن را پذیرفته و در کتاب های علمی خود شواهد بسیاری در اثبات آن ذکر کرده اند. در این جا به پاره ای از آن ها اشاره می شود.

فعالیت های روحی و روانی

فعالیت های روانی محققا با فعالیت های فیزیولوژیکی بدن بستگی دارد.

می توان برخی تغییرات عضوی را در تعقیب حالات مختلف نفسانی و یا بر عکس، کیفیات روانی را با تأثیر بعضی اعمال عضوی مشاهده کرد. خلاصه این که مجموعه بدن و نفس آدمی به وسیله عضوی و روانی به یک اندازه تأثیر می پذیرد و تغییر می کند. جان با جسم مانند شکل و مرمر یک مجسمه به هم آمیخته است و نمی توان بدون تراشیدن یا شکستن مرمر، شکل مجسمه را تغییر داد.

موازنه رشد و مغز و هوش

می دانیم که هوش و دماغ کودک هر دو به یک رشد می کند و هنگامی که بر اثر کهولت، مراکز عصبی کوچک می شود، هوش نیز کم می گردد. الکل به سرعت با جریان خون در سلول های مغز نفوذ می کند و تغییرات موقتی در فعالیت های روانی می دهد و با سقوط فشار خون، بر اثر خونریزی داخلی، فعالیت های مغزی متوقف می شود. خلاصه کیفیات روانی با وضع مغز بستگی دارد.

در حقیقت مغز، مطلقا از ماده عصبی ساخته نشده است و شامل محیطی نیز هست که در آن سلول های عصبی غوطه ورند. ساختمان این محیط نیز به وسیله ترکیبات سرم خون تنظیم می گردد. از طرفی سرم خون ترشحات تمام غددی را که در بدن پراکنده اند، شامل است. بنابراین تمام اعضای بدن با واسطه خون و لنف در مغز حضور دارند و حالات شعوری ما به یک نسبت با ترکیب شیمیایی هورمون های مغز و ساختمان سلول های دماغی بستگی دارد.

مثلا اگر محیط داخلی بدن از ترشح غده سورنال محروم بماند، بیمار ضعف عمیقی فرو می رود و به حیوان خونسردی شبیه می گردد. یا اختلالات عملی غده تیروئید، سبب تحریکات عصبی و روانی یا خمودی و بلاهت می شود. در خانواده هایی که ضایعات این عضو ارثی است، ابله و ناقص عقل و جنایتکار زیاد است. [1]

کافی است پلاسمای خون از برخی مواد محروم می شود تا عالی ترین تجلیات روحی از میان برود. وقتی که مثلا تیروئید در خون تیروکسین ترشح نکند، هوش و حس و اخلاق و حس و جمال و حس مذهبی باقی نمی ماند. افزایش یا کمبود کلسیم، سبب اختلالات روانی می گردد.

محقق است که وضع روانی با حالت بدنی بستگی دارد. فعالیت های فکری و عاطفی، از شرایط فیزیکی و شیمیایی و فیزیولوژیکی اندام ها ناشی می گردد. [2]

موضوع ارتباط نفس و بدن، یک حقیقت مسلم و تردیدناپذیر است که آثار و نشانه های آن از دوران کودکی به صور مختلف بروز مـی کنـد و در تمـام ادوار جوانی و میانسالی و کهولت همچنان ثابت و پایدار است.

حیوان بالفعل و انسان بالقوه

روزی که بشر از مادر متولد می شود، حیوان بالفعـل و انسـان بـالقوه اسـت. عقل و هوش، فکر و فهم، حافظه و تخیل، و دیگر سرمایه های روانی و ذخـایر روحی با رشد تدریجی بدن شکوفان می شوند و به مـوازات پیشـروی جسـم و نیرومندی اندام شکفته تر می گردند تا به رشـد نهـایی خـود برسـند. ایـن امـر روشنگر این حقیقت است که جسم و جان بشـر از دوران کـودکی بـا یکـدیگر وابسته و مرتبطاند.

سخن گفتن، یکی از اعمال جسمانی و مربوط به زبـان و تارهـای صـوتی و فعالیت های ریوی است. ولی این عمل جسمانی، رابطه مستقیم با وضـع روانـی انسانی نیز دارد. به عبارت دیگر، نوزاد سالم در ماه های اول ولادت قادر نیست سخن بگوید. پس از مدتی صداها را تقلید مـی کنـد و بـا گذشـت یـک سـال، تدریجا به زبان می آید و سخن می گوید. این عجز و ناتوانی کودک تنها ناشـی از ضعف اندام و قوای جسمانی او نیست، بلکه نارسایی روحی و ضـعف روانـی کودک نیز در این ناتوانی سهم بسیاری مؤثری دارد. به همین جهـت، زبـان بـاز کردن طفل و به سخن آمدنش، دلیل پیشروی و موزون جسم و جـان و رشـد و هماهنگ بدن و روان است.

رشد موزون جسم و جان

گاستون ویو می گوید:

هوش عملی کودکان با همان روش هایی که برای آزمایش هوش میمون ها به کار رفته و یا با روش های مشابهی مورد آزمایش قرار گرفته است. مقایسه رفتار میمون ها و اطفال از ابتدا بسیار سودبخش بوده است.

حتی پاره ای از روان شناسان برای آن که این مقایسه بهتر انجام گیرد، یک میمون و یک کودک را با یکدیگر پرورش داده و آزمایش نموده اند. کلوک، پسر خود را که در ابتدای آزمایش کمتر از یک سال داشت، مدت نه ماه همراه شمپانزه کوچکی پرورش داد. در سال 1914، بوتان، اهل بردو، به فکر آن افتاد که حرکات هوشی میمون ها و کودکان را با یکدیگر مقایسه نماید. وی اولین کسی بود که توانست موضوع بسیار مهمی را روشن سازد و آن این که قوه ناطقه، حد فاصل حقیقی ما بین انسان و حیوان است. بوتان می گوید: طفلی که شروع به تکلم می نماید، چون انسان کوچکی رفتار می کند، ولی رفتار کودکی که سخن نمی گوید، چون رفتار میمون های آدم نماست.

طفل کوچک یک ساله از نظر میزان فکر با میمون های آدم نما شبیه است. کودک یک ساله بیشتر مسائلی را که برای میمون ها طرح می شود، حل می کند. از این جهت سن یک سالگی را سن شمپانزه نامیده اند.

اما به تدریج که طفل زبان را یاد می گیرد، پیشرفتش سریع می شود و از شمپانزه جلو می افتد. کلمات و ارتباطی که میان آن ها وجود دارد، وسیله هایی برای نقل و انتقال افکار او هستند و در عین حال همراه خود خاطراتی را که برای او حفظ می کنند. کودک پس از زبان گشودن می تواند آن چه را که

خودش مستقیما درک نمی کند، تصور نماید و امکان های فکـری اش بـه طـور شگفت آوری ترقی می نماید. [3]

در کودکان، مخصوصا در ابتدای تکلم، بسط و توسعه تخیل با پیشرفت عمـل در تکلم در یک ردیف انجام می گیرد. طفلی که تکلم نمی کند، نیروی تخـیلش از شمپانزه بیشتر نیست و به اندازه آن حیوان تخیلش ضـعیف اسـت. بـرعکس، طفلی که زبان گشوده است، قادر است امکان هایی را که به وسـیله مشـهوداتش به او تلقین می گردد. تخیل نماید.

این ارتباط محکمی که ما بین تخیل و تکلم وجود دارد، به وسیله مشـاهدات و آزمایش هایی که هد در بیماران مبتلا به کوری ذهنی انجام داده، تاءیید شـده است. [4]

خلاصه، جسم و جان کودک با هم پیوسته و مرتبط است.

طفل در طول چند سال، مدارج رشد جسمانی را به تدریج مـی پیمایـد و بـا پیشرفت بدن، تمام شئون رواین کودک نیز یکی پس از دیگری شکفته می شوند و به فعلیت می آیند. ولی همان طور که طفل نابالغ از نظر قیافه و آهنگ، اندام و قامت، و دیگر صفات ظاهری کـودک اسـت، همچنـین تخـیلات و تمـایلاتش، اندیشه ها افکارش، و خلاصه حالات روانی اش نیز کودکانه است.

با آن چه به اختصار درباره جسم و جان کودک توضیح داده شـد، اکتفـا مـی شود. اینک موضوع تحـولات جسـمانی و تغییـر و حـالات روحـی جوانـان و میانسالان و پیران بر اساس رابطه تن و روان مورد بحث قرار می گیرد.

آغاز تحول بلوغ

ایام کودکی پایان می پذیرد. طفل دوازده سـاله مـی شـود و دوران تحـول و انقلاب بلوغ آغاز می گردد. در این دوره طوفانی و پرتشنج، که چهارسال طـول

می کشد، بر اثر ترشح هورمون های بلوغ، دگرگونی های همه جانبه و عمیقی در وجود آدمی پدید می آید که بعضی از دانشمندان آن را به ولادت جدید تعبیر کرده اند.

نوجوان، با طی کردن این مرحله، دوران کودکی را پشت سر می گذارد و به منزلگاه جوانی وارد می شود. منزلگاهی که سراسر شور و نشاط و عشق و امید است. مناظر زیبای زندگی را از دور می نگرد و با وجد و هیجان به سوی آینده ای لذت بخش و مطبوع پیش می رود.

در این دوره استخوان های بدن عموما و استخوان های دست و پا خصوصا، به طور جهش رشد می کنند و با سرعت مدارج نمو را می پیمایند تا به آخرین مرحله پیشرفت طبیعی خود برسند.

اعضای درونی و عضلات نیز به همین ترتیب مسیر نمو خود را طی می کنند و با سرعت به سوی کمال نهایی خود پیش می روند. حلقوم نوجوان در این دوره توسعه می یابد و طول تارهای صوتی اش دو برابر می شود و رفته رفته صدای زیر کودکانه، طنین صدای انسان بالغ را پیدا می کند. در صورت نوجوان و دیگر نقاط بدنش موی می روید و خلاصه، کودک دیروز در پایان این دوره، قیافه و هیکل یک شخص بالغ را به خود می گیرد.

نکته قابل ملاحظه آن که تحول بلوغ نه تنها استخوان و اعضای بدن کودک را دگرگون می سازد و اوضاع جسمانی او را تغییر می دهد، بلکه بر اساس رابطه تن و روان، به موازات تغییرات آشکاری که در جسم کودک پدید می آید، اوضاع روانی و تمایلات روحی وی نیز تغییر می کند. به طوری که طرز تفکر یک انسان نوبالغ با اندیشه و افکار دوران کودکی اش تفاوت بسیار دارد.

تغییر تمایلات روحی

وقتی که در حضور ما از کلمه بلوغ گفت و گو می شود، بلافاصله به یاد سرعت رشد بدنی و تغییرات داخلی، که موجب می شوند دستگاه بدن بتواند کوشش های زمان و کمال و پختگی را انجام دهد، می افتیم. آن چه که ابتدا جلب توجه می کند، جهش بدنی است. پس اولین خط سیر ما برای مطالعه در بلوغ همین خواهد بود. اما در همین زمان چشم انداز جدیدی در مقابل ما رخ می نماید. در نتیجه بیداری شوق ها و شورها و عشق در این سن، حساسیت زیاد می شود. حتی در نزد طبایع فعال و جدی نیز حاکم بر تمام فعالیت های نفسانی می گردد. پس همراه جهش بدن، جهش قلب نیز شروع می گردد. نزدیک شدن این دو خط سیر با یکدیگر اتفاق و تصادف نیست، بکله نزدیکی آن، یکی دیگر از دلایل بستگی زندگی ذهنی و زندگی خارجی است که در هر یک از ادوار وجود، مظاهر آن دیده می شود. [5]

هر یک از حرکات عظلات ما و هر حالت عادی، یک معنای روان شناسی خاص دارد که روان شناس نباید از آن غافل بماند. به عبارت دیگر، بدن انسان مظاهر زندگی روحی را نمایان می سازد و جوانان نیز از این قاعده مستثنی نیستند، اما با همه روابطی که دارند، نباید فعالیت های روحی و بدنی را با یکدیگر مخلوط نمود. [6]

جوانان نوبالغ، از نظر روانی دارای وضعی مخصوص به خود هستند. اینان نه مانند کودکان نابالغ فکر می کنند و نه اندیشه و افکارشان هم مانند بزرگسالان سی ساله و چهل ساله است. به همین جهت، دانشمندان محقق، روان شناسی جوان را یک رشته اختصاصی خوانده اند و برای شناخت روح جوان به یک سلسله تحقیقات عمیق و بررسی های مخصوص دست زده اند.

اختلال تعادل

موریس دبس می گوید:

در حدود سال دوازده یا سیزدهم، تعادل جسمی و روحی کودک مختل می گردد. تغییرات جسمی عمیق به وجود می آیند. اخلاق و رفتار، ثبات و پایداری خود را از دست می دهند. عادات کودکی، خود را کنار می کشند. طفل توپ و عروسک را به کناری می اندازد. خیالبافی توسعه می یابد، تا جایی که گاهی به کار تحصیلی لطمه می زند. [7]

جوان خیلی زودتر از کودکانی که در حدود ده سالگی هستند. متاءثر می گردد. یک کلمه، یک کنایه و اشاره کافی است که طوفانی ایجاد کند برای خاطر هیچ، رنگ ایشان سرخ می شود. هیجانات حاصل نه تنها اعمال و حرکات را دچار اختلال می کند، بلکه فعالیت فکری و فرهنگی را نیز فلج می سازد. [8]

خشم کودکانه جای خود را به غیظ و نفرت می دهد و حالت راءفت و ترحم جانشین رقت کودکی می شود. مالیخولیا، که هرگز در پیش کودکان وجود ندارد، یکی از هیجان هایی است که مشخص پانزده سالگی می باشد. [9]

در حالی که کودک فقط در زمان حال زندگی می کند، جوان نورس، مفهوم زمان روحی را در دو جهت گذشته و آینده جست وجو می نماید.

فعالیت فکری، که بیشتر متوجه گذشته و آینده است، علاقه مندی به وضع حاضر را در درجه دوم اهمیت قرار می دهد. به همین علت است که برای جوان نورس مواجهه با حقیقت مشکل است. [10]

علاقه جوان به مجهولات

جوانان مجهولات را دوست دارند، زیرا مجهولات چیزهای تازه ای هستند که بهتر از معلومات تجربی با مولودات ذهنی ایشان توافق می یابند و این مهم

ترین دوران از زندگانی است که انسان به تخیلات غیرممکن و افسانه مانند مـی پردازد و افکار شیرین و باطل، مخصوصا در دخترکان جوان پیدا مـی شـود. بـه طوری که قبول واقعیت زندگی برای ایشان مشکل می نماید و ممکـن اسـت در بعضی مغزهای ظریف و حساس و اختلالاتی به وجود آورد. [11]

ماندوس متوجه شده است که جوان بیشتر در صدد آن انـد کـه محـیط را بـا خود موافق سازند نه خود را با محیط. انضباطهای اجتماعی، که بعد از خروج از خانواده و مدرسه با آن برخورد می نمایند، ایشان را متحیر می سـازد. عـده ای سخت برآشفته می شوند و عده ای دیگر در مقابل آن سر فرود می آورند. فقـط عده معدودی خود را آن متوافق می سازند.

از این جاست که عصیان ها و روش های هرج و مرج طلبی ایجاد می شـود. [12]

عبارات جوانان، که از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خیلی غنی تر از عبارات اطفال است، قابل بیان کردن افکار عمیق می باشد. اما در غالب مـوارد، این عبارات جز یک لباس ناموزون چیزی نیستند. در ابتدای امر از بوسوئه تقلید می کنند و حال آنکه مطلب جز یک نثر عادی شورای کشاورزی چیزی نیسـت. علت این است که ایشان در مدت کوتاهی لغات متعـدد آموختـه انـد و فرصـت کافی برای هضم و جذب و تعیین موارد استعمال واقعی این لغات را پیدا نکـرده اند. خودشان خیال می کنند که فهمیده اند، اما فهم آن ها غالبـا نصـفه و نـاقص است. [13]

جوان و عقل

جوان با عقل چندان ارادتی ندارند. قضاوت های عقلی را بسـیار حقیـر مـی شمارند و آن را لایق پیرمردان می دانند. آنان مثل امرسون فکر می کنند که مـی خواست ارابه خود را به یکی از ستارگان ببندند. [14]

خلاصه بر اثر تحول بلوغ، ظاهر نوجوان دگرگون می گردد.

قیافه و قامت او تغییر می کند. از صف کودکان خارج می شود.

خواهش های کودکی را ترک می گوید و به گروه بزرگسالان می پیوندد. ولی از نظر روحی و حالات روانی دارای وضع اختصاصی است.

از این جهت که بلوغ روی عقلش اثر عمیق نگذارده و نیروی فکرش به درستی شکفته نشده، منطق و استدلال و برهانش ناسنجیده و ضعیف است و به استدلال افراد فهمیده نیز توجه نمی کند.

از این جهت که احساسات بر اثر بلوغ تشدید می شود و اوج می گیرد، مزاج جوان همواره آماده طوفان است. احساسات با نیرومندی و قدرت بر سراسر کشور وجودش حکومت می کنند و او را به کارهای تند و غیرعقلانی وادار می سازند.

دوره تخیلات

دوران جوانی دوران تخیلات و اوهام است. دوره بی باکی و تهور و افراط در عشق و محبت است. دوره هیجان های شدید و عواطف حساب نشده و ناموزن است. با این همه، نباید جوان مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد، چه وضع آشفته روان جوانان یک پدیده طبیعی و مقدمه تعالی و تکامل است و اساس آن به قضای حکیمانه خداوند در نظام آفرینش پایه گذاری شده است.

(قال علی علیه السلام : جهل الشباب معذور و علمه محصور) .[15]

علی علیه السلام فرمود: عذر نادانی جوان پذیرفته و مقبول و علم او در جوانی محدود و محصور است.

اگر جوانان با بزرگسالان فهمیده و دانا در تماس باشند و تصمیم های تند خود را قبلا با آنان در میان بگذارند و شور کنند، می توانند دوران بحرانی و

کوتاه مدت جوانی را به سلامت طی نمایند و با سعادت و خوش بختی به زندگی خویش ادامه دهند.

سنین جوانی

ایام پرشور و طوفانی جوانی، که گاهی به مستی شباب تغییر شده، خیلی کوتاه مدت است. بعضی از دانشمندان آن را به پنج سال می دانند و می گویند دوران جوانی از شانزده سالگی آغاز می شود و در بیست سالگی پایان می پذیرد. به نظر بعضی، حداکثر ایام شباب ده سال است و پایان آن را در بیست و پنج سالگی می دانند.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگی روحی و ناموزونی های شدید روانی هستند. تا جایی که در پاره ای از موارد، بی نظمی ها رنگ جنون به خود می گیرد. بعضی از دانشمندان آن را با معلول سموم هورمون های بلوغ دانسته اند.

پیروان مکتب کرپلن می گویند: جنون جوانی عبارت است از ضعف سریع عقلانی، که هنگام بلوغ ظاهر شده و احتمالا نتیجه مسمومیت درونی و پریشانی غدد مترشح داخلی است. [16]

جنون جوانی

هر قدر از عمر جوانی بیشتر می گذرد و فاصله جوان از دوره بحرانی بلوغ افزایش می یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروکش می کند و بی نظمی های روانی تقلیل می یابد. جوان از نظر تعقل و تفکر پخته می شود و رفته رفته اخلاق و رفتارش عادی می گردد. ولی این تحول، در همه جوانان و در تمام شرایط متفاوت طبیعی و تربیتی یکسان نیست. بلکه بعضی زودتر و بعضی دیرتر به سرمنزل پختگی و کمالی می رسند.

همه شما پسران و دختران جوانی را می شناسید که شرایط زندگانی ایشان بسیار حقیر است و به واسطه فشار زندگی خیلی زود از دوران کودکی وارد مرحله کمال می گردند و در حدود 18 سالگی به مرحله پختگی می رسند. بالعکس، عده ای دیگر، مخصوصا آن هایی که دارای زندگی راحت و آسوده ای هستند، مدت ها در دوران بلوغ و کودکی باقی می مانند و در 22 یا 23 سالگی هنوز نیز مرد نشده اند. دوران بلوغ مانند دوران رشد، گاه پیش رس بوده و گاهی در تأخیر است. [17]

دوران میانسالی

ایام جوانی سپری می گردد و از 21 سالگی و حداکثر از 26 سالگی دوران میانسالی آغاز می شود. با پایان یافتن دوران شباب، تحولات طوفانی جسم و جان و اوضاع بحرانی تن و روان نیز خاتمه پیدا می کند. با این تفاوت که بدن آدمی در پایان بیست سالگی به رشد نهایی خود می رسد و وضع جسمانی تثبیت می گردد و از آن پس، اگر تغییراتی در ناحیه تن پدید آید، بسیار خفیف و ناچیز است. ولی مغز که کانون تعقل و تفکر و مرکز صفات روانی است، در پایان بیست سالگی به رشد نهایی خود نمی رسد، بلکه تکمیل اعمال مغزی تا حدود سی و پنج سالگی به طول می انجامد.

رشد اعمال مغزی

به عقیده لانک ورثی فعالیت ادراکی روانی مغز با سرعت پوشیده شدن رشته های عصبی از ماده میلین رابطه خیلی نزدیک دارد. اکثر رشته های عصبی در مغز و نخاع و پی ها از ماده ای به نام میلین پوشیده شده اند.

می توان گفت یک رابطه مستقیم خیلی نزدیک بین رشد اعمال مغزی و پوشیده شدن رشته های عصبی از میلین وجود دارد. بیشتر رشته های عصبی در

مغز، تا سن بلوغ، از این ماده پوشیده شده می شوند، ولی بعضی از رشته های عصبی، که در قشر مغز وجود دارند، در سنین متوسط زندگانی کاملا از غشاء میلین پوشیده می شوند. [18]

ذخایر تجربی

جوانان و میانسالان از نظر وضع روانی و طرز تفکر با یکدیگر تفاوت بسیار دارند. به طوری که اشاره شد، جوانان تحت تأثیر عواطف شدید و شورانگیز خود هستند و همه چیز را از پشت عینک احساسات می نگرند. دوران جوانی دوره سرکشی و طغیان است. دوره هیجان و بی قراری، وهم و تخیل، افراط و تندروی، و خلاصه دوره افکار و بی حساب و ناسنجیده است. برعکس، در دوران میانسالی طوفان احساسات فرو می نشیند. نیروی عقل شکوفان می شود. هر چه بیشتر می رود، شکفته تر می گردد. ذخایر تجربی افزایش می یابد. دوره میانسالی، دوره نظم و اعتدال، فهم و فکر، محاسبه و سنجش، واقع بینی و درک حقایق، و دوره پختگی و کمال است.

یکی از شواهد پیوستگی جسم و جان و رابطه تن و روان، تأثیر ترشحات غدد جنسی روی حالات روانی و صفات اخلاقی است. به نظر دانشمندان متخصص، هورمون های جنسی در تحولات روحی و روانی جوانان و میانسالان نقش مؤثری دارد.

غدد جنسی و حالات روحی

بیضه ها از تمام غدد مترشحه داخلی نفوذ بیشتری بر روی قدرت و حالت روحی ما دارد. در هنرمندان و شعرای بزرگ و مقدسین و فاتحین افراد بالغ، تغییراتی را در حالات روانی سبب می شود. بعد از بیرون آوردن تخمدان ها، زنان افسرده می شوند و قسمتی از فعالیت های فکری و حس اخلاق خود را از

دست می دهند و در کسانی که با عمل جراحی، بیضه ها را بر می دارند، شخصیت رفته رفته زایل می شود. [19]

ویل دورانت می گوید:

هر مردی در سی و پنج سالگی در اوج منحنی خویش است. هم به قدر کافی از خواهش ها و شهوات سال های جوانی در اوست و هم دورنمای تجربه وسیع و فهم پخته و رسیده ای در اختیار دارد. شاید این معنی با دایره شهوات جنسی نیز موازی باشد، زیرا شهوت جنسی هم در سی و دو سالگی به اوج خود می رسد و در نیمه راهی است که از سن بلوغ تا سن فضیلت و کمال می رود. الیس نشان داده است که بیشتر نوابغ مرد و زن در انگلستان، از پدران و مادرانی زاده اند که سال عمرشان میان سی و دو بوده است. [20]

تفاوت میانسال و جوان

در میانسالی، کار و مسئولیت، جای بازی و بی بند و باری های جوانی را می گیرد. تخیل و افکار شاعرانه به واقع بینی و منطق مبدل می شود. طغیان و خودسری های شباب، تسلیم سنن اجتماعی و مقررات عمومی می گردد. بی قراری و ناآرامی جای خود را به سکون و پختگی می دهد، و در ضمن مزاج میانسالان، تدریجا به سراشیب ضعف و فتور می گراید و رفته رفته نشانه های ناتوانی آشکار می شود و این احساس ضعف روی افکار و اعمالشان اثر می گذارد، غرور آنان را درهم می شکند و اعمال و رفتارشان را تعدیل می نماید.

کاهش نیرو و محافظه کاری

قسمتی از محافظه کاری روز افزون دوره میانسالی، معلول دانش و اطلاع از پیچدگی رسوم و عرف و عادات و آگاهی از معایب و نقایص امیال ماست. ولی قسمت دیگر آن معلول کاهش نیروست که موجب عفت اخلاق مردان از کار

افتاده است. نخست باور نمی کنیم، ولی بعد با نومیدی در می یابیم که دیگر انبار انرژی با برداشتن از آن پر نمی گردد و به قول شوپنهاور، دیگر از سرمایه می خوریم نه از عایدات. این احساس تا مدتی زندگی را تاریک و غم آلود می سازد و شکایت از کوتاهی عمر آغاز می شود. [21]

از اینجاست که سن میانسالی خوشی و کمالی خود را در کارکردن و در پرستاری از فرزندان می یابد. هر چه امیدهای دوره جوانی با کار آرام و صبورانه سال های میانه تعدیل گردد، لذت از کارهای انجام یافته به جای رؤ یای فتح عالم می نشیند و سن پختگی، یک جزیره واقعی را بر یک قاره خیالی ترجیح می دهد. [22]

میانسالی و عقل و اخلاق

در طول دوران میانسالی، مغز آدمی از جهت رشد طبیعی به کمال نهایی خود می رسد و نیروی عقل به خوبی شکوفان می گردد.

اخلاق، که پل ارتباط اجتماعی و رمز سازگاری با مردم است، تثبیت می شود. میانسالان در خلال فعالیت های خود به مسائل گوناگونی برخورد می کنند و تجربیات بسیاری را که سرمایه پر ارج زندگی و محصول عمر آدمی است، فرا می گیرند. ولی با پایان یافتن چهل سالگی، ایام میانسالی نیز سپری می شود و دوران پیری با عوارض ضعف و فرسودگی اش آغاز می گردد و با پیشرفت آن ناتوانی افزایش می یابد.

آغاز سیر قهقرایی

پس از چهل سالگی، بدن انسان به طور کلی متحمل تغییراتی می شود و سیر قهقرایی دارد. یعنی بعضی از بافت ها تحلیل می رود و یا دچار تصلب می گردد. نیروی حیاتی به تدریج کم می شود و کم کم تمام فعالیت های بدن نقصان

می یابد. معمولا پیدایش این ضایعات ظاهری را مقدمه و شروع دوران پیری می دانند. [23]

دکتر کارل می گوید:

هر چه به سوی پیری می رویم، پروتئین های سرم خون فراوان تر می شود و خصایصشان نیز تغییر می کند. مخصوصا بعضی از مواد چربی به سرم خون خاصیتی می بخشد که روی بعضی از سلول ها اثر می گذارد و از سرعت تولید و تکثیر آن ها می کاهد. بافت ها شریف بدن تدریجا فعالیت خود را از دست می دهند و ترمیم آن ها خیلی به آهستگی انجام می گیرد و گاهی اصلا ممکن نیست. ولی سرعت این تغییرات در اندام های مختلف متفاوت است و بدون آن که علت حقیقی این امر را بدانیم، می بینیم که برخی از اعضای بدن خیلی زودتر از دیگران پیر و فرسوده می شود. این پیری موضعی، گاهی شریان ها، گاهی قلب، گاهی کلیه ها و گاهی مغز را فرا می گیرد. [24]

ضعف کودکی و پیری

دوره ابتدایی زندگی یک انسان، یعنی ایام کودکی، و همچنین دوره آخر زندگی اش، یعنی ایام پیری، توأم با ضعف و ناتوانی است و آدمی در این دوره به حمایت دگران نیازمند است.

حدفاصل بین کودکی و پیری، دوران قوت و نیرومندی جوانی و میانسالی است.

(الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شیبة یخلق و ما یشاء و هو العلیم القدیر). [25]

ضعف و ناتوانی قبل از بلوغ، به ایام نیرومندی و توانایی شباب منتهی می شود. خردسالان با دلی لبریز از امید و آرزو به سوی آن پیش می روند. هر

روزی که بر آنان می گذرد، به قدر یک روز به جوانی نزدیک تر شده و در خود شادی و مسرت بیشتری احساس می کنند. برعکس، ضعف و سستی بعد از دوران میانسالی به منزل پیری و ناتوانی منتهی می شود. در آن ایام، هر روزی که بر آدمی می گذرد، به قدر یک روز به منزل فرسودگی و شکستگی نزدیک تر می شود.

افزایش ناتوانی

همچنان که انسان هر چه جوان تر باشد، رشدش بیشتر است، ضعف پیری هم روز به روز بیشتر می شود. همچنان که کودک به هنگام تولد با نوعی کرخی و بی حسی حفظ و حمایت می شود، سن پیری را هم نوعی بی حسی و کرخی و ضعف و اراده فرا می گیرد و پیش از آن که مرگ کار نهایی خود را انجام دهد، طبیعت نوعی تخدیر طبیعی عمومی می آورد و هر چه شدت و قدرت حواس و حساسیت کمتر شود، نشاط ضعیف تر می گردد و میل به زندگی به علاقگی و انتظار صبورانه، مبدل می شود و وحشت از مرگ به طور عجیبی با میل به استراحت مخلوط می گردد. [26]

(قال علی علیه السلام: فهل ینتظر اهل بضاعة الشباب الا حوانی الهرم). [27]

علی علیه السلام فرموده است: کسی که در عنفوان جوانی و نیرومندی است، آیا جز در انتظار خمیدگی پیری است؟

(و عنه علیه السلام: ما اقرب الدنیا من الدهاب و الشیب من الشباب). [28]

و نیز فرموده: چه نزدیک است دنیا به گذشت و دگرگونی و چه نزدیک است پیری به جوانی و نیرومندی.

عوارض پیری

با پیشرفت تدریجی پیری تغییراتی در جسم و جان پدید می آید و هر قدر عمر طولانی تر می شود و عوارض پیری با شدت بیشتری گسترش می یابد. قوای بدن رفته رفته ناتوان می گردد و به موازات آن تغییرات روانی نیز بروز می کند. حافظه فراگیری خمودی می گراید، و خلاصه تن و روان به عوارض نامطلوب و رنج آور پیری دچار می شوند.

(و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون). [29]

آن کس را که عمر دراز دادیم، در ایام پیری جسم و جانش را و تمام قوا و اندامش را واژگون می سازیم. یعنی قوتش را به ضعف، کمالش را به نقص، حفظش را به نسیان، ابتکارش را به جمود، قدرتش را به عجز، طرواتش را به پژمردگی و زیبایی اش را به زشتی مبدل می نماییم.

شرایط نامتساوی

ناگفته نماند که افراد بشر از جهت شرایط ساختمانی متفاوت اند. به همین جهت، گسترش عوارض پیری در همه افراد یکسان نیست. بعضی در سنین معینی سخت شکسته و فرسوده می شوند و بسیاری از نشانه های پیری در جسم و روانشان آشکار می گردد. بعضی در همان سن آن قدر شکسته و پیر نیستند و پس از گذشت چندین سال به عوارضی هم مانند آن ها دچار می شوند.

سالخوردگان و هوش و حافظه

شارل ریشیه می گوید:

نیروی حافظه و تمام قوای وابسته به آن اندک اندک تا چهل و پنج سالگی ضعیف می شود و پس از سال مزبور به زودی سست و ناچیز می گردد. کسانی

که سخت سالخورده و پیر فرتوت شده اند، نیروی حافظه خویش را از دست می دهند، ولی برعکس، قوه ابداع و نیروی ابتکار، که از هوش و فراست سرچشمه می گیرد، در میان سنین سی و چهل و پنج سالگی، به اوج درخشش و کمال توانایی خویش می رسد و از آن پس تا سنین پنجاه و پنج و شصت سالگی به آهستگی کاهش می یابد و در هفتاد و پنج سالگی خمود می شود. هر چند در این نوادری از نوابغ عالم وجود دارند که بر این فرضیه و قاعده همگانی خدشه وارد آورده و صحت آن را مورد تردید می دهند. [30]

تجربه های ایام عمر

کسانی که دوران جوانی و میانسالی را پشت سر گذارده و در ایام پیری به سر می برند، اندیشه و افکاری مخصوص به خود دارند و در دل تمایلاتی را می پرورند که با ضعف و ناتوانی جسم و دگرگونی و تحول روحشان سازگار و هم آهنگ باشد.

اینان در طول حیات خود، سردی و گرمی فراوان دیده اند و پستی و بلندی بسیار پیموده اند. در مدرسه زندگی درس های تجربه آموخته و افکارشان پخته شده است. ولی افسوس، ایام شباب را که دوران فعالیت و تحرک است، از دست داده هو اکنون ضعیف و از کار افتاده اند.

وقتی زودباوری جوانان را می بینند و از تصمیم های ناسنجیده و بی حسابشان آگاه می شوند، به طرز فکر آنان با دیده تحقیر می نگرند و از خامی و ناآگاهی از آنان اظهار تاءسف و تاءثر می کنند.

بیشتر مردم در چهل سالگی جز خاطره و یادبود نیستند و خاکستری هستند از آتشی که زمانی شعله ور بود. آن چه در زندگی غم انگیز است، این است که

در آن عقل و حکمت وقتی فرا می رسد که جوانی از دست رفته است. کاش جوانی می دانست و پیری می توانست. [31]

پیران و زندگی ایام

اینان وقتی اندام ناتوان و اعصاب لرزان خود را می بینند و به ضعف و فرسودگی خویش توجه می کنند، نگران می شوند. از کارهایی که مستلزم فعالیت های حاد و شدید است، متوحش می گردند و از صحنه های پرتحرک کنار می گیرند. آرزو دارند که محیط اجتماعی و خانوادگیشان همواره بی صدا و آرام باشد تا ایام پیری را با استراحت و آسایش بگذرانند و باقیمانده عمرشان را سکون و آرامش سپری گردد.

هر چه بیشتر با محیط خود سازگار می شویم، بیشتر از زحمت سازگاری مجدد، در صورت وجود تغییرات جدید اساسی، می ترسیم، پس از چهل سالگی ترجیح می دهیم تا دنیا آرام و ساکت باشد و فیلم متحرک زندگانی به تابلوی ساکنی مبدل گردد. [32]

ناسازگاری تست ها

جوانان و میانسالان و کهنسالان با اندیشه ناسازگار و افکار متضادشان ناچارند با هم زندگی کنند و در تمام شئون مالی و اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، اخلاقی و عملی، و خلاصه در تمام امور با یکدیگر همکاری و اشتراک مساعی نمایند. در مسائل مورد اتفاق، هر سه گروه با یکدیگر به گرمی برخورد می کنند و زندگی با مهر و محبت، صلح و صفا می گذرد، ولی ناسازگاری و تضاد در مسائل مورد اختلاف بروز می کند. هر گروهی موضوع را از پشت عینک اندیشه خود می بیند و بر طبق آن عمل می کند و می خواهد طرز تفکر خود را

به دگران تحمیل نماید. بر اثر همین توقع تحمیل، گروه ها در موقع یکدیگر قرار می گیرند و حالت پرخاشگری و ستیزه جویی آغاز می شود.

تضاد پیر و جوان

ویل دورانت می گوید:

عمل دوره جوانی اشتیاق شدید به افکار نوین است و آن را وسیله ممکن و مقدوری برای تسلط بیشتری بر محیط می یابد. ولی عمل دوره پیری مبارزه بی رحمانه با نوخواهی است. این مبارزه می خواهد قدرت فکر جدید را، پیش از آن که در اجتماع به مرحله عمل در آید، بیازماید.

عمل دوره میانسالی تعدیل افکار نوین با محدودیت های عملی است می کوشد راه هایی پیدا کند برای آن که تا اندازه ای به آن تحقق بخشد.

جوانی پیشنهاد می کند: پیری به مخالفت بر می خیزد و میانسالی تکلیف و اندازه آن را معین می سازد. جوانی تسلط اداوار انقلابی است. پیری تسلط سنت ها و عادات است، و میانسالی دوره بنای مجدد است.

نیچه می گوید: کار انسان مانند زغال سازی در جنگل است. پس از آن که آتش جوانی از شعله و دود افتاد و خاموش و سرد شد و به زغال مبدل گشت، قابل استفاده می گردد. اما تا دود و شعله در کار است، ممکن است خوش آیند باشد، اما بیشتر ناراحت کننده و بی فایده است. جوانی، عصر خیال و رمانتیک است و احساس و تخیل بر آن غلبه دارد. پیری سن ذوق به قدمت و کلاسیک است و بیشتر طلب نظم و خودداری است تا هیجان و آزادی. میانسالی میان این دو حال در نوسان است و با شکیبایی از هر دو حالت برای عمل خود تار و پود می گیرد. میانسالی در آخر به ما اراده منظم و صفای ذهنی می دهد که بر امیال و شهوات ما پرتو می افکند و آن را متناسب می سازد. [33]

اقتضای سنین عمر

هر سنی در زندگی محسنات و معایبی دارد و دارای تکالیف و لـذاتی اسـت. همچنان که ارسطو برتری و حکمت را در راه میانه دارد.

صفات جوانی و میانسالی و پیری را هم ممکن است چنان مرتب کـرد کـه از روی آن بتوان زندگی انسانی را به وجه احسنی تقسیم نمود. مثلا:

تمایلات ادوار عمر

جوانی میانسالی پیری

غریزه استقراء برهان

نوخواهی عادت سنت و رسوم

بازی کار استراحت

تخیل هوش حافظه

نظریه دانش حکمت

خوش بینی اعتقاد به کوشش و مجاهده بدبینی

تندروی آزادی خواهی محافظه کاری

فرو رفتن در آینده فرو رفتن در حال فرو رفتن در گذشته

شجاعت احتیاط ترس

بی قیدی نظم و انضباط تسلط

تردید استقرار و ثبات رکود و جمود

خامی تجربه آموزی پختگی و کمال [34]

اولین عامل ناسازگاری

نتیجه آن که اولین عامل ناسـازگاری جوانـان و میانسـالان و کهنسـالان در خانواده و اجتماع، تفاوتی است که به طور طبیعی در طرز تفکر و اخلاق این سه

گروه وجود دارد. هر یک از آن ها مسائل را از دیدگاه فکری خود می نگـرد و درست و نادرست آن ها را با اندیشه و تصور خـویش مـی سـنجد و بـر طبـق تشخیص و نظر خود عمل می کند. با آن که ممکن اسـت در بسـیاری از مـوارد نظر هر یک از سه گروه ناصحیح و عمل بر طبق آن، خلاف مصلحت خانواده و اجتماع باشد.

(قل کلما یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا.) [35]

ای رسول معظم، به مردم بگو کس اعمال خود را بر طبق سجیه طبیعی و طرز تفکر خود انجام دهد. این خدای شماست که به حقایق امور آگـاه اسـت و مـی داند چه کسی به راه هدایت گراییده و به درستی قدم بر می دارد.

با توجه به تضاد خواهش های جوانان و بزرگسالان ممکن است این سـئوال پیش آید که چرا خداوند تمایلات این سه نسل را متفاوت خلق کرده است؟ آیـا بهتر نبود که طرز تفکر هر سه گروه را یکسان می آفرید تا اخـتلاف و تزاحمـی در خانواده و اجتماع پیش نیاید؟ آیا اساسا اختلاف و تضاد برای سعادت فرد و جامعه فایده ای در بر دارد؟

تضاد و نظم جهان

پاسخ آن که مسئله تضاد موجودات، از سنن الهی در تمـام مظـاهر طبیعـی و اجتماعی است. پروردگار توانا به قضای حکیمانه خود نظم جهان آفرینش را بر اساس تخالف و تضاد استوار فرموده و آن را بـه وسـیله بقـای عـالم و تکامـل موجودات آن قرار داده است.

نیروی جاذبه و دافعه، دو قدرت متضادند که به فرمان الهی آفریده شده انـد و نظم اجرام سماوی بر اساس آن دو نیرو و پایدار و استوار است. نیروی جاذبـه، اجرام کوچک کیهانی را مجذوب اجرام بزرگ می سازد و نیـروی دافعـه تعـادل

برقرار می کند و از تصادم و برخوردهای آن ها با یکدیگر جلوگیری می نماید. بر اثر آن، جرم مجذوب در مدار معینی گرد جرم جاذب به حرکت خـود ادامـه می دهد.

مرگ و حیات دو قانون متضادند که به قضای حکیمانه الهی در نظام خلقـت آفریده شده اند. نیروی حیات در شرایط مخصوصی به عناصـر طبیعـی و مـواد معدنی بی جان زندگی می بخشد و صورت نوعیه موجودات زنـده را محافظـت می کند. نیروی مرگ، افراد پیر و فرسوده انواع را می میراند و عناصر طبیعی آن ها را تجزیه می کند و به مخازن طبیعت بر می گرداند و بدین وسـیله موجبـات نوسازی را در جهان موجودات زنده آماده می سازد.

(قال علی علیه السلام: ضاد النور بالظلمه و الوضوح بالبهمة و الجمود بالبلل و الحـرور بالصرد مؤلف بین متعادیاتها، مقارن بین متباینـاتها، مقرب بین متباعداتها، مفـرق بین متدانیاتها). [36]

علی علیه السلام فرموده: این خداوند است که نور را ضد ظلمت و آشـکار را ضـد پنهانی و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داده است.

اوست که بین اضداد همبستگی به وجود آورده و بین ناسازگارها تقارن ایجاد کرده است، دورها را به هم نزدیک و نزدیک ها را از هم دور ساخته است.

بزرگ ترین وسیله ترقی

تضاد و تخالف طبیعی و اجتماعی، از بزرگ ترین عوامل تحرک انسان هـا و از نیرومندترین وسایل ترقی و پیشرفت آنان اسـت. فشـار تضـاد، اسـتعدادهای درونی بشر را به فعلیت می آورد و قابلیت های نهفته انسـانی را شـکوفان مـی سازد و راه تعالی و تکامل را به روی آدمی می گشاید.

تضاد افکار و رشد علمی

اگر تضاد گرسنگی و حیات نمی بود، شر برای به دست آوردن غذا این اندازه تلاش و کوشش نمی کرد و کشاورزی تا این پایه پیشرفت علمی نمی نمود. اگـر تضاد سلامت و بیماری نمی بود، بشر این قدر در شناخت خواص و مواد طبیعی و گیاهی تحقیق نمی کرد و تا ایـن درجـه در علـم شـیمی و سـاخت ترکیبـات شیمیایی پیروزی به دست نمی آورد. اگر تضاد تاریکی و فعالیت هـای زنـدگی نمی بود، بشر به راز حیرت زای نیروی برق پی نمی برد و دنیای تاریک خود را این چنین روشن نمی ساخت. اگر تضاد افکار دانشمندان در مباحث علمی نمـی بود و گروهی نظریه های علمی گروه دیگر را مورد نقـد و رد نمـی داد، هرگـز دانش بشر این اندازه گسترش نمی یافت و علم انسان به ایـن پایـه رفیـع نمـی رسید.

اگر تضاد غرایز حیوانی و کشش های وجدان اخلاقی نمی بود، مردان با اراده که بر هوای نفس خود حاکم باشند، پرورش نمی یافتند و به مقام شـامخ تقـوا و مکارم اخلاق نایل نمی آمدند.

خلاصه، این مثال ها و ده ها مثال دیگر، روشنگر این حقیقت است که تضـاد و تخالف در جمیع شئون طبیعی و اجتمـاعی وجـود دارد. فشـارهای ناشـی از تضاد، بشر را به تحرک و فعالیت وادار می کنـد و بـدین وسـیله راه پیشـرفت و ترقی را به رویش می گشاید و در نتیجه آدمی به مدارج تعـالی و تکامـل نایـل می گردد.

جنگ و تکنیک

به نظر دانشمندان، قسمت اعظم پیشرفت های تکنیـک و صـنعت، در مواقـع جنگ و بر اثر شدت تضاد و مبارزات نظامی نصیب بشر شده است. فشار جنگ

و احساس خطر، دانشمندان را به سختی تکان می داد. ناچار کوشش می کردند هر چه بیشتر و بهتر از منابع طبیعی استفاده کنند و با طرح های تازه و ابتکاری خود بر قدرت موتورها و سرعت ماشین ها بیفزایند. سلاح هایی کوبنده تر و مخرب تر با بردهای زیادتری بسازند تا بدین وسیله دشمن را سرکوب کنند و کشور و ملت خود را از سقوط و نابودی حتمی محافظت نمایند.

راسل می گوید:

در طول تاریخ، جنگ وسیله اصلی برای همبستگی اجتماعی بوده است و از شروع دوره علمی، جنگ بزرگ ترین محرک پیشرفت های تکنیکی بوده است. (37)

حوداث و تمدن بشر

جان دیویی می گوید:

هنگامی که درست به اهمیت و نقش بزرگ غریزه در زندگی بشر توجه کنیم، مواجه با یکی از نامطلوب ترین جنبه های تاریخ انسانیت می شویم و این حقیقت بارز را در می یابیم که عقل و رهبری عاقلانه، تا چه اندازه تأثیر ناچیزی در پیشرفت بشر داشته و برعکس، تمدن تا چه حد زاییده حوادث و اتفاقات غیرمترقبه بوده است. چنان که مثلا ما قسمت اعظم پیشرفت های حیرت انگیز و تکان های اجتماعی خویش را مدیون جنگ، انقلاب، پیدایش مردان بزرگ، مهاجرت های دسته جمعی ناشی از جنگ و قحطی می باشیم. بارها دیده شده است که پیدایش یک قبیله وحشی موجب آن گردیده است که در خون ملت های کهنه و فرسوده جان تازه ای دمیده شود. (38)

تضاد درونی انسان

ناگفته نماند که نه تنها بین انسان و پاره ای از موجودات ایـن عـالم تضـاد و تخالف وجود دارد، بلکه در نهاد هر فرد انسانی، تمـایلات متضـادی بـه قضـای الهی آفریده شده و باطن آدمی پیوسته صحنه مبارزه آن خـواهش هـای متضـاد است.

مثلا غریزه تقلید و غریزه ضدتقلید، دو غریزه متضاد است که در وجود آدمی فعالیت دارند. غریزه تقلید، آدمی را به راه پیروی از این و آن می کشاند و غریزه ضدتقلید او را به سرپیچی از روش دگران وا می دارد.

بشر با غریزه تقلید از نتیجه تجربیات گذشتگان استفاده می کند و برنامه های علمی و عملی دگران را به کار می بندد و بهره مند می شود و با غریزه ضدتقلید، خویشتن را از محصوره کارهای گذشتگان آزاد می کند، حس ابتکار خود را به کار می بندد و در نتیجه به روش های تازه ای دست می یابد و از مطالب نوینی که گذشتگان از آن ها بی خبر بودند، آگاه می گردد.

تمایلات متضاد

یونگ برای تمایلات متضادی که در روح انسان در جـدال و کشـمکش انـد، اهمیت شایان ملاحظه ای قائل شده است. وی به عنوان یک قاعده کلی، عقیـده دارد که در مقابل هر تمایل، احساس، و عاطفه، حـالتی ضـد آن نیـز در انسـان وجود دارد. مثلا در مقابل تمایلات برون گرایی ظـاهر و مشـهود، درون گرایـی شدید و مخفی وجود دارد. یا در مقابل برتری استدلال و منطق ظاهری، برتـری احساسات باطنی و پنهان وجود دارد. منتهی نباید آن ها را با یکدیگر متضـاد و متغایر دانست، بلکه این پدیده ها و حالات متضاد در حقیقت مکمل یکدیگرنـد و هدفشان ایجاد توازن و یک پارچگی روح انسان است. به نظر یونگ، شـخص

عصبی کسی است که یکی از این حالات، احساسات و عواطف متضاد، منحصرا و به طور یک جانبه، در او رشد کرده باشد، در آن صورت، توازن روحی او بـر هم می خورد و در او حالات عصبی ایجـاد مـی گـردد. یونـگ نـام فرضـیه و نظریات خود را در مورد ایجاد توازن بین تمـایلات و عواطـف متضـاد، قـانون مکمل نامیده است. (39)

اندازه گیری تمایلات

وجود تمایلات متضاد، که به فرمان الهی در نهاد بشر آفریده شده است، لغو و بیهوده نیست، بلکه بر اساس حکمت و مصلحت است. اگر بتوانیم هر یک از آن تمـایلات را بـا انـدازه گیـری صـحیح، در جـای خـود اعمـال نمـائیم، در راه خوشبختی و سعادت خویش قدم برداشته ایم و اگر خودسرانه و بی حسـاب آن ها را به کار بندیم، به سیه روزی بدبختی خویش کمک نموده ایم.

علی علیه‌السلام، در یکی از کلمات قصار خود، قسمتی از صفات متضـاد آدمـی را بیان نموده و در پایان سخن لزوم اندازه گیری تمایلات و خطر افـراط و تفـریط آن ها را خاطرنشان فرموده است: فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد. (40)

هر کمبودی در اعمال تمایلات برای آدمی زیان آور و هر زیاده روی نسـبت به آن ها باعث فساد و تباهی است.

تضاد اندیشه و افکار جوانان و میانسالان و کهنسالان نیـز ماننـد تضـادهای آشکار و پنهان سایر موجودات جهان، به فرمان خداوند دانا و بر اساس حکمت و مصلحت آفریده شده است. اگر این سه نسل افکار ناسـازگار خـود را تعـدیل نمایند و نظریه های خویش را با اندازه گیری های صحیح اعمال کنند، نـه تنهـا ستیزه و عنادی بین آنان پدید نمی آید، بلکه افکار این سه گروه مکمل یکـدیگر خواهد شد. ولی اگر این سه گروه روی افکار خود پافشاری کنند و هر گروهـی

بخواهد نظریه هـای خـود را بـر دو گـروه دیگـر تحمیـل نمایـد، قطعـا باعـث پرخاشگری و ستیزه جویی آنـان مـی شـود و در نتیجـه زنـدگی خـانوادگی و اجتماعی با اختلالات و بی نظمی های ناراحت کننده ای مواجه می گردد.

بدون تردید، غرایز از سرمایه های ارزنده و گران قدری است که بـه قضـای الهی در نهاد آدمی آفریده شده و با سرشت بشر آمیخته است. غریزه کـور و بـی شعور است و به طور طبیعی ارضای خود را طلب می کند و می خواهد بـه هـر صورت و در هر ضمنی به هدف خود برسد و کامیاب شود. ولی مـی دانـیم کـه آزادی بی قید و شرط غرایز با اساس تمدن و نظام قانونی اجتماع سازگار است.

آزادی نامحدود غرایز، جنگ و ستیز به بار می آورد و آسـایش و امنیـت را که پایه خوشبختی فرد و اجتماع است، نابود می سازد.

تحدید غرایز

حفظ مصالح اجتماعی و تأمین سعادت انسانی ایجاب می کنـد کـه تمـایلات غریزی به وسیله عقل و قوانین عادلانه اندازه گیری شوند و در حدود مصـلحت ارضا گردند. به عبارت دیگر، باید روشی اتخاذ کنیم که نه غرایز به کلی سرکوب شوند و نه بی قید و شرط در نیل به هدف های خود آزاد باشند.

همان طور که بشر برای بقای تمدن و حفظ نظام اجتماعی نـاگزیر اسـت بـه محدودیت های قانونی تن در دهد و از قسمتی از تمایلات غریزی خـود چشـم پوشی کند، همچنین جوانان و بزرگسالان نیز برای تـأمین مصـلحت و سـعادت، برای جلوگیری از اختلاف و تضاد، برای بهزیستی و حسن سازگاری در خانواده و اجتماع، موظف اند از پاره ای از تمنیات و نظریه های خویش، که مربـوط بـه سنین عمر آن هاست صرف نظر نمایند تا بتوانند خواهش های خـود را تعـدیل

کنند و آن ها را با هم به نفع خود و جامعه، هم آهنگ سازند و با گرمی و محبت و بدون تضاد و تشاجر در کنار هم زندگی کنند.

طبع جوان و کهنسال

مثال: طبع جوان نوخواه است و به هر جیز تازه علاقه دارد.

جوان از پی افکار جدید و نظریه های نو می رود. کتاب هایی که حرف های تازه داشته باشد، می خواند. در جست و جوی اخلاق و آداب نوست. می خواهد به سبک نو بنویسد و با لغات نو حرف بزند. شعر نو و نقاشی نو را دوست دارد. مایل است آرایش مو و رویش، دوخت کفش و لباسش، ساختمان خانه و اثاث اطاقش، و خلاصه همه چیزش نو و تازه باشد.

طبع کهنسال خواستار سنن و آداب دیرین است و به چیزهای تازه بی علاقه است. میل دارد همه چیز در جای خود باقی بماند. روش زندگی تغییر نکند. آداب و رسوم عوض نشود. در شئون مختلف اجتماعی دگرگونی پدید نیاید و تمام امور بر وفق گذشته و آن طوری که عادت کرده است، جریان داشته باشد.

نظرات متخالف

اگر جامعه بخواهد از نظرات جوانان پیروی کند و به خواسته های آنان صد در صد جامه عمل بپوشاند، باید بسیاری از مبادی ایمانی و اصول قانونی و اختلافی را ترک گوید و بسیاری از آداب و سنن اجتماعی و خانوادگی را به صلاح مادی و معنوی مردم است، به دست فراموشی بسپارد و این کار قطعا منافی با مصلحت و سعادت اجتماع است.

اگر جامعه بخواهد پیرو نظریه کهنسالان باشد و خواسته های آنان را صد در صد عملی کند، باید همه چیز را به همان وضعی که هست نگاه داری نماید و با هر قسم تحول و دگرگونی مخالفت کند.

باید راه تعالی و تکامل را به روی مردم بندد و آنان را از تحرک و پیشروی باز دارد و این کار نیز قطعا به صلاح جامعه نیست.

راه بهره برداری صحیح از نظرات متضاد این دو نسل آن است که هر دو گروه، خواسته های خود را تعدیل کنند و تمایلات خویش را با اندازه گیری صحیح اعمال نمایند، تا بین آنان توافق و هم آهنگی ایجاد گردد و هر یک مکمل دیگری شود و جامعه حداکثر استفاده را از این تضاد بنماید.

وظیفه نسل کهن

باید نسل کهن در حفظ سنن و اصولی که به مصلحت قطعی جامعه و پایه اساسی سعادت بشر است، با قاطعیت ایستادگی پافشاری نماید و جدا از آن ها دفاع کند و نگذارد آن سرمایه های پرارج دستخوش تمایلات ناسنجیده و خام جوانان گردد. ولی در امور عادی، که سعادت اجتماع وابسته به آن ها نیست، بی تفاوت باشد و برای نگاه داری آن ها لجاج و تعصبی از خود نشان ندهد.

وظیفه نسل جوان

باید نسل جوان از دگرگون ساختن مسائل اصولی که پایگاه سعادت و خوش بختی اجتماع است، چشم پوشی نماید و پیرامون آن ها نگردد و تمایل نوخواهی خویش را در مجاری صحیح و ثمربخش اعمال نماید. دانش های روز را فرا گیرد.

روش های نو را بیاموزد و عملا آن ها را به کار بندد، و بدین وسیله جامعه را نوسازی کند و چهره زندگی را تغییر دهد و مردم را یک قدم در راه ترقی به پیش براند.

به شرحی که در فصول آینده روشن خواهد شد، اولیای گرامی اسلام حدود ارضای تمایلات جوانان و میانسالان و کهنسالان را معین کرده اند و ضمن تعالیم

خود، وظایف هر یک از این سه گروه را به صورت فرایض دینی و مقررات اخلاقی خاطرنشان نموده و پیروان خود را به انجام دستورهای مقرر، موظف ساخته اند و بدین وسیله تمایلات متضاد آنان را با هم التیام داده و از اختلاف ناسازگاری برکنارشان داشته اند.

2 - تکریم شخصیت بزرگسال و جوان

(اوصیك ان تتخذ صغیر المسلمین ولدا و اوسطهم اخا و کبیرهم ابا) .

(امام صادق علیه السلام)

یکی از مهم ترین عوامل سازگاری و حسن تفاهم بزرگسالان و جوانان در خانواده و اجتماع این است که شخصیت تمام افراد در آن دو محیط مورد توجه و احترام باشد و هیچ فردی، در هر سنی که هست، خویشتن را در معرض اهانت و تحقیر نبیند و نسبت به عزت نفس و شخصیت خود احساس ناامنی و نگرانی ننماید.

آدمی از احترام دگرگون خشنود و دلشاد می گردد و آن را بزرگ ترین نیکی درباره خودش تلقی می نماید و از اهانت و تحقیر دگران ناراحت و خشمگین می شود و آن را بدترین رفتار نسبت به خود می داند. انسان به طور طبیعی دوستدار کسی که به او نیکی کرده و دشمن کسی است که درباره ای بدی نموده است.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله : جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء علیها) .[41]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: دل های مردم با این تمایل فطری آفریده شده است که نیکی کنندگان به خود را دوست دارد و بدکنندگان به خویش را دشمن دارند.

همه انسان ها، از هر ملت و نژاد، مانند خود ما آرزو دارند در نظر دگران مهم و با ارزش باشند و مورد تکریم و احترام قرار گیرند. اگر ما بتوانیم دگران را مانند خود بدانیم و عملا با خویشتن را مقیاس معاشرت و آمیزش با آنان قرار دهیم و بر اساس این تمایل فطری، شخصیت همه افراد را محترم شماریم، به آسانی می توانیم مهر و محبتشان را به خود جلب کنیم و با گرمی و حسن سازگاری با آن ها معاشرت نماییم.

(جاء اعرابی الی النبی ﷺ فقال یا رسول الله علمنی عملا ادخل به الجنة، فقال: ما احببت ان تاءتیه الناس الیك فاءنه الیهم، و ما کرهت ان تاءتیه الناس الیك فلاتاءته الیهم.) [42]

مردی حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد. عرض کرد: به من چیزی بیاموزید که به وسیله آن داخل بهشت شوم.

معیار معاشرت

حضرت فرمود: آن چه را که دوست داری مردم نسبت به تو رفتار کنند، تو نیز درباره مردم همان طور عمل کن، و آن چه را که میل نداری درباره تو عمل کنند، تو هم نسبت به مردم آن طور رفتار مکن.

همان طور که خود ما از اهانت دگران آزرده خاطر و ناراحت می شویم و از خود عکس العمل موهن نشان می دهیم، اهانت ما نیز برای دگران ناراحت کننده و دردناک است، و اگر با عکس العمل موهن آنان مواجه شدیم، باید خویشتن را ملامت نماییم.

(قال الصادق علیه السلام: من یفعل السوء بالناس فلا ینکر السوء اذا فعل به). [43]

امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که خود درباره دگران بد می کند: اگر دگران بدی او را با بدی تلافی کردند و به او عکس العمل بد نشان دادند، حق ندارد از آنان عیب گیری کند و از کار بدشان منع نماید.

رمز پیروزی

احترام به شخصیت مردم باعث جلب مهر و محبت و رمز پیروزی و شادکامی است، و اهانت و تحقیر مردم بوسیله ایجاد خشم و دشمنی و مایه محرومیت و ناکامی است. برای آن که جوانان و بزرگسالان به ارزش و اهمیت تکریم یکدیگر، بیش از پیش واقف شوند و نقش آن را در سازگاری خانوادگی و

اجتماعی بهتر بشناسند، در این فصل پیرامون این وظیفه مهم دینی و علمی گفت و گو می شود. در آغاز، محیط خانواده و سپس محیط اجتماع مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

احترام متقابل

یک خانواده، که از پسر و دختر جوان، پدر و مادر میانسال، پدربزرگ و مادربزرگ کهنسال و چند کودک و خدمتگزار تشکیل شده، به منزله یک کشور کوچک است. پدر و مادر که با همکاری یکدیگر مسئول امور اقتصادی و مدیر انتظامات داخلی و حافظ مصالح خانوادگی هستند، به طور طبیعی در خانواده حکومت می کنند. این کشور کوچک زمانی از نعمت امنیت و آرامش و همکاری و سازش برخوردار است که والدین، یعنی هیئت حاکمه، حقوق و حدود تمام اعضای خانواده را مراعات کنند و شخصیتشان را محترم شمرند. با آنان بر اساس حق و فضیلت و عدل و انصاف رفتار نمایند، و متقابلا اعضای خانواده نیز به حقوق والدین متوجه باشند، شخصیت آنان را گرامی و محترم دارند و نسبت به خدماتشان حق شناسی و قدردانی کنند.

برای آن که جوانان و میانسالان و کهنسالان در احترام به شخصیت یکدیگر دچار تندروی یا کندروی نشوند و از رمز مصلحت تجاوز ننماید، لازم است؛

اولا، هر گروهی حد خود را به خوبی بشناسد و خواهش های درست و نادرست خویش را تمیز دهد و به اندازه صحیح از دگران توقع احترام داشته باشد.

ثانیا، از حدود دگران نیز آگاه گردد و توقعات صحیح و ناصحیح آنان را تشخیص دهد و با واقع بینی، تکریم خود و سایرین را اندازه گیری کند. واضح است که در این صورت، اعضای خانواده می توانند در تمام مراحل، مجری حق

و عدالت باشند و هر موردی به تکلیف دینی و علمی خویش عمل کنند و وظایف خود را در محیط خانواده به شایستگی انجام دهند.

شناخت روان جوان

اولین نکته ای که در این بحث باید مورد توجه قرار گیرد، شناخت روان جوان و آگاهی از مقتضیات جوانی است. پدران و مادران باید بدانند که فرزند جوانشان مراحل کودکی را طی کرده و به منزل شباب رسیده است. جوان به کشش طبیعی، عاشق استقلال و تشخص است. می خواهد هر چه زودتر خود را از محدودیت های دوران کودکی رها سازد و به گروه بزرگسالان بپیوندد و مانند آنان آزاد و مستقل باشد. او خواسته خود را به زبان نمی آورد، ولی اگر به مقصود خویش نایل نشود و به حق طبیعی خود دست نیابد، سرکشی و طغیان می کند. به کارهای غیرعادی دست می زند. بدرفتار و تندخو می شود و با زبان حال می گوید: به شخصیت من احترام کنید. مرا مستقل و آزاد بشناسید و با من هم مانند یک فرد بزرگ برخورد نمایید.

خواهش آزادی

پدران و مادران باید این واقعیت را بپذیرند که فرزند جوانشان دیگر کودک نیست و نباید مانند دوران کودکی اش با وی رفتار کنند و با تندی و خشونت به او امر و نهی نمایند. این مطلبی است که پیشوای عالی قدر اسلام، در چهارده قرن قبل، خاطرنشان فرموده و دانشمندان امروز نیز آن را به عنوان یک برنامه قطعی تربیتی در کتاب های خود آورده اند. با این تفاوت که سخن دانشمندان، تنها یک نظریه علمی است و ضامن اجرا ندارد، ولی تعالیم پیشوایان روحانی یک وظیفه دینی است و پیروان اسلام آن را امر خدا می دانند و خویشتن را به انجام آن مکلف و موظف می شناسد.

(قال رسول الله ﷺ : الولد سید سبع سنین، و عبد سبع سنین، و وزیر سبع سنین) . [44]

رسول اکرم ﷺ فرموده: فرزند، در هفت سال اول سید و آقای والدین است.

وزیر خانواده

در هفت سال دوم بنده مطیع و فرمانبردار پدر و مادر است، و در هفت سال سوم وزیر مسئول و طرف شور والدین است.

مراحل ایام عمر

انسان در طول عمر طبیعی خود، سه مرحله مشخص و متمایز را طی می کند. مرحله رشد و نمو کودکی و جوانی. مرحله وقفه و سکون میانسالی. مرحله کاهش و نکس پیری .

به نظر بسیاری از دانشمندان، بیست و یک سالگی پایان دوران جوانی است. در این سن است که نمو قامت پایان می پذیرد و استخوان بندی بدن تقریبا به رشد نهایی خود می رسد، و از آن پس، اگر ظرف یکی دو سال پیشرفتی داشته باشد، بسیار ضعیف و ناچیز است.

آدمی از زمان ولادت تا بیست و یک سالگی همواره در معرض دگرگونی و تحول است، و اوضاع جسم و جانش پیوسته تغییر می کند. رسول اکرم ﷺ این امتداد زمانی را، که مرحله رشد و نمو است، به اعتبار وضع جسم و روان فرزندان و طرز تفکر برخورد والدین با آنان، به سه هفت سال تقسیم نموده است.

هفت سال اول و دوم

طفل، در هفت سال اول زندگی، بر پدر و مادر حکومت می کند. زیرا فکرش نارسا و جسمش ناتوان است، پدر و مادر او را با دیده راءفت و رحمت می نگرند و ناچارند از وی اطاعت نمایند.

خواسته هایش را برآورده سازند و به تمنیاتش جامه عمل بپوشانند.

به همین جهت، رسول اکرم ﷺ فرموده است: طفل در هفت سال اول آقایی و سیادت دارد.

در هفت سال دوم زندگی، تغییرات قابل ملاحظه ای در تن و روان کودک پدید می آید. جسمش قوی می شود و درکش رشد می کند. تا اندازه ای خوبی ها و بدی ها را می فهمد. به همین جهت، مورد مؤاخذه پدر و مادر و مدیر و آموزگار قرار می گیرد. ولی چون عقلش به خوبی شکفته نشده و اصلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی دهد، پدر و مادر وظایفش را آمرانه و به صورت دستور قطعی به وی تذکر می دهند و او ناگریز است از فرمان والدین اطاعت کند و اوامر آنان را به کار بندد. به این جهت رسول اکرم ﷺ فرموده است: کودک در هفت سال دوم زندگی، بنده فرمانبر پدر و مادر است.

هفت سال سوم یا دوران جوانی

هفت سال سوم عمر، که از پانزده سالگی آغاز می شود، دوران بلوغ و جوانی است. در این دوره اندام و افکار فرزند به کلی دگرگون می گردد و تحولات چشم گیری در جسم و جانش پدید می آید. ممیزات کودکی از میان می رود و نشانه های بزرگسالی در وی آشکار می گردد. رسول اکرم ﷺ موقع او را در این دوره با کلمه وزیر تعبیر نموده است. او نه مانند هفت سال اول آقا و فرمانروای والدین است و نه مانند هفت سال دوم، بنده و

فرمانبردار پدر و مادر است، بلکه فرزند در این دوره نقش وزیر را در کشور خانواده ایفا می نماید.

معانی وزیر

وزیر در لغت به معانی متعددی آمده است. وزیر آن کسی است که بار سنگینی را به دوش گرفته و مسئولیت مهمی را عهده دار شده است. طفل قبل از بلوغ در محیط خانه مسئولیتی ندارد. ولی وقتی بالغ می شود، باید مسئولیت را بپذیرد و قسمتی از بار سنگین خانواده را به دوش بگیرد.

وزارت به معنی یاری و معاونت و به معنی کمک فردی و همکاری در تدبیر و مصلحت اندیشی آمده است. جوان باید در محیط خانه، معاون پدر و مادر باشد. باید با مشاوره و تبادل فکر، والدین خود را یاری کند و در تدبیر امور زندگی همکار آنان باشد.

رفتار والدین با فرزندان جوان

رسول اکرم ﷺ با به کار بردن کلمه وزیر طرفی تشخص طلبی و استقلال جویی جوان را مورد توجه قرار داده و او را در کشور کوچک خانواده وزیر مسئول شناخته است. از طرف دیگر به پدر و مادر فهمانده است که با جوان امروز هم مانند بچه دیروز رفتار نکنید، و با او آمرانه سخن نگویید و با تندی و خشونت شخصیتش را تحقیر ننماید. بچه دیروز بنده و مطیع شما بوده و جوان امروز وزیر و مشاور شماست.

پدران و مادران دانا و همچنین جوانان فهمیده و باهوش، اگر به روایت رسول اکرم ﷺ با دیده دقت بنگرند و به عمق آن پی ببرند، متوجه می شوند که این حدیث شریف تا چه ارزنده و آموزنده است و چگونه می توان بسیاری از مطالبی را که دانشمندان امروز پس از بررسی و تحقیق به آن ها پی برده و در

کتاب های علمی و روانی خود آورده اند، از عبارت کوتاه این حدیث به خـوبی استفاده کرد.

لزوم استقلال جوان

دکتر هاریس می گوید:

جوانان برای خود موجودات مستقلی هستند و شما هم باید آن ها را صاحب شخصیت بدانید. در دوران بلوغ بیش از هر زمان دیگر، انسان به این کـه مـورد توجه و پذیرش باشد، اهمیت می دهد، و به شدت احتیاج دارد که به عنوان یک دوست و شریک تلقی می شود. چقدر مکرر از دهان جوانان شـنیده مـی شـود کاش یک بار بزرگ ترها با ما جدی صحبت می کردند. این حقیقی است که آن ها، مانند هر زن و مردی در صحنه گیتی بدان نیاز دارند. [45]

احتیاج جوانان به استقلال، درست به همان انـدازه اسـت کـه در کـودکی بـه حمایت و راهنمایی احتیاج داشتند. یاغیگری جوانان برای نیل به استقلال، یـک امر طبیعی محسوب می شود، و زمانی این یاغیگری به صورت دردسر می آیـد که برای دست یافتن به استقلال، ناچار باشند از در مبارزه با والـدین سرسـخت خود در آیند. [46]

حق اظهارنظر

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیـت آنـان مـؤثر نیسـت. بایـد در خانـه و مدرسه به آن ها حق اظهار عقیده داده شود، درست همان طور کـه تمـام مـردم آمریکا این حق را دارند. (من وقت توضیح دادن ندارم و آن چه گفتم بکن)، این جمله را فقط وقت آتش سوزی حق داریم به کار بریم. یـا آن کـه اگـر بگـوییم (فلان ساعت منزل باش و هیچ چون و چرا مکن)، و بعد بـه روزنامـه خوانـدن مشغول شویم، سیاست کاملا غلطی در پیش گرفته ایم. [47]

استقلال دادن به جوان و تکریم شخصیت او بدان معنی نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا بر وفق میل خود در هر محیط فاسدی برود و با هر رفیق آلوده و منحرفی بنشیند و هر کاری را که بخواهد انجام دهد و در نتیجه خودسر و لاابالی بار بیاید. این اشتباهی است که دنیای غرب مرتکب شده و به جوانان آزادی بیش از حد مصلحت داده و اکنون با مشکلات و مصائب ناشی از آن دست در گریبان است.

خطر آزادی مطلق

جوانان، که عقل ضعیف و احساسات تند و آتشین دارند، همواره در معرض بدبختی و سقوطاند. اینان به اقتضای سن خود مجذوب کامرانی و لذت هستند. اگر آزادی مطلق داشته باشند، به انواع گناه و پلیدی، فحشا و بی عفتی، و اعتیادات مضر و زیان بخش آلوده می گردند و خیلی زود گرفتار فساد و تباهی می شوند.

جوانان، خام و بی تجربه هستند. اغلب جوانان، خام و بی تجربه هستند. افلب پایان کار را نمی بینند و از تشخیص بسیاری از نیک و بدها عاجزند و صلاح و فساد خود را به درستی درک نمی کنند. اینان نمی توانند راه ناهموار زندگی را به تنهایی بپیمایند و از نقاط خطرناکی که در مسیر خود را دارند، به سلامت عبور کنند. اگر به آنها آزادی بی قید و شرط داده شود از صراط مستقیم منحرف می گردند، به بی راهه قدم می گذارند و در پرتگاه های زندگی سقوط خواهند کرد.

ناامنی روحی

البته منظور از استقلال، آزادی، حق رأی، و اظهار عقیده این نیست که جوانان را به کلی رها کرده و در خانه و مدرسه آن ها را به حال خود بگذاریم تا هر

چه می خواهند بکنند. این کار برای آن ها ایجاد ناامنی روحی و نگرانی می نماید. مسلما آن ها نمی توانند به تنهایی راه سربالایی زندگی را بپیمایند و باید دستشان را گرفت. [48]

از کلمه وزیر، که در حدیث رسول اکرم ﷺ آمده است، محدودیت آزادی جوانان به خوبی استفاده می شود. زیرا وزارت به معنی یاری و معاونت است. فرزند جوان، گر چه در کشور خانواده به مقام وزارت می رسد و بدین وسیله شخصیتش مورد تکریم و احترام قرار می گیرد، ولی نباید فراموش کند که او وزیر است، یعنی معاضد و معاون پدر و مادراست و خود آزادی و استقلال کامل ندارد. به جوان حق داده شده است که در مسائل خانوادگی اظهارنظر کند و در انجام کارها پدر و مادر را یاری و کمک نماید، ولی تصمیم نهایی در انجام امور خانواده مربوط به والدین است. بنابراین در مکتب تربیتی اسلام، استقلال و آزادی جوانان اندازه گیری شده و نمی توانند خودسر و بی قید باشند.

آزادی محدود

جوانان و سایر اعضای خانواده، با هم بستگی و ارتباط دارند و در نیک و بد و سود و زیان یکدیگر سهیم و شریک اند. جوانان حق ندارند از آزادی و استقلال خود سوءاستفاده کنند، و با رفتار زشت و نادرست، باعث سیه روزی و بدبختی خویش و مایه رسوایی و بدنامی والدین و دیگر اعضای خانواده خود گردند.

عطش استقلال

جوانان به طور طبیعی، عطش استقلال و شخصیت دارد و این تمایل سوزان، به قضای حکیمانه خداوند در نهادش آفریده شده است. رسول اکرم ﷺ فرموده است: فرزند در هفت سال سوم، وزیر خانواده است؛ یعنی پدر و

مادر مکلف اند با او معامله وزیر نمایند و بدین وسیله خـواهش طبیعـی وی را برآورده سازند و استقلال و شخصیتش را محتـرم شـمارند و او را یـک انسـان شایسته و لایق برای اجتماع بسازند.

در صورتی که پدران و مادران بـه خـواهش طبیعـی جوانـان توجـه کننـد و دستور رسول اکرم ﷺ را عملا به کار بندند، فرزندانشان با شخصیت و متکی به نفس بار می آیند و در آتیه انسان هایی مسـتقل و بـا اراده و عناصـری مفیـد و باارزش خواهند بود، و جامعه از وجودشان به شایستگی بهره مند می گردد.

سخت گیری والدین

اگر پدران و مادران به تمایل خداداد جوانان اعتنا نکنند و به فرمـوده رسـول اکرم ﷺ توجه ننمایند و با سخت گیری و فشـار، زورگـویی و سـتم، تنـدی و خشونت، و تحقیر و اهانت با استقلال طلبی آنان مبارزه کننـد و شخصیتشـان را سرکوب نمایند، یا آن که به عنوان علاقه مندی یا وظیفه سرپرستی، بیش از حد در کارهای فرزندان خود مداخله کنند و با نظارت های بـی حسـاب و حمایـت های نابه جا، فرصت تعقل و تفکر را از جوانان سلب کننـد و آنـان را منقطـع از خود و متکی به غیر بار آورند، نتیجه چنین رفتار نادرستی ممکـن اسـت بـه دو صورت نامطلوب در وجود فرزندان جوانشان بروز نماید.

سرکوبی استعدادها

اول آن که جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسا و نظارت های خسته کننده پدر و مادر، نیروی مقاومت خود را از دست بدهد و تسلیم شرایط موجود گردد و از تشخص طلبی و استقلال خواهی چشم پوشی نماید. البته چنین جوانی، سـازگار و سر به راه خواهد بود و برای والدین خود ناراحتی به وجود نمـی آورد، ولـی این طرز تربیت، استعدادها را در ضـمیر جـوان مـی میرانـد، و او را فرومایـه و

نالایق می سازد، و بر اثر محروم ماندن از استقلال و اتکای نفس، واپس رو و عقب افتاده بار می آید، و در آتیه به گروه انسان های بدبخت و سیه روز جامعه می پیوندد.

وقتی جوانان متکی به دیگران بار بیایند و تمنای استقلال نداشته باشند، خانه و مدرسه با وجود آنان آرام است. ولی در عوض آینده ای بس متزلزل خواهند داشت. مادر فیلیپ نمی توانست این مسئله را درک کند و در مراحل بعدی نیز نخواهد توانست علت شکست فیلیپ را بفهمد که همیشه و در هر مساءله ای دخالت می کرد و به فیلیپ اجازه هیچ کاری، حتی کارهای مربوط به خود او را نمی داد. نمی توانست دریابد که علت این بی شخصیتی و وابستگی و شکست فیلیپ همین دخالتهای نابه جای اوست. فیلیپ تنهایی را دوست می داشت. از مدرسه بیزار بود، و قدرت اخذ تصمیم و تفکر راجع به هیچ موضوعی نداشت. فیلیپ همیشه تحت نظر مادر زندگی می کرد. مادرش تعیین می کرد کجا باید برود و چه بپوشد. چه بگوید و چه بکند، و در نتیجه هیچ وقت برای فیلیپ اجباری نبود که خط مشی برای خود پیدا کند. مادر نقشه تمام کارهای او را تنظیم می کرد. لباس او را می خرید. برنامه تعطیلاتش را ترتیب می داد. حتی رشته ای را که باید درس بخواند تعیین می کرد. نتیجه این قدرت نمایی و دخالت مادر، ترتیب پسری مثل فیلیپ بود. پسری که نمی توانست مسئولیت قبول کند. نه ذاتا اتکا به نفس داشت و نه هیچ کس او را برای پذیرش استقلال و مسئولیت تربیت کرده بود. فوتبال بازی می کرد، ولی هیچ وقت برنده نبود. کوچک ترین بچه ها می توانست او را کتک بزنند.

شنا خوب می دانست، اما هیچ وقت حاضر نبود رئیس دسته شنا باشد.

می گفت نمی خواهم کسی متوجه من شود. به دنبال درک مسائل نمی رفت و برای هیچ مسئله ای کنجکاوی و علاقه نشان نمی داد تا مبادا مسئولیتی متوجهش شود، زیرا او از قبول مسئولیت سخت می ترسید. [49]

سخت گیری و ستیزه جویی

دوم آن که جوان، متکی به نفس و مصمم باشد و با اراده نیرومند خود، در مقابل سخت گیری های نابه جا و فشارهای بی مورد پدر و مادر مقاومت کند و از دست یافتن به شخصیت و استقلال، که حق طبیعی و شرعی اوست چشم پوشی ننماید. در این موقع است که اختلاف و ناسازگاری به شدت بروز می کند. طغیان و ستیزه جویی آغاز می گردد، و محیط منزل به صحنه مبارزه و نبرد مبدل می شود. عربده و فریاد، تندی و خشونت، اشک و زاری، هیجان و ناراحتی، اختلاف و تضاد و گاهی فحش و دشنام، برنامه عادی چنین خانه ای خواهد شد. هر قدر پدر و مادر بر سخت گیری خود بیفزاید، مشکلات نیز افزایش می یابد.

آخرین دوره انقلاب روحی جوان، عدم رضایت و غم و غصه است.

این مرحله وقتی پیش می آید که بزرگ ترها به منظور حفظ احترام و مقام خود، بر میزان زورگویی و حکمروایی بیفزایند. در حالی که احترام زاییده حسن رابطه و محبت است. هر چه بر شدت عمل افزوده شود و بزرگ ترها بیشتر جوانان را تحت نظر بگیرند و سعی کنند با گستاخی آن ها مبارزه نمایند، نتیجه ای جز جدایی جوانان و گریز آن ها نخواهند دید. [50]

پدران و مادران مسلمان که می خواهند فرزند جوان خود را به شایستگی پرورش دهند و او را انسانی لایق و باارزش بسازند، باید همواره به فرموده رسول اکرم ﷺ متوجه باشند و عملا دستور ثمربخش آن حضرت را به کار

بندند. باید جوان را وزیر خانواده بدانند و شخصیتش را محترم شمارند، در امور داخلی با وی شور کنند و نظریه اش را مورد بررسی قرار دهند، و بدین وسیله خواهش استقلال طلبی او را برآورده سازند.

احترام و آرامش خاطر

جوانی که در محیط خانواده عضو مؤثر به حساب می آید و پدر و مادر و شخصیتش را هم مانند افراد بزرگ گرامی می دارند و او را لایق استقلال و آزادگی می شناسند، روانی آرام و ضمیری مطمئن دارد و در خود احساس حقارت و کمبود نمی کند. چنین جوانی برای آن که موقع و مقام خویش را در نزد دگران محافظت کند و مراتب لیاقت و شایستگی خود را برای احراز آلودگی و استقلال اثبات نماید، کوشش می کند پیرامون گناه و کارهای پست نگردد، به شخصیت و ارزش خویش آسیب نرساند و موجبات تحقیر و اهانت خود را فراهم نیاورد.

(قال علی علیه السلام: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة). [51]

علی علیه السلام فرمود: آن کس که شرافت معنوی و کرامت نفس خود را باور دارد، خویشتن را با ارتکاب گناه خوار و حقیر نخواهد ساخت.

جوانان آسیب پذیر

جوانی که تمایل شخصیتش سرکوب گردیده و در خانواده مورد بی احترامی و اهانت واقع شده است، جوانی که پدر و مادر با کلمات زننده و رفتار خشن خود، او را تحقیر نموده و به وی وانمود کرده اند که لیاقت استقلال ندارد همواره خشمگین و عصبی است. او بر اثر حقارتی که در خود احساس می کند، ضعیف و آسیب پذیر است. خیلی زود ممکن است به ذلت ها و پستی ها تن در دهد و به آسانی دامن خود را به ناپاکی ها و گناهان آلوده سازد.

والدین نادان

خلاصه، با فرا رسیدن جوانی، ایام سازندگی شخصیت جوان آغاز می شود. این پدران و مادران وظیفه شناس و دانا هستند که به پیروی از دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به فرزندان خود احترام می کنند و آنان را وزیر و عضو مؤثر و مسئول خانواده و معاون و مشاور خود قرار می دهند، و از این راه آن ها را دوست صمیمی و همکار باصفای خود می سازند. این پدران و مادران وظیفه ناشناس و نادان اند که حق طبیعی و شرعی فرزندان جوان خود را پایمال می کنند و حقیر و اهانت، با فحاشی و اعمال نادرست خویش، عزت نفس و شخصیت آنان را سرکوب می نمایند و با این کارهای ناروا بذر کینه و عداوت در دلشان می افشانند و آن ها را دشمن خود می سازند.

(قال علی علیه السلام: ولدك ریحانتك سبعا و خادمك سبعا ثم هو عدوك او صدیقك). [52]

علی علیه السلام فرموده است: فرزندت در هفت سال اول، برگ خوش بویی بر ساقه درخت وجود شماست، در هفت سال دوم، خدمتگزار مطیع و فرمانبردار شماست، و در هفت سال سوم، ممکن است دشمن بدخواه شما یا دوست خیرخواه شما باشد.

والدین وظیفه شناس

پدران و مادرانی که فرزندان جوان خود را به خوبی پرورش می دهند، و با گفتار و رفتار صحیح خویش، آنان را انسان هایی پاک دل و درستکار و با فضیلت بار می آورند، مشمول الطاف الهی هستند، و پیشوای عالی قدر اسلام درباره آن ها دعای خیر فرموده است.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رحم الله والدین اعانا ولدهما علی برهما). [53]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: رحمت الهی شامل حال پدر مادری باد که با تربیت صحیح، فرزند خود را در نیکی به والدین کمک و یاری نمایند.

پدر و مادرانی که فرزندان جوان خود را بد بار می آورند و با تحقیر و اهانت، فحاشی و هتاکی و اعمال زشت و غیرمشروع خود، آنان را به انتقامجویی و گناه و تجاوزکاری وادار می سازند مشمول عذاب الهی خواهند بود.

(قال رسول الله ﷺ : یا علی لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما) .[54]

رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرموده است: از رحمت و فیض الهی بی نصیب باد آن پدر و مادری که بر اثر سوء رفتار و گفتار خود، باعث انحراف فرزند خویش شوند و او را به ایذای و عصیانشان وادار سازند.

شرط سازگاری

نتیجه آن که تکریم جوانان و احترام به شخصیت و استقلال طلبی آنان، یکی از شرایط اساسی حسن تفاهم و سازگاری خانوادگی است. به شرحی که توضیح داده شد، پیشوای گرامی اسلام با به کار کردن کلمه وزیر، از یک طرف جوان را مورد تکریم قرار داده و از طرف دیگر، والدین را به وظایفشان متوجه نموده و به آنان فهمانده است که چگونه با فرزندان جوان خویش رفتار نمایند.

فرزندان وظیفه شناس

شرط دیگر سازگاری جوانان و بزرگسالان در محیط خانواده این است که فرزندان جوان نیز نسبت به والدین خود حق شناس باشند و شخصیت پدر و مادر را عزیز و محترم شمارند. به عبارت دیگر، تنها وظیفه شناسی والدین و احترام به شخصیت فرزندان برای حسن و سازگاری جوانان و بزرگسالان کافی نیست، بلکه جوانان نیز باید متقابلا وظیفه شناس باشند، حقوق و حدود والدین

را مورد کمال توجه و احترام قرار دهند و از شخصیت آنان تکریم و تجلیل نمایند. این مطلبی است که در قرآن شریف و روایات اسلامی مکرر آمده و درباره آن تأکید بسیار شده است.

(و اخفض لهما جناح من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا). [55]

در مقابل پدر و مادر با گفتار و رفتارت فروتنی و تواضع کن و هم مانند مرغی که از روی مهر و محبت، بال های خود فرو می افکند و جوجه های خویش را زیر پر می گیرد، تو نیز اکنون جوان و نیرومندی بال و پری گشوده داری، پدر و مادر را در آغوش مهر خود جای ده و بگو: پروردگارا والدینم را مشمول رحمت واسعه خود بنما، همان طور که اینان از روی رحمت و عطوفت مرا در کودکی پرورش دادند.

(قال ابو عبدالله علیه السلام: معناه لاتملاء عینیك من النظر الیهما الا براءفة و رحمة و لاترفع صوتك فوق اصواتهما و لایدیك فوق ایدیهما و لا تتقدم قدامهما). [56]

حقوق والدین

امام صادق علیه السلام در معنای جمله واخفض لهما جناح الذل من الرحمة چنین فرموده است: هرگز با تندی و شدت به پدر و مادرت منگر و با نگاه خیره و پرتوجه به آنان نظر مکن، مگر آنکه نگاهت از روی کمال راءفت و رحمت باشد. مواظب باش صدایت بلندتر از صدای آن ها نشود و دستت بالای دست آن ها نرود و پیشاپیش پدر و مادرت راه نروی.

(عن الباقر علیه السلام قال: سئل رسول الله صلی الله علیه و آله من اعظم حقا علی الرجل؟ قال: والده). [57]

امام باقر علیه السلام فرموده: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سئوال شد چه کسی بزرگ ترین حق را به آدمی دارد؟ فرمود: پدر و مادر.

(عن ابی جعفر عليه السلام قال: نظر ابی الی رجل و معه ابنه یمشی والابن متکیء علی ذراع الاب قال: فما کلمه ابی مقتا له حتی فارق الدنیا). [58]

امام باقر عليه السلام فرمود: پدرم حضرت سجاد عليه السلام، در رهگذر مردی را دید که با پسر جوانش راه می رود، ولی فرزند در حین حرکت به دست پدر تکیه داده است. امام سجاد از مشاهده این رفتار بر خلاف ادب و بی احترامی فرزند به پدر آن قدر ناراحت و آزرده خاطر گردید که تا آخر عمر با آن پسر وظیفه ناشناس سخن نگفت.

(فقه الرضا عليه السلام: علیك بطاعة الاب و بره و التواضع و الخضوع و الاعظام و الاکرام له الی ان قال و قد قرن الله عز و جل حقهما بحقة فقال الله اشکر لی ولوالدیك الی المصیر). [59]

حضرت رضا عليه السلام فرمود: از پدرت اطاعت کن و نسبت به او مراتب نیکی و تواضع و خضوع و بزرگداشت و تکریم را معمول دار. حضرت به سخنان خود ادامه داد تا آن جا که فرمود: خداوند در قرآن شریف حق پدر و مادر را قرین حق خود قرار داده و فرموده است: شکرگزار من و شکرگزار پدر و مادرت باش که برگشت همه به سوی من است.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رضی الله فی رضی چ و سخطه فی سخطهما). [60]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: خشنودی پدر و مادر، رضای خداوند است و خشم الهی در غضب پدر و مادر است.

(و عنه صلی الله علیه و آله: نظر الوالد الی والدیه حبا لهما عبادة). [61]

نگاه محبت به والدین

و نیز فرموده است: نگاه محبت آمیز فرزند به روی پدر و مادر عبادت است و در پیشگاه الهی استحقاق پاداش دارد.

نیکی به پدر و مادر احترام به شخصیت آنان، یک وظیفه قطعی اسلامی است و باید این برنامه مقدس، برای همیشه در جامعه مسلمین پایدار بماند و در تمـام نسل ها، رفتار و گفتار فرزندان نسبت به والدین بر اساس ادب و احترام باشد.

حفظ سنت احترام

دختران و پسران جوان امروز، مادران و پدران فردای اجتماع اند. اگر جوانان امروز وظیفه تکریم و احترام را نسبت به والدین خود مراعات نمایند و عملا این سنت الهی را در جامعه نگاهداری کنند، فردا خودشـان مـورد تکـریم فرزنـدان خویش واقع می شوند و از این نعمت سعادت بخش برخوردار می گردند.

(قال الصادق علیه السلام: بروا آبائکم تبرکم ابنائکم). [62]

امام صادق علیه السلام فرموده است: به پدران و مادران نیکی کنید تا فرزندان شـما هم به این سنت مقدس عمل کنند و به شما نیکی نمایند.

نتیجه آن که شرط دوم سازگاری و حسـن تفـاهم بزرگسـالان و جوانـان در خانواده، تکریم و احترام والدین است. فرزندان جوان مکلف اند با پـدر و مـادر خود حداکثر تواضع ادب را معمول دارند و شخصیت آنـان را گرامـی و محتـرم شمارند و بدین وسیله رضایت خاطرشان را که باعث جلب رضای الهـی اسـت فراهم آورند.

تکریم کهنسالان

به موازات احترام به شخصیت فرزندان جوان و والدین میانسال، پـدربزرگ و مادربزرگ کهنسال نیز طبق تعالیم اسلامی باید مورد تکـریم و احتـرام باشـند و این خود شرط سوم سازگاری و حسن تفاهم جوانـان و بزرگسـالان در محـیط خانواده است. لزوم تجلیل و تکریم آنـان در قـرآن شـریف و روایـات اسـلامی

صریحا خاطرنشان گردیده و اولیای گرامی اسلام، پیروان خود را به حفظ حقوق و حدود آنان موظف ساخته اند.

(و قضی ربك الا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا كريما). [63]

حکم پروردگار تو این است که مردم، جز خدای یگانه، هیچ کس و هیچ چیز را نپرستند، و به نسبت به والدین خود نیکوکار و محسن باشند، و اگر هر دو یا یکی از آن ها پیر و سالخورده شدند، از زحمت نگاهداری و حمایتشان شانه خالی نکنند، و کلمه اف، که کوچکترین کلمه تلخ و ملال آور است، به آنان نگویند و آزارشان ننمایند. مراقب باشند که همواره با آنان مؤ دب سخن بگویند و گفتارشان آمیخته به تکریم و احترام باشد.

(روی عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن ابیه عن جده ابی عبدالله علیه السلام قال: لو علم الله لفظة او جز فی ترك عقوق الوالدين من اف لانی به). [64]

حضرت رضا علیه السلام از پدرش، از جدش امام صادق علیه السلام، حدیث کرده که فرموده است: اگر خداوند برای جلوگیری از رنجش و آزار پدر و مادر، کلمه ای را کوتاهتر از اف می دانست، آن را در قرآن شریف می آورد.

اسلام و سالخوردگان

در آیین مقدس اسلام، پیران سالخورده با عنایت مخصوصی مورد توجه قرار گرفته اند. رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام پیروان خود را به تکریم و احترام آنان موظف نموده و ضمن روایات معنوی و اجتماعی آن ها را خاطرنشان ساخته اند.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله : البركة مع اكابركم.) [65]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: وجود پیران سالخورده بین شما، باعث افزایش فیض ربوبی و بسط نعمت های الهی است.

تجارب کهنسالان

کهنسالان، یک عمر سرد و گرم ها دیده و پست و بلندها پیموده و در مدرسه زندگی درس هایی فرا گرفته اند. اینان، گـر چـه از جهـت جسـمانی ضـعیف و ناتوان شده و قدرت فعالیت و تحرک را از دست داده اند، ولـی از نظـر معنـوی تجاربی ارزنده دارند، نیک و بدها را می فهمند و مسائل را بهتر تجزیه و تحلیـل می کنند.

می توانند مانند رهبران روحانی، هادی دگران باشند و جوانان و میانسالان را به خیر و سعادتشان راهنمایی نمایند.

قال الصادق، الشیخ فی اهله کالنبی فی امته. [66]

امام صادق علیه‌السلام فرموده: وجود پیـر سـالخورده در خـانواده اش هـم ماننـد پیغمبر الهی است در بین امتش.

در گذشته، بین بعضی از اقـوام و قبایـل، آداب و رسـوم عجیبـی نسـبت بـه والدین کهنسال معمول بوده و فرزندان طبق عقیده خرافی یا مراسـم محلـی، بـا پدران پیر خود، ظالمانه رفتار می کردند و با عمل غیرانسـانی بـه حیـات آنـان خاتمه می دادند.

خرافات بعضی از قبایل

مردم جزیره فیجی معتقدند که در جهان ابدی، هر کس همـان قـوای بـدنی و روحی را که هنگام مرگ داشته است با خود خواهد داشت.

حال، اگر مردم، در زندگی به پیری برسند و شکسته شوند، همیشه همین طور خواهند ماند. به همین دلیل، پسری که به پدر و مادر خود احترام می گذارد، می تواند آنان را بکشد و وجدان آرامی داشته باشد، و یقین بداند کـه بـزرگ تـرین خدمت ممکن را به ایشان کرده است. [67]

زنده به گور کردن پیران

ویل دورانت می گوید:

ساکنان ملانزی، بیماران و پیران را زنده در خاک می کنند و این امر را وسیله خوبی برای رهایی از بقایای آنان می دانند.

لوبک [68] می گوید:

اهدای تابوت به خویشاوندان پیر، در چنین امر شایسته ای محسوب می شود (یا می شد). مخصوصا اگر خویشاوندان در بستر بیماری باشند. [69]

همکاری اجتماعی، در اصل کاملا مبتنی بر زور و قدرت بوده است.

روابط پدر و مادر با فرزندان هم تا وقتی که فرزندان آن ها خردسال بودند، مبتنی بر زور بوده. وقتی که بچه ها بزرگ و پدر و مادر فرتوت می شدند، وضع معکوس می شد. عبضی از قبیله ها، پدران فرتوت را به آدمخواران همسایه می فروختند و به این ترتیب مخارج آن ها را صرفه جویی می کردند. ولی بعدها، وقتی پدرها در عنفوان جوانی بودند، اقداماتی کردند که از این سوء عاقبت جلوگیری شود. به این طریق که وقتی هنوز بچه ها علت ضعف، مطیع و سر به راه بودند، به آن ها فضیلت مهر فرزندی آموختند. [70]

کهنسالان و دنیای امروز

در دنیای امروز، که مبادی ایمانی و مکارم اخلاقی به سستی گراییده و عواطف انسانی و محبت های خانوادگی، ارزش خود را از دست داده است، در دنیایی که اساس زندگی بر اصالت لذت و شهوت پایه گذاری شده و هدف اصلی مردم، ثروت بیشتر و کامرانی زیادتر است، پدران و مادران سالخورده و ناتوان، وضع رقت بار و اسف انگیزی دارند. نه ایمان کاملی در دل های فرزندان

است که برای خدا آنان را تکریم نمایند و نه فضایل اخلاقی در نظرشان ارزشی دارد که به حق شناسی آن ها را محترم شمارند.

بی مهری جوانان نسبت به پیران

جوانان و میانسالان فعال، که با شتاب به سوی هدف های مادی خود روان اند، نه تنها به پدران و مادران کهنسال خود توجهی نمی کنند، بلکه در پاره ای از مواقع آنان را سد راه آزادی و مانع پیشروی خود می دانند و کوشش دارند تا آن ها را از خویش برانند و از قید و بندشان رهایی یابند.

کسانی که در سراسر عمر تنها زندگی کرده و از آغاز، خانواده ای تشکیل نداده و زن و فرزندی نداشته اند، یا اگر داشته اند، از دست داده اند. وقتی به روزگار پیری و فرسودگی می رسند، از یک مصیبت رنج می برند و آن مصیبت پیری است.

ولی پدران و مادران کهنسالی که متجاوز از نیم قرن زحمت کشیده، خانواده تشکیل داده و عمر مال خود را صرف دختران و پسران خویش نموده اند، اگر در پیری، از محبت محروم، و احیانا مورد تحقیر و بی احترامی فرزندان و فرزندزادگان خود قرار گیرند، دو مصیبت دارند. یکی مصیبت پیری است و دیگر مصیبت بی مهری و اهانت. بدون تردید، ناراحتی های روانی و فشارهای روحی که از مصیبت دوم دامنگیر آنان می شود، به مراتب از مصیبت اول سنگین تر است.

سالخوردگان در دنیای غرب

خوشبختانه، در جامعه ما هنوز اکثر مردم مسلمان و از نعمت تعالیم اسلام برخوردارند، به پدران مادران پیر خود با دیده تکریم و عطوفت می نگرند، و در خانواده ها، والدین کهنسال بیش و کم مورد محبت و احترام می باشند. ولی در

کشورهای غربی ارزش پدران و مادران سالخورده به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافته و در پاره ای از موارد وضع دردناکی به خود گرفته است، تا جایی که بعضی از سالخوردگان از شدت ناراحتی و فشارهای روحی دست به خودکشی می زنند و گاهی فرزندان و فرزندزادگان حق ناشناس موجبات مرگ والدین کهنسال خود را فراهم می آورند.

خودکشی پیران

موضوع جالب، فکر و اقدام به خودکشی نزد سالخوردگان است. به موجب آمار، در ممالک اروپایی، خودکشی پیران نسبتا زیاد است و اغلب ناشی از یک عامل خارجی، مثلا بحران مالی و یا عدم ابراز محبت از جانب اطرافیان است و کمتر منشاء درون زا دارد. [71]

در سال 1967، روزی در قضیه ای نزدیک شهر Rouen فرانسه، جوانی به نام فرانسوا، در حال مستی اظهار می کند که مادربزرگش را کشته است. مردم حرف او را به پرت گویی های مستی حمل می کنند، ولی ژاندارم های محل به فکر تحقیق می افتند و معلوم می شود که حرف فرانسوا هوایی نیست و او واقعا قاتل مادربزرگش می باشد.

قصه از این قرار بوده است که خانم ژولین، مادر فرانسوا، به واسطه در خانه ماندن مادر پیرش، ناراحت گردیده و از او سیر شده بوده است، و دختر بزرگش ژانین و نامزد او هم می خواسته اند هر چه زودتر خانه از وجود پیرزن پرداخته شود تا آن ها عروسی کنند و با راحتی بیشتری به کام دل برسند. شبی همه با هم مشورت می کنند و قرار می گذارند که فرانسوا به آرامی مادربزرگش را خفه کند و او این کار را می کند. طبیعی است که مردن پیرزن علیل و عاجز، امر مهم و جالب توجهی نبوده است و اهل قصبه، آن را کاملا عادی تلقی می کنند.

طبیب گواهی نویس هم سهل انگاری می کند و تشریفات کلیسا و دفن نیز به طور معمول برگزار می شود، تا آن که سبک سری و پرحرفی فرانسوا اسباب جلب توجه ژاندارم ها و کشف جنایت می گردد.

بر اثر این کشف، ژاندارم ها درباره علت مرگ پدربزرگ فرانسوا نیز که چندی پیش اتفاق افتاده بوده است، به شک می افتد و بازپرسی ها و تحقیق را ادامه می دهند. بالاخره خانم ژولین و دخترش اعتراف می کنند که او را نیز با مشورت هم و همداستانی نامزد ژانین، به دست ژاکلین دختر کوچکتر ژولین، به تدریج با مرگ موش مسموم کرده و به گور فرستاده اند تا از زحمت جا تنگ کردن او برهند و فراغت بیشتری به تماشای تلویزیون بپردازند. حاصل آن که خانم ژولین و پسر و دو دختر و دامادش، در هر دو جنایت همداستان بوده و همکاری کرده اند و فقط شوهر ژولین، غافل و بی خبر بوده است، و شاید زن و فرزندانش پس از رفع زحمت پیرمرد و پیرزن جا تنگ کن، به فکر کندن کلک او هم می افتادند. دادگاه، ژولین و پسرش فرانسوا را به حبس ابد و ژانین را به بیست سال و شوهرش را به ده سال و ژاکلین را به حبس قابل ابتیاع محکوم می کند. [72]

تاءسیس خانه پیران

اوضاع اسف انگیز و نابسمان سالخوردگان در جهان غرب، مشکلاتی به بار آورده و اولیای امور بعضی از کشورها را بر آن داشته است که در نقاط مختلف، آسایشگاه سالخوردگان و خانه پیران تاءسیس کنند و کهنسالان را در آن مراکز جمع آوری نمایند، شرایط زندگی آنان را فراهم سازند و به وضع رنج آور و تاءثربار این گروه محروم سر و صورتی بدهند.

رفتار خلاف انصاف

تاءسیس آسایشگاه سالخوردگان و خانه پیران برای آن کهنسالی که تنها و بی کس، یا فقیر و تهی دست، یا علیل و بیمارند و همچنین برای سالخوردگانی که خود داوطلب زندگی در آن خانه ها و آسایشگاه ها هستند، کار صحیح و شایسته ای است، زیرا بدین وسیله قسمتی از مشکلات آنان حل می شود و آلامشان کاهش می یابد. ولی جای تاءسف و تاءثر است اگر فرزندان و فرزندزادگان، این قبیل مؤ سسات را وسیله اجرای مقاصد ضدانسانی و اخلاقی خود قرار دهند و بر خلاف انصاف و فضیلت، پدربزرگ ها و مادربزرگ ها را به زور از محیط خانه و جمع خانواده برانند، حقوق چندین ساله آنان را نادیده انگارند، عواطف و احساساتشان را پایمال کنند، و با تحقیر شخصیتشان، بر اندوه و غم آن ها بیفزایند و مرگشان را تسریع نمایند.

عمر به سرعت می گذرد. طولی نمی کشد که جوانان به میانسالی می رسند و میانسالان پیر می شوند. شما ای جوانان و میانسالان امروز، بیایید برای فردای خود فکری کنید و در اندیشه روز پیر خود باشید. امروز به فرمان قرآن شریف نسبت به والدین کهنسال خویش نیکی نمایید و حقوق انسانی پدران و مادران پیر خود را مراعات کنید تا فردا فرزندانتان نیز به شما احسان کنند و حقوق شما را مراعات نمایند. بیایید این سنت مقدس اسلامی را در کانون خانواده محافظت کنید و از هر نسلی به نسل دیگر منتقل نمایید تا اطفال و نوجوان امروز، عملا احترام والدین را از شما درس بگیرند و فردا درباره خود شما اعمال نمایند.

نتیجه بحث

نتیجه آن که از نظر دینی و علمی، یکی از شرایط تفاهم و حسن سازگاری بزرگسال و جوان در خانواده این است که شخصیت جوانان و میانسالان و

کهنسالان مورد تکریم و توجه باشد و هر گروهی حقوق دو گروه دیگر را محترم شمارد، به طوری که هیچ فردی در محیط خانواده احساس نگرانی و ناامنی نکند و مطمئن باشد که حقش مورد تجاوز دگران قرار نمی گیرد.

در محیط اجتماع نیز یکی از شرایط اساسی سازگاری بزرگسال و جوان، احترام به شخصیت و استقلال و آزادی تمام افراد جامعه است. همان طور که مراعات حقوق و حدود همه افراد، در کشور کوچک خانواده، باعث امنیت و آسایش خاطر و مایه همبستگی و ارتباط دوستانه آنان با یکدیگر است، در خانواده بزرگ نیز شرط اساسی سازگاری و حسن تفاهم اجتماعی، احترام به حقوق و شخصیت تمام افراد مملکت است.

آزادی فردی

در کشوری که آزادی فردی و حقوق اجتماعی زن و مرد، پیر و جوان، بزرگ و کوچک، و خلاصه تمام افراد، مصون از تعرض و تجاوز است، آن کشور مهد سازگاری و تفاهم و کانون مهر و محبت است. برعکس در کشوری که شخصیت و آزادی افرادش مورد تکریم و احترام نیست، اقویا به ضعفا زور می گویند، به مال و جان، به عرض و شرف و حیثیت آنان تجاوز می کنند، آن جامعه همواره اسیر اختلافات و ناسازگاری است و آتش کینه و دشمنی، پیوسته در نهادشان مشتعل است و در انتظار فرصت انتقامجویی به سر می برند.

برادری در اسلام

پیشوای عالی قدر اسلام، با نیروی ایمان، کینه و دشمنی را از صفحه دل ها زدود. بین جامعه مسلمین پیوند برادری و محبت به وجود آورد و آنان را در غم و شادی شریک یکدیگر ساخت.

پیروان خود را موظف نمود که در سطح وسیع اجتماع، طبق قانون و اخـلاق، با همه مردم به نیکی و پاکی عمل کنند و بدین وسیله اساس محبت اجتمـاعی و عواطف انسانی را هر چه بیشتر در بین خود محکم سازند.

(قال رسول الله ﷺ : لو اجتمعتم علی البر لتجاببتم) . [73]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: اگر همه شما در راه نیکی و نیکوکاری به هـم بپیوندید و هم آهنگ شوید، دوستدار و علاقه مند به یکدیگر خواهید شد.

(و عنه ﷺ : رحم الله ولدا اعان علی بـره و رحـم الله والدا اعان ولده علی بـره و رحم الله جار اعان جار علی بره و رحم الله رفیقـا اعان رفیقـه علی بـره و رحـم الله خلیطا اعان خلیطه علی بره و رحم الله رجلا اعان سلطانه علی بره) . [74]

تعاون اجتماعی

در این حدیث، والدین و فرزند، رفیق و همسایه، مردم و حکومت و خلاصـه تمـام اعضـای خـانواده و اجتمـاع در ردیـف هـم آمـده انـد، و رسـول اکـرم ﷺ درباره یاری کردن تمام طبقات، در راه نیکی و پاکی، سخن گفتـه و بـرای همه آن ها از پیشگاه الهی طلب رحمت و عنایت نموده است.

رحمت الهی بر فرزندی که والدین خود را در نیکی یاری نماید، بر پدری کـه فرزند خویش را در نیکوکاری کمک کند، بر همسایه ای که در کارهای خـوب، معاون همسایه خود باشد، بر رفیقی که در نیکی، رفیق خویش را مدد نماید، بـر کسی که با شرکا و همکاران خود در انجام کار نیک اشـتراک مسـاعی کنـد، بـر مردی که حکومت را در راه نیل به خوبی و نیکی، یاری و مساعدت نماید.

در مکتب آسمانی اسلام، جامعه مسلمین از نظر روابط معنوی و اعمال محبت و احترام به شخصیت، هم مانند یک خانواده هستند. بـه همـین جهـت، اولیـای گرامی اسلام به پیروان خود توصیه کرده اند که بزرگ و کوچک و خرد و کـلان

مسلمانان را مانند اعضای خانواده خود تلقی کنند و آنان را مشـمول عواطـف و نیکی های خویش قرار دهند.

(قال الصادق عليه السلام: اوصيك ان تتخذ صـغير المسـلمين ولدا و اوسـطهم اخـا و كبيرهم ابا فارحم ولدك وصل اخاك وبر اباك). [75]

اجتماع یا خانواده بزرگ

امام صادق عليه السلام فرموده است: تو را سفارش می کنم که خردسالان مسـلمین را به فرزندی و میانسالان را به برادری و بزرگسالان را به پـدری بگیـر، و هـم مانند رفتاری که در خانه داری، به فرزندان مسلمین عطوفـت کـن، بـه بـرادران دینی ات بپیوند و به پدران دینی ات نیکی نما.

رسول اکرم و ائمه طاهرین عليهم السلام، خود، همواره، قولا و عملا، حافظ حقوق و حدود مسلمین بودند و در تمام مواقع، مراتب عزت و احترامشان را مراعات می کردند و کوچک ترین عملی را که از آن استشمام ذلت و خواری می شد، درباره هیچ مسلمانی روا نمی داشتند.

(و ركب يوما فمشى معه قوم فقال عليه السلام: اما علمتم ان مشى الماشى مع الراكب مفسدة للراكب و مذلة للماشى انصرفوا). [76]

روزی علی عليه السلام بر مرکب سوار شد و کسانی پیاده در رکابش به راه افتادند. حضرت عنان کشید و فرمود: مگر نمی دانید پیاده روی افـراد در رکـاب سـوار، باعث فساد اخلاق و مایه ذلت و خواری پیادگان است. برگردید و پیاده بـا مـن نیایید.

تکریم تمام طبقات

اولیای گرامی اسلام، نه تنها خود مراقب احترام و تکریم مـردم بودنـد، بلکـه ضمن روایات بسیاری، توجه پیران خویش را به این وظیفه بزرگ خـانوادگی و

اجتماعی معطوف داشته و لـزوم احتـرام خردسـالان و جوانـان و میانسـالان و کهنسالان را خاطرنشان نموده اند. در این جا به طور نمونه، برای هر مورد یـک روایت اشاره می شود.

(قال رسول الله ﷺ : لا تحقون احـدا مـن المسـلمین فـان صـغیرهم عنـد الله کبیر). [77]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: هیچ یـک از مسـلمانان را کوچـک و نـاچیز نشمارید که خردسالان مسلمین هم در پیشگاه الهی بزرگ اند.

(و عنه ﷺ : اوصیکم بالشبان خیرا). [78]

احترام به جوانان

پیغمبر اکرم ﷺ درباره احترام جوانـان فرمـوده اسـت: مـن بـه تمـام شـما مسلمانان توصیه می کنم که نسبت به جوانان با نیکی و نیکوکاری رفتار کنیـد و شخصیت آنان را گرامی و محترم بدارید.

(عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عـز و جل). [79]

امام صادق علیه السلام درباره تکریم میانسـالان فرمـوده اسـت: کسـی کـه بـرادر مسلمان خود را، که بر او وارد شده، احترام نماید، خدا را احترام کرده است.

(قال رسول الله ﷺ : من اجلال الله اجلال ذی الشبیه المسلم). [80]

تکریم کهنسالان

رسول اکرم ﷺ درباره احترام به شخصیت کهنسالان فرموده اسـت: یکـی از صور تکریم و تعظیم ذات اقدس الهی، احترام و تجلیـل سـالخوردگان مسـلمان است.

محبت و دوستی رمز خوشبختی و سعادت بشر و کلید سازگاری تفاهم انسان هاست. راه جلب محبت و دوستی دگران، تکریم شخصیت و احترام بـه حقـوق طبیعی و اجتماعی آنان است.

رسول اکرم ﷺ با نیروی ایمان، دل های پراکنده مردم را به هم پیونـد داد و افرادی را که دشمن بدخواه یکدیگر بودند، با هم دوست و برادر نمود و جامعـه ای پر از مهر و محبت به وجود آورد.

در قرآن شریف، برادری مسلمین از نعمت های الهی بـه حسـاب آمـده و بـه اندازه ای مهم تلقی شده که خداوند با لحن منت، آن را به رخ کشیده و فرمـوده است:

(و اذکروا نعمة الله اذ کنتم اعـداء فـاءلف بـین قلـوبکم فاصـبحتم بنعمتـه اخوانا. و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها). [81]

به یاد بیاورید نعمت بزرگ الهی را که روزی با هم دشـمن بودیـد و خداونـد دل های شما را با پیوند محبت، به هم مرتبط کرد و با لطـف او، بـرادر یکـدیگر شدید. به خاطر بیاورید روزی را که بر لبه پرتگاه آتـش بـدبختی و نفـاق قـرار داشتید و خداوند شما را از آن خطر بزرگ رهایی بخشید.

(قال ابو جعفر علیه السلام: هل الدین الا الحب). [82]

ارزش محبت

امام باقر علیه السلام محبت را جوهر و خلاصه دین خوانده و به مـردی کـه بـا آن حضرت گفت و گو داشته، فرموده است: آیا دین چیزی جز محبت است؟

مهر و محبت، نه تنها وسیله سازش جوانان و بزرگسالان در سطح خـانواده و کشور است، بلکه این نیروی شگفت انگیز و حیرت زا می تواند تمام انسـان هـا

را در سطح جهانی با هم مرتبط کند و موجبات صلح و صفا، سازگاری و تفاهم، و امنیت و آسایش را برای همه ملل و اقوام بشری فراهم سازد.

امروز دو قانون مخالف با هم در نزاع اند. یکی قانون خونریزی و مرگ است که پیوسته در تجسس وسایل نوینی برای تخریب و انهدام است، و دیگری قانون صلح و کار و سلامتی، که دائما در صدد کشف وسایل جدیدی برای نجات انسان از چنگ بلایا و خطراتی است که جهان را در بر گرفته است.

داروی شفابخش

انگیزه زندگی کردن و دوست داشتن، در مقابل غریزه خصومت ورزیدن، یک منبع بزرگ نیرومندی و نیکبختی است. هر گاه بتوانیم دوست داشته باشیم، زندگی را در خوشی و سعادت به سر خواهیم برد.

این داروی محبت و دوستی، که شفابخش همه رنج ها و غم هاست، در قرن ها پیش توسط کلیه پیغمبران تجویز شده است. آیا نمی توان نیروی اعجازانگیز محبت را که موجب کشش مرد و زن به سوی یکدیگر و دوستی و همرنگی ابنای بشر است، بیش از پیش تقویت کرد؟ آیا این داروی شفابخش را که موجب برطرف شدن علل پراکندگی و نفاق و چنددستگی است، نمی توان تعمیم داد؟ عقل و منطق، ما را بر آن می دارد که به این پرسش ها پاسخ مثبت دهیم و تجربیات روان شناسان نیز مؤ ید این نظر منطقی است. زیرا اعجاز محبت، هر روز در عمل و موارد مختلف در مقابل دیدگان محققان مکشوف می گردد. [83]

(عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا و ادوالامانة و عملوالحق). [84]

آسایش در سطح جهانی

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام درباره صلح و سازش انسان ها در سطح جهانی فرموده است: تمام ملل و اقوام روی کره زمین می توانند پیوسته در رحمت و آسایش به سر برند مادامی که همه مردم بشردوست باشند و به نام انسانیت به یکدیگر ابراز محبت نمایند، مادامی که امین مال و عرض و شرف و اسرار یکدیگر باشند و در هیچ نوع امانتی خیانت نکنند، مادامی که در رفتار و گفتار خود همواره پیرو حق و عدل باشند و در هیچ موردی خویشتن را به تجاوزکاری و اعمال خلاف حق آلوده نسازند.

3 - احساس حقارت و ناسازگاری

(من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره)

امام هادی علیه‌السلام

به شرحی که در فصل گذشته توضیح داده شد، تکریم شخصیت مردم یکی از وظایف دینی و علمی و از عوامل مهم سازگاری و حسن تفاهم است، و تحقیر شخصیت دگران، از اعمال ناپسند و باعث ناسازگاری و اختلاف خانوادگی و اجتماعی است.

ولی لازم است این نکته روشن شود و همواره مورد توجه باشد که احترام به شخصیت مردم، با تن دادن به خودپرستی و تفوق طلبی مردم فرق دارد. تکریم شخصیت دگران نمونه اخلاق و ادب و از صفات حمیده است، ولی تن دادن به خودپرستی و توقعات نابه جای دگران، نشانه ذلت و زبونی و از صفات ذمیمه است.

تکریم شخصیت مردم، یک عمل صحیح و مشروع است و باید آن را انجام داد، و تن دادن به خودخواهی دگران، یک عمل ناصحیح و غیرمشروع است و باید از آن سرباز زد.

توقع خودپرستان

بدبختانه در خانواده ها و جوامع بشری، جوانان و میانسالان و کهنسالان بسیاری وجود دارند که دچار انحراف اخلاقی شده و گرفتار بیماری خودپسند و برتری جویی هستند و از دگران متوقع اند که خواهش های افراطی آنان را به عنوان احترام به شخصیتشان برآورده سازند و به تمایل ناردستشان جامه عمل بپوشانند، و چون به توقع نابه جای آن ها اعتنا نمی شود، خشمگین می گردند و بی اعتنایی دگران را بی احترامی به شخصیت خود تلقی می کنند. عکس العمل

نشان می هند. به ناسازگاری و مخالفت می گرایند. به لجاج و خصومت به دست می زنند و محیط خانواده و اجتماع را دچار بی نظمی و اختلال می کنند.

منحرفین اخلاقی

انحراف اخلاقی و تمایلات غیرعادی، علل متعدی دارد.

در این فصل پیرامون بعضی از انحراف ها و منشاء روانی آن ها گفت و گو می شود. در آغاز، انحراف اخلاقی و حالت روحی جوانان و سپس بزرگسالان مورد بررسی و توضیح قرار می گیرد.

جوانان و انحرافات اخلاقی: بعضی از پدران و مادران افرادی دانا و وظیفه شناس اند و با فرزندان خود، با روش های صحیح دینی و علمی رفتار می کنند و استقلال و شخصیت آنان را محترم می شمرند، ولی فرزندان جوانشان گرفتار بیماری خودپرستی و انحراف اخلاقی هستند. می خواهند با یاغیگری و طغیان، با عربده و فریاد، با ارعاب و تهدید، با تخریب و ویرانی و دیگر اعمال خودسرانه، محیط ترس و وحشت به وجود آورند، و در خانه برتری و قدرت خود را اثبات نمایند تا بدین وسیله زمام امور را به دست گیرند و فرمانروای خانواده باشند.

علل انحراف

خودپرستی و انحراف این قبیل جوانان، مستند به علل و عوامل گوناگونی است، پاره ای از آن علل ریشه طبیعی دارد و ناشی از ساختمان غیرعادی آن هاست، و بعضی از آن عوامل منشاء اکتسابی دارد و مرتبط به شرایط تربیتی و ناکامی های دوران کودکی آنان است.

به عبارت دیگر، جوانان منحرف و مخرب را می توان به دو گروه تقسیم نمود: گروه اول کسانی هستند که از کودکی وضع غیرعادی داشته و جزء اطفال

دشوار بوده اند. گروه دوم جوانانی هستند که بر اثر نقص عضوی یا سوء تربیت دوران کودکی یا علل دیگر، دچار عقده های روحی شده و اکنون که به جوانی رسیده اند، به صف مجرمین اکتسابی پیوسته و اعمال نادرستشان، عکس العمل حقارت های باطنی آن هاست.

گروه اول: عنوان اطفال دشوار در حقیقت دارای معنای وسیعی است.

این عنوان در درجه اول بر کودکانی اطلاق می شود که اخلال می کنند، یعنی بچه های ناآرامی که تعلیم و تربیت امروز با نظر تحیر و تعجب به آن ها می نگرد. این کودکان برای نیل به مقاصدی که دارند، با قدرت و بی بندوباری، موجد زیان ها و خرابی هایی در اطراف خود می شوند، و همین زیان کاری هاست که بازی های ایشان را تشکیل می دهد. (85)

اطفال دشوار

اطفال دشوار به اعتنا تمایلات نفسانی و کشش های اخلاقی، با یکدیگر تفاوت دارند. به همین جهت، دانشمندان آنان را از نظر علمی به گروه های متعدد تقسیم نموده و حالات روحی هر گروهی را جداگانه توضیحی داده اند. یکی از گروه های اطفال دشوار کودکانی هستند که طبعا انحراف اخلاقی دارند.

بی حسی اخلاقی

انحراف های فطری یا فطرت های منحرف دارای مجموعه علائم مشخص است، و گاهی هم عنوان دیوانگی اخلاقی بر آن ها اطلاق می کنند و اسامی دیگری هم از قبیل بی حسی اخلاقی، نابینایی اخلاقی و علیلی اخلاقی برای این حالت ذکر شده و در تمام این اصطلاحات، دو عنصری که نماینده فطرت منحرف و فاسد است وجود دارد.

از یک طرف بی اعتنایی اخلاقی، که نتیجه از میان رفتن حس و نوع دوستی و شخصیت فردی است و از طرف دیگر فساد فطری، یعنی تمایلاتی که مخالف تمایل اخلاق معمولی است.

فساد و انحراف فطری خیلی زود ظاهر می شود. زیرا همان سال های اول، این اطفال به واسطه عصبیت و فریادهای غیرارادی شناخته می شوند و چون اغلب کینه جو و عصبانی و قهری و حسود و نافرمان هستند، پیوسته دچار ناراحتی می گردند و از آن روی که متلون اند به ولگردی و دزدی و گدایی خو می کنند و حتی دسته های بدکاران خطرناک تشکیل می دهند.

در سنین بلوغ، ابتلای به شهوت رانی، که زاییده ارتباطات جنسی قبل از موقع است و ممکن است با ولگردی های مخصوصی نیز همراه باشد، غالبا در مرتبه اول قرار دارد.

این گونه افراد چون بر اثر تنبلی و عدم ثبات نمی توانند درآمدی داشته باشند، برای رفع احتیاجات خود به زور و تهدید و بداخلاقی و حتی فحاشی از والدین خود پول می گیرند. این عده بلای خانواده اند و حتی ممکن است احیانا جنایتی نیز مرتکب شوند.

بی قیدی عاطفی

حساسیت و احساسات یک شخص فاسد و منحرف، به طور مخصوصی دچار بی قیدی است. زیرا از هر نوع عواطف اخلاقی آزاد است. عواطفی که ملاک و معیار ارزش، هدف، حساسیت و احساسات ماست.

در حقیقت فاسد و منحرف کسی است که اعمال انحرافی و خلاف اجتماعی را با بی اعتنایی مخصوص انجام دهد و بدتر از این آن که برای عمل ضد اجتماعی ارزش اخلاقی قائل شود. [86]

تربیت های اختصاصی

گروه های مختلف اطفال دشوار باید از آغاز تحت مراقبت های علمی قرار گیرند و با برنامه ها اختصاصی زیرنظر کارشناسان متخصص، تربیت شوند، به این امید که در جوانی وضع عادی داشته باشند و بتوانند خود را به شایستگی با محیط اجتماعی منطبق کنند.

اطفال دشواری که در کودکی از مراقبت های علمی و روش های صحیح عملی برخوردار نبوده و به طور معمولی پرورش یافته اند، در جوانی افراد منحرف و ناسالمی هستند. اینان با اخلاق بد و رفتار نادرست خویش محیط خانواده را دچار بی نظمی و اختلال می کنند. مفاسدی به بار می آورند و والدین و دیگر اعضای خانواده را با مشکلات گوناگونی مواجه می سازند.

وظیفه والدین با این قبیل جوانان، صبر و حوصله و مدارای توأم با تدبیر است. سایر اعضای خانواده نیر موظف اند در چنین مواردی انعطاف پذیر و سهل گیر باشند. باید از راه تلقین های نرم و ملایم، روش های صحیح را به جوان بیاموزند و کاری کنند و آموخته هایش تدریجا به صورت عادت درآید و به قدر ممکن وی را با محیط خانواده منطبق سازد.

احساس حقارت

گروه دوم، جوانان منحرف و ناراحت، کسانی هستند که بر اثر سوء تربیت یا نقص عضوی یا محرومیت ها و ناکامی ها، از دوران طفولیت دچار حقارت شده اند به ضربه های شدیدی که در طول ایام کودکی بر روحشان وارد آمده، خلق و خوی آن ها را تغییر داده است. اینان در خانواده و اجتماع به کارهای مخرب و غیرعادی دست می زنند تا بدین وسیله اظهار وجود کنند، قدرت خود را بنمایانند و از این راه حقارت درونی خویش را جبران نمایند.

منحرفین اکتسابی

انحرافات اکتسابی: در ردیف منحرفین و نیمه منحرفین و سهل انگاران اخلاقی که بیش و کم به خودی خود به این حال درآمده اند، دسته منحرفین اکتسابی قرار دارد. این گونه انحرافات، در پی ناگواری ها و فریب ها و کینه ها و نفرت ها و غالبا پس از ضربه های عاطفی، که طفل را متشنج می سازد، به وجود می آید، بدون این که طفل نسبت به آن چه اتفاق وقوف داشته باشد. بعضی اوقات یک نوع خلق و خوی ثانوی که اکتسابی است و در برابر منش ذاتی قرار دارد ایجاد می شود و حتی گاهی هم بر منش و خلق اولیه فائق می آید.

به نظر آدلر شخص منحرف، دانسته یا ندانسته، بیش از هر کس خود را کوچک و ضعیف حس می کند. عوامل اجتماعی و اقتصادی این ضعف، در مورد اغلب از منحرفین در رتبه اول از اهمیت قرار دارد.

طفل یا نوجوانی که بر اثر حقارت منقلب و عصبانی شود، عادات و منش جدیدی حاصل می کند و این اعمال و رفتار و منش او واکنشی است، پس اکتسابی و ثانوی هم هست، و اگر خانواده و آموزشگاه و اجتماع قلب او را جریحه دار نساخته بود، این انحرافات بروز نمی کرد. (87)

کسی که گرفتار عقده حقارت یا احساس حقارت شده است و خود را پست و ناچیز می داند، ضمیری آشفته و نگران دارد و عصبی و خشمگین است. این حس پستی و خود کم بینی، او را نسبت به معیارهای اخلاقی و مقررات اجتماعی بی اعتنا می کند و با خود می اندیشد که من به هر حال در نظر مردم خوار و ناچیزم و در محیط خانواده و اجتماع ارج و ارزشی ندارم، چرا خویشتن را از قید و بندهای اجتماعی نرهانم و خود را از محدودیت های قانونی و

اخلاقی آزاد نکنم؟ چرا از تحقیرکنندگان انتقام نگیـرم و بـدین وسـیله حقـارت خویش را جبران ننمایم؟ این طرز تفکر، او را به اعمال انحرافی وا می دارد و به راه شر و گناهش سوق می دهد.

(عن ابی الحسن الثالث علیه السلام : من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره). [88]

امام هادی علیه السلام فرموده است: کسی که خویشتن را ناچیز و خوار می یابـد و در باطن نسبت به خود احساس پستی و حقارت دارد، از شر او ایمنـی نداشـته باش.

عوارض احساس حقارت

جوان، بر اثر عقده حقارت یا احساس حقارت، دچار بیماری تکبر می شـود. به مردم بی اعتنا می گردد. تجاوز می کند. به عصیان و طغیان می گراید. یـاغی می شود. اصول اخلاقی و صفات انسانی را نادیده می گیرد و خلاصه جبار مـی شود، و بی پروا به هر عمل ناروایی دست می زند.

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من رجل تکبر او تجبر الا لذلة وجدها فی نفسـه). [89]

امام صادق علیه السلام فرموده است: هیچ انسانی خودبین و متجاوز نمی شود و بـه تکبر و جباریت آلوده نمی گردد، مگر به سبب ذلت و حقارتی که در ضمیر خود احساس می کند.

قدرت طلبی

جان دیویی می گوید:

میل قدرت طلبی در اشخاصی شدید است که مبتلا به احسـاس حقـارت یـا عقده حقارت هستند و برای جبران نقایص شخصی می کوشند دگـران را تحـت

تأثیر قرار دهند و از این راه توجه آنان را به قدرت و نیروی خود جلب نموده و بدین وسیله حقارت خویش را جبران نمایند.

آشفتگی های شدید اشخاص ضعیف، رؤ یاهای جاه طلبی، جیغ زدن، سرسختی، گستاخی و زورگویی اشخاص، که معمولا تسلیم دگران هستند، همه نشانه های میل قدرت طلبی می باشد. (90)

علل و عوامل گوناگونی می توانند در آدمی اثر بگذارند و باعث بروز احساس حقارت شوند. در صورتی که آن عوامل ثابت و مستقر بمانند، ایجاد عقده حقارت می کنند و با فشارهای جانکاه و طاقت فرسای خود، همواره شخص را شکنجه و عذاب می دهند.

کسانی که گرفتار احساس حقارت یا عقده حقارت هستند، باید به این نکته متوجه باشند که جباریت و تکبر، ناسازگاری و مخالفت، اخلال و تخریب، ایذا و تجاوزکاری، و خلاصه هر قسم عمل ناروا، نه تنها عقده آنان را نمی گشاید و حقارتشان را زایل نمی کند، بلکه بر حقارتشان می افزاید و ارزش آنان را بیش از پیش کاهش می دهد. به همین جهت، اولیای گرامی اسلام به پیروان خود توصیه می کردند که در مواقع برخورد با اعمال تحقیرآمیز جهال، عکس العمل های نامطلوب از خود نشان ندهند و با کارهای نادرست دست نزنند.

امام صادق علیه السلام با دو نفر از دوستان خود به نام مرازم و مصادف به عزم قریه سالحین، که در چهار فرسخی بغداد بود حرکت کردند. اول شب به قریه رسیدند. مردی که در مدخل قریه، از طرف دولت، مأمور و وصول عوارض و عشریه بود، امام صادق علیه السلام را شناخت و به قصد ایذا و اهانت گفت:

- اجازه نمی دهم به قریه وارد شوید.

آنان اصرار کردند و از او خواستند که با ورودشان موافقت کند، ولی او با بی اعتنایی ابا می کرد و اجازه نمی داد.

اندیشه اقدام

عمل موهن و تحقیرکننده مأمور وصول، مصادف و مرازم را سخت ناراحت کرد و برای جبران حقارت خویش تصمیم حادی گرفتند و به فکر کشتن او افتادند. مصادف مطلب را با امام صادق علیه السلام در میان گذارد و عرض کرد این مزاحمت به دستور منصور دوانیقی نیست، بلکه مأمور وصول، خود، روی عناد و دشمنی دست به این کار زده است. اکنون شب است و تاریک. اگر اجازه بدهید من و مرازم او را می کشیم و جسدش را در نهر می افکنیم.

امام صادق علیه السلام برآشفت و فرمود:

- این چه سخن است که می گویی؟ حرف نزن.

تندی امام آن دو را از تصمیمشان منصرف کرد و در خدمت آن حضرت، همچنان در محل ماندند و گاه به گاه از مأمور وصول درخواست موافقت می کردند، تا شب از نیمه گشت. آن گاه اجازه داد و وارد قریه شدند.

(فقال علیه السلام: یا مرازم هذا خیر ام الذی قلتماه؟ قلت هذا، جعلت فداك، فقال: ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلك فی الذل الکبیر). [91]

امام علیه السلام به مرازم فرمود: آیا این که انجام شد بهتر بود یا آن چیزی که شما دو نفر گفتید؟

جواب داد: البته این بهتر بود.

سپس فرمود: مرد می خواهد با یک عملی خود را از ذلت و پستی کوچکی خلاص کند، غافل از آن که همان عمل او را دچار ذلت و خواری بزرگ خواهد کرد.

(و عنه عليه السلام: لا تشار من فوقك و ج تسخر بمن هو دونك). [92]

و نیز امام صادق عليه السلام به عبدالله بن جندب فرموده است: با کسانی که از تو بالاترند ستیزه مکن و کسانی را که از تو پایین ترند مورد استهزا و تمسخر قرار مده.

چاره جویی عاقلانه

آنان که از عقده حقارت یا احساس حقارت رنج می برند، باید درست بیندیشند و برای جبران حقارت خود چاره جویی عاقلانه نمایند و از راه صحیحی خویشتن را از نقص و پستی رهایی بخشند و در خانواده و اجتماع کسب شخصیت و محبوبیت کنند.

مثلا، نقص عضوی، یکی از علل اساسی عقده حقارت است.

کسانی که از کودکی گرفتار آن بوده یا بعدا دچار آن شده اند، وقتی به جوانی می رسند، از وجود آن نقیصه در رنج و عذاب اند و همواره در خود احساس حقارت می کنند.

نقص بدنی شامل خیلی چیزها می شود. از یک خال یا لکه کوچکی که در صورت یک دختر زیبایی باشد تا کجی استخوان پا یا ستون فقرات و غیره. تمام این ها و نواقص مشابه آن ها می توانند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت، شکنجه دهند و حتی کار را به دیوانگی و جنون یا انتحار بکشانند.

کودکی که ضعیف است یا نقص بدنی دارد نمی تواند از خود دفاع کند و مجبور است پیوسته تمسخر و سرزنش هم بازی های سالم خود را تحمل نماید. تنها عکس العمل او این است که فقط به روی خودش نیاورد. ولی همین خودخوری و سرکوبی غرور و احساسات است که مقدمه بدبختی های بعدی و

ناراحتی های فکری او می شود. احساسات جریحه دار، وقتی که بـه وسـیله ای التیام نیافت، به ضمیر ناآگاه می خزد و تمام انرژی های سـرکوفته را دور خـود جمع کرده و مایه تباهی اندیشه و اختلال فکر می گردد. [93]

دنیای امروز، با پیشرفت های عظیمی کـه در رشـته هـای مختلـف جراحـی نصیبش شده، قادر است قسمتی از عیوب و نقایص عضوی را برطرف سازد. این قبیل جوانان در درجه اول باید از روش های علمی و فنی استفاده کنند و خـود را در اختیار کارشناسان متخصص بگذارند تـا اگـر میسـر باشـد، نقـص بـدنی خویش را اصلاح کنند و عقده درونی خود را بگشایند.

در صورتی که عیب عضوی آن ها با وسایل علمی قابل اصـلاح نباشـد، مـی توانند از قابلیت های درونی خود بهره برداری نمایند و برای چاره جویی، بعضی از استعدادهای باطنی خویش را به فعلیت بیاورند و بـدین وسـیله نقـص عضـو خود را جبران نمایند.

جبران نقایص

چه بسیار افرادی که به کوری یا کری یا لنگی یا دیگر عوارضی نظایر این ها مبتلا بودند و نقص عضوی نتوانست آنان را ماءیوس کند. بـه سـعی و کوشـش پرداختند و با استفاده از استعدادهای خود مدارج کمال را پیمودند و بدین وسیله نقص خویش را جبران کردند و از احترام و تکریم همگان برخوردار شدند.

سوء تربیت و حقارت

یکی دیگر از علل حقارت، سوء تربیت دوران کودکی اسـت. کسـانی کـه در طفولیت، بر اثر سختگیری و خشونت پدر و مادر، مقهور و خودباخته بـار آمـده اند، یا به سبب محبت های افراطی والدین، لوس و از خود راضی پرورش یافتـه

اند، و در جوانی گرفتار عقده حقارت اند و قادر نیستند به شایستگی با مردم بیامیزند و در فعالیت های اجتماعی با آنان سازش نمایند.

اینان اگر بخواهند، می توانند با اراده جدی و تصمیم قاطع خود را اصلاح کنند و تمام صفات ناپسندی را که بر اثر تربیت بد پدر و مادر در نهادشان مستقر شده واپس زنند و صفات پسندیده ای را جایگزین آن ها نمایند و بدین وسیله حقارت خویش را جبران کنند و از احساس پستی و خواری رهایی یابند. در فصل چهارم کتاب، پیرامون این موضوع مبسوطا گفت و گو خواهد شد.

حقارت موهوم

یکی از مسائلی که در بحث حقارت لازم است مورد بررسی واقع شود این است که بسیاری از جوانان و بزرگسالان، حقارت واقعی را از حقارت موهوم تمیز نمی دهند و بر اثر عدم توجه به واقعیت های طبیعی و ناآگاهی از حالات روانی انسان ها در سنین مختلف، خود را ضعیف و حقیر می پندارند و هر یک به نوعی در خود احساس نقص و کمبود می کنند و برای پوشاندن ضعف تخیلی و جبران حقارت موهوم خویش به کارهای تند و خشن دست می زنند. همین امر، جوانان و بزرگسالان را روی در روی هم قرار می دهد و آنان را به ستیزه جویی و ناسازگاری وا می دارد.

جوانان و احساس حقارت

توضیح مطلب: جوانان نوخاسته و تازه بالغ، از دو جهت خود را ضیعف می بینند و در خویشتن احساس حقارت می کنند. یکی از خاطرات ناتوانی ایام گذشته و دیگری از تزلزل و اضطراب نسبت به آینده.

اول. دختران و پسران جوانی که تازه دوران کودکی را پشت سر گذارده و منزل شباب قدم نهاده اند، تشنه قدرت و نیرومندی هستند، زیرا هنوز ضعف ایام طفولیت را از یاد نبرده اند. به خاطر دارند که تا دیروز طفل بودند و از خود استقلال و شخصیتی نداشتند. اینک که جوان و نیرومند شده اند، از خاطره ضعف و رنج آور دوران کودکی متاءثرند و در خود احساس حقارت می کنند و می خواهند این نقیصه هر چه زودتر جبران شود تا بتوانند مستقلا اظهار وجود نمایند و توانایی خود را به دگران بقبولانند.

آدلر، تشخص طلبی را واکنشی در برابر احساس حقارت واقعی یا خیالی یا جبران آن می داند. او می گوید: نوعی حقارت و کهتری دامنگیر همه هست، و آن این که همه، روزی بچه بوده اند و در کودک حس حقارت بر سه تجربه متقارن مبتنی است.

نخست احساس ناتوانی،

دوم احساس ضعیف تر بودن از بزرگسالان،

سوم احساس وابستگی به بزرگسالان.

هر کودکی می خواهد آدم بزرگی باشد و در راه برتری می کوشد تا بر احساس کم و کاستی خود فائق آید. (94)

آرزوی قدرت

اثبات وجود در جوانان، مبین پیشرفت نیروی بدنی و فکری در آخرین دوره رشد است، و در عین حال، عکس العمل آرزوی قدرت در مقابل احساس زیردستی است که نسبت به اشخاص بالغ و نسل پیش از خود مشاهده می نمایند. (95)

جوانان فهمیده و دانا، ضعف ایام کودکی را از سنین الهی در نظـام آفـرینش می دانند و هرگز از یادآوری آن احساس حقـارت نمـی کننـد تـا بخواهنـد بـا کارهای ناروا، از خود عکس العمل نشان بدهند و با تفوق طلبـی، آن را جبـران نمایند. اینان از بزرگسالان تنها یک توقع صحیح و عاقلانه دارند و آن ایـن کـه استقلال و شخصیتشان را محترم شمارند و آنان را به چشم کودکی نگاه کنند.

عکس العمل حقارت

جوانان نادان و غیرمتوجه، از یادآوری ضعف ایام کودکی رنج می برنـد و آن را یک حقارت واقعی تلقی می کنند و برای این که آن را جبران نمایند و خود را بزرگ و نیرومند نشان بدهند، اعمال خشن و ناروا دست می زنند و این کـار را از محیط خانه آغاز می کنند. در پاره ای از مواقع، بـا پـدر و مـادر بـه سـختی مخالف می کنند و از دستورشان سرباز می زنند. پدربزرگ و مـادربزرگ را بـه باد مسخره می گیرند. به اطفال خانواده امر و نهی می کنند و گاهی آنان را مـی زنند. به کلفت و نوکر زور می گویند. در غذا و لباس بهانه جویی می کنند. فریاد می کشند و عربده می زنند تا اهل خانه را به خود متوجه کنند و آنان را مرعوب خویش سازند. این کارها عکس العمل حقارت موهومی است که آنـان از دوران کودکی خود به خاطر دارند.

هدف این جوانان در اعمال تند و نادرستی که مرتکب می شوند آن است کـه خود را بنمایانند. اظهار وجود کنند. شخصیت خویش را اثبات نماینـد. اعضـای خانواده را از قدرت و نیرومندی خود آگاه سازند و به همه بفهمانند که ما کودک دیروز نیستیم، دوره ضعف ما سپری شده و اکنون روز توانایی و برتری ماست.

نگرانی از آینده

دوم. ضعف و حقارت دیگری که جوانان در ضمیر خود احساس می کنند. نگرانی و تزلزلی است که نسبت به آینده خویش دارند. جوانان به کشش طبیعی، عاشق آزادی و استقلال اند.

می خواهند هر چه زودتر خود را از قید وابستگی پدر و مادر برهانند و از طفیلی گری خلاص شوند، ولی اعتماد به نفس ندارند و خود را از راهنمایی و حمایت والدین بی نیاز نمی بینند و همین احساس ضعف و نیازمندی، آنان را به عکس العمل های نامطلوب وا می دارد.

برای جوانان، زمان بلوغ، زمان پرواز از آشیانه هاست. زمانی است که می توانند تنها و آزاد به سوی انجمن ها و مجامع جوانان بگریزند، در حالی که هنوز از جدایی و تنهایی وحشت دارند. همین تفاوت بین خواسته ها و قدرت آن ها سبب می شود که جوانان غالبا رفتاری زننده و ناموزون پیدا کنند. [96]

حرکات بچه گانه

بعضی از جوانانی که به دنبال آزادی و استقلال می روند و آرزوی جدایی از پدر و مادر در دل می پرورند، هر چه ناتوان تر می شوند، از این تنهایی بیشتر می ترسند و نسبت به والدین خشن تر و گستاخ تر می گردند.

از این رو بیشتر به حرکات بچه گانه دست می زنند. پسری که فحش می دهد، خشونت می کند، در را به هم می کوبد. سر میز غذا دیر حاضر می شود و به طور کلی غیرقابل تحمل است، مسلما بر اثر بلاتکلیفی شدید روحی است. او استقلال می طلبد و در عین حال از آزادی می ترسد و به علت عقده های روانی ناشی از آن است که ستیزه جویی می کند. [97]

این قبیل جوانان اگر از کارهـای زننـده و نـاروا بپرهیزنـد، بـه شخصـیت و محبوبیت خود آسیب نرسانند، و حدود و حقوق پدر و مادر را محترم شـمارند، می توانند با راهنمایی و کمک آنان، مشکلات خویش را حل کنند و بـه آسـانی نقایص خود را جبران نمایند و در پرتو سازگاری و حسن تفاهم خـانوادگی، راه ترقی و استقلال را با سرعت بپیمایند و آینده پرفروغ و درخشانی را برای خـود پایه گذاری کنند.

پدران و احساس حقارت

بعضی از پدران نیز از یک یا چند جهت گرفتار عقده خود کم بینی هسـتند و در خویشتن احساس حقارت می کنند و بر اثر آن خشن و تندخو، برتری طلـب و تفرق جو، و غیرقابل تحمل می شـوند و بـرای جبـران حقـارت خـویش بـه کارهای غیرعادی و نامطلوب دست می زنند.

اینان برای آن که در کشور کوچک خانواده قـدرت خـود اثبـات نماینـد، بـا کودکان و دیگر افراد منزل بدرفتار می شوند فریاد می کشند. دشنام می گوینـد. گاهی اطفال را می زنند. در محیط منزل ایجاد رعب و هراس می نمایند و تمام اعمال ناپسند خویش را در حسـاب تربیـت پـدری و انضـباط خـانوادگی مـی گذارند و می خواهند به این عناوین کارهای زشت و نادرست خود را صـحیح و مستحسن وانمود کنند.

پدر تفوق طلب و از خودراضی در کارهای اطفال و سایر اعضای خانواده بی گذشت و سختگیر است. لغزش یا اشتباه کوچک آنان را بزرگ تلقی می کنـد و بدون چشم پوشی، مورد مواءخذه و کیفرشان قرار می دهد، ولی کارهـای بـد و اعمال قبیح خود را ناچیز می گیرد و به احدی اجازه نمی دهـد بـه او اعتـراض نماید یا لااقل تذکر دهد.

پدران خودپسند

مثلا، پدر خودپسند و برتری طلب، متوقع است وقتی به خواب می رود، تمام اعضای خانواده به احترام او سکوت کنند.

هیچ کس حرف نزند و هیچ صدایی نباشد تا خوب بخوابد و استراحت کامل نماید. اگر اتفاقا بچه ای فریاد کند یا بر اثر وزش باد، دری به هم بخورد و صدا کند یا چیزی به زمین بیفتد و او از خواب بپرد، طوفانی برپا می کند و تمام اهل خانه را مورد توبیخ و تعرض قرار می دهد. ولی در نظر این پدر خودخواه، استراحت و آسایش دیگران اهمیت و ارزشی ندارد. موقعی که تمام اعضای خانواده در خواب هستند، به خود حق می دهد فریاد بزند. داد کند.

درها را به هم بکوبد. همه را با ناراحتی از خواب بیدار نماید و برای احدی حق اعتراض نباشد.

سختگیری های بی مورد

اطفال این خانواده، بر اثر سختگیری های بی مورد پدر، خشمگین و عصبی بار می آیند و همواره در خود احساس ذلت و خواری می کنند و رفته رفته دچار عقده حقارت می شوند. اینان در طول ایام کودکی ناچارند به همه سختی ها و ناراحتی تن در دهند و با شرایط موجود بسازند، زیرا خردسال و ضعیف اند و نمی توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود، عکس العملی نشان بدهند و از خویشتن دفاع نمایند.

مشکل بزرگ در این خانواده، زمانی آغاز می شود که اطفال، ایام کودکی را طی می کنند و به منزل جوانی و نیرومندی قدم می گذارند، در حالی که ضمیرشان آکنده از خاطرات تلخ و ناراحت کننده دوران خردسالی است و از عقده حقارتی که بر اثر سخت گیری های پدر در دل دارند، رنج می برند.

پدر و فرزند ناسازگار

در چنین خانواده ای، از یک طرف پدر خودپسند می خواهد مثل گذشته تفوق طلب و بلند پرواز باشد و حقارت های درونی خویش را با سخت گیری و تحکم بر فرزندان جوان خود جبران نماید و از طرف دیگر، فرزندان جوان، که اکنون قوی و نیرومند شده اند، نه تنها مانند دوران کودکی مطیع پدر سخت گیر خود نیستند، بلکه چون خودشان نیز گرفتار عقده حقارت اند، می خواهند هم مانند پدر، با قدرت نمایی اظهار وجود کنند، اعضای خانواده را مرعوب خود سازند، زمام امور را در دست گیرند و بدین وسیله حقارت درونی خویش را جبران نمایند.

بدیهی است در چنین شرایطی، خانواده کانون مشاجره ناسازگاری و میدان جنگ و ستیز خواهد شد. فرزندان جوان در مقابل پدر می ایستند و برای پیشبرد مقاصد خویش مقاومت می کنند. در نتیجه، امنیت و آسایش از آن خانه رخت بر می بندد و طوفان اختلاف، زندگی را غیرقابل تحمل می سازد.

علاج ناسازگاری

در این قبیل موارد باید پدران و فرزندان جوان، پیرو عقل و مصلحت باشند. خودسری و لجاج را ترک گویند و از تمایلات نادرست خویش چشم پوشی نمایند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند، موجبات سازگاری و حسن تفاهم را فراهم آورند، و عمری در کنار هم به زندگی گرم و صمیمانه ادامه دهند.

وظیفه پدران و فرزندان

باید پدران خیلی زود به خود آیند، روش های نامطلوب گذشته را ترک گویند و فکر تفوق طلبی را از صفحه خاطر بزدایند.

شخصیت فرزندان خود را محترم شمارند و به فرموده رسول اکرم ﷺ، جوانان را وزیر خانواده بدانند. با سخنان آمرانه و خشن تحقیرشان نکنند ت با آن ها مانند یک دوست صمیمی و مشاور زندگی رفتار نمایند و با این عمل، احساس پستی و ذلتشان را برطرف سازند و عقده حقارتشان را بگشایند و حالت روانی آنان را تدریجا به وضع عادی برگردانند.

باید فرزندان جوان نیز وضع خود را به درستی تجزیه و تحلیل کنند. فردای خود را در نظر بگیرند و از نیروی جوانی امروز خویش سوء استفاده نکنند. به تجاوزکاری و تعدی دست نزنند. از انتقامجویی و کینه توزی بپرهیزند، و به این نکته جدا متوجه باشند که گستاخی و ستیزه جویی، تخریب و تهاجم، و هتک حرمت و اهانت، نه تنها حقارتشان را جبران نمی کند و به آنان شخصیت و ارزش اجتماعی نمی بخشد، بلکه برعکس، پستی و حقارت آن ها را افزایش می دهد و تا پایان عمر سرافکنده و شرمسارشان می دارد.

اگر پدران و فرزندان وظایف خود را به درستی تشخیص دهند و عملا رفتار و گفتار خویش را با برنامه های دینی و علمی منطبق نمایند، از خودپسندی و توقعات ناشی از آن صرف نظر کنند و به تکریم شخصیت یکدیگر قانع باشند، اختلاف و تشاجر، جای خود را به سازگاری و محبت می دهد و محیط خانه از نعمت دوستی و همکاری برخوردار می گردد.

پدران برتری طلب

برعکس، اگر پدران بخواهند همچنان برتری طلب و تفوق خواهند باشند و برای جبران حقارت درونی خود، با دختران و پسران جوان خویش مانند دوران کودکی آنان رفتار نمایند، آمرانه سخن بگویند و با خشونت و تندی به آن ها دستور بدهند و شخصیتشان را در هم بشکنند، و همچنین اگر فرزندان جوان

بخواهند به جبران حقارت های ایـام کـودکی در مقابـل پـدران سـختگیر خـود مقاومت کنند، از دستورشان سر باز زنند، با کلمات رکیک با آن ها سخن بگویند و از آنان با اسائه ادب و اهانت انتقامجویی نمایند، اخـتلاف و ناسـازگاری اوج می گیرد و روز به روز بر شدت آن افزوده می شود. زیـرا از یـک طـرف، پـدر برای آن که برتری و تفوق خود را در خانواده محافظت کند و ضعف خـویش را در برابر فرزندان جوان و نیرومند پنهان نماید، بیش از پیش سخت گیر می شـود و با خشونت زیادتری قدرت نمایی و اظهاروجود مـی کنـد، و از طـرف دیگـر، جوانان نیز که از فشارهای تحقیرآمیز دوران کودکی خشمگین و ناراحت هستند، می خواهند هر چه بیشتر خود را بنمایانند و ضعف و حقارت گذشته خود را بـا قدرت نمایی های پدر، عکس العمل موهن نشان می دهند و فریادهای آمرانه او را با کلمات زننده و لبخندهای تمسخرآمیز پاسخ می گوینـد. واضـح اسـت کـه زندگی در چنین شرایطی برای اعضای خانواده طاقت فرسـا و غیرقابـل تحمـل خواهد بود.

توهم حقارت

بعضی از پدران و مادران که ضمیری آرام و رونی مطمئن دارند و از احساس حقارت یا عقده حقارت منزه و مبری هستند، در محیط خانه، با روش صحیح و عاقلانه رفتار می کنند و کودکان خود را به شایستگی پرورش می دهنـد. ولـی موقعی که فرزندانشان به بلوغ و جوانی می رسند و بـه اقتضـای دوران شـباب، تشخص طلب و استقلال خواه می شوند، والدین از مشاهده وضع آن هـا دچـار توهم حقارت می شوند و احساس ناراحتی و نگرانی می کنند. خود را ضعیف و حقیر می پندارند و قدرت خویش را در محیط خانه متزلزل می بینند. فکـر مـی کنند که تا دیروز فرمانروای مطاع خانواده بودیم و فرزندان، پیش از بلوغ از مـا

اطاعت می کردند، ولی اکنون که به مرحلـه بلـوغ و جـوانی رسـیده انـد، طـرز تفکرشان تغییر کرده و رفتارشان دگرگون شده است، از استقلال و آزادی دم می زنند و طبق میل خود رفت و آمد می کنند و به ما بی توجهی ندارند.

نگرانی بی مورد

او اصلا به من اعتنا نمی کند و همیشه مخالفت می نماید. گـاه اصـلا جـواب نمی دهد و گاه در را به هم می زند و خارج می شود. هر چه مـی کنـد، بـدون اطلاع من و موافق میل خود اوست. تصور می کنید چنین جوانی، با این سـن و سال کم و این همه بدی، قابل اصلاح است؟ نمی دانم چرا این طور شد. او سابقا خوب بود. (98)

من به کلی عقلم را از دست داده ام. خیال می کنم او از من بدش می آید.

در حالی که ما هر چه مقدورمان بود، برای او انجام دادیم و هیچ چیزی از او دریغ نداشتیم. عیب این جاست که من و شوهرم همیشه احساس می کنیم او می خواهد چیزی بگوید، اما هر بار در عین انتظار ما خاموش می مانـد. او همیشـه حرف هایش را به من می گفت، اما حالا وقتی از او می پرسـم کجـا مـی روی، فقط می گوید: یک پسر. (99)

به این قبیل پدران و مادران باید گفت آیا به خاطر دارید کـه فرزنـدان شـما، وقتی طفل بود، در آغاز راه رفتن، دستش را به مادر می داد و مدتی با کمـک او قدم او بر می داشت؟ به خاطر دارید روزی که نیرومند شد، آزادش گذاریـد تـا خود مستقلا و بدون اتکای به دیگری راه برود؟ آیا راه افتادن بـه موقـع کـودک شما، دلیل سلامت استخوان بندی و عضلات او نبود؟ آیا آن روز، پدر و مادر از مشاهده استقلال بچه خود مضطرب و نگران شدند؟ آیا از این که طفل آن ها در راه رفتن از کمک والدین بی نیاز شد، در خود احساس حقارت کردند؟ آیـا نـه

این بود که اگر بچه آن ها در موقع خود، به راه نمی افتاد متاءثر و ناراحت می شدند؟

پس چرا امروز، این پدران و مادران، از استقلال طلبی جوانان خود، که پایه تحرک اجتماعی آنان است. اظهار ناراحتی می کنند؟ آیا فرزندان جوان آن ها باید همچنان کودک و طفیلی باقی بمانند؟ آیا نباید از صف اطفال خارج شوند و به گروه مردان و زنان جامعه بپیوندند و خود مستقلا در مسیر اجتماع قدم بر دارند؟

استقلال طلبی جوانان

استقلال طلبی، یکی از تمایلات پرارزشی است که به قضای حکیمانه الهی در نهاد جوانان آفریده شده است. این تمایل پایه اساسی اعتماد به نفس و مقدمه پیروزی های اجتماعی نسل جوان است. پدران و مادران فهمیده و دانا، نه تنها از استقلال خواهی فرزندان جوان دچار نگرانی و احساس حقارت نمی شوند، بلکه از بروز به موقع آن، که نشانه سلامت جسم و جان آنان است، دل شاد می گردند. همان طور که از راه رفتن مستقل آن ها در ایام کودکی خوش حال و مسرور شدند.

نیاز جوان به راهنمایی

برای آن که جوانان در اعمال تمایل استقلال و آزادی تندروی نکنند و در آغاز شباب، که حساس ترین ایام تحول زندگی آنان است، دچار غرور و خودسری نشوند و موجبات بدبختی خویش را فراهم ننماید، لازم است همواره به این نکته متوجه باشند که احترام به استقلال و آزادی آنان بدان معنی نیست که خود به تنهایی در تمام امور تصمیم بگیرند و هر کاری را که بخواهند انجام

دهند. جوانان، خام و بی تجربه هستند. خیلی زود از مسیر مصحلت منحرف می شوند و باعث تیره روزی خود می گردند.

جوانان به راهنمایی والدین و دیگر افراد دانا احتیاج شدید دارند.

باید از معلومات و تجارب آنان استفاده کنند و با تذکراتشان راه را از بی راهه تمیز دهند و خویشتن را از خطرات گوناگون زندگی محافظت نمایند.

روزی که بچه مستقلا به راه می افتد، پدر و مادر دست و پای او را نمی بندند و مانع راه رفتنش نمی شوند او آزادانه در محیط منزل می گردد و از این سو به آن سو می رود، ولی احتیاج به مرقبت شدید دارد. زیرا طفل است و خیر و شر خود را تشخیص نمی دهد. اگر او را به حال خود واگذارند و در راه رفتن آزاد باشد، خود را به خاطرات سوختن، سقوط از بلندی، خفه شدن در آب و حوادثی نظایر این ها دچار می کند و در نتیجه حیات و یا لااقل سلامت خود را از دست می دهد.

کودک عاشق بازی است و چون در راه رفتن استقلال دارد، با شتاب خود را به حوض و یا استخر می رساند دست را تا کتف در آب فرو می برد وقتی مادر می رسد و او را از آب دور می کند، خشمگین می شود فریاد می زند خود را به زمین می کوبد که چرا مادر مزاحم من شده است، ولی مادر بر اساس مصلحت از او سلب آزادی کرده است. بچه عاشق آب بازی است و مادر عاشق زندگی و سلامت کودک است. طفل در کنار حوض لذت آب بازی را درک می کند، ولی خطر مرگ را نمی فهمد. مادر موظف است همه جا به مراقبت های خود ادامه دهد تا کودک رشد کند و خود شخصا سلامت و خطر را تشخیص دهد، آن گاه آزادش می گذارد.

آزادی در حدود مصلحت

جوانان نیز به کشش طبیعی، استقلال طلب می شوند. می خواهند آزادانه محیط اجتماع بگردند و از این سو به آن سو بروند.

پدران و مادران فهمیده و متوجه، با آزادی و استقلالشان مخالفت نمی کنند و مانع تحرک اجتماعی آنان نمی شوند. ولی موظف اند از آن ها مراقبت نمایند و خیر و شرشان را خاطرنشان سازند و از کارهای زیان بخش و نادرستشان باز دارند.

بعضی از جوانان تذکرات یا مخالفت های والدین را به سلب آزادی تفسیر می کنند و ناراضی و خشمگین می گردند. این قبیل جوانان باید بدانند که آزادی با لاابالی گری فرق دارند. پدران و مادران دانا و مآل اندیش در مواردی که تذکراتی می دهند، یا جوانان را از پاره ای از اعمال منع می نمایند، به طور تأمین سعادت و خوشبختی فرزندان و بر اساس مصلحت و خیرخواهی است. اگر جوانان آن تذکرات را بپذیرند و عملا به کار بندند، خود از فواید آن ها برخوردار می گردند.

کهنسالان و احساس حقارت

پدربزرگ ها و مادربزرگ ها نیز بر اثر ناتوانی روزافزون پیری، در خود احساس ضعف و حقارت می کنند و می کوشند از هر راهی که ممکن است، قدرتی به دست آورند و به وسیله آن، حقارت خویش را جبران نماید.

اینان به خاطر دارند که دیروز قوی و توانا بودند و اینک فرسوده و ناتوان شده اند اعصاب پولادینشان لرزان گردیده و قوای بدنشان به سستی گراییده است. چشمشان کم فروغ و گوششان ضعیف و اندامشان سست شده و قدرت

فعالیت و تحرک را از دست داده اند. دیروز خود حامی دگـران بودنـد و امـروز مانند کودکان به حمایت و دستگیری دگران نیاز دارند.

ضعف واقعی

ناتوانی و عجز ایام پیری، یک ضعف تخیلی و حقارت موهوم نیسـت کـه بـا تجزیه و تحلیل روانی بتوان آن را برطرف کرد، بلکه یک ضعف واقعی و حقیقی است که دامنگیر کهنسالان می شود و روی تمام قوای آن ها اثر نـامطلوب مـی گذارد.

بسیاری از دانشمندان بزرگ و ادبای عالی قدر، که خود به ایام کهولت رسیده و ذلت و خواری آن را احساس کرده اند، پیرامـون آن سـخن هـا گفتـه و بنـام روزگار از عوارض موهن و تحقیر آمیزش گله ها کرده اند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی می گوید:

الا ای بـــر آورده چـــرخ بلنـــد — چـه داری بـه پیـری مـرا مسـتمند
چـو بـودم جـوان در بـرم داشـتی — بـه پیـری چـرا خـوار بگذاشـتی
همـــی زرد گـــردد گـــل کامکـــار — همـی پرنیـان گـردد از رنـج خـار
دوتا گشت آن سـرو نـازان بـه بـاغ — همان تیره گشـت آن گرامـی چـراغ
بـــه کـــردار مـــادر بـــدی تـــاکنون — همی ریخت بایـد ز رنـج تـو خـون
وفـا و خـرد نیسـت نزدیـک تـو — پـر از رنجـم از رأی تاریـک تـو
مـــرا کـــاش هرگـــز نپروردیـــی — چـــو پـــرورده بـــودی نیـــازردیی
هر آن گـه کـه زیـن تیرگـی بگـذرم — بگـــویم جفـــای تـــو بـــا داورم
بنـــالم ز تـــو پـــیش یـــزدان پـــاک — خروشان به سـر بـر پراکنـده خـاک

جوانان و پیران، هر دو از یادآوری ایام گذشته خود احساس حقارت می کنند، با این تفاوت که گذشته جوانان، ضعف دوران کودکی است و گذشته پیران و قوت و نیرومندی ایام جوانی است.

احساس حقارت کهنسالان به مراتب شدیدتر و خطرناک تر از جوانان است.

راه نشیب زندگی

جوانان راه فراز زندگی را می پیمایند و به سوی قدرت پیش می روند، هر روز که بر آنان می گذرد، نیرومندتر می گردند و رفته رفته نگرانی های گذشته را فراموش می کنند و عقده حقارتشان خود به خود گشوده می شود. ولی پیران، در راه نشیب زندگی قدم بر می دارند و هر روز که بر آنان می گذرد، ناتوان تر می شوند و قهرا احساس ضعفشان شدیدتر و عقده حقارتشان محکم تر می گردد.

کهنسالان، که از نظر قوای جسمانی ضعیف اند و نمی توانند مانند جوانان با عربده و فریاد یا تخریب و تهاجم، قدرت نمایی و اظهار وجود نمایند، برای آن که از گردونه خانواده خارج نشوند و تمام ارزش و شخصیت خود را از کف ندهند، کوشش می کنند تا از راه های ممکن برای خود جایی باز کنند و با به دست آوردن قدرتی، خود را به حساب بیاورند و بدین وسیله حقارت خویش را بپوشانند.

یکی از مجاری کسب قدرت، برای تمام طبقات مردم، در همه ادوار زندگی، گردآوری ثروت و جمع مال است. بیشتر مردم ثروتمندان را نیرومند و مهم تلقی می کنند و آنان را با دیده تکریم و احترام می نگرند.

پیران و کسب قدرت

ثروت می تواند بسیاری از نقایص و عیوب را بپوشاند و بـه آدمـی جمـال و زیبایی اجتماعی ببخشد.

برای سالخوردگان، متناسب ترین وسیله قدرت یابی و تفوق جـویی، کـه بـا مزاج ناتوانشان سازش دارد، گردآوری ثروت است.

اینان می توانند از راه جمع مال، کسب نیرو کنند و بدین وسیله برتـری خـود را اثبات نمایند و ضعف و حقارت خویش را بپوشانند.

حرص کهنسالان

به همین جهت است که آدمی وقتی پیر می شود، به طور آگاه یـا ناآگـاه، در ثروت اندوزی حریص تر می گردد و بیش از پیش به امـوال خـود دلبسـتگی و علاقه نشان می دهد.

(قال رسول الله ﷺ : یهرم ابن آدم و تشب منه الثنتان الحرص و الامل) . [100]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: فرزند آدم، به پیـری مـی رسـد، ولی دو صفت در وجودش جوان می شود و شکوفان می گـردد. یکـی حـرص است و دیگری آرزو.

(و عنه ﷺ : الشیخ شاب فی طلب الدنیا) .

و نیز فرموده است: پیر و سالخورده و ناتوان در دنیاطلبی جوان و تواناست.

گردآوری مال

بعضی از کهنسالان با جمع آوری مال کسب قدرت می کنند و از ایـن راه بـه تفوق و برتری نایل می شوند و مورد توجه خانواده و اجتماع قرار مـی گیرنـد. ضمنا، افراد طمعکار، برای آن که از ثروت آنان نصیبی به دست آرند، گرد آن ها جمع می شوند و با تمجید و تملق، با خضوع و تذلل، حداکثر تکریم و احترام را

نسبت به آن ها معمول می دارند، به این امید که عواطف آنان را به خـود جلـب کنند و از ثروتشان بهره شایانی ببرند. واضح است که ضـعف و حقـارت از ایـن قبیل سالخوردگان، بر اثر ثروتی که در اختیار دارند، جبران می شود، و خواهش برتری طلبی و تفوق جویی آنان بدین وسیله ارضا می گردد.

مداخله در امور دگران

بعضی از کهنسالان که فاقد ثروت اند، برای آن که خود را بنمایاننـد و اظهـار وجود نمایند، به اظهارنظر در کارهای دگران می پردازند. در محیط خـانواده بـه کودکان تندی و خشونت می کنند.

به جوانان اندرز و نصیحت می گویند یا آنان را مورد توبیخ و سرزنش قـرار می دهند. در کارهای میانسالان تفتیش و تفحص می کننـد و بـدون ایـن کـه از آنان خواسته باشند، اظهارنظر می نمایند.

در محیط اجتماع نیز همین برنامه را پیاده می کنند و تا جـایی کـه دستشـان برسد، در کوچه و بازار، در کوی و برزن، و مسجد و معبد در امور مردم مداخله می نمایند و نسبت به اعمالشان نظر موافق با مخالف می دهند. گاهی در این کار آن قدر زیاده روی می کنند که همه را به ستوه می آورند.

اندرزگویی بی حساب

ویل دورانت می گوید:

یکی از مسائل دقیق روان شناسی امروز این است که آیا جوانان در ارتکـاب محرمات بیشتر لذت می برند یا پیران در تخطئه و نکوهش آنان.

از نظر اخلاق، زندگی دو دوره دارد: دوره نخسـتین، فـرو رفـتن در لـذات و شهوات است. دوره دوم پند و نصیحت به دگران. در این دوره، شهوات به حزم و

احتیاط بدل می گردد و طوفان امیال رنگ اندرز به خود می گیرند. مزاج تغییر می یابد و پیران بر جوانان نمی بخشایند. [101]

مادرم همیشه و در همه جا حضور دارد، هرگز فرصتی برای طرح مسائل دو نفره با شوهرم دست نمی دهد. خوب به خاطر دارم که روزی با لحنی مهربان و بسیار مؤ دب از مادرم خواستم که لحظه ای ما را تنها بگذارد تا حرف هایمان را بزنیم، اما او آن چنان با صدای بلند گریست و چنان به هق هق افتاد که ترسیدم گرفتار شوک عصبی شده باشد و صرف نظر کردم.

این گوشه ای از حرف های دختری جوان است که بتازگی ازدواج کرده و با مادرش زندگی می کند. [102]

جلب توجه و اظهار وجود

بعضی از سالخوردگان برای اظهار وجود و جلب توجه دگران، گاهی قصه های عجیب و غیرواقعی را به عنوان مشاهدات ایام عمر خویش نقل می کنند. گاهی خود را قهرمان وقایع مهم و پرهیجان معرفی می نمایند. گاهی روزگار گذشته و حال را با هم می سنجند و بر خوبی های گذشته افسوس می خورند و از بدی های کنونی ابراز تاءسف می کنند. آنان در این قبیل گفتار و رفتار یک هدف اساسی دارند و آن این که در مقابل دگران عرض اندام کنند.

تفوق و برتری خود را نشان بدهند. ضعف خویشتن را بپوشانند و از احساس حقارت درونی بکاهند.

ناگفته نماند که قدرت طلبی و برتری جویی همه سالخوردگان یکسان نیست. بعضی از آنان بیماری خودپرستی دارند و بیش از حد عادی اسیر تفوق طلبی هستند و با روش های نادرست و افراطی خویش، زندگی را بر اعضای خانواده تلخ و غیرقابل تحمل می سازند.

پیران تندخو

عصبانیت و تحریک پذیری سالخوردگان. اینان نه تنها خودپرست و حساس بوده و زود گریان می شوند، بلکه گاهی واکنش های خشمگینی، زورگویی، دیکتاتوری و سوظن از خود نشان می دهند و زندگی را بر اطرافیان خود حرام می کنند. روی هم رفته می توان گفت که دو گروه از سالخوردگان، از جهت رفتار، بیشتر جلب نظر می کنند. یا اینان افرادی آرام و خوش مشرب و بساز و خندان هستند و یا بالعکس، کژخو و عصبانی و بهانه جو و حتی پارانوئیاک می باشند که حق نفس کشیدن به کسی نمی دهند و دمار از روزگار اطرافیان بر می آورند. [103]

سالخوردگان بی ایمان

اگر جوانان و میانسالان نسبت به سالخوردگان سخت گیری کنند، به آنان میدان خودنمایی و عرض وجود ندهند، و با تندی و خشونت، آن ها را از کارهایی که در پیش گرفته اند، منع نمایند، ممکن است گروهی از آنان به عزلت و انزوا بگرایند و بدون آن که آسیبشان به کسی برسد، باقیمانده عمر را با سکوت و تنهایی بگذراند. ولی گروه دیگر، اگر بی ایمان و نادان باشند، ممکن است برای جبران حقارت خود به عکس العمل های خطرناک دست بزنند و در خانواده و اجتماع مفاسد بزرگی به بار بیاورند. دختران منزه را رمی به بی عفتی کنند. به پسران پاک دامن و شریف تهمت بزنند. بین زنان و شوهران جدایی بیفکنند. دختران را بر ضد مادران و پسران را بر ضد پدران تحریک نمایند و محیط خانه را دچار بی نظمی و اختلال کنند. در اجتماع نیز جوانان را بر بزرگسالان بشورانند. بین مردم تفتین و افساد کنند. بذر اختلاف و ناسازگاری بیفشانند. افراد را به جان هم بیندازند. خلاصه، برای آن که خود را منشاء اثر

نشان بدهند و توجه دگران را به خویشتن معطوف دارند، ممکـن اسـت مرتکـب انواع گناهان و پلیدی ها بشوند و زیان های غیرقابل جبرانی به بار بیاورند.

به فرموده امام هادی علیه السلام:

(من هانت نفسه فلا تاءمن شره.)

کسی که خود را ناچیز و خوار می یابد و در باطن احساس ذلـت و حقـارت می کند، از شر او ایمنی نداشته باش.

گرچه در ایام پیری نیروهای جسم و جان ضعیف می شوند و آدمی من حیث المجموع ناتوان می گردد، ولی بعضی از صفات روحـی و معنـوی، نـه تنهـا در پیری ضعیف نمی شوند، بلکه فروغ زیادتری به خود می گیرند و ظهور بیشـتری پیدا می کنند.

دکتر شاک و همچنین محققین دیگر پی برده اند که مردم باهوش و زیرک، در پیری خیلی زیرک تر و باهوش تر می شوند، در حالی که آدم های کودن، کودن تر می گردند. (104)

عقل و جهل کهنسالان

(قال علی علیه السلام: اذا شاب العاقل شب عقله و اذا شاب الجاهـل شـب جهلـه). (105)

علی علیه السلام فرموده است: وقتی افراد عاقل پیـر مـی شـوند، نیـروی عقـل در نهادشان جوان می گردد و موقعی که اشخاص جاهل به پیری می رسند، جهل و نادانی در وجودشان جوان می شود.

پیران نادان

کسانی که در جوانی و میانسالی، بر اثر یک یا چند عقـده حقـارت، گرفتـار بیماری خودپرستی و برتری طلبی بوده اند و با روش های جاهلانه، به حقوق و

حدود دیگران تجاوز می کرده اند، وقتی به پیری می رسند و حقـارت کهولـت، ضمیمه حقارت های گذشته آنان می گردد، خودپرست تر مـی شـوند و اعمـال جاهلانه و رفتار ناپسندشان می باید. ضرر ایام پیری این قبیل افراد به مراتب از دوران جوانی و میانسالی آن ها بیشتر است، زیرا اینان در طول عمر خود تجربه ها آموخته اند و اکنون می توانند برای نیل به مقاصد شوم خویش، نقشـه هـای خطرناکی طرح کنند و به دست دگران آن را به موقـع اجـرا بگذارنـد و مفاسـد بزرگ و غیرقابل جبرانی به بار بیاورند.

مجلس اوس و خزرج

شاس بن قیس پیرمرد فرتوتی بود که در کفر و بی ایمانی پافشاری می کـرد. نسبت به مسلمین کینه و دشمنی داشت، و درباره آنان به شدت حسد مـی بـرد. روزی بر جمعی از اصحاب پیغمبر ﷺ، از قبیله اوس و خزرج، گذر کرد و دید آنان در یک مجلس گرد هم نشسته و در کمال صفا و برادری با یکدیگر سـخن می گویند. او می دانست که این دو قبیله در جاهلیت با هـم دشـمن بودنـد و از این که امروز در پرتو اسلام این چنین بـا هـم مـاءنوس و مهربـان انـد سـخت ناراحت و خشمگین شد. به جوانی از یهود، که همراهش بود، دستور داد برود و در مجلس آنان شرکت کند و روز بعاث را به یاد آن ها بیاورد و بعضی از اشعار آن روز را در مجلس بخواند. (106)

جوان یهودی وارد مجلس شد و از روز بعاث سخن و گفت و طبـق دسـتور، مأموریت خود را انجام داد. یادآوری آن روز، خاطرات گذشته را بیـدار کـرد و آتش خشم اوس و خزرج را مشتعل نمود. به هیجان آمدند و در همـان مجلـس نزاع در گرفت، تا جایی که بعضی از افراد دو قبیله بـا یکـدیگر گلاویـز شـدند. یکی گفت ما حاضریم صحنه بعاث را تکرار کنیم. دیگری گفت ما نیز حاضریم.

فورا تصمیم گرفتند. فریادهای مسلح شوید، مسلح شوید، به هم آمیخت و سرزمین حره به عنوان نبردگاه معین شد و هر دو گروه به راه افتادند. خبر این تصمیم در شهر پیچید و افراد هر قبیله با سرعت به جمعیت خود می پیوستند و رفته رفته زمینه زد و خورد سخت و خوینی آماده می شد.

جریان امر به اطلاع رسول اکرم ﷺ رسید. حضرت به معیت جمعی از اصحاب که در حضورش بودند، حرکت کرد و خیلی زود خود را به آن ها رساند.

سخنان رسول اکرم

(فقال یا معشر المسلمین، الله الله ابدعوی الجاهلیة و انا بین اظهرکم بعد ان هداکم الله تعالی الی الاسلام و اکرمکم به وقطع عنکم امر الجاهلیة و استنقذکم به من الکفر و الف بینکم ترجعون الی ما کنتم علیه کفارا). [107]

فرمود: ای مسلمانان، آیا به کشاکش دوران جاهلیت گراییده اید با آن که در میان شما هستم؟ پس از آن خداوند شما را به دین اسلام هدایت کرد، موجبات عز و عظمتتان را فراهم آورد، پیوندهای جاهلیت را از شما برید، از کفر و نجاتتان داد و بین شما ایجاد الفت و محبت کرد. آیا می خواهید روش های جاهلیت را در پیش گیرید؟ و به کفری که قبلا گرفتار آن بودید بر گردید؟

ندامت اوس و خزرج

سخنان رسول اکرم ﷺ آنان را به خود آورد و دانستند که این افکار شیطانی، نقشه خائنانه ای است که دشمن آن ها را طرح کرده انداختند، اشک هیجان و ندامت باریدند، مراتب اطاعت خود را به رسول اکرم ﷺ اظهار داشتند و در معیت آن حضرت، از نیمه راه حره برگشتند. خداوند بالطف خود، آتش فتنه شاس بن قیس را خاموش کرد.

شاس بن قیس و احساس حقارت

شاس بن قیس از کفار مدینه است. او علاوه بر ضعف و شکستگی پیـری، از چند جهت در خود احساس ذلت و حقارت می کرد. می دید که مسلمین روز به روز قوی تر می شوند و کفار ضعیف تر. می دید که مسلمانان در کوچه و بـازار کفار را با دیده پستی و تحقیر می نگرند. می دید که ناچارند برای ادامه زنـدگی با وضعی ذلت بار و تحقیرآمیز به حکومت اسلام جزیه بدهند.

این ها و عوامل دیگری در شاس بن قیس عقده حقارت به وجود آورده بود. می خواست در فرصت مناسب عکس العمـل مـؤثری نشـان بدهـد و حقـارت درونی خود را جبران نماید و چون پیر و تجربه بود، از اجتمـاع اوس و خـزرج استفاده کرد. نقشه اختلافی را بر اساس تعصب عربیت طرح نمـود و بـه وسـیله یک جوان یهودی آن را پیاده کرد. نقشه آن قدر خطرناک بود که اگر رسول اکرم ﷺ فورا اقدام نمی فرمود و آتش فتنه را خاموش نمی ساخت، فساد بزرگی به بار می آمد و خون های زیادی به زمین می ریخت.

جبران حقارت پیران

برای آن که پیران سالخورده، بر اثر عقده حقارت، بـه کارهـای نـاروا دسـت نزنند و موجبات بدبختی خود و دگران را فراهم نیاورند، اولیـای گرامـی اسـلام پیروان خود را موظف ساخته اند که در خانواده و اجتماع آنـان را مـورد کمـال توقیر و تکریم قرار دهند و شخصیتشان را گرامی و محتـرم شـمارند، تـا بـدین وسیله احساس حقارت آن ها جبران گردد.

توقیر کهنسالان

درباره تجلیل و توقیر کهنسالان جامعه نیز روایات بسیاری از رسول اکـرم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام رسیده که علمای حدیث آن ها را در باب مخصوصـی جمـع

آوری نموده اند. مجموع آن احادیث روشنگر این حقیقت است که تکریم و توقیر کهنسالان در مکتب تربیتی اسلام مورد کمال توجه است. به طور نمونه، به بعضی از آن روایات اشاره می شود:

(قال رسول الله ﷺ : من وقر ذا شیبة فی الاسلام امنه الله من فزع یوم القیمة) .

رسول اکرم ﷺ فرموده: کسی که پیر مسلمانی را توقیر و تجلیل نماید، خداوند او را از ترس قیامت ایمن می دارد.

(جاء شیخ الی رسول الله ﷺ فابطاءعوا عن الشیخ ان یوسعوا له فقال ﷺ : لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا) . [108]

پیرمردی در محضر پیغمبر ﷺ

پیرمردی حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد. کسانی که در محضر آن حضرت نشسته بودند، مراعات احترامش را ننمودند و در جا دادن به او کندی و تسامح کردند. پیغمبر اکرم ﷺ از این رفتار بر خلاف ادب ناراحت شد. به آنان فرمود: کسی که به خردسالان ما تفضل و ترحم نکند و پیران ما را مورد تکریم و احترام قرار ندهند، از ما نیست و با ما بستگی و پیوستگی ندارد.

روایات اسلامی، از یک طرف مسلمین را به احترام و توقیر سالخوردگان موظف نموده و بدین جهت وسیله حقارتشان را جبران کرده است و از طرف دیگر، برای آن که کهنسالان از موقع معنوی و مسئولیت سنگین خود آگاه باشند و بر اثر احساس حقارت به گناه و ناپاکی دست نزنند و راه تجاوز و طغیان در پیش نگیرند، به آنان اعلام خطر نموده که سنشان از چهل سال گذشته، شدید و سختگیر است.

اینان از ارفاق قبل از چهل سالگی بی نصیب اند و تمام اعمال کوچک و بزرگشان مورد محاسبه و مؤاخذه قرار می گیرد.

مسئولیت پیران

(قال ابو عبدالله عليه السلام: ان العبد لفی فسحة من امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی الله عز و جل الی ملکیه قد عمرت عبدی هذا عمرا فغلظا و شددا و تحفظا و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره). [109]

امام صادق عليه السلام فرموده: بنده الهی تا چهل سالگی در گشایش و توسعه رحمت الهی قرار دارد و چون به چهل سال رسید، خداوند به دو فرشته ثبت اعمالش وحی می کند که از این پس بر او سخت بگیرید و با شدت مورد مراقبتش قرار دهید و تمام اعمال وی را از کم و زیاد و کوچک و بزرگ بنویسید.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من جاوز الاربعین و لم یغلب خیره فلیتجهز الی النار). [110]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که سنین عمرش از چهل سال بگذرد نیکش بر کارهای بدش فزونی نیابد، خود را برای عذاب الهی آماده سازد.

(عن الصادق عليه السلام قال: یا صاحب الشعر الابیض و القلب الاسود امامك النار و خلفك ملك الموت فماذا ترید ان تفعل؟ کنت صبیا و کنت جاهلا و کنت شابا و کنت فاسقا و کنت شیخا و کنت مراثیا فاین انت و این عملك). [111]

امام صادق عليه السلام می فرماید: ای آن که موی سفید و دل سیاه داری، به هوش باش که پیش رویت عذاب الهی و پشت سرت ملک الموت است.

سفیدمویان سیاه دل

می خواهی چه کنی؟ روزی بچه بودن و نادان، روز دیگر جوان بودی و گناهر، امروز پیر هستی و ریاکار، تو اکنون کجایی و در چه حالی؟ پس اعمال خوب و پسندیده ات کجاست؟

از مجموع این بحث این نتیجه به دست آمده که شخصیت و عزت نفس هر فردی، در خانواده و اجتماع باید مورد تکریم و احترام دگران باشد، ولی نباید آدمی بیماری خودپرستی و برتری طلبی ناشی از حقارت واقعی یا موهوم را با شخصیت انسانی خود اشتباه کند و از دگران توقع برآوردن تمنیات ناروای خویش را داشته باشد. به همان اندازه که احترام به شخصیت اعضای خانواده و اجتماع از نظر اخلاقی نافع و سودمند است، همان قدر تن دادن به خودپرستی افراد از خودراضی، مضر و زیان بخش است.

پرهیز از خودخواهی

راه صلح و سازگاری خانواده و اجتماع این است که هر یک از افراد تمایل قدرت طلبی خویش را تعدیل نماید. خواهش تفوق جویی خود را با عقل و شرع اندازه گیری کند. از خودخواهی بپرهیزد. حد و مرز خویش را بشناسند و در شعاع معینی اعمال قدرت نماید. اگر چنین شود، تمایلات متخالف و متضاد، موزون و هم آهنگ می شوند. اختلاف و ناسازگاری از میان می رود. جوان و میانسال و کهنسال می توانند به گرمی و صمیمیت با حسن تفاهم در کنار هم زندگی کنند و ایام حیات را با خشنودی و شادکامی بگذرانند.

(قال علی علیه السلام: من استصلح الاضداد بلغ المراد). [112]

علی علیه السلام فرموده است: کسی که بر اضداد غلبه کند و آن هم را با هم سازگار نماید، به مراد خویش نایل می گردد.

تعادل در نظام خلقت

پروردگار توانا، با اراده حکیمانه خود، بین نیروهای متضاد جهان تعادل و موازنه ایجاد کرده است و موجودات متخالف عالم را با هم آهنگ ساخته و

مکمل یکدیگر قرار داده است و در پرتو آن، به جهان باعظمت، سازمان بخشیده و نظام حکیمانه آن را استوار ساخته است.

(قال علی علیه السلام: فاقام من الاشیا اودها و نهج حدودها ولام بقدرته بین متضادها و وصل اسباب قرائنها). [113]

علی علیه السلام می فرماید: خداوند اعوجاج و کجی اشیا را راست گردانید و حدودشان را واضح و روشن ساخت و به قدرت خود، بین موجودات متضاد سازگاری و التیام به وجود آورد و موجبات پیوستگی و تقارنشان را فراهم ساخت.

پیری از سنن آفرینش

اگر اعضای خانواده و اجتماع از برنامه تکوینی خداوند پیروی نمایند، کج روی و انحراف را ترک گویند، و تمایلات خویش را به درستی اندازه گیری کنند، اگر جوانان از خودسری دست بر دارند و میانسالان از خشونت های بی مورد خودداری کنند، و کهنسالان از توقعات نابه جا چشم پوشی نمایند و هیچ یک از مرز خود قدم فراتر نگذارند، محیط خانه و اجتماع از سازگاری و حسن تفاهم برخوردار می گردد و افراد، در کنار هم، با گرمی و محبت به زندگی خویش ادامه خواهند داد.

4 - نقش تربیت در روابط بزرگسال و جوان

(اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم)

رسول اکرم ﷺ

تربیت و حسن تفاهم

تربیت صحیح یکی از عوامل سازگاری و حسن تفاهم جوانان و بزرگسالان است. کسانی که در دوران کودکی به درستی پرورش یافته اند و از راهنمایی های لازم برخوردار شده و فن زندگی را به خوبی فرا گرفته اند، می توانند در جوانی و میانسالی و تا پایان عمر از اندوخته های تربیتی خویش استفاده کنند، خود را به شایستگی با محیط خانواده و اجتماع منطبق نمایند و ایام زندگی را با خوش بختی و سعادت بگذرانند.

بر عکس، آنان که در دوران کودکی نادرست تربیت شده و بااخلاق بدبار آمده اند، در جوانی و بزرگسالی راه صحیح زندگی را نمی شناسند و با خلقیات زشتی که دارند، قادر نیستند خود را به خوبی با جامعه منطبق کنند.

اینان در معاشرت های اجتماعی اغلب با ناکامی و شکست مواجه می شوند، زیرا به طور ناآگاه فرا گرفته های غلط ایام کودکی خویش را به کار می بندند و مردم را آزرده دل و ناراحت می کنند.

این گروه همواره خود را تیره روز و بدبخت احساس می نمایند، زیرا جامعه نسبت به آن ها بی علاقه و دل سرد است و آن ها نیز از جامعه رنجیده خاطر و ناراضی هستند.

سرایت بیماری های اخلاقی

بدبختانه، تربیت بد، مانند امراض ساری، از هر نسلی به نسل بعد سرایت می کند. دختران و پسران جوانی که خود را در کودکی بد تربیت شده اند و گرفتار

بیماری فساد اخلاق اند، اگر فرزند بیاورند، بدون آن که خودشان بخواهند یا بدانند، صفات مذموم و خلقیات ناپسند خویش را به فرزندان خود منتقل می کنند و آن را نیز بدبخت و منحرف بار می آورند.

تربیت خوب یا بد، سازنده افراد اجتماع است. در این فصل، با اشاره، به بعضی از صفات پسندیده و ناپسند، به اختصار توضیح داده می شود که چطور حسن تربیت نقش مؤثری در سازگاری جوانان و بزرگسالان دارد و چگونه سو تربیت مایه ناسازگاری و باعث بروز اختلاف و تضاد خانوادگی و اجتماعی است.

ممکن است بعضی از جوانان از مطالعه این مقاله ناراحت شوند و با خود بیندیشند که دوره کودکی ما، هر چه بوده، سپری شده است و اکنون چیزی از آن در اختیار ما نیست. اگر واقعا تربیت نادرست ایام کودکی باعث بدبختی و ناکامی تمام ایام زندگی است، در صورتی که ما بر اثر سو تشخیص پدر و مادر، بد تربیت شده باشیم، باید تا آخر عمر تیره روز و بدبخت بمانیم و تمام ایام زندگی را با رنج و ناراحتی به سر بریم و این خود مصیبتی بزرگ و طاقت فرساست.

بیماری قابل درمان

برای آن که جوانان این طور فکر نکنند و دچار یاءس و نگرانی نشوند، قبل از آن که پیرامون اصل تربیت بحث و گفت و گو شود، لازم است این نکته خاطرنشان گردد که تربیت ناصحیح ایام کودکی، گر چه منشاء بسیاری از اعمال و اخلاق بد ما، در دوران جوانی و بزرگسالی است، ولی این بدان معنی نیست که تربیت بد، غیرقابل اجتناب است و آدمی ناچار است تا پایان عمر بداخلاق بماند و نتواند خویشتن را اصلاح کند. بلکه برعکس، اگر انسان بیماری های

اخلاقی را به درستی تشخیص دهد و برای علاج آن ها تصمیم بگیرد، می توانـد خویشتن را درمان نماید و برای همیشه از عوارض شوم آن ها رهایی یابد. ایـن مطلبی است که از نظر علمی مورد قبول دانشمندان است، و اولیای گرامی اسلام نیز در 14 قرن قبل به آن تصریح نموده، و مجاهده در اصلاح نفس را از فرایض اسلامی شناخته و پیرامون خود را به ادای آن فریضه موظف ساخته اند.

(قال الصادق عليه السلام: اقصر نفسك عمـا يضرـها مـن قبـل از تفارقـك واسـع فی فكاكها كما تسعی فی طلب معيشتك فان نفسك رهينة بعملك). [114]

مجاهده در اصلاح نفس

امام صادق عليه السلام می فرماید: از آن چه برای جانت زیان بخش است اجتنـاب نما، پیش از آن که مرگت فرا رسد، و در راه آزاد کردن نفس خـویش از قیـود سیئات اخلاقی کوشش نما، همانطور که برای معاش خود تلاش می کنـی. چـه آن که خودت و جانت در گرو اعمالی است که انجام می دهی.

(قال علی عليه السلام: من لم يهذب نفسه فصحه سوالعاده). [115]

علی عليه السلام فرموده است: کسی که جان خود را از سیئات اخلاقی منزه نسازد، عادات ناپسندش او را رسوا خواهد ساخت.

(و عنه عليه السلام: اعجز الناس مـن قـدر علی ان يزيـل النقـص عـن نفسـه و لـم يفعل). [116]

عاجزترین مردم

و نیز فرموده است: عاجزترین مردم کسی است که می تواند نقایص روانـی و اخلاقی خود را برطرف سازد و از انجام آن خودداری نماید.

دکتر اوستاس چستر می گوید:

در دوره کودکی ممکن است شما در نتیجه عواملی کـه در رشـد و شخصـیت مؤثرند، دچار نقایص و مشکلاتی شـده باشـید. خـوش بختانـه ایـن نقـایص و مشکلات چیزی نیست که همیشه باقی مانده و قابل رفع نباشد.

بالعکس، اغلب ما می توانیم با جدیت وارده، اثرات زیان بخـش وضـع دوره کودکی خود را از بین ببریم. مخصوصا باید در دوره جوانی سعی کنیم اگر جسم یا روح ما در نتیجه پیش آمدهای گذشته نواقص دارد، آن ها را رفع کنیم. [117]

اگر شما در باغچه منزل خود کدو کاسته باشید، شاید گاهی هوس کـرده ایـد که یک کدوی کوچک و قشنگ را انتخاب کرده و با چوب کبریت اسم خـود را روی آن بنویسید. در این صورت می دانید که هر قدر آن کدوی کوچـک رشـد کند و بزرگ تر شود، آن اثری را که روی آن کنده اید نیز بزرگ تر می شـود و هنگامی که رشد آن کدو کامل و برای چیدن آماده شود، آن اثر یا نوشـته ماننـد اول واضح نیست، ولی وسعت آن زیادتر گشته است. به همین ترتیب، آثاری کـه بر روی روان کودک به وجود می آید نیز باقی می نماید. ممکن است این آثار و خاطرات ضعیف تر شوند، ولی میدان فعالیت و نفوذ آن ها وسیع تر مـی شـود و اثر آن ها در اخلاق و رفتار ظاهر می گردد. می دانیم که کدو دارای آن قـدرت نیست که آن اثر را به کلی از روی پوست خود محو کند، ولی ما اگر بخواهیم و تصمیم بگیریم، می توانسـتیم دارای آن قـدرت بشـویم کـه نگـذریم آن آثـار و خاطرات مخفی که در ذهن باطن ما به جای مانده، تأثیر بد و زیـان بخشـی در زندگی ما بکند. [118]

چه بسیارند جوانان و بزرگسالانی که همواره گرفتـار تضـاد تشـاجرند و در خانواده و اجتماع از ناسازگاری و اختلاف رنج می برند و بر اثر جهل و نـادانی متوجه نیستند که منشاء این همه ناراحتی ها، صفات بدی است که بر اثـر سـوء

تربیت ایام کودکی در ضمیرشان جای گرفته است. خوشبختانه این گروه، در هر سنی که باشند، اگر بخواهند، می توانند موجبات نجات خود را فراهم آورند و از رنج و ناراحتی رهایی یابند. اینان باید در آغاز با کمک افراد عالم و مربیان شایسته، صفات خویش را به درستی بررسی نمایند و بیماری های اخلاقی خود را تشخیص دهند، خود به خود به فکر چاره جویی و درمان می افتند و کوشش می کنند تا خویشتن را از سیئات اخلاقی منزه سازند.

رهایی از سیئات اخلاقی

(قال علی علیه السلام: کلما زاد علم الرجل زاد عنایته بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده). [119]

علی علیه السلام فرموده است: هر قدر دانش آدمی افزایش یابد، توجه انسان به روان خود بیشتر می شود و سعی و کوشش خویش را در راه تهذیب اخلاق و اصلاح نفس خود به کار می بندد.

جوانان و درمان اخلاقی

ناگفته نماند که اگر جوانان به درمان اخلاقی و رفع نقایص تربیتی خود تصمیم بگیرند، زودتر از میانسالان و کهنسالان به اصلاح خویش موفق می شوند. چه آن ها در طول سالیان متمادی روش های غلط را عملا به کار بسته و به آن ها عادت کرده اند و تغییر عادت بسیار مشکل است، ولی جوانان، که تازه در آستانه زندگی اجتماعی قدم گذارده اند و می خواهند صفات شخصیت خود را پایه گذاری کنند، به آسانی می توانند بر تربیت های ناپسند دوران کودکی فائق آیند، صفات بد را ترک گویند و خویشتن را به اخلاق حمیده متخلق سازند.

دل جوانان پاک و ضمیرشان تلقین پذیر است. تذکرات یک مربی لایق، خواندن یک کتاب خوب و حتی معاشرت با یک رفیق با فضیلت، خیلی زود می تواند در وجود جوان اثر بگذارد و اخلاق و رفتارش را دگرگون سازد.

(و انما قلب الحدث کالارض الخالیة ما الـقی فیهـا مـن شی ء قبلتـه فبادرتـك بالادب قبل ان یقسو قلبك). [120]

علی علیه السلام ضمن نامه خود به حضرت مجتبی علیه السلام فرموده است.

تربیت پذیری جوان

دل جوان نو خاسته، مانند زمین خالی از گیاه و درخت است. هر بذری که در آن افشانده شود، می پذیرد و در خود می پرورد. سپس فرمود: فرزند عزیز، من در آغاز جوانی ات به ادب و تربیت تو مبادرت نمودم، پیش از آن که عمرت به درازا بکشد و دلت سخت گردد.

فواید خودسازی جوان

جوانی که در آغاز شباب به خود می پردازد و با راهنمایی یک معلم اخلاق، خویش را اصلاح می کند، از چند نتیجه سودمند برخورد می گردد: اول آن که خود از رنج و ناراحتی تربیت بد رهایی می یابد و با خاطری آرام به زندگی ادامه می دهد، دوم آن که می تواند روی بزرگسالان منزل اثر بگذارد و با اخلاق و رفتار صحیح خود، از اختلاف و تشاجر خانوادگی بکاهد، سوم آن که بر اثر حسن خلق، در معاشرت های اجتماعی کسب محبوبیت می کند و مورد تکریم و احترام جامعه قرار می گیرد؛ چهارم آن که اگر ازدواج کند و فرزند بیاورد، او را با روش صحیح تربیت می کند و آن فرزند بدبخت و منحرف بار نمی آید.

با روشن شدن این مطلب، که تربیت های بد دوران کودکی از نظر دینی و علمی قابل اصلاح است و جای یاءس و نگرانی نیست، اکنون پیرامون اصل

تربیت و نقش مؤثر آن در خوش بختی و بدبختی بشر بحث و گفت و گو می شود.

ضرورت تربیت

تربیت، یک ضرورت اجتناب ناپذیر در زندگی اجتماعی انسان است. آدمی برای ادامه حیات انسانی و نیل به کمال لایق خود ناگزیر است با دیگران بیامیزد و عضو جامعه بشری باشد و در فعالیت های اجتماعی با آنان همکاری نماید. تربیت، تجربیات نسل های گذشته را به نسل های بعد منتقل می کند و راه و رسم زندگی را به بشر می آموزد. تربیت، برنامه هم آهنگی فرد با اجتماع است. تربیت عواطف و احساسات را اندازه می گیرد و تمایلات انسان را به راه صحیح هدایت می نماید و روابط شخص را با اجتماع بر اساس صحیح منظم می سازد.

هر یک از اعضای یک جماعت، چه در شهر و چه در یک قبیله وحشی، ناپخته و ناتوان و بدون زبان و عقاید و افکار و موازین اجتماعی زاده می شود، فرد، که به منزله واحد و عنصر اصلی جامعه و حامل تجارب حیات اجتماعی است، به نوبه خود چند گاهی زندگی می کند و سپس می رود و منزل به دیگری می سپارد.

شناخت مقتضیات اجتماعی

زادن و مردن افراد جامعه واقعیتی گریزناپذیر است و همین جریان است که آموزش و پرورش را ایجاب می کند، زیرا در مقابل اعضای بالغ پخته گروه، که حامل دانستنی ها و رسوم گروه اند، اعضای نوزادی که نمایندگان آینده گروه به شمار می روند، قرار دارند و باید نه تنها از لحاظ جسمانی محفوظ بمانند، بلکه با رغبت ها و مقاصد و اطلاعات و مهارت ها و رسوم اعضای بالغ گروه نیز آشنا شوند، و گرنه زندگی مستقل گروه خاتمه می یابد. اگر اعضای نورسته یک

گروه تمدن یا حتی یک قبیله وحشی را به حال خود گذاریم، هیچگاه نخواهند توانست با راه و رسم پیچیده زندگی اعضای رشید گروه آشنا شوند.

تنها رشد جسمانی و تسلط بر ضروریات اولیه حیات کافی نیست، فرد انسانی باید علاوه بر این ها، مقتضیات اجتماعی را نیز بشناسد و برای این منظور تن به کوشش اندیشمندانه و تکاپوی معنوی بدهد.

وجوه مشترکی که جماعت یا جامعه را تشکیل می دهد، شامل هدف ها و عقاید و آرا و آرزوها و دانستنی های مشترک، یا به قول جامعه شناسان هم مانند اندیشی است. این وجوه مشترک را نمی توان به سادگی، مانند خشت آجر، دست به دست داد، یا مانند یک قطعه شیرینی تکه تکه کرد و به هر کس سهمی داد. برای آن که وجوه مشترک بین افراد پدید آید، باید گرایش های عقلی و عاطفی معینی در جامعه بر قرار باشد و افراد را برانگیزد تا برای رفع توقعات و حوایج خود، به واکنش های مشابهی بپردازند. [121]

آغاز تربیت کودک

تربیت کودک در ماه دوم ولادت، یعنی اوقاتی که طفل تنها اعمال انعکاسی از خود نشان می دهد، آغاز می شود و به هر نسبتی که رشد می کند و تمایلات طبیعی اش یکی پس از دیگری شکفته می گردد، قلمرو تربیت نیز گسترش می یابد تا کودک از پرورش کامل و همه جانبه برخوردار گردد.

وقتی که می گوییم که تربیت باید از آغاز طفولیت شروع شود، مقصودمان از وقتی است که طفل در گهواره است. می دانیم این حرف، احساسات بسیاری از والدین، مخصوصا مادرها را متاءثر خواهد ساخت و خواهند گفت که مبالغه آمیز و غیرممکن است.

ولی ما چنین خیال نمی کنیم، زیرا متوجه نیستند که خودخواهی ندانسته آنان، در عشقی که به طفل دارند، چه نقش مهمی بازی می کند. تبسم و شعف کودک به قدری به آن ها لذت می دهد که جراءت نمی کنند از آغاز، انضباطات لازم را به طفل تحمیل نمایند، و هر چه بزرگتر شود، تحمیل آن مشکل تر و رنج آورتر خواهد بود. [122]

دوران کودکی جوانان

دوران کودکی حیوانات، یعنی ایامی که به حمایت والدین یا مادر خود احتیاج دارند، کوتاه است، زیرا حیوان در شناخت امور زندگی و برنامه های حیاتی خود از هدایت غرایز استفاده می کند. و غرایز به طور وراثت از نسل قبل به نسل بعد منتقل می شود و نیازی به آموزش به پرورش ندارد. تنها احتیاج بچه حیوان به پدر و مادر از این جهت است که چند روزی در پناه آن ها از گزند دشمن مصون بماند و به وسیله آنها تغذیه کند تا نیرومند شود، موقعی که از قوت و رشد کافی برخوردار گردید، خود از پی غذا می رود و با راهنمایی غرایز به زندگی خویش ادامه می دهد. ولی دوران کودکی انسان بسیار طولانی است، زیرا اطفال بشر، نه تنها برای مصون ماندن از دشمن و به دست آوردن غذا به حمایت والدین احتیاج دارند، بلکه باید در دوران کودکی برای زندگی اجتماعی تربیت شوند، از پدر و مادر اخلاق خوب و بد، کارهای پسندیده و ناپسند، سخن گفتن، آداب زندگی، طرز معاشرت، حفظ بهداشت و بسیاری از مسائل ضروری دیگری را یاد بگیرند تا به شرایط زندگی اجتماعی مجهز گردند.

تربیت صحیح یکی از مهم ترین ارکان سعادت بشر است.

تربیت رمز کامیابی و خوش بختی انسان ها در طول ایام زندگی است. تربیت صحیح شخص را انسانی معتدل و قابل معاشرت می سازد، غرایزش را بر اساس

مصلحت اندازه گیری می کند و به آنها شکل سازگاری با جامعه می بخشد و آدمی را در ارضای تمایلات نفسانی از افراط و تفریط مصون می دارد.

تربیت بد و ناسازگاری

بحث تربیت از مباحث بسیار وسیع و پردامنه ای است که از جهات متعدد قابل بررسی و تحقیق است. در این فصل به اختصار پیرامون یکی از آن جهات گفت و گو می شود، و آن این که تربیت های ایام کودکی، برنامه زندگی ما در جوانی و بزرگسالی است. تربیت صحیح نقش مؤثری در حسن همکاری خانوادگی و اجتماعی ایفا می نماید و تربیت ناصحیح باعث ناسازگاری و اختلاف در خانواده و اجتماع است.

اولین مربیان اطفال در محیط خانواده، پدران و مادران اند که دانسته یا ندانسته، خلق و خوی اطفال خود را می سازند و با گفتار و رفتار خویش، اساس فضایل یا رذایل را در نهاد آنان پایه گذاری می کنند و فرزندان را با روش های پسندیده یا ناپسند بار می آورند.

افرادی که بر اثر جهل و نادانی والدین خود، با ناامنی و وحشت و با شکست و محرومیت پرورش یافته، و به طور خلاصه در کودکی بد تربیت شده اند، اگر در جوانی به اصلاح خویش نپرداخته اند و خود را درمان نکنند، تمام عمر را با رنج و ناراحتی و خشم و نگرانی به سر خواهند برد.

نگرانی های کودک

کارن هورنای می گوید:

کودک به علت ضعف جسمی و بی دفاعی در مقابل دنیای پر وحشت دائما دچار ترس دلهره و ناامنی است.

علاوه بر این دلهره و ناامنی طبیعی، مقدار زیادی وحشت و اضطراب را نیز اطرافیان خشن و ناهنجارش در او ایجاد می کنند. مثلا، اجحاف و زورگویی های پدر و مادر، که گاهی صریح است و گاهی تحت عنوان تربیت و حسن نیت و خیرخواهی و دلسوزی صورت می گیرد، بی علاقگی و بی توجهی نسبت به کودک، بی اعتنایی به احتیاجات خاص او، عدم راهنمایی واقعی و صحیح، رفتار تحقیرآمیز، تمجید و تحسین بیش از حد یا فقدان آن، محبت صادقانه، حمایت و مواظبت زیادتر از حد، بی انصافی و ظلم، تبعیض بین کودکان، بدقولی، خرده گیری و ملامت، ایجاد محیط دشمنی و کینه و خصومت و اعمالی نظایر این ها، عواملی هستند که وحشت، احساس ناامنی، بی اعتمادی، تزلزل روحی و تشویش و اضطراب کودک را تشدید می کنند.

مجموع محدودیت های بی مورد، فشار و ناروایی و اجحاف، تحقیر و بی اعتنایی نسبت به کودک، موجب می شود که یک حالت خشم و اضطراب دائمی و عمیق در او به وجود آید. به اعتنا من، پایه و ریشه حالت عصبی را همین خشم و اضطراب عمیق تشکیل می دهد. علت واقعی تشکیل تضاد اساسی نیز احساس ناامنی و تزلزل و دلهره و تشویش است. [123]

لزوم احترام کودک

یکی از ارکان اساسی تربیت صحیح، احترام کودک است.

تکریم و احترام، کودک را یک انسان باشخصیت و مستقل بار می آورد. به او نشاط و امید می بخشد و برای پذیرش صفات پسندیده آماده اش می سازد.

طبق تعالیم اسلامی و برنامه های علمی، پدران و مادران مکلف اند، قولا و عملا، کودک خود را محترم بشمرند و این وظیفه بزرگ را در مقام تربیت فرزند به خوبی انجام دهند.

(عن النبی ﷺ : اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم) . [124]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: فرزندان خود را محترم بدارید و آنان را با آداب خوب و ملکات پسندیده پرورش دهید.

مقصود از تکریم کودک

مقصود از تکریم کودک این است که والدین، فرزند، خود را یک انسان واقعی به حساب آورند. او را مانند سایر انسان ها محترم بشمرند. با وی مؤ دب سخن بگویند و همچنین سخنان او را، گر چه کودکانه است، مورد توجه قرار دهند. در مواقع لازم راهنمایی اش کنند و با ادب به او امر و نهی نمایند. به علت کوچکی اندام و ضعف قوا به وی زور نگویند. ستم نکنند. بی اعتنایی ننمایند. مورد تمسخر و تحقیرش قرار ندهند. خلاصه، گفتار و رفتار پدر و مادر آن چنان باشد که طفل در محیط خانه احساس ایمنی و آرامش خاطر کند.

پاداش پدران و مادران

خود را یکی از اعضای خانواده بداند و باور کند که مانند سایر افراد منزل مورد توجه و احترام است، او را باید دیده مهر و محبت می نگرند و با وی به گرمی و عطوفت برخورد می کنند. جالب آن که در مکتب آسمانی اسلام، روش محبت آمیز والدین نسبت به فرزند، به حساب عبادت آمده و درباره آن نوید پاداش داده شده است.

(قال رسول الله ﷺ : اذا نظر الوالد الی ولده فسره کان للوالد عتق نسمة) . [125]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: پدری که با چشم مهر و محبت به فرزند خود می نگرد و با نگاه گرم و پرعطوفت خویش، او را شاد و مسرور می نماید، خداوند به آن پدر، در مقابل این عمل، اجر یک بنده آزاد کردن خواهد داد.

ژیلبرت روبن می گوید:

پدران و مادران نادانی هستند که از بدرفتاری و حتی کتک زدن خودداری نمی کنند، با این حال گاهی بعضی از ضربه ها برای دیدن آن قدر مضر نیست که بعضی سختگیری ها برای قلب و روان زیان بخش است.

بدرفتاری با کودکان

بعضی از اولیا، غذای اطفال را در ظرفی شبیه به ظرف حیوانات می ریزند و حتی بعضی اوقات، این پدر و مادر غیرعادی، غذا را در ظرف خاکروبه و از این قبیل نزد اطفال می آورند، با پدری آب دهان به صورت طفل خود می اندازد و یا در خیابان او را لخت می کند.

این قبیل اطفال، افسار گسیخته و ترش رو می شوند، اعمال آن ها بی رویه و تحیرآور است، از طرفی چون در واقع بد نیستند، نفرت و بی میلی است که آن ها را به طرف انحراف سوق می دهد و اغلب به صورت جرمی می کند. چه این کودکان، به وسیله یک نوع افتخار اخلاقی می خواهند از کسانی که آن ها را شکنجه و عذاب می دهند انتقام بگیرند،

لذا نسبت به ترحمی که ممکن است به ایشان بشود، بی اعتنا هستند و هیچ تنبیهی در آن کارگر واقع نمی شود. [126]

کودک و محرومیت های عاطفی

مشاهده کودکان خردسال از یک طرف و مطالعه عده کثیری بالغان، که قادر به تشکیل یک شخصیت نیرومند نگردیده اند، از طرف دیگر، جای شک باقی نمی گذارد که بین رفتار آنان به هنگام بلوغ و ضربات روحی و محرومیت های عاطفه ای، که در اوان کودکی دامنگیر آنان گردیده است، روابط مستقیم و انکارپذیری وجود داشته است.

کلیه مطالعات و مشاهدات و بررسی ها به این نتیجه رسیده است که عدم توانایی و قدرت بالغان در تحمل مشکلات و رنجش ها و آزردگی های معمولی روزمره بستگی به این امر داشته است که آنان به هنگام کودکی بیش از حد محرومیت کشیده و بدین طریق روح پرخاش گری و کینه توزی آنان از پیش پرورش یافته است. [127]

غذای جسم و جان کودک

احترام و تکریم طفل، به منزله غذای جان و سازنده روان کودک است و اگر مهم تر از غذای جسم نباشد، قطعا از آن کمتر نیست. کمبود غذای جسم از رشد طبیعی کودک می کاهد و غذای جان باعث کاهش رشد روان کودک است. طفلی که در دوران کودکی از تغذیه کامل جسم و جان بی نصیب مانده، در جوانی به عوارض گوناگونی دچار می شود، با این تفاوت که عوارض نقص تغذیه جسمانی جنبه شخصی دارد و آثار نامطلوب آن اغلب دامنگیر خود او می شود، ولی کمبود غذای جان، یعنی بی احترامی به کودک، نه تنها روان را از رشد صحیح باز می دارد و به عوارض شوم دچارش کند، بلکه اطرافیان وی نیز از سیئات اخلاقی و سوء رفتار او در رنج و عذاب اند.

کسانی که در کودکی مورد تحقیر و بی احترامی واقع شده و عواطفشان مجروح گردیده است، یا بر اثر اختلاف و تشاجر مداوم پدر و مادر با محرومیت و ناکامی رشد و کرده و خشمگین و عصبی بار آمده اند، در جوانی حالت ستیزه جویی و ناسازگاری دارند.

جوانان ناسازگار

اینان به همه چیز و همه کس بدبین اند. فکر تهاجم و انتقامجویی در سر مـی پرورند. همواره در معرض ارتکاب جرم و جنایت اند، و ممکن است افرادی، بر اثر تجاوز و تعدی آنان، به مصائب سنگین و غیرقابل جبرانی دچار شوند.

یادهـــا دارم از گذشـــته خـــویش یادهـــایی کـــه قلـــب ســـرد مـــرا
کـــرده ویرانـــه ای ز کینـــه و خشـــم بـــس نهـــان کـــرده داغ و درد مـــرا
یـــــاد دارم ز راه و رســـــم کهـــــن کـــه دوناســـاز را بـــه هـــم پیوســـت
خیرگـــی هـــای مـــادر و پـــدرم آن دو فتنـــــه در ســـــرا افکنـــــد
کـــودکی بـــودم و مـــرا ناچـــار گـــاه از ایـــن گـــاه از آن جـــدا افکنـــد
همـــنفس، همـــنفس، مشـــو نزدیـــک خنجـــــــرم آب داده از زهـــــــرم
انـــدکی دورتـــر، کـــه ســـر تـــا پـــا کینـــه ام، خشـــم ســـر کشـــم، قهـــرم

رفتار نامتساوی پدران

بعضی از پدران و مادران نادان با فرزندان خود به طور نامتساوی رفتـار مـی کنند و یکی از آن ها در مقابل دیگری، از جهت مهر و محبـت و لبـاس و غـذا، بیشتر مورد توجه قرار می دهند و با این رفتار نادرست خـویش، طفلـی را کـه مورد کم مهری قرار گرفته، تحقیر کنند و در ضمیرش بـذر کینـه و دشـمنی مـی افشانند.

این کودک، وقتی به جوانی می رسد، بر اثر اختلالات عاطفی و خاطره هـای تلخ دوران کودکی، همواره در معرض خلافکاری و تجاوز است.

جرم و اختلالات عاطفی

دو دانشمند به نام هلی و برونر، 105 جفـت جـوان را، کـه مرتکـب خـلاف بزرگی شده بودند و نیز برادران و خواهران غیر مجرم ایشان را بـا دقـت مـورد

معاینه قرار دادند. یعنی جوانان مجرم را با خواهران و برادرانشان طوری مقایسه کردند که بتوانند عوامل مربوط به وراثت و محیط اجتماعی و اقتصادی را در درست زیرنظر بگیرند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که تقریبا 91 جوانان مجرم، از اختلالات عاطفی شدید رنج می برند. یعنی از حیث روابط عاطفی و این که مورد بی مهری قرار گرفته بودند، هم احساس ناامنی می کردند و هم از اختلالات عاطفی مربوط به انضباط خانوادگی رنج می بردند و هم احساس حقارت و حسادت و رقابت با برادران خود در آنان دیده می شد. (128)

(عن النبی ﷺ : نظر الی رجل له ابنان فقبل احدهما و ترك الاخر، فقال النبی ﷺ : فهلا ساویت بینهما). (129)

پیامبر گرامی اسلام ﷺ مردی را دید که دو فرزند خردسالش با وی بودند. یکی را بوسید و آن دیگری را نبوسید. رسول اکرم ﷺ عمل ناروای مرد را مورد انتقاد قرار داد و به او فرمود:

چرا با فرزندانت به طور یکسان رفتار نکردی؟

اسلام و احترام یتیم

آیین مقدس اسلام، به منظور تأمین سعادت اجتماع، نه تنها مسلمین را به تکریم و احترام فرزندان خودشان ملکف نموده و به حسن تربیتشان موظف ساخته است، بلکه به آنان دستور داده که شخصیت کودکان یتیم را نیز محترم بشمرند و درباره اطفالی که پدران خود را از دست داده اند، پدری کنند و به منظور تأمین سعادت اجتماع، آنان را مانند فرزندان خویش از تربیت صحیح برخوردار سازند.

(قال امیرالمؤمنین علیه السلام : ادب الیتیم مما تؤ دب منه ولدك). (130)

علی علیه السلام فرموده است: طفل یتیم را مانند فرزند خودت تربیت کن و هـر دو را به طور یکسان از وسایل پرورش و برنامه های تاءدیب بهره مند نما.

فرومایگان وظیفه ناشناس

قرآن شریف، ضمن چند آیه، صفات فرومایگان ثروت دوست را بیان می کند و اعمال و افکار نادرستشان را، که باعث بدبختی آن ها شده، توضیح می دهـد. از آن جمله، آنان را مخاطب ساخته و می گوید: شما یتیمان را نوازش نمی کنید و آنان را مورد تکریم و احترام خود قرار نمی دهید.

کلا بل لا تکرمون الیتیم. [131]

جالب آن که پیشوای گرامی اسلام، در کلام خود، از ماده اکرام به طور مثبـت استفاده کرده و با جمله اکرموا اولادکم، لزوم احترام کودک را، که رکـن اساسـی تربیت صحیح است، خاطرنشان ساخته و پدران و مادران را به انجام این وظیفـه بزرگ مکلف نموده است. قرآن شریف نیز در توضیح روش هـای افـراد نـادان، همان ماده را به طور منفی به کار برده و با جمله کلا بل لا تکرمون الیتیم عمـل نادرست آنان را مورد انتقاد شدید قرار داده است.

از این دو جمله به خوبی استفاده می شود که در مکتب تربیتی اسلام، اطفـال یتیم و غیریتیم یکسان اند و هر دو گـروه بایـد در کـودکی از احتـرام و تکـریم برخوردار باشند و بدون احساس حقارت و اختلالات عاطفی پرورش یابنـد تـا در جوانی و بزرگسالی دچار ناسازگاری و انتقـامجویی در خـانواده و اجتمـاع نشوند و با اخلاق بد و اعمال ناروای خویش، موجبات گرفتاری خود و جامعـه را فراهم نیاورند.

کودک و احساس امنیت

طفل از آغاز زندگی احتیاج دارد که خود را در محیطی امن احساس نمایـد. محتاج آن است که مورد توجه باشد. او را بخواهند و به وی ابراز علاقه نماینـد، ولی این تمایلات همیشه برآورده نمی شود. در پاره ای از موارد، طفـل را وادار می کنند که نه فقط چنان احساس کند که اصلا به حساب نمی آیـد، بلکـه فکـر کند مضر هم هست، و یا آن که حداقل در زندگی خانوادگی زاید بوده و کسی او را نخواسته است. هیچ طفلی نمی تواند چنین وضع و طرز تفکری را قبول کند و یا در مقابل آن مقاومت نماید. [132]

کودک و بی قراری روان

کودکانی که در خانواده مورد تحقیر و بی احترامی والـدین و اطرافیـان خـود قرار می گیرند، روانی ناآرام و روحـی بـی قـرار دارنـد و همـواره در زنـدگی احساس ناامنی و رنج و ناراحتی می نمایند. نه می توانند بزرگسالان منزل را به تغییر روش وادار سازند و اوضاع داخلی خانه را به نفع خود تغییر دهنـد، و نـه قادرند محیط خانه و جمع خانواده کناره گیری کنند و زندگی مستقلی بـر وفـق میل خود تاءسیس نمایند. فشارهای باطنی و نگرانی های درونی آنان را وا مـی دارد که چاره ای بیندیشند و برای مشکلات روزافزون خود راه حلی پیدا کنند.

کودک در یـک محـیط ناهنجـار و آزاردهنـده، خـود را بیچـاره و درمانـده احساس می کند و ناچار در صدد پیدا راهنما و وسایلی بر می آید و بتواند بـین خود و دیگران نوعی سازش و آرامش ایجاد نماید تا خـویش را از شـر آن در امان دارد. بنابراین، ندانسته و بدون آگاهی صریح، روش هایی به کار مـی بـرد، حیله هایی می اندیشد و به طور کلی روش زندگی اش را و خـودش را طـوری می سازد و شکل می دهد که حتـی المقـدور بـا اطرافیـانش ایجـاد تعـارض و

کشمکش ننماید و سعی می کند رفتارش را با مقتضیات محیط تطبیق دهد و به یک نحوی با اطرافیان آزاردهنده اش، کنار بیاید و دفع شر کند.

تمایلات عصبی کودک

روش ها و تاکتیک هایی که برای دفع شر و مدارا با اطرافیانش اتخاذ می کند، موجب می شود که یک مقدار خصوصیات و تمایلات و حالات و احساسات و رفتار خاص در کودک به وجود آید، که به مرور، جزیی از شخصیت او می گردند. این حالات و رفتار و تمایلات را می توان تمایلات عصبی نامید، زیرا کودک، آن ها را بالاجبار و بالضروره و به منظور دفع شر، در خود به وجود آورد، نه به طیب خاطر و رضا. (133)

نقشه هایی را که کودک در ذهن خود طرح می کند و روش هایی را که در مقام چاره جویی اتخاذ می نماید، قطعا کودکانه خواهد بود، زیرا او طفل ناتوانی است و از عمرش بیش از چند سال نگذشته است، نه عقل شکفته ای دارد، که بتواند با نقشه صحیح و عاقلانه، شر اطرافیان را از خود بگرداند و خویشتن را از ایذای آنان مصون دارد. نه جوان توانایی است که بتواند با نیروی جسمانی، اذیت و آزار دگران را دفع کند و خود را از فشار و ناراحتی برهاند.

روش های دفاعی کودک

کارن هورنای می گوید:

اگر خوب دقت کنید می بینید که کودک برای دفاع از خود می تواند به سه وسیله متوسل شود و از سه حیله و تاکتیک استفاده نماید.

تاکتیک اول این است که خود را تابع و مطیع دگران قرار دهد و رفتارش را مطابق دلخواه آن بسازد تا دیگر موجبی برای آزار رساندن به او نداشته باشند. در این صورت، کودک به کوچکی و درماندگی و بیچارگی و زبونی خود اذعان

و اعتراف دارد و با وجود بیزاری و رنجش باطنی، که به علت ظلـم و اجحـاف اطرافیانش نسبت به آن ها پیدا می کند، باز می کوشد تا محبـت شـان را جلـب نماید و خود را در پناه و حمایت آن ها قرار دهد. اگـر در خانـه دعـوا و نفـاق وجود داشته باشد، او خود را به نیرومندترین و زورگـوترین فـرد خـانواده مـی چسباند و خود را تسلیم و متکی به او می نمایـد تـا طرفـداری و حمـایتش را جلب کند.

کودک و ستیزه جویی

طریق دوم این است که می کوشد موقعیت خود را طوری مسـتحکم سـازد و دیگران جراءت نکنند به او آزار و اذیتی برسانند. آدمی مبارز و ستیزه جـو مـی شود. میل شدیدی به تسلط و برتری در وی ایجاد می گردد و رفتارش آن چنان جسورانه و توأم با خشونت می شود که هر مخالف و مبارزی را بـه شـدت مـی کوبد. آدمی تند و بددهن می شود. رفتارش کاملا بر عکس تاکتیک قبلی اسـت. میل دارد تمام افـراد را تحـت نفـوذ و تسـلط خـود در آورد، آزادی دگـران را محدود سازد و همه را تحقیر نماید.

در این تاکتیک و روش، کودک، آگاهانه یا به طور ناآگاه بر آن می شـود کـه تعدی و ظلم و ناروایی های دگران را با جنگ و ستیز و پرخاشگری دفـع کنـد. آدمی می شود مبارز و گردنکش و طاغی، می کوشـد قـوی گـردد و دگـران را شکست دهد تا به این طریق، هم خود را از آزار آن ها مصون دارد و هـم از آن ها انتقام بگیرد.

عزلت طلبی کودک

طریق سوم این است تا آن جا که ممکن است، خود را از دیگران دور و مجزا نگاه دارد. کمتر با آن ها در تماس و آمیزش باشد تا کمتر اذیت و آزار ببیند. در

این روش نه می خواهد تسلیم و مطیع و متکی شود سعی اش این است که خود را از صحنه کنار بکشد. از اطرافیانش دور باشد و تنها بماند. احساس می کند که با دیگران تفاهم و خصوصیات مشترکی ندارد. دیگران او را درک نمی کنند. بنابراین موجبی برای آمیزش با آن ها وجود ندارد. از طبیعت، از کتاب هایش، از رؤیا و تخیلاتش و خلاصه از هر چیز انسان و هر چه که او را از تماس با انسان های موذی و آزاردهنده بی نیاز کند، دنیایی برای خود می سازد و خویش را در آن محصور می نماید.

کودک به هر یک از این سه طریق دفاعی، یعنی مهرطلبی، برتری طلبی و عزلت طلبی متوسل شود، یک صفت مخصوص بیش از سایر صفات در وی بروز می کند. در تاکتیک مهرطلبی، احساس درماندگی و زبونی، در برترطلبی، عناد و خصومت، در عزلت طلبی، احساس تنهایی و بی کسی. (134)

تشدید صفات کودکی در جوانی

هیچ یک از این سه گروه نمی تواند در جوانی با اعضای خانواده و اجتماع به شایستگی سازش نمایند، زیرا اینان در کودکی برای دفاع از خود و به منظور جلوگیری از ایذا و اهانت دگران، روش های نادرستی را اتخاذ کرده اند و در طول چندین سال، آن روش ها را عملا به کار بسته و رفته رفته جزء صفات شخصیتشان شده است. با فرا رسیدن دوران جوانی، آن صفات و خلقیات در وجودشان شدت می یابد و به شرحی که ذیلا توضیح داده می شود، این قبیل جوانان با خلق و خویی که دارند، قادر نیستند رابطه صحیحی و سالمی بین خود و جامعه برقرار سازند و به درستی با بزرگسالان خانواده و اجتماع سازش نمایند، مگر آن که خود را درمان کنند.

مهرطلبان زبون

گروه اول، مهرطلبان: اینان کسانی هستند که در کودکی بر اثر فشارهای درونی دچار احساس ذلت و خواری شده اند و برای جلب محبت دگران، روش پیروی و اطاعت بی قید و شرط این و آن را در پیش گرفته اند. این گروه اگر در جوانی خود را اصلاح نکنند و با همان اندیشه غلط و روش ناپسند، در جامعه قدم بگذارند، نمی توان گفت با دگران سازش کرده اند، زیرا مراد از سازگاری اجتماعی، رابطه افراد با یکدیگر بر اساس احترام متقابل و حفظ شرافت و عزت نفس است. کسی که برای جلب توجه و محبت دگران، ارزش انسانی خود را از یاد می برد و به انواع پستی و فرومایگی تن می دهد، لایق کلمه سازش نیست. او عنصر پست و بی شخصیتی است که خود را برده و بنده دگران می سازد و دگران نیز او را با دیده تحقیر و اهانت می نگرند.

وابستگی به دیگران

مهرطلب مایل است خود را تابع و زیردست دگران ببیند. قدرت اظهار وجود و برازندگی ندارد. جراءت و شهامت و ابراز لیاقت و کوشش برای رسیدن به هدف عالی از او نایل می گردد. از آن جا که زندگی و تمام وجود شخص مهرطلب وابسته به دیگران است و به خاطر دگران زندگی می کند، از انجام هر کاری که به مصلحت و به خاطر خودش باشد، امتناع می ورزد.

تیپ مهرطلب، همه کس را علی الاصول از خودش برتر فرض کند.

همه را جذاب تر، باهوش تر، باسوادتر و به طور کلی با ارزش تر از خود می داند. این احساس هم به مقدار زیادی اساس واقعی دارد، زیرا عدم ابراز وجود، احساس یاءس و درماندگی عمیق، و ترمزهایی که در خود ایجاد کرده، موجب

می شوند که نتواند حداکثر استفاده را از استعدادهای خود بنماید و آن ها را بـه کار اندازد. [135]

مکتب آسمانی اسلام، که بر اساس عزت و شرافت پایه گذاری شده، به هـیچ مسلمانی اجازه نمی دهد خود را پست کند و موجبات ذلت و خـواری خـود را فراهم آورد.

اجتناب از ذلت

(قال ابو عبدالله علیه السلام: ان الله عز و جـل فـوض الی المـؤمن امـوره کلهـا و لـم یفوض الیه ان یذل نفسه). [136]

امام صادق علیه السلام فرمـوده: خداونـد تمـام کارهـای مـؤمنین را بـه خودشـان واگذارده است، ولی این اختیار را به آنان نداده که خود را ذلیل و خوار نمایند.

قال علی علیه السلام: المنیة و لا الدنیه. [137]

علی علیه السلام می فرماید: مرگ، بر زندگی آمیخته به پسـتی و خـواری تـرجیح دارد.

معامله زیان بار

کسانی که به جلب محبت دگران علاقه مندند و آن را به قیمت فـدا کـردن و عزت نفس و شرفت انسانی خود معامله می کنند، باید بدانند که در ایـن معاملـه زیان می بینند. این مطلب ارزنده و پرارج، از جملاتی که علی علیه السلام، ضمن نامـه خویش به فرزند جوان خود، حضرت مجتبی علیه السلام نوشته است، به خوبی استفاده می شود:

(اکرم نفسك عن کل دنیة ساقتك الی الرغائب فانك لن تعتاض بما تبـذل مـن نفسك و لا تکـن عبد غیرك و قد جعلك الله حرا). [138]

فرزند عزیز، از هر پستی و ذلتی پرهیز نما، گر چه تن دادن به پستی، راه نیل به تمنیات باشد، زیرا آن چیزی که در این معامله عایدت مـی شـود، هرگـز بـا سرمایه گران قدر عز و شرفت برابری نمی کند. فرزند عزیز، بنده دیگری مبـاش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

برتری طلبان تندخو

گروه دوم، برتری طلبان: اینان کسانی هستند که در کـودکی مـورد تحقیـر و اهانت واقع شده اند و برای دفاع از خود به تندخویی سـتیزه جـویی گراییـده و خواسته اند با خشونت و تندی، با حرکات زشت و بدگویی، بـر دگـران مسـلط شوند. این گروه نیز اگر در جوانی خود را اصلاح نکنند و با همان اخلاق سوء و رفتار نادرست خویش را در جامعه قدم بگذارند، نه تنها به سـازگاری بـا مـردم موفق نمی شوند، بلکه بر اثر خودپسندی و بدزبانی، مـورد انزجـار و تنفرنـد و افراد اجتماع برای آن که خود را از شرشان مصون بدارند، از آنان فرار می کنند.

برتری طلب، علی الاصول فرض می کند که تمام مردم کینه تـوز و مخاصـم اند و سعی می کند تا خلافتش را نبیند. به نظر او زندگی صحنه جدال و مبـارزه است، مبارزه انسان با انسان، و برنده کسی است که از همه خبیث تر باشد. اگـر استثنایی هم بر این قاعده کلی قائل شود، با اکراه و محافظه کاری خواهد بود.

عطش استثمار

برتری طلب، عطش استثمارگری و تحمیق و فریـب دگـران را دارد. در هـر موقعیتی و در هر رابطه ای، الین چیزی که به ذهنش می رسد این اسـت کـه بـه خودش می گوید از این موقعیت یا رابطه چه چیـز عایـد مـن مـی شـود؟ چـه استفاده ای می توانم از آن ببرم؟

برتری طلب، شقاوت و بی رحمی را دلیل نیرومندی می داند. استفاده از هر وسیله ای را برای رسیدن به هدف های خود نوعی واقع بینی و رئالیسم تصور می کند. ابراز احساسات نوع دوستانه و راءفت و مهربانی را یک قسم تظاهر می داند و آن ها را رد می کند. او برای غلبه بر دگران، موقعیت خود را طوری مستحکم می کند که برای کسی صرف نداشته باشد با او درافتد. خیلی جسور، بددهن و پرخاشگر می شود. [139]

اولیای گرامی اسلام به این گروه نیز بدبین اند و آنان را از شرار مردم به حساب آورده اند.

بدترین مردم

(قال النبی ﷺ : الا ان شرار امتی الذین یکرمون مخافة شرهم) . [140]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: آگاه باشید که بدترین امت من کسانی هستند که از ترس شرشان مورد تکریم و احترام قرار می گیرند.

(قال علی علیه السلام : شر الناس من یتقیه الناس مخافة شره) . [141]

علی علیه السلام فرموده است: بدترین مردم کسانی هستند که دگران از ترس شرشان از آنان پرهیز می کنند.

اخلاق ناموزون

اخلاق اجتماعی این دو گروه از نظر علمی ناموزون و غیرعادی است. زیرا گروه اول، یعنی مهرطلبان، با فرمانبرداری بی قید و شرط باعث ذلت و پستی خود می شوند، و گروه دوم، یعنی برتری طلبان، با تفوق خواهی نابه جای خویش ذلت و خواری دگران را می خواهند. دانشمندان روان این هر دو حالت را خلق و خوی عصبی و نامتعارف می خوانند و منشاء آن را تعلیم و تربیت نادرست دوران کودکی یا ایام بزرگسالی می دانند.

آدلر در اثر معروف خود که شناخت طبایع بشری نام دارد، درباره انسان ها از دو نمونه متمایز، که یکی از طبیعت فرمانروایی و دیگری طبیعت و فرمانبرداری است سخن بگوید و می نویسد و نوکر مآب کسی است که همیشه مایل است مطیع و منقاد یک آقا باشد. بنابراین، در همه حال خواستار شغلی فراخور این کیفیت درونی است. برعکس، کسی است که دارای طبع آمر است، در جوش و خروش برای پیروزی خویش است و در عرصه هایی که ظهور پیشوایان را ممکن می سازد، جولان می دهد و کوشش دارد در طغیان ها و انقلابات، نقش رهبر را ایفا نماید. این دانشمند از هر دو دسته به عنوان دارندگان نهاد نامطلوب انتقاد می کند و معتقد است طبایعی که در دو قطب افراطی قرار دارند، دارای سرشت های غیرعادی و روحانیت اجتماعی غیرمتعارف می باشند. به عقیده او، وجود این هر دو، محصول نظام غلط تعلیم و تربیت در اجتماعات بشری است. [142]

دو روش مطرود

(قال الصادق علیه السلام: و لا تكن فظا غليظا يكره الناس قربك و لا تكن واهنا يحقرك من عرفك). [143]

امام صادق علیه السلام روش برتری طلبان خشن و خودخواه را و همچنین رفتار مهرطلبان زبون و پست را مطرود شناخته و ضمن سخنان خود به عبدالله جندب فرموده است: نه بداخلاق و تندخو باش که مردم به ملاقاتت بی رغبت باشند و از تو دوری گزین اند و نه پست و فرومایه باش که آشنایانت تو را با دیده تحقیر بنگرند و آنان که تو را می شناسند خوارت بدارند.

انزواطلبان خودباخته

گروه سوم، انزواطلبان: اینان کسانی هستند که در کودکی از والدین و اطرافیان خود آزار بسیار دیده و مورد هتک حرمت و توهین قرار گرفته و در مقام چاره جویی، خود را از آنان کنار کشیده و اغلب با تنهایی به سر برده اند تا کمتر آزار ببینند. این گروه، اگر در جوانی خود را اصلاح نکنند و خاطرات دوران کودکی را به دست فراموشی نسپارند و با همان روش انزواطلبی به زندگی ادامه دهند، نمی توانند با دگران سازش کنند، زیرا سازگاری با مردم، فرع بر آمیزش با آنان است. شخص انزواطلب بر اثر خودباختگی از اجتماع گریزان است و جراءت معاشرت با مردم را ندارد تا در فکر سازش با دگران باشد.

بی حسی روحی

از خصوصیات بارز تیپ عزلت طلب، بیگانگی از خویش است.

شخص عزلت طلب، از لحاظ عواطف و احساسات و به طور کلی از نظر روحی دچار نوعی بی حسی و کرخی است. مثلا خود را آن طور که واقعا هست نمی شناید. نمی داند به چه چیز عشق و علاقه دارد، از چه چیز متنفر است. از چه چیز می ترسد، هدف ها و اعتقاداتش چیست.

مهم ترین صفت مشخصه تیپ عزلت طلب، احتیاج درونی شدیدی است به این که از لحاظ روحی و عاطفی همیشه یک فاصله ای بین خودش و دگران برقرار سازد. به عبارت دیگر، اشخاص عزلت طلب، هم آگاهانه و هم به طور ناآگاه، سعی می کنند که به هیچ طریقی با کسی آمیزش و درگیری پیدا نکنند. نه با کسی همکاری نمایند نه مبارزه و جدال کنند. به دور خود یک پرده نامریی می کشند و سعی می کنند که نگذارند کسی وارد حریم تجرد و رؤ یایی آن ها

گردد و همین که احساس کنند کسی مخل و مزاحم تنهایی آن ها خواهد شد، دچار هراس و تشویق می گردند. [144]

اولیای گرامی اسلام، پیروان خود را به همزیستی با مردم و انس و الفت با آنان تشویق نموده و این مطلب را ضمن روایات متعددی خاطرنشان ساخته اند.

آمیزش با مردم

(قال رسول الله ﷺ : خیارکم احسنکم اخلاقا الذین یاءلفون و یؤ لفون). [145]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: بهترین شما کسانی هستند که اخلاقشان نیکوتر است. آنان که با مردم طرح الفت و محبت می ریزند و مردم نیز با آنان پیوند انس و دوستی برقرار می کنند.

محبت و محبوبیت

(قال علی علیه السلام : المؤمن آلف ماءلوف متعطف). [146]

علی علیه السلام فرموده است: شخص با ایمان خود با مردم انس و الفت دارد و مورد محبت علاقه مردم نیز هست و رفتارش با دگران بر اساس عواطف انسانی است.

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام : المؤمن ماءلوف و لا خیر لا یاءلف و لا یؤ لف). [147]

امام صادق علیه السلام از جد گرامی اش حدیث کرده که فرموده است: مرد باایمان، مورد علاقه و محبت دگران است. کسی که خود با مردم الفت ندارد و مردم نیز او را به دوستی نمی گیرند، در وجودش خیر و خوبی نیست.

اطفالی که از تربیت صحیح برخوردار شده اند، اگر در مواردی با والدین خود اختلاف نظر پیدا کنند، آن را با مذاکرات منطقی و پیدا کردن راه صحیح حل و

فصل می نمایند. اینان وقتی بزرگ شدند و در جامعه قدم گذاردند، از همین روش صحیح استفاده می کنند و با عقل و منطق به اختلاف خود و دگران خاتمه می دهند.

سوء تربیت و اخلاق بد

کودکانی که به غلط تربیت شده و شخصیتشان سرکوب شده است، اگر مواردی با اختلاف برخورد کنند، به تذلل و تملق یا خشونت و پرخاشگری متوسل می شوند تا به مقصد برسند. اینان وقتی بزرگ می شوند، اگر خود را اصلاح نکنند، نمی توانند به شایستگی با مردم سازش نمایند و آن افکار بچه گانه همچنان تا پایان عمر در دماغشان ثابت و پایدار می ماند و برای نیل به مقاصد و حل اختلافات خود با مردم، به همان روش های غلط دست می زنند.

بزرگسالان خشن

این اشخاص در چهل سالگی هم برای دست یافتن به خواسته های خویش از طریق غضب و عصبانیت و یا زدن زن و بچه یا فحش دادن به زیردستان اقدام می کنند. اگر چنین مردی وارد سیاست باشد، به جای آن که سعی کند راه های منطقی برای موفقیت خود به دست آورد، می خواهد مخالفین خود را با خشن ترین طرق، شبیه همان ضربات فحش و لگدسنین بچگی از بین ببرد. (148)

معلم نامهربان

معلمی که در کودکی بر اثر ولادت برادر کوچکش مورد بی مهری قرار گرفته و از او سلب محبت شده است، با شاگردان کوچک خود خشن و نامهربان تر است، زیرا در ضمیر ناخود آگاه او نفرت از کودکان نهفته است. این عقده های عمیق و نیرومند، حتی اگر زمان درازی بر آن ها بگذرد و ظاهرا فراموش شده باشند، به محض ورود به کلاس و زنده شدن خاطرات دوران کودکی و ناکامی

های آن، با نیرویی شگفت بروز می کنند و عکس العمل احساسات فروخفته دوران کودکی را در سنین بزرگی ظاهر می سازند.

عقده های دوران کودکی

واکنش جوانان در برابر افراد بسیار ناپسند است. چنین معلمی نمی تواند با شاگردانی که او را مسخره می کنند و آزار می دهند، سازش کند و دوام بیاورد. علت تمام این مخالفت ها و گریز از درس این است که جوانان، معلم خود را دوست ندارند و تنها به شرطی می توانند او را بپذیرند که انسانی شجاع و طبیعی باشد. معلمی که کلاس را غیرقابل تعلیم و بی ادب تشخیص می دهد و شاگردان را مانند کوه آتشفشان خطرناک می شمارد و از در مبارزه با آن ها در می آید، همان معلمی است که هنوز تحت تأثیر عقده های دوران کودکی خود می باشد. رفتار شاگردان باعث آزار و سلب امنیت اوست، به شدتی که همیشه در کلاس دهانش خشک و اعصابش در تحریک و هیجان است. (149)

تربیت صحیح و رشد عقلی

نتیجه آن که احترام به کودک از نظر دینی و علمی، یکی از پایه های اساس تربیت صحیح است. طفلی که شخصیتش مورد تکریم والدین قرار می گیرد و در محیط خانه احساس ایمنی و آرامش خاطر می کند، از رشد عقلی و تکامل معنوی برخوردار است. او به آسانی صفات پسندیده را فرا می گیرد و به اخلاق حمیده متخلق می شود. دوران کودکی را با رفتار صحیح طی می کند و موقعی که به جوانی می رسد و در اجتماع وارد می شود، خود را به شایستگی با جامعه تطبیق می دهد و با مردم به خوبی سازش و آمیزش می نماید.

طفلی که بر اثر بی احترامی و تحقیر دیگران شخصیتش سرکوب شده و در محیط خانه با احساس ناامنی و تشویش خاطر زندگی کرده است، روانی بی

قرار و ناآرام دارد. او بر اثر آسیب ها و آزارهایی کـه از اطرافیـان خـود دیـده، نسبت به همه خشمگین است و فکر انتقامجویی در سر می پرورد. چنین کودکی به خلقیات حمیده و صفات پسـندیده اعتنـا نـدارد، زیـرا آن هـا را جوابگـوی نیازمندی های خویش نمی بیند. او در شرایط زندگی خود رمـز کامیـابی را در خدعه و نیرنگ، مکر و فریب، تملق و چاپلوسی، تذلل و فرومایگی، یا تنـدی و خشونت، فحاشی و هتاکی، انتقامجویی و آسـیب رسـانی و یـا عزلـت و کنـاره گیری می داند. او تا کودک است و در خانه زندگی می کند، مایه ناراحتی خـود و اطرافیان است و موقعی که جوان می شود و در جامعه قدم می گذارد، بر اثـر اخلاق بد و روش های ناپسند خویش مورد انزجار و تنفر مـردم اسـت و قـادر نیست با آنان با شایستگی سازش نماید.

زیاده روی در تکریم

ناگفته نماند که افراط در تکریم کودک نیز مانند بی احترامی به کودک باعـث سوء تربیت و فساد اخلاق است. اگر طفلی بیش از حد مورد مهر و محبت قـرار گیرد و در تکریم و احترامش زیاده روی شود، از خود راضی و پرتوقع بار مـی آید. چنین کودکی، در خردسالی، بلای جان اعضای خانواده است و زندگی را بر والدین و اطرافیان خود تلخ و طاقت فرسا می کند. در جوانی و بزرگسـالی نیـز یک عنصر بدبخت و سـیه روز اجتمـاع اسـت. او بـر اثـر ایـن کـه لـوس و از خودراضی پرورش یافته، توقع دارد زن و مرد جامعه مانند پدر و مـادر نـادانش از او احترام کنند و دستورهایش را بی چون و چرا به کار بندند، غافل از این که جامعه نه تنها به توقع نابه جایش اعتنا نمی کند، بلکه عکس العمل مخـالف هـم نشان می دهد و عنصر از خودراضی را با تحقیر و اهانت از خویش می راند.

عزیزان بی جهت

مک براید می گوید:

عزیز دردانگی هم نشانه دیگری از عقده حقارت است و ریشه آن را در طرز تربیت غلط دوران کودکی باید جست و جو کرد. کودکی که خود را چشم و چراغ والدین خود می دانسته است، وقتی هم که بزرگ می شود و به صورت زن یا مرد کامل در می آید، در تمام جهات زندگی دلش می خواهد عزیز بی جهتو شمع محفلهمگان باشد. وقتی چنین آدمی می بیند که مورد توجه قرار نگرفته است، وضع روحی اش آشفته شده و آرامش فکرش مختل می گردد، یا دست به انتحار می زند یا دگران را بدنام می کند. عقده حقارتی که بدین صورت در مردم ظاهر می شود، از مصائب بزرگ اجتماع است. (150)

محبت های افراطی

(عن ابی جعفر علیه السلام قال: شر الاباء من دعاه البر الی الافراط) .

امام باقر علیه السلام فرموده است: بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی به فرزندان خود افراط می کنند و آنمان را بیش از حد مصلحت مورد مهر و محبت قرار می دهند.

حدیث شریف اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم ناظر به دو مطلب است: اول این که مسلمین فرزندان خود را تکریم و احترام نمایند. دوم این که آنان را به آداب خوب و ملکات پسندیده مؤ دب سازند.

می دانیم که خودپسندی یکی از آداب مذموم و از ملکات ناپسند و موهن است و اشخاص از خودراضی، همواره مورد انزجار و تنفر مردم اند. منشاء این خلق ناپسند، محبت های افراطی تکریم بیش از حد دوران کودکی است. می توان گفت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در جمله اول حدیث، مسلمین را به احترام

شخصیت فرزندانشان موظف ساخته و در جمله دوم، آنـان را از زیـاده روی در تکریم و محبت که مایه خودپسندی فرزندان و برخلاف ادب انسـانی اسـت، بـر حذر داشته است.

تکریم بی حساب و گمراهی کودک

والدین نادان با تکریم بی حساب و محبت بیش از حد خود، کودک را گمراه می کنند و او را درباره خودش به اشتباه می اندازند و از واقع بینی بـازش مـی دارند. این قبیل پدران و مادران، بر اثر روش نادرست خویش، طفل را عنصـری پرتوقع و از خودراضی بار می آورند و بزرگ ترین دشـمنی را بـه نـام دوسـتی درباره اش اعمال می کنند و او را سیه روز و بدبخت می سازند. چنـین کـودکی که اگر به سنین جوانی برسد و خود را اصلاح نکند و همچنـان از خـود راضـی باشد و در جامعه قدم بگذارد، نمی تواند به شایستگی با مـردم بیـامیزد و قـادر نیست خود را با آنان منطبق و سازگار نماید.

عجز از سازگاری

برای روشن شدن مطلب، به یک مورد از رفتار افراطـی والـدین و اطرافیـان طفل، که باعث خودپسندی وی می گردد به طور نمونه اشاره می شود:

کودک به زبان می آید و در آغاز با یاءس و نومیدی سعی مـی کنـد مقاصـد خود را با کلماتی شکسته و جملاتی نامفهوم ادا کند.

بر اثر تکرار و تمرین، تدریجا زبانش باز می شود و منویات خود را به خوبی شرح می دهد.

عکس العمل های درست یا نادرستی که والدین و اطرافیان کودک در مقابـل سخن گفتن وی از خود نشان می دهند، نقش مؤثری در سـازندگی شخصـیت و اخلاق کودک دارد و می تواند در روان او اثر مطلوب یا نامطلوب بگذارد.

مراعات ادب در سخن دگران

یکی از مظاهر ادب و احترام به شخصیت مردم، گـوش دادن بـه سـخنان آن هاست. تمام جوانان و بزرگسالان و خلاصه هر انسانی در هر سـنی کـه باشـد، وقتی سخن می گوید، اگر مخاطبش به گفته های او گوش فرا دارد و سـخنانش را به خوبی استماع نماید، خشنود و راضی می شود و توجه مخاطب را احتـرام به خودش تلقی می کند. برعکس، اگر مخاطب به سخنان او بی اعتنا باشد و بـه گفته های وی توجه ننماید، آزرده خاطر و احیانـا خشـمگین مـی گـردد و بـی اعتنایی او را بی احترامی به خودش تلقـی مـی کنـد و آن را بـه عنـوان هتـک شخصیت خود به حساب می آورد.

اطفال خردسال نیز انسان اند و دارای عواطف احساسـات انسـانی هسـتند و باید مانند بزرگسالان مورد توجه و تکریم باشند.

گوش دادن به سخنان آنان احترام به شخصیت آن هاست و بـی اعتنـایی بـه گفتارشان، تحقیر کردن و کوچک شمردن آنان است.

گوش دادن به سخن کودک

والدین دانا، که در تربیت فرزند همواره مراقب وظایف خـود هسـتند، وقتـی کودکشان سخن می گوید، با توجه گوش می دهنـد و چـون کلمـاتش بریـده و نامفهوم است، با حدس و احتمال به مقصود طفل پی می برند و خواسته صـحیح او را برآورده می سازند. با این عمل، از طرفی کودک را در سخن گفتن تشـجیع می کنند و نیروی تکلم را در وی تقویت می نماینـد و از طـرف دیگـر، دسـتور مقدس اکرموا اولادکم را به کار می بندند و به فرموده رسول اکـرم ﷺ، فرزنـد خود را احترام می کنند و بدین وسیله شخصیت انسانی اش را پرورش می دهند.

والدین نادان و اهانت کودک

بعضی از پدران و مادران نادان و اطرافیان وظیفه ناشناس به گفته های طفل توجه نمی کنند یا توجه می کنند، ولی به سخنان کودکانه اش می خندند او را به باد مسخره می گیرند، یا آن که به روی طفل فریاد می زنند و او را از گفتن باز می دارند. اینان با روش نادرست خویش، به طفل اهانت می کنند. شخصیت او را درهم می شکنند، و عقده حقارت را، که منشاء بسیاری از انحراف های اخلاقی است، در نهادش به وجود می آورند و او را بدبخت می سازند. به علاوه، با این رفتار، نیروی تکلم را در کودک تضعیف می کنند. اعتماد به نفس را از وی سلب می نمایند. او را طفولیت با نگرانی و تشویش سخن می گوید و در موقع تکلم، احساس ترس و هراس می نماید و چون به جوانی می رسد، همچنان گرفتار ناراحتی و اضطراب درونی است. نمی تواند مطالب خود را با قاطعیت بیان کند، زیرا تحقیرهای دوران کودکی در عمق روانش جای گرفته و به طور ناآگاه در سراسر وجودش حکومت می کند و نمی گذارد آزادانه و با اطمینان خاطر سخن بگوید.

روان نیرومند و سخن قاطع

(قال علی علیه السلام : بیان الرجل ینبی ء عن قوة جنانه) . [151]

علی علیه السلام می فرماید: سخنان هر انسانی حاکی از قوت قلب و نیرومندی روان اوست، یعنی به هر نسبتی که روح آدمی قوی تر و اعتماد به نفسش بیشتر است، کلامش قاطع تر و سخنش نیرومندتر است.

بعضی از جوانان با آن که خوب درس خوانده اید، ولی جراءت نمی کنند که در کلاس از معلم مطلبی را سئوال کنند، یا آن که در موقع امتحان شفاهی آن چنان را فراموش کرده اند. حتی در برخورد با مردم نیز به طوری دچار دلهره و

خجالت می شوند که نمی توانند مسای عادی را به خوبی توضیح دهند و مقصود خویش را به درستی بیان کنند. گویی خود را کوچک تر از آن می دانند که با مردم سخن بگویند یا از معلم مطلبی را پرسش نمایند.

سوء تربیت و احساس انفعال

بیشتر این جوانان بر اثر سوء تربیت دوران کودکی دچار این حالت ضعف نفس و انفعال روانی شده اند و اگر خود را درمان نکنند و خاطرات تلخ کودکی را از صفحه خاطر نزدایند و آن را به دست فراموشی نسپارند، نمی توانند با مردم به شایستگی سازش کنند و تا آخر عمر از این احساس خجلت و حقارت در رنج و عذاب خواهند بود.

افراط در تشویق کودک

بعضی از پدران و مادران به کودک احترام می کنند و سخنانش را مورد توجه قرار می دهند، ولی در این کار به زیاده روی می گرایند و از حد مصلحت می گذارند. از کودک می خواهند که در مقابل بزرگ ترها زیاد حرف بزند و با گفته های شیرین خود همه را خشنود و دلشاد نماید و هر بار برای سخن گفتنش کف می زنند، ابراز احساسات می کنند و او را در این کار پسندیده و مطلوب تشویق می کنند.

والدین و اطرافیان نادان با اعمال افراطی خود، کودک را گمراه می کنند و چنین وانمود می نمایند که هر چه بیشتر بگوید، محبوبیت و احترام بیشتری به دست می آورند. موقعی که آغاز سخن می کند، همه سکوت می نمایند و با علاقه و اشتیاق به حرف هایش گوش می دهند و این تصور را در وی به وجود می آورند که در موقع سخن گفتن او باید دنیای بزرگ ترها تعطیل شود و تمام آن ها کارهای خود را ترک گویند و تنها حرف های او را بشنوند، و اگر در

خلال صحبت چیزی بخواهد، همه باید فعالیت کنند تـا خواسـته او را بـرآورده سازند و آن چه را که طلب کرده است مهیا نمایند.

عادت به پرحرفی

بر اثر این تربیت نادرست، کودک به پرحرفی عادت می کند و آن را یکـی از عوامل جلب محبت دگران می پندارند و از ایـن کـه خواسـته هـای او را فـورا برآورده می سازند، تصور می کند که بزرگ ترهـا موظـف انـد امـر او را فـورا اطاعت نمایند و به خواسته های او هر چه زودتر جامه تحقق بپوشانند.

این قبیل پدران و مادران، دشمن دوست نمـای فرزنـدان خـود هسـتند و بـا احترام ناسنجیده و بی حساب امروز خـود، موجبـات هتـک حرمـت و تـوهین فردای آنان را فراهم می آورند. این پدران نادان اند که امام باقر علیه السلام درباره آن ها فرموده است:

(شر الاباء من دعاه البر الی الفرط.)

بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی به فرزندان خود افراط مـی کننـد و آنان را بیش از اندزه مورد تکریم و محبت قرار می دهند.

توقع نابه جا

کودک رفته رفته بزرگ می شود. دوران شیرین زبانی و محبوبیتش سپری می گردد، ولی عادت پرحرفی و توقع اطاعت همچنان در نهاد وی باقی مـی مانـد. میل دارد مانند گذشته زیاد حرف بزند و متوقع است هـر بـار مـورد تشـویق و احترام قرار گیرد. اما او دیگـر آن کـودک عزیـز و محبـوب نیسـت و اعضـای خانواده حاضر نیستند به سخنانش گوش دهنـد و خواسـته هـایش را بـرآورده سازند.

از این بی اعتنایی و عدم توجه سخت ناراحت و خشمگین می شود.

عکس العمل هایی از خود نشان می دهد. قهر می کند. دشنام می گوید. فریاد می کشد، و خلاصه به کارهای غیرعادی دست می زند.

نتایج خلاف انتظار

مصیبت بزرگ موقعی است که طفل به سنین جوانی مـی رسـد و در جامعـه وارد می شود و می خواهد طبق تربیت دوران کودکی، با پرحرفی محبـت مـردم را به خود جلب کند، از تشویق و تکریم آنان برخوردار گردد و اوامرش را بـی چون و چرا اجرا نمایند، ولی بر خلاف انتظار مشاهده می کند که پرحرفـی، نـه تنها او را محبوب و مطاع نمی کند، بلکه مطرودش مـی سـازد و مـردم حاضـر نیستند با او مواجه شوند، مبادا گرفتار بلای پرحرفی اش گردند.

چنین جوانی، اگر به خود آید و بیماری خودپسندی و پرحرفی خویش را هر چه زودتر درمان نماید، می تواند با جامعه سازش کند و بـا آرامـش خـاطر بـه زندگی خویش ادامه دهد و اگر به درمان خود نپردازد و همچنان عادت پرحرفی و خودپسندی در وجودش پایدار بماند، مورد انزجار مردم است و تا پایان عمـر قرین رنج و ناراحتی خواهد بود و هرگز قـادر نیسـت بـه شایسـتگی بـا مـردم سازش و آمیزش نماید.

تربیت خوب و حسن تفاهم

از مجموع بحث این نتیجه به دست آمد که تربیت صحیح دوران کودکی، یکی از عوامل سازگاری و حسن تفـاهم اجتمـاعی اسـت و تربیـت بـد نیـز باعـث ناسازگاری و از علل شکست و ناکامی است.

درمان بیماری های اخلاقی

کسانی که در طفولیت بد تربیت شده اند، نباید از اصلاح خـویش مـاءیوس باشند، زیرا سیئات اخلاقی مانند امراض جسمی علاج پذیر است. اینان اگـر در

جوانی و بزرگسالی بیماری های اخلاقی خویش را به درستی تشخیص دهند و راه درمان آن ها را بشناسند و برای علاج خود تصمیم بگیرند، قطعا موفق خواهند شد، ولی در این کار باید همواره به دو نکته متوجه باشند:

اول. بشر، اسیر حب ذات است و نمی تواند به آسانی نقایص خود را تشخیص دهد. برای شناخت بیماری خود، بهتر است خویشتن را در اختیار یک معلم اخلاق قرار دهد تا با کاوش و بررسی های او، از نقایص و عیوب خود آگاه گردد.

دوم. فرد بد تربیت شده باید در معالجه خود تسریع نماید، زیرا بیماری های اخلاقی مانند امراض جسمانی با گذشت زمان ریشه دار می شود و رفته رفته مزمن می گردد و در آن موقع درمان آن ها مشکل و گاهی غیرممکن می شود.

تشدید بیماری

(قال علی علیه السلام: من لم یتدارك نفسه باصلاحها اعضل داؤه و اعیي شفاؤه و عدم الطبیب.) [152]

علی علیه السلام فرموده است: کسی که به اصلاح نفس خویش نپردازد و هر چه زودتر خود را درمان ننماید، بیماری اش تشدید می شود و علاجش سخت می گردد و فاقد طبیب معالج خواهد شد.

5 - بزرگسال و جوان و تعدیل تمایلات

(بل یرید الانسان لیفجر امامه)

قرآن کریم

تمایل غرایز

یکی از برنامه هایی که در راه سازش جوانان و میانسالان و کهنسالان باید به موقع اجرا گذارده شود و هر سه گروه، بی چـون و چـرا آن را بـه کـار بندنـد، تعدیل غرایز و خواهش های نفسانی است.

قسمت مهم ناسازگاری و تشاجری که در خانواده و اجتماع پیش می آیـد و افراد را در مقابل یکدیگر قرار می دهد، ناشی از تمایلات افراطی و زیـاده روی در اعمال غرایز است.

محدودیت های قانونی

برای آن که این سه نسل بتوانند در کنار هم، با گرمی و هم آهنگـی، زنـدگی کنند و از ستیزه جویی و پرخاشگری برکنار باشند، باید تمایلات خـویش را بـا معیارهای قانون و اخلاق اندازه گیری کنند و عملا از تندروی آن ها جلـوگیری نمایند. باید بر هوای نفس خویش حـاکم باشـند و در اعمـال غرایـز از حـدود مصلحت تجاوز ننماید. باید از خودسری و لاابالی گری بپرهیزنـد و در ارضـای خواهش های نفسانی خود، از مرزهای مقرر فراتر نروند. خلاصه باید از آزادی بی قید و شرط چشم پوشی کنند و به محدودیت های قانونی و اخلاقـی تـن در دهند.

غریزه، تحت فرمان قواعد استدلال و منطق نبوده و فاقد ارزش ها و دکتـرین اخلاقی و معنوی است و فقط به یک چیز توجه دارد و آن حصول ترضیه بیشتر، مطابق با اصل لذت برای رفع احتیاجات است.

غریزه با گذشت زمان تحول نیافته، با تجربه و آزمون نیز تغییر نمی یابد.

غریزه زیربنای شخصیت فرد به شمار می رود و خصومت کودکانه اش را در تمام دوره زندگی حفظ می کند. غریزه خواستار عمل ناگهانی و طلب کننده غیرعقلی، غیراجتماعی، خودخواه و جوینده لذت می باشد.

غریزه فرزند ناخلف شخصیت است و قادری مطلق به شمار می آید، زیرا برای ارضای آرزوهایش، با در اختیار داشتن تخیل، فانتزی، توهم و رؤ یا، از قدرتی جادویی برخوردار است. تشکل آن از کیفیات مختلف سبب گشته که آن را به دریایی که انباشته از اشیاء گوناگون است، تشبیه کنند. غریزه هیچ مورد خارج از خود را نمی شناسد. جهانی است از حقیقت ذهنی که تنها عمل آن پی جویی لذات و پرهیز از آلام است.

کسی که سعی می کند فرد دیگری را فریب دهد، یا مرتکب زنای به عنف شود، یا مقداری از وقتش را صرف خیالات خام و افکار واهی می کند، تحت تأثیر غریزه خویش قرار داد. غریزه فکر نمی کند، فقط می طلبد و عمل می کند. (153)

عقل و تحدید غرایز

عمل و منطق، مصلحت و سعادت و ضرورت تمدن ایجاب می کند که غرایز را با قدرت عقل و ایمان در وجود خود مهار کنیم و آن را به مسیر صحیح و سعادت بخش هدایت نماییم. چه، اگر این نیروی عظیم، لجام گسیخته و خودسر باشد و به کشش طبیعی به هر راهی که خواسته باشد برود، ویرانی های بزرگی به بار می آورد و منشاء زیان های غیرقابل جبرانی می گردد، ولی تن دادن به این محدودیت، برای آدمی بسی دشوار و مشکل است. زیرا بشر، به طبع ابتدایی خود، شیفته آزادی است. میل دارد راه ارضای غرایز و تمایلاتش باز باشد و در

نیل به تمنیات خواهش های نفسانی خود با هیچ مانعی مواجه نگـردد و چیـزی سد راهش نشود.

(بل یرید الانسان لیفجر امامه.) [154]

خطر خودسری غرایز

بشر از موازین قانونی و اصول اخلاقی، که به مقدار قابل ملاحظـه ای از وی سلب آزادی می کند و قسمتی از تمایلاتش را واپس می زند و مانع ارضـای آن ها می گردد، رنجیده خاطر و ناراضی است. هر جا دستش برسـد میـل دارد بـه مقررات پشت پا بزند و از مرزهای ممنوعه قانون و اخلاق عبور کند تا غرایـز و تمایلات خود را به دلخواه خویش آزادانه ارضا نماید.

طرفداران آزادی

در گذشته و حال کسانی بوده و هستند که تمایلات طبیعـی انسـان را بهتـر و برتر از تمام معیارهای قانونی و اخلاقی گمان کرده اند. اینان طرفدار اینـان بـی قید و شرط غرایزند و خوشبختی انسان را در پیروی از کشش هـای نفسـانی و خواهش های طبیعی اش می دانند و عقیده دارند کـه قـانون و اخـلاق سـد راه تمایلات بشر و در نتیجه مانع بروز قابلیت درونی و شـکفته شـدن اسـتعدادهای نهفته آدمی است.

جان دیویی می گوید:

برخی اشخاص هستند که اصول اخلاقی و مقـررات اجتمـاعی را بـه منزلـه مانعی در راه پیشرفت تمایلات و استعدادهای انفرادی تلقی می کنند. ایـن قبیـل اشخاص، عدم آزادی در ارضای تمایلات و شهوات خـویش را محـدود کـردن پرورش شخصیت انفرادی اشتباه می کنند و همان اندازه که حرکات و رفتارشـان در نظر اکثریت زننده و نامطلوب است، خود به همان اندازه احساس می کنند که

باید بیش از پیش از شهوات و احساسات و افکار خویش پیـروی نماینـد و بـه مقررات و اصول اجتماعی بی اعتنا باشند. به طور کلـی، در نظـر آنـان، بهتـرین اخلاق، پشت پا زدن به اصول و مقررات اخلاقی است که مانع آزادی آدمی مـی گردد. [155]

پیروی از قانون طبیعت

به نظر این گروه، خوشبختی انسان زمانی آغاز می شود کـه اسـاس تمـدن و نظامات آن به کلی فرو ریزد و تشکیلات حکومت و فرمانروایی، به هر صـورت که باشد، از میان برود. تعالیم دینی، قوانین اجتماعی، مقررات اخلاقی و آداب و رسوم عمومی از زندگی انسان ها حـذف شـود. تنهـا قـانون طبیعـت بـر مـردم حکومت کند و هر فردی مانند یک حیوان وحشی آزاد باشد و بتوانـد غرایـز و خواهش های نفسانی خویش را آن طـور کـه مـی خواهـد ارضـا نمایـد. ولـی دانشمندان محقق، این نظریه را از جهات متعـدد مطـرود و نادرسـت شـناخته و چنین پیش آمدی را مایه تیره روزی و بدبختی بشر می دانند.

برگشت به زندگی ابتدایی

ادگارپش استاد فرانسوی می گوید:

گروهی از متفکرین در هر عصر و زمان معتقدند که مسئول اختلال ها، تنازع ها و گرفتاری های بشر، فقط تمدن است و توصیه کرده اند برای رهایی از ایـن وضع، انسان باید به حال ابتدایی برگشت کند.

ادعا و شکایت ایشان از نظر علمی مبتنی بر یک پایه صـحیح نیسـت، بلکـه شکایتشان از تمدن، در واقع تحریک های غریزی خودپسـندانه تهـاجم آمیـز و غیراجتماعی ایشان را ظاهر می سازد. [156]

البته ارضای نامحدود و همه امیال و خواهش های غریزی موجب لذت مـی شود، ولی اغلب متضمن رنج هایی، که معلول دنیای مخالف و کج رفتـار اسـت، نیز هست. پس زندگی کردن مانند یک حیوان، که حتی آزاد هـم باشـد، ایجـاد خوش بختی نمی کند. [157]

نمی توان منکر شد که تمدن با تحریک های غریزی بـدرفتاری کـرده اسـت، ولی آیا به همین دلیل باید آن را یک باره محکوم نمود؟ فروید این طـور پاسـخ می دهد: چقدر آرزوی ملغی شدن تمدن و فرهنگ، حق ناشناسی و کوتاه بینـی می خواهد. آن چه پس از این کار می ماند، طبیعت است، طبیعی کـه تحمـل آن به مراتب مشکل تر و پرزحمت تر است. [158]

بشر، با آن که جنسا حیوان است و با غرایز و تمایلات حیوانی آفریـده شـده است، ولی صد در صد حیوان نیست تا بتواند مانند حیوان زندگی کند و خـوش بخت باشد. بشر، علاوه بر تمایلات حیوانی، دارای صفات و مزایای اختصاصـی انسانی است که حیوانات فاقد آن هستند. خالق دانـا ذخـایری را در نهـاد بشـر آفریده و سرمایه های مخصوصی را با سرشت او آمیختـه اسـت و بـر اثـر آن، آدمی به طور طبیعی از جهات متعدد با حیوان تفاوت دارد.

زندگی بر وفق طبیعت

اگر بشر بخواهد در زندگی پیرو طبیعت باشد و بر وفق تمایلات طبیعی خـود زیست کند، باید ساختمان طبیعی مخصوص به خود را، که مجموعه ای از جنبـه های حیوانی و انسانی است، در نظر بگیرد و برنامه جامعی بر وفق طبیعت انسان داشته باشد، نه آن که انسان را مانند حیوان تصور کند و زندگی انسان را تنها در شاءن حیوانی اش، که نیمی از وجود اوست، محصور سازد، و جنبه انسـانی اش را، که اساس فضیلت و کمال اوست، نادیده انگارد.

در حـدیث آمـد کـه یـزدان مجیـد — خلـق عـالم را سـه گونـه آفریـد
یک گره را جمله عقل و علم وجـود — آن فرشته است و نداند جـز سـجود
نیست اندر عنصرش حـرص و هـوی — نـور مطلـق زنـده از عشـق خـدا
یـک گـروه دیگـر از دانـش تهـی — همچـو حیـوان از علـف در فربهـی
او نبینـد جـز کـه اصـطبل و علـف — از شـقاوت غافـل اسـت و از شـرف
وان سـیم هسـت آدمیـزاد و بشـر — از فرشـته نیمـی و نیمـی ز خـر
نـیم خـر، خـود مایـه سـفلی بـود — نـیم دیگـر مایـه علـوی بـود
تـا کـدامین غالـب آیـد در نبـرد — زیـن دو گانـه تـا کـدامین بـرد نـرد

زندگی حیوانی

دکتر کارل می گوید:

بسیاری از افراد امروزی آن قدر به زندگی حیـوانی نزدیـک انـد کـه مطلقـا جویای ارزش های مادی هستند. بدین جهت، زندگی آنان خیلی کم مایه تـر از حیوانات است، زیرا فقط ارزش های معنوی می تواند به ما روشـنایی و شـادی ببخشد.

هر کس باید در لحظه ای زندگی خود، بین دو راه مـادی و انسـانی یکـی را انتخاب کند، یعنی پیروی از قانون تعالی روانی را یا رد کند یا بپذیرد.

تعالی روانی در طول تکامل هر فردی، نـه تنهـا یـک قـانون اصـلی زنـدگی انسانی، بلکه یکی از خصایص آن است. (159)

حیوانی در صورت انسان

آزادگذاردن بی قید و شرط غرایز در وجود آدمی، بـه معنـی پایمـال کـردن شاءن انسانی و پشت پا زدن به تعالی روحی و معنوی است. کسـی کـه تنهـا از خواهش های نفسانی و طبیعت حیوانی خویش اطاعت می کنـد و جنبـه هـای

انسانی را خود را نادیده می گیرد، حیوانی است به صورت انسان. چنین فـردی، بر خلاف آیین خلقت و نظام آفرینش قدم بر مـی دارد و مکتـب آسـمانی او را مطرود و گمراه شناخته و شایسته کیفر الهی می داند.

کفران نعمت

(قال رسول الله ﷺ : و من لم یر ان الله علیه و نعمـة الا فی مطعـم او مشرـب فقد جهل و کفر نعم الله وضل سعیه ودنا منه عذابه) . [160]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: کسی که از همه نعمت های خداونـد تنهـا بـه خوردنی و نوشیدنی متوجه است و دیگر نعم الهـی را در وجـود خـویش نمـی بیند، نادان و کفران کننده نعمت است. او راه غلط می پیماید و زود است کـه بـه عذاب الهی دچار شود.

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ابعد ما یکون العبد من الله عز و جل اذا لم یهمه یطنه و فرجه) . [161]

امام صادق علیه السلام فرموده: دورترین فاصله از خداوند برای آدمی موقعی اسـت که هم مانند حیوان، جز پر کردن شکم و ارضای شهوت، همت و هدفی نداشـته باشد.

(و عنه علیه السلام : المؤمن لا یغلبه فرجه و لا یفضحه بطنه) . [162]

و نیز فرموده است: مرد باایمان هرگـز مغلـوب شـهوت خـود نمـی شـود و شکمش باعث رسوایی او نمی گردد.

انسان و ساختمان اختصاصی

خلاصه آن که زندگی حیوانی متناسب با خلقـت حیـوان و شایسـته بهـائم و درندگان است. بشر دارای ساختمان اختصاصی است و شـرایطی مخصـوص بـه خود دارد. او موجود به هم آمیخته از شئون حیوانی و انسانی است و نمی توانـد

مانند حیوان، تنها از غرایز و تمایلات حیوانی خویش پیروی کند. کسانی که برای بشر زندگی حیوان آرزو دارند، بر خلاف قوانین خلقت و سنن آفرینش فکر می کنند و چنین اندیشه نادرستی هرگز مایه خوش بختی و سعادت انسان نخواهد شد.

گمان غیرواقعی

نکته جالب توجه آن که در نگاه سطحی گمان می رود که حیوان در ارضای غرایز و تمایلات خود آزاد است و می تواند خواهش های نفسانی خویش را طبق خواسته و تمایل خود برآورده سازد و بر اثر این گمان غیرواقعی، بعضی از انسان ها بر زندگی حیوانات غبطه می خورند و آرزو می کنند کاش ما نیز مانند آن ها آزاد بودیم، غافل از آن که حیوانات در کارهای خویش آزادی عمل ندارند، بلکه به فرمان الهی، در چهارچوبه برنامه های فطری خود مقید و محصورند و نمی توانند از حدود مقررات و موازین تکوینی که با سرشتشان آمیخته شده، قدمی فراتر بگذارند و در کم و کیف تمایلات خویش تغییری بدهند، به همین جهت، راه زندگی خود را به درستی و طبق اراده خالق می پیمایند و هرگز از صراط مستقیم آفرینش، که خداوند برای آن ها مقرر فرموده، منحرف نمی شوند و فسادی به بار نمی آورند.

انسان و آزادی عمل

این انسان است که خداوند او را با عقل و هوش انسانی آفریده و به وی آزادی عمل داده است. این انسان است که در محدوده غرای خویش زندانی نیست و قادر است برای خود روش صحیح یا ناصحیح انتخاب نماید. این انسان است که می تواند تمایلات خود را با معیار عقل اندازه گیری کند و در حدود مصلحت اعمال نماید و موجبات خوش بختی و سعادت خویش را فراهم آورد

و می تواند بنده هوای نفس خود باشد، به عقل و مصلحت پشت پـا بزنـد، و بـا افراط یا تفریط در اعمال غرایز و تمایلات نفسانی، زندگی خویش را به فساد و تباهی بکشاند.

خودکاری غرایز

تمام موجودات زنده، به استثنای انسان، نوعی علم فطری از جهان و از خـود دارند، غرایز، آن ها را به شکل کامل و مطمئنی برای تماس با حقیقت می رانـد. بنابراین، آزادی فریب دهنده ای ندارند، فقط موجوداتی کـه صـاحب عقـل انـد فریب می خورند و در نتیجه تکامل می پذیرند. بر خلاف زن آدمی، سگ مـاده هیچ گاه در مواظبت از توله هایش خطا نمی کند. پرندگان می داننـد کـی بایـد لانه بسازند، و زنبورعسل موادی را که برای پرورش ملکه یا کـارگر یـا سـرباز کند و لازم است، می شناسند. به علت خودکاری غریزه، جانوران آزادی ندارنـد تا بتوانند چون انسان به اقتضای هوی و هوس خود زندگی کنند.

انتخاب راه صحیح

بلاشک، هنوز هاله ای از غریزه دورادور هوش آدمی را فرا می گیـرد، ولـی آن قدر توانایی ندارد که ما را کاملا به دنیای خارجی ببندد و روش زندگانی مـا را به شرایط این جهان متوافق سازد. انسان نمی تواند مانند گرگ، بدون راهنما، از یک جنگل تاریک بگذرد، و همچنین نمی تواند بـه یـک نظـر دوسـت را از دشمن و یا مرده را از زنده بشناسد.

انسان آزاد است و می تواند خود را فریب دهد. با اوست کـه مسـیر صـحیح خویش را در میان راه هایی که به وی عرضه می شود، انتخاب کنـد و خـود را موظف بداند که از این راه بگذرد و برای هدایت زندگی، به تلاش شعوری روان خود متکی باشد. [163]

قرآن شریف، در خلال پاره ای از آیات، پیرامون آزادی سخن گفته و این حقیقت ارزنده و پرارج را که مایه اصلی تکامل بشر و اساسی ترین تفاوت بین انسان و حیوان است، با تعبیرهای لطیف خاطرنشان فرموده است. در این جا به بعضی از آن آیات اشاره می شود:

(انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا) .[164]

ما انسان را از نطفه به هم آمیخته و مخلوط آفریده ایم و او را به اوامر و نواهی خود امتحان بکنیم و برای شایستگی امتحان، ضمیرش را روشن و گوش و چشم باطنش را شنوا و بینا قرار داده ایم.

معیار برتری انسان

آفریده شدن از نطفه مخلوط، میزان برتری انسان نیست، زیرا تمام حیوانات از نطفه مخلوط نر و ماده یا از ذرات به هم آمیخته عناصر طبیعی و املاح معدنی خلق شده اند. برتری و امتیاز اختصاصی آدمی بر سایر حیوانات، از جمله نبتلیه که به منزله فصل ممیز انسان است، استفاده می شود.

بشر و قابلیت امتحان

خداوند بشر را امتحان می کند. یعنی او را شایسته و لایق امتحان شدن آفریده و برای شناخت روا و ناروا، به وی ضمیری بینا و شنوا داده است. می دانیم شرط اساسی امتحان، آزادی است.

محصلی را که می خواهند از نظر معلوماتش امتحان کنند، باید در نوشتن جواب سئوالات علمی آزاد باشد تا معلوم شود باسواد است یا بی سواد.

حیوانات، که در محصوره غرایز زندانی هستند، مورد امتحان واقع نمی شوند، زیرا آزادی ندارند و نمی توانند از برنامه تکوینی خداوند تخلف کنند. انسان است که آزاد آفریده شده و برای تحمل امتحان خداوند شایستگی دارد. انسان

است که می تواند از اوامر حکیمانه الهی اطاعت نماید و خـود را خـوش بخـت سازد و می تواند از دستور خالق خویش سرپیچی کند و موجبات بدبختی خود را فراهم نماید. جالب آن که صلاحیت امتحان، که نشانه آزادی اسـت، از آغـاز در نطفه انسان پایه گذاری شده و با سرشت آدمی آمیخته است.

هدایت تکوینی و تشریعی

هدایت خداوند بر دو قسم اسـت: یکـی تکـوینی و دیگـری تشـریعی. تمـام موجودات جهـان، از آن جملـه حیـوان و انسـان، از هـدایت تکـوینی خداونـد برخوردارند و بدین وسیله مسیر کمال خویش را می پیمایند. هر یک از اعضای بدن حیوان، با هدایت تکوین پروردگار، وظیفه اختصاصی خود را می شناسـد و در پرتو آن به فعالیت های حیاتی خویش ادامه می دهـد. وضـع اعضـای بـدن آدمی نیز چنین است. کبد با هدایت تکوینی پروردگار اعمال شیمیایی بهـت آور خویش را انجام می دهد، و رحم مادر با هدایت تکوینی جنین را در خـود مـی پرورد.

فرمان لازم الاجرای الهی

هدایت تکوینی، برنامه حکیمانه الهی است که در نظم امور جهان بـر اسـاس آن استوار است. هدایت تکوینی، فرمان لازم الاجرای خداوند است که انسـان و حیوان و دیگر آفریده های خالق، ناگریزنـد از آن پیـروی کننـد و بـرای هـیچ موجودی قدرت تخلف و سرپیچی نیست. قرآن شریف دربـاره ایـن هـدایت، از زبان موسی بن عمران فرموده است:

قال ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی. (165)

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنم چه را که در خـور خلقـتش بوده عطا نموده و سپس آن را به مسیر کمالش هدایت فرموده است.

هدایت تشریعی و آزادی بشر

هدایت تشریعی عبارت از تعالیم دینی خداوند است که در هر عصری پیامبران الهی مأمور ابلاغ آن بوده اند. هدایت تشریعی برنامه سعادت مادی و معنوی انسان هاست و راه تعالی و تکامل را به بشر ارائه می کند. این هدایت، اختصاص به انسان عاقل و آزاد دارد و حیوانات را از آن بهره و نصیبی نیست. قرآن شریف درباره هدایت تشریعی و آزادی بشر در قبول یا رد آن فرموده است:

(انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا.) [166]

ما راه حق و سعادت را به انسان ارائه می کنیم. اوست که آزاد است. می تواند با گرایش خود شکرگزار هدایت ما باشد و می تواند با اعراض خود، نعمت راهنمایی ما را کفران نماید.

(عن حمران بن اعین قال: سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) قال: اما اخذ فهو شاکر و اما فهو کافر. [167]

حمران بن اعین معنی آیه را از امام صادق علیه السلام سئوال کرد. در جواب فرمود: یا انسان راه خدا در پیش می گیرد و از هدایت الهی پیروی می کند، او شکرگزار است. یا راه خدا را ترک می گوید و از هدایت الهی سرپیچی می کند، او کفران کننده است.

جبر تکامل در حیوان

راه زندگی و برنامه تکامل حیوان، با هدایت تکوینی خداوند ارائه شده است و به طوری که اشاره شد، اجرای برنامه های تکوینی، قطعی و لازم الاجراست و حیوانات در قبول و رد آن آزادی ندارند. ولی برنامه اختصاصی بشر، هدایت تشریعی است.

این انسان عاقل و آزاد است که می تواند از هدایت الهی پیروی کند و به اوج کمال خود برسد و می تواند آن را تـرک گویـد و در انحطـاط و پسـتی سـقوط نماید.

انسان و راه تکامل

خداوند صراط مستقیم انسان و تمام حیوانات را تعیین نمـوده و راه تعـالی و تکامل را به روی همه آن ها گشوده است، با این تفاوت که حیوانـات بـه درک طبیعی و کشش غریزی، راه کمال خود را می شناسـند و بـدون اراده و اختیـار خود، به سوی آن کشیده می شوند و قهرا به کمال خویش نایل می گردند، ولـی انسان به طور طبیعی و غریزی، راه سعادت خود را تشـخیص نمـی دهـد. بایـد جست و جو کند و با کمک عقل آن راه را با اراده و اختیار خود طی کنـد و بـه کمال انسانی برسد و می تواند آن را ترک گوید، بی راهه برود، و خویشتن را به دست سقوط و بدبختی بسپارد.

قرآن شریف درباره صراط مستقیم حیوانات و فرمانروایی حضرت حق نسبت به آن ها فرموده است:

(ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم). [168]

هیچ جنبنده ای نیست مگر آن که ظهور فرمان الهـی اسـت و موهـای مقـدم سرش، مانند زمامی در دست پروردگـار عـالم اسـت. خداونـد در تـدبیر امـور مخلوق خود، بر صراط مستقیم است و آن ها را به راه صواب و سـعادت سـوق می دهد.

درباره صراط مستقیم انسان و آزادی بشر، در پیروی از دعوت رسـول اکـرم ﷺ یا مخالفت با آن، فرموده است.

هدایت تشریعی یا صراط مستقیم

(و ان هـذا صراطی مسـتقیما فـاتبعوه و لا تتبعـوا السـبل فتفـرق بکـم عـن سبیله) .[169]

این آیین مقدس، دین حنیف و صراط مستقیم من است. از شما می خواهم که از آن پیروی کنید و برنامه هایش را به کار بندید و از دیگر راه ها بپرهیزید کـه دچار پراکندگی نشوید و از صراط مستقیم منحرف نگردید.

رد و قبول هدایت تشریعی

نتیجه آن که حیوانات در محدوده غرایز خود زندانی هسـتند و آزادی عمـل ندارند. ولی انسان که عاقل آفریده شده، آزاد است و می تواند در راه صحیح یـا ناصحیح قدم بر دارد. حیوان، لایق امتحان خداونـد نیسـت، زیـرا آزادی عمـل ندارند، ولی انسان، موجود آزادی است و برای تحمل و امتحان الهی شایسـتگی دارد. حیوان تنها از هدایت تکوینی خداوند استفاده می کند و ناچار اسـت از آن اطاعت نماید، ولی انسان از راه هدایت تشریعی پروردگار نیز برخـوردار اسـت. می تواند آزادانه آن را بپذیرد یا از آن سرپیچی نماید. حیـوان، بـه فرمـان الهـی رهسپار صراط مستقیم است و نمی تواند از آن منحرف شود و در بی راهه قـدم بردارد. ولی انسان، با دعوت پیامبران صراط مستقیم، هدایت می شود ولی در رد یا قبول آن مختار است.

آزادی، بزرگ ترین عطیه الهی است که در ساختمان آدمی به کار رفته است. آزادی برای انسان های رشید و لایق مایه ترقی و تکامل و برای افراد پسـت و نالایق وسیله تباهی و سقوط است. اگر آزادی در مجاری علم و تقوا به کار افتد و موجبات ترقی و تعالی بشر را فراهم آورد، آدمی از هر مخلوق بزرگی، بزرگ تر می شود و در اعلی علیین قدم می گـذرد. بـرعکس، اگـر آزادی در اختیـار

شهوات پلید قرار گیرد و در راه درنده خویی و حیوانی به کار افتد، آدمی از هر پستی پست تر می شود و در اسفل سافلین قرار می گیرد.

ارزش ایمان و عمل

(لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین. الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون) .[170]

ما بشر را در بهترین و عالی ترین سازمان آفریده ایم. سپس او را به پست ترین مرحله بر می گردانیم، مگر کسانی را که آزادانه عقل خود را به کار بسته اند و با مطالعه در آیات الهی، به خداوند ایمان آورده و عملا نیکوکار شده اند، که اینان بدون منت، از پاداش دائمی خداوند برخوردارند.

برای آن که آزادی بشر و محدودیت حیوانات بهتر واضح شود و تمام طبقات، عموما، و نسل جوان، خصوصا به لزوم تعدیل تمایلات و تحدید آزادی انسان، وقوف بیشتری پیدا کنند، در این جا پیرامون بعضی از تمایلات مشترک بین حیوان و انسان و تفاوت هایی که بین آن دو وجود دارد، توضیح داده می شود.

لذت طلبی حیوان و انسان

لذت طلبی و کامجویی از تمایلات، طبیعی حیوان و انسان است. تمام حیوانات و همه انسان ها را به انگیزه جلب لذت و دست یافتن به مشتهیات نفسانی خود، به جنبش و حرکت می آیند. تلاش و کوشش می کنند تا به مراد خویش نایل گردند و خشنود و کامروا شوند، با این تفاوت که چون حیوان در چهارچوبه غرایز خود محصور است و آزادی عمل ندارد، ناچار لذتش نیز منحصر در لذایذ طبیعی، به مقدار طبیعی و از مجاری طبیعی است و نمی تواند خارج از محدوده طبیعت برای خود لذتی ایجاد نماید، ولی انسان، که دارای

عقل و هوش است و آزادی عمل دارد، از پدیده هـای طبیعـی و سـاخته هـای مصنوعی خود و همچنین از مجاری طبیعی و غیرطبیعی انـواع لـذت هـا را بـه سوی خود جلب می کند.

حیوان و لذایذ طبیعی

بهره مندی حیوان از غذا و عمل جنسـی، بـه شـکل طبیعـی و طبـق برنامـه آفرینش است. پرندگان از دانه و چرندگان از گیاه و درندگان از گوشـت شـکار تغذیه می کنند و لذت می برند. همچنین در اعمال غریزه جنسـی، هـر حیـوانی طبق برنامه ای که در سرشتش آفریده شده، با جفت خود می آمیـزد و کامیـاب می گردد، ولی انسان آزاد، در تغذیه و عمل جنسی تنها به برنامـه هـای طبیعـی قانع نیست، بلکه برای لذت بیشتر، به روش های غیرطبیعی نیز دست می زنـد و به شکل های مختلف خود را کامروا می سازد.

انسان و لذایذ مصنوعی

انسان مانند حیوان از خرما و انگور و سیب به طور طبیعی تغذیـه مـی کنـد، ولی از آن ها شراب هم می سازد تا از لذت مستی نیز کامیاب گردد. از شاهدانه و خشخاش و دیگر گیاهان استفاده طبیعی مـی کنـد، ولـی از آن هـا مـرفین و حشیش و ماری جوانا و ال. اس. دی هم می سازد تـا لـذت بیشـتری نصـیبش گردد. انسان، مانند حیوان، غریزه جنسی خود را در مجرای طبیعـی ارضـا مـی کند، ولی برای جلب لذت زیادتر به انحراف جنسی هم مـی گرایـد و خـواهش خود را از راه های نامشروع و غیرطبیعی نیز برآورده می سازد.

لذت طلبی، حیوان، که در کادر غرایز صورت می گیرد، خطری به بـار نمـی آورد، زیرا اراده خداوند، تمایلات غریزی حیوان را محدود آفریـده و بـر وفـق مصلحت زندگی فردی و نوعی آن ها را اندازه گیری کرده است، ولی انسان، کـه

آزادی عمل دارد و می تواند از لذایذ طبیعی و غیرطبیعی بهره منـد گـردد، بایـد لذایذ خود را با معیارهای اخلاقی و قانون اندازه گیـری کنـد و خـواهش هـای لذت را در حدود مصلحت برآورده سازد و از لذت های مضر و خطرناک چشم پوشی نماید، و گرنه باعث سیه روزی و بدبختی خود و جامعه خواهد شد.

جوان و تمایلات آنی

ریموندبیچ می گوید:

یکی از خاص جوانان این زمان این است که هر وقت هـر چـه دلشـان مـی خواهد، بکنند، بدون آن که نگران نتایج کار خـود باشـند. امـا قـوانین اخلاقـی انعطاف ناپذیرند. قراردادهای اجتماعی بر اساس تمیز خوب از بـد ایجـاد شـده اند، نه از روی هوس و دلخواه. و به همین دلیل، زمان هم قادر نیست آن هـا را تغییر دهد. رعایت این قراردادها موفقیت خوش بختی افراد را تضمین می کنـد. کسانی که به هواداری از تمایلات آنی خود، از این راه منحرف می شوند. بعدها، هنگامی که دیگر خیلی دیر است، پی می برند که از منبـع خـوش بختـی خـود، برداشت بیهوده ای کرده اند و هر گاه به سیاهه اعمال خـویش رسـیدگی کامـل کنند، متوجه می شوند که زندگی آن ها هرگز نیازمندی های عمیق قلبشان را بر نیاورده است. در حالی که دسته دیگر، که همواره پایه زندگی را محکم می کنند.

نه تنها از شادی های قلبی لذت سرشاری می برند، بلکه از دوران جوانی، که مقدمه آغاز زندگی حقیقی است، نشاط و حظ وافری می گیرند. [171]

لذت های ندامت بار

(قال علی علیه السلام: لا خیر فی لذة توجب ندما و شهوة تعقب الما). [172]

علی علیه السلام فرموده: لذت هایی که باعث ندامت و پشیمانی می شوند و شهوت هایی که درد و رنج به بار می آورند، فاقد خیر و خوبی هستند.

(و عنه عليه السلام: كم من شهوة ساعة اورثت حزنا طويلا). [173]

و نیز فرموده است: چه بسا یک ساعت کامروایی و شهوت، اندوه طولانی به بار می آورد و غم و غصه فراوان از پی دارد.

انسان و تمایلات غیرضروری

یکی دیگر از تفاوت های اساسی بین حیوانات و انسان این است که تمایلات حیوانات در حدود احتیاجات طبیعی و نیازمندی های ضروری حیات است، ولی تمایلات آدمی از مرز ضروریات زندگی می گذرد و در خارج از احتیاجات طبیعی، در شعاع بسیار وسیع گسترش می یابد. جالب آن که تمایلات غیرضروری که تمایلات غیرضروری در انسان حد معینی ندارد و در هر مرحله که ارضا می گردد، مرحله بالاتری را تمنا می کند.

حریص و گردآوری مال

مثلا، مال وسیله تأمین نیازمندی های زندگی و تهیه غذا و مسکن و دیگر احتیاجات حیاتی است، ولی حرص آدمی در گردآوری ثروت، در مرز ضروررریات زندگی متوقف نمی گردد و هرگز از جمع مال سیر نمی شود و هر قدر بیشتر ذخیره می کند، حرصش فزون تر می گردد.

(عن حمزة بن حمران قال: شكا رجل الى ابى عبدالله عليه السلام انه يطلب فيصيب و لا يقنع و تنازعه نفسه الى ما هو اكثر منه و قال: علمنى شيئا انتفع به فقال ابو عبدالله عليه السلام: ان كان ما يكفيك يغنيك ما فيها يغنيك و ان كان ما يكفيك لا يغنيك فكل ما فيها لا يغنيك). [174]

مردی که دچار فزون طلبی مال شده بود و از وضع روانی خویش رضایت خاطر نداشت، به شکایت حضور امام صادق عليه السلام آمد. عرض کرد: از پی مال می رود و ثروت به دست می آورد، ولی قانع نمی شود و پیوسته با نفس

حریص خود را در کشمکش و جدال است و از او می خواهد تا مـال بیشـتری گردآوری کند. سپس گفت: به من چیزی بیاموزید که از آن نفـع معنـوی عایـدم گردد و از این حالت روحی رهایی یابم.

حضرت در جواب فرمود: اگر به مقدار کفاف زندگی ات قانع باشی، کمتـرین مال دنیا بی نیازت می کند، و اگر اکتفا نکنی، تمام ثروت دنیا نمی توانـد نفـس حریص تو را غنی و بی نیاز سازد.

منشاء تحریک حیوان

قسمت اعظم تحرک و جنبش حیوانات از دو تمایل اساسـی سرچشـمه مـی گیرد: یکی به دست آوردن غذا و دیگری ارضـای تمایـل جنسـی. مـوقعی کـه حیوان گرسنه می شود، تلاش و کوشش می کند تا طعمه خویش را بیابد و خود را از گرسنگی برهاند.

موقعی که تمایل جنسی در وجودش بروز می کند، به جوش و خروش مـی آید تا به جفت خود برسد و با وی بیامیزد. این دو تمایل، بـه قضـای حکیمانـه الهی در نهاد حیوان آفریده شده است.

حفظ حیات فردی و نوعی

زمانی که شکم حیوان سیر شد و خواهش جنسـی اش بـرآورده گردیـد، بـا خشنودی و رضایت خاطر به استراحت می پردازد و بـا آرامـش درون، قـرار و آرام می گیرد و تا دوباره نیاز خود را به غذا و عمل جنسی احساس نکنـد، بـه فعالیت و کوششی دست نمی زند.

این دو تمایل در نهاد بشر نیز آفریده شـده و حفـظ حیـات فـردی و نـوعی انسان هم وابسته به ارضای این دو تمایل است.

انسان، هم مانند حیوانات، برای دست یافتن بـه غـذا و بـرآوردن خـواهش جنسی تلاش و کوشش می کند، ولی در آدمی تمایلات دیگری نهفته اسـت کـه بسیاری از آن ها اساسا در حیوانات وجود ندارد و بعضـی کـه وجـود دارد، بـه اندازه تمایل انسان دامنه وسیع و گسترده ندارد.

تمایلات اختصاصی انسان

حب جاه و محبوبیت، فرمانروایی و ریاست، جلب توجه و شهرت، نیرومندی و قدرت، جمع مال و ثروت، تخریب و تهاجم، و دیگر تمنیاتی نظـایر ایـن هـا، خواهش های نیرومندی هستند که در ضمیر انسان ها وجود دارد. بشر، مـوقعی که شکمش سیر شد و خواهش جنسی اش برآورده گردید، برای دست یافتن بـه آن تمایلات، فعالیت خود را آغاز می کنـد و در راه بـرآوردن آن خواهشـها بـه تلاش و کوشش دست می زند.

تمنیات نامحدود

راسل می گوید:

میان انسان و حیوانات اختلافات گوناگونی وجود دارد کـه برخـی از آن هـا مربوط به قوای عقلانی و بعضی دیگر مربوط به قوی احساسـی اسـت. یکـی از مهم ترین تفاوت های اساسی بین انسان و حیوان این است که تمایلات بشـری، بر خلاف تمنیات حیوانی، اصالتا نامحدود بوده و اقناع کامل آن ها میسر نیست.

مار بوآ که هضم غذا را فقط به وسیله انقباض عضلات داخلی خود انجام می دهد، پس از خوردن غذا به خواب می رود و تا زمانی که بـار دیگـر اشـتهایش زنده نشود، از خواب گران بر نمی خیزد. اگـر سـایر حیوانـات ماننـد ایـن مـار زندگی نمی کنند. بدان علت است که چگونگی تغذیه آن هـا فـرق دارد و یـا از دشمنان خود بیم دارند. به طور کلی، فعالیت حیوانات از احتیاجات اولیـه ادامـه

حیات و تولیدمثل الهام می گیرد و این تلاش ها هیچ گـاه از حـدود لازم بـرای مرتفع ساختن نیازمندی هاشان تجاوز نمی کند. در مورد انسان ها مسئله کـاملا متفاوت است. محرک خشایار شاه، هنگامی که با کشتی هایش عازم جنـگ بـا یونانی ها گردید، فقدان خوراک و پوشاک و یا احتیاجات جنسی نبوده است.

در رؤ یاهای بیداری برای پیروزی های خیالی حدی نیست. رؤ یـای خیـال محرکی است بشر را، با وجود ارضای تمایلات اولیـه اش، بـاز هـم بـه فعالیـت افراطآمیز بیشتری وادار می کند.

نقطه آغاز آرزوها

طغیان آدمیان و آرزوهای بشر آن چنان وسیع و نامحـدود اسـت کـه شـاید انسان در مرز بی نهایت ابدیت، آرامـش و سـکون حاصـل نمایـد. آن جـا کـه حیوانات فقط به زیستن و تولیدمثل قناعت نموده اند تازه نقطه آغـاز آرزوهـای بشر است. [175]

سد راه آرزوها

آیا بشر می تواند در ارضای تمنیات نامحدود و خواهش هـای بـی حسـاب خود آزاد باشد؟ آیا انسان قادر است همه تمایلات خویش را آن طـور کـه مـی خواهد ارضا نماید و به تمام آمال نفسانی خود جامه عمل بپوشاند؟ قطعا جواب این سئوال منفی است. هرگز ممکن نیست آدمی تمام آرزوهای خود را بـرآورده سازد، زیرا دو مانع بزرگ و غیرقابل اجتناب بر سر راه بشر وجـود دارد کـه از وی سلب آزادی می کند و سد راه پیشرفتش می گردد. مانع اول قوانین طبیعـت است، و مانع دوم نظامات اجتماعی است.

لزوم تزکیه نفس

قوانین طبیعت: مبارزه تاءثرآوری بین آزادی انسان و قوانین طبیعی درگرفته است. مبارزه ای که انسان امروزی قربانی آن است، زیرا انسان خواهان خودمختاری مطلق است و مع هذا نمی تواند از آزادی خود، بدون خطر در خارج از مناطق ممنوع استفاده کند. آزادی چون دینامیک، یک وسیله مؤثر، ولی خطرناکی است. بایستی طرز به کاربردنش را آموخت. خوش بختانه کسی می تواند آن را به کار برد که صاحب عقل و اراده باشد. قوانین طبیعی صامت اند. مرز بین صواب و خطا، چنان که می دانیم، نامریی است. برای آن که در صحرای بی کران سرگردان نشویم، باید جاده را ترک نکنیم، جاده ای که تنگ و دشوار و ناصاف است. بنابراین، پیروی از قوانین طبیعی مستلزم محدودیت ارادی آزادی است و بدون نظم درونی موفقیت زندگی ممکن نیست. تضادی که بین آزادی انسان و الزامات طبیعی وجود دارد، تزکیه نفس را ایجاب می کند. برای آن که خود و بازماندگان را از خطر حوادث برهانیم، باید در مقابل بسیاری از تمنیات و امیال و آرزوها مقاومت کنیم. (176)

تکامل در پرتو تمدن

نظام اجتماعی: به گفته دانشمندان، آدمی طبعا اجتماعی است و برای دست یافتن به کمال لایق خود باید همجیت و توحش را ترک گوید، به اخلاق اجتماعی متخلق گردد و شهرنشین و متمدن شود. باید با افراد نوع خود انس بگیرد و با آنان زندگی کند و در پرتو همفکری و همکاری، قابلیت های دورنی خویش را آشکار سازد و استعدادهای باطنی خود را به فعلیت بیاورد و در نتیجه به کمالی که شایسته مقام انسان است، نایل گردد.

برای آن که اساس تمدن باقی و پایدار بماند و جامعه دچار بی نظمی و هرج و مرج نشود و تمام مردم از نعمت امنیت و آسایش برخوردار باشند، باید به وسیله مقررات قانونی و اخلاقی، آزادی مردم محدود شود و مرزهای روا و ناروا مشخص گردد.

باید غرایز کور و بی شعور مهار شوند و ارضای آن ها در حدود مصلحت اجتماع صورت گیرد. این محدودیت در حفظ اجتماعی و تأمین سعادت بشر، یک ضرورت قطعی و غیرقابل اجتناب است.

زندگانی و مخصوصا زندگی اجتماعی انسان ایجاب می کند که نیروی نخستین غرایز از ابتدا هدایت شود و به طرف هدف های اجتماعی معطوف گردد. تمدن باید با ابراز آزادنه غرایز مخالف نماید. به زبان دیگر، همان طور که جلوی جریان آب را برای چرخاندن توربین سد می کنند، تمدن باید غرایز را به منظور ترقی و تکامل انسان تحت فرمان بگیرد و از تظاهر بی بند و بار آن ها جلوگیری نماید. (177)

اختلاف بزرگسال و جوان

قسمت اعظم اختلافات و ناسازگاری های جوانان و بزرگسالان و همچنین زنان و شوهران، ناشی از زیاده روی در ارضای غرایز و تندروی در اعمال شهوات خویش بی قید و آزاد باشند و خواهش های غیرمشروع خود را برآورده سازند، با مخالفت والدین خویش مواجه می شوند و بر اثر آن، تضاد و پرخاشگری آغاز می گردد. پدران و مادران خودخواه و جاه طلب، که می خواهد به تمنیات ناروای خویش دست یابند، به فرزندان جوان خود زور می گویند، به آنان اهانت می کنند. باعث اختلاف و تشاجر می شوند و آرامش خانواده را مختل می سازند. مردان لاابالی و شهوت پرست، که می خواهند در

اعمال افراطی خویش لجام گسیخته باشند، همسران خود را ناراحت و خشمگین می کنند و باعث پرخاش و ستیز می گردند. زنان هوس باز و آلوده دامن که می خواهند در رفتار زشت و ناپسند خویش آزاد باشند، شوهران خود را تحقیر می کنند و موجبات ناسازگاری و اختلاف را فراهم می آورند. مهم آن که گاهی تضاد و تشاجر از حدود الفاظ و کلمات می گذرد، باعث تحریک شدید احساسات می شود، و سرانجام کار اختلاف و نزاع به وقوع جرم و جنایت منتهی می گردد.

مرگ آدمی در جنایات

به دست آوردن ثروت و مال و میل به انتقام، از توهینی که به عزت نفس و شرافت کسی وارد شده، باعث قتل می گردد. عمل منافی عفت به عنف و سوءقصد نسبت به شرافت یک زن، که در حقیقت از احساسات جاه طلبانه سرچشمه می گیرد، باعث جنایت می شود. منشاء حریق عمدی غالبا از حس انتقام است. دزدی اکثرا از احساسات آزمندانه ناشی می شود. خلاصه، جاه طلبی، غرور، میل به قدرت نمایی و حرص تملک، احساسات مختلفی هستند که محرک آدمی در ارتکاب جنایات می شوند. اما این احساسات ناگهانی به خودی خود در اشخاص ایجاد نمی شود. غالبا تمایلات طبیعی و گاهی اکتسابی، محرک اولیه می باشند. (178)

راه جلوگیری از این قبیل ناسازگاری ها و اختلافات، محدود کردن آزادی بشر است. باید غرایز سرکش و خودسر در وجود آدمی مهار گردند و تمایلات طبیعی و اکتسابی با معیارهای اخلاقی و قانونی اندازه گیری شوند و ارضای آن ها در حدود مصلحت فرد و اجتماع باشد.

آزادی زمینه تکامل

خداوند حکیم بشر را آفریده و با اعطای آزادی، زمینه تکامل تعالی و تکاملش را مهیا نموده است. ولی برای آن که آزادی مایه تیره روزی و بدبختی انسان نشود و باعث تباهی و سقوطش نگردد، او را به سرمایه های گران قدر وجدان اخلاقی و عقل مجهز نموده تا به وسیله این دو نیروی فطری، آزادی خود را محدود کند و غرایز و تمایلات خویش را در حدودی اعمال نماید که به سعادتش آسیب نرسد.

وجدان اخلاقی یکی از ودایع پرارج الهی است که به قضای حکیمانه خداوند در نهاد آدمی آفریده شده و با وجود بشر آمیخته است. وجدان اخلاقی راهنمای پاک و منزهی است که ما را به مسیر سعادت و خوشبختی رهبری می کند و از اخلاق خوب و بد آگاهمان می سازد.

(و نفس و ما سویها. فالهمها فجورها و تقویها.) [179]

قسم به جان بشر و قسم به خداوندی که آن را کامل و موزون آفرید و نیک و بدش را به وی الهام کرد.

وجدان اخلاقی و تعدیل غرایز

وجدان اخلاقی غرایز ما را تعدیل می کند و از افراط و زیاده روی های مضر و خطرناک باز می دارد. وجدان اخلاقی زندگی انسان را از زندگی حیوان جدا می کند و به آن پاکی و فضیلت می بخشد و موجبات تعالی و تکامل بشر را فراهم می آورد.

ملامت های وجدان

وجدان اخلاقی نه تنها ما را از اخلاق خوب و بد آگاه می کند، بلکه به انجام خوبی ها و اجتناب از بدی ها وادارمان می نماید. جایی که عملا با وجدان

اخلاقی مخالفت کنیم و از فرمان سرپیچی نماییم، با ملامت های طاقت فرسای خود ما را کیفر می دهد و شکنجه های جانکاهش زندگی را بر ما تلخ و غیرقابل تحمل می سازد.

هانری باروک می گوید:

وجدان اخلاقی یک واکنش ساختگی نیست، بله عمیق ترین عامل طبیعیت بشری می باشد، و اشخاص، با وجود تظاهرات گوناگون، نمی توانند این وجدان را خاموش و نابود کنند. از آن گذشته، ثبات و پایداری خارق العاده وجدان اخلاقی، حتی در بیماری های شدید و در جریان جنون و تنزل روحی و بقای وی، پس از افسردگی پرتو خرد و هوش، بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشر گواهی می دهد. (180)

یکی از اختلافات اساسی میان انسان و حیوان وجود دارد این است که حیوان وحشی به آرامی شکار خود را می درد و می خورد، سپس از این کار خشنود و آسوده می گردد، در صورتی که انسان همنوعش را از میان بر دارد، دچار بیمناکی و رنج می شود و چون نمی تواند این بیم و رنج را از خود براند، برای اثبات حقانیت عمل خود، با اتهاماتی دروغ، قربانی خویش را خوار و فرومایه می گرداند. (181)

وجدان و نظم غرایز

وجدان اخلاقی نمی خواهد غرایز را یکسره و خاموش کند، بلکه می خواهد آن ها را تحت نظم درآورده، به هدفی عالی تر و پسندیده تر توجه دهد. این کار برای غریزه، از آزادی کلی وی، چنان که فروید در نظر دارد، بهتر است، زیرا آزادی بی قید و شرط سرانجام فرسودگی و تباهی به بار می آورد. (182)

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و حیوان

گـــر رود ایـــن شـــود کـــم از ایـــن ور کنـــد میـــل آن شـــود بـــه از آن

کشش های فطری اخلاقی

کسانی که طرفدار آزادی بی قید و شرط انسان اند و عقیده دارند که تمایلات طبیعی بهتر از تمام معیارهای قانونی و اخلاقی است، باید به ایـن نکتـه متوجـه باشند که اگر بر فرض، روزی به تمام مقررات اخلاقی و قانونی پشت پا بزنیم و خود را از کلیه قیود و حدود آزاد سازیم و تصمیم بگیریم که پیرو قوانین طبیعت باشیم، باز هم نمی توانیم مانند حیوان زیست کنیم و نمی شود غرایز خود را بـی قید و شرط ارضا نماییم، زیرا تمایلات طبیعـی مـا منحصـر بـه شـئون حیـوانی نیست، بلکه کشش های اخلاقی نیز در وجودمان ریشـه فطـری و طبیعـی دارد. پیروی از قوانین طبیعت ایجاب می کند که دوباره به مسائل اخلاقی توجه نماییم و سجایای انسانی را بپذیریم و این خود یکی از تفاوت های اساسـی حیـوان و انسان است.

مغز و منطقه سکوت

کنت واکر می گوید:

مدت ها بود که علما و دانشمندان نمی دانستند عمل قسـمت قـدامی نیمکـره های دماغی چیست، زیرا با وجود آسیب دیدن و یا از بین رفـتن آن در انسـان، ناتوانی و یا عدم قابلیت مخصوصی تولید نمی شد. به همین جهـت، آن محـل را منطقه سکوت می نامیدند. تا این که در قرن اخیر موردی پیدا شد که تـا انـدازه ای روشن کرد کار این منطقه چیست.

کارگری را به مریضخانه آوردند که قسمت اعظم مغز قدامی او به وسیله میله ای که از حدقه چشمش وارد شده بود از میان رفته بود. مصدوم پس از چنـدی معالجه شد و هیچ گونه فلج و یا ناتوانی بـدنی در او مشـاهده نگشـت، امـا در

عوض، خلق و خوی او به کلی تغییر یافت. او که قبلا مردی شریف و فعال بود، حال شخصی کذاب، مهمل، ولگرد و کلاه بردار شده است. مشاهدات دیگری در موارد دیگر، تجربه فوق را تاءیید و ثابت کرد که ناحیه قدامی مغـز و یـا منطقـه سکوت، مرکز صفات و خصایلی است که مابه الامتیاز انسـان از حیـوان اسـت. (183)

رکن اساسی سعادت

مکارم اخلاقی و سجایای انسانی یکی از ارکان اساسـی سـعادت و پیـروزی انسان ها در زندگی اجتماعی است. به همین جهت، اولیای گرامی اسـلام تخلـق به اخلاق کریمه را برای رستگاری جوامع بشری، صرف نظر از شاءن مـذهبی و ایمان به پاداش و کیفر الهی، ضروری و لازم شناخته اند.

(عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال: لو کنا لا نرجوا جنة و لا تخشی نـارا و لا ثوابـا عقابا لکان لنا ان نطلب مکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح). (184)

علی علیه السلام فرموده است: اگر بر فرض ما امیدی به بهشت و ترسـی از عـذاب الهی نمی داشتیم و به ثواب و عقاب خداوند پابند نمی بودیم، باز هم سزاوار بود خواهان مکارم اخلاقی باشیم، زیرا اخلاق کریمه است که راه رستگاری را ارائـه می کند و موجبات خوشبختی و سعادت ما را فراهم می آورد.

اطاعت از فرمان وجدان

خلاصه، وجدان اخلاقی، یکی از عطایای الهی است که در وجود آدمی نهفتـه و با سرشت بشر آمیخته است. اگر بخواهیم در زندگی پیرو کشش های طبیعی و تمایلات فطری خود باشیم، باید از فرمان وجدان اطاعت کنیم، آزادی خویش را با معیارهای اخلاق اندازه گیری نماییم، و خواهش های غریزی خود را با توجه به ندای وجدان اخلاقی برآورده سازیم.

اندازه گیری آزادی

عقل نیز مانند وجدان اخلاقی از سرمایه های اختصاصی بشر است و حیوانات از آن بی بهره هستند. عقل مشعل فروزانی است که مسیر زندگی انسان را روشن می کند و راه را از بیراهه تمیز می دهد. عقل با محاسبه صحیح، تمایلات نامحدود بشر را با قوانین طبیعی و نظامات اجتماعی می سنجد و موارد ناسازگاری و تضاد آن ها را تعیین می کند. عقل آزادی بشر را اندازه می گیرد و موارد صلاح و فساد آن را ارائه می نماید. خلاصه، عقل قاضی واقع بین و مآل اندیشی است که حدود ارضای غرایز و تمایلات را مشخص می کند و مرزهای روا و ناروا را تمیز می دهد و آزادی بشر را محدود می سازد و این خود معنی قانون است.

(قال علی علیه السلام: النفوس طلقه لکن ایدی العقول تمسك اعنتها عن النحوس). [185]

علی علیه السلام فرموده: نفس سرکش آدمی، رها و خودسر است، ولی دست نیرومند عقل به شدت زمامش را می کشد و از اعمالی که مایه نحوست و بدبختی است بازش می دارد.

به کار بستن عقل

به کار بستن دستور عقل، بشر را با حیات انسانی زنده نگاه می دارد و به آدمی آزادگی و عز و شرف اجتماعی می بخشد.

برعکس، بی اعتنایی به ندای عقل و پیروی بی قید و شرط از هوای نفس، ارزش انسانی را ایمال می کند، آدمی را به راه حیوانیت سوق می دهد و او را بنده تمنیات نفسانی اش قرار می دهد.

(قال علی علیه السلام: فضل العقل علی الهوی لان العقل یملکك الزمان و الهوی یستعبدك للزمان). [186]

علی علیه‌السلام فرمود: عقل را بر هوای نفس برتری و فضیلت ده. چه آن که عقل، تو را مالک و فرمانروای زمان می سازد و هوای نفس، تو را بنده و برده روزگار می کند.

پیروی از فطرت

عقل راهنمایی است که به فرمان الهی در نهاد ما مستقر شده و با سرشتمان آمیخته است. اطاعت از فرمان عقل، پیروی از قانون خلقت و فطرت است، و سرپیچی از دستور عقل، تخلف از آیین آفرینش و ندای طبیعت است. به کار بستن مقررات عقلی مایه خوش بختی و سعادت و مخالفت با قوانین آن موجب بدبختی و ندامت است.

(قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : استرشدوا العقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا) . [187]

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: از عقل هدایت و راهنمایی بخواهید تا به رشد و کمال خویش نایل گردید، و از فرمانش سرپیچی ننمایید که نادم و پشیمان خواهید شد.

(قال علی علیه‌السلام : العقل یهدی و ینجی و الجهل یغوی و یردی) . [188]

علی علیه‌السلام فرموده است: به کار بستن عقل، مایه هدایت و نجات انسان هاست، و سرکوب کردن عقل، باعث گمراهی و سقوط آدمیان است.

بی اعتنایی به ندای عقل

بی اعتنایی به ندای عقل و وجدان اخلاقی، بی اعتنایی به آیین فطرت و تخلف از نظام آفرینش است. کسانی که از سرمایه های انسانی خود چشم می پوشند و از اطاعت وجدان و خود سرباز می زنند، ناچار باید مانند حیوان، بنده هوای نفس خود باشند.

غرایز سرکش و لجام گسیخته در وجود اینان بی قید و شرط حکومت می کند و آن ها را به راه خودپرستی، جاه طلبی، انتقامجویی، کینه توزی، ستمگری، تخریب و تهاجم، و دیگر سیئات اخلاقی و اغمال ضدانسانی سوق می دهد.

بسیاری از ناسازگاری ها و اختلافاتی که در خانواده و اجتماع بروز می کند و باعث جنگ و ستیز می شود، و در پاره ای از مواقع منجر به جرم و جنایت می گردد، بر اثر این است که بزرگسالان یا جوانان، یا هر دو گروه، مطیع تمایلات غریزی و خواهش های نفسانی خود شده و نخواسته اند از فرمان عقل و وجدان اخلاقی پیروی نمایند.

تا به امروز، در چین، تعداد زنانی که از دست مادرشوهر اقدام به خودکشی می کنند کم نیست و آن چه هنوز در چین به چشم می خورد، بقایای نظامی است که این اواخر در نواحی متمدن اروپا و آسیا شایع بود. (189)

پلیس هند گزارش داد که روابط نامساعد میان دامادها و مادرزن ها یکی از علل خودکشی است. در سال گذشته سی و هفت نفر به دنبال اختلاف و مشاجره با مادرزن خود، به زندگی خویش پایان داده اند. (190)

در ساله گذشته، نزدیک به 500 دختر و پسر جوان، به خاطر اختلاف خانوادگی خود را مسموم کرده اند و علل ناهنجاری های خانوادگی را در وجود ناپدری، نامادری، جنگ و انزاع والدین، تبعیض و سختگیری های بی مورد ذکر کرده اند. این حرف های جوان شانزده ساله ای است که در بیمارستان مسمومین تهران بستری است: پدرم سخت بین و من و دو خواهر و برادرم تبعیض قائل می شود. جلو همه مرا به باد کتک می گیرد و آبرویم را می برد. پدرم می گوید: تو اصلا بچه بدقدمی هستی. از وقتی متولد شدی، من از هستی ساقط شده ام. (191)

نارسایی عقل

ناگفته نماند که عقل، گر چه راهنمای بشر و چراغ هدایت انسان هاست، ولی از دو جهت نارسا و کوتاه است: اول آن که عوامل مختلفی از قبیل شهوت و غضب، دوستی و دشمنی، آداب و رسوم، عادات تقلید، آموزش و پرورش، و عواملی نظایر این می توانند عقل را تیره کنند و در شناخت خوب و بد، از واقع بینی اش باز دارند و بر اثر آن که عقل قادر نیست به تمام حقایق غیب و شهود احاطه پیدا کند و نمی تواند به هر پرسشی پاسخ بگوید و تمام نیازمندی های مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و ظاهری و باطنی بشر را برآورده سازد، ناچار از راهنمایی همه جانبه عاجز و ناتوان است.

وجدان اخلاقی نیز از طرفی قضاوتش محدود است و تنها درباره امهات فضایل و امهات رذایل حکم می کند و از شناخت تمام خلقیات خوب و بد عاجز است، و از طرف دیگر، بر اثر تکراز گناه تیره و تار می شود و رفته رفته نسبت به کارهای ضد وجدان بی تفاوت می گردد و از ملامت و شکنجه گناهکار باز می ایستد.

وحی و تقویت عقل

برای آن که بشر بر اثر نارسایی عقل نظری و عقل عملی وجدان اخلاقی از مسیر سعادت منحرف نشود و در بی راهه قدم نگذارد، خداوند پیامبران خود را بین مردم فرستاد تا نیروی خرد با نور وحی تقویت شود و بدین وسیله کمبود عقل نظری و عقل عملی جبران گردد و در نتیجه، مردم با راهنمایی این دو حجت الهی از هدایت کامل و جامع برخوردار شوند و به سعادت واقعی و کمال حقیقی خویش دست یابند.

(عن موسی بن جعفر عليه السلام انه قال: یا هشام ان لله علی الناس حجتین ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول). [192]

حضرت موسی بن جعفر عليه السلام به هشام بن حکم فرمود: خداوند را در بین مردم دو حجت است، یکی ظاهری و آن دیگری باطنی. حجت ظاهری خداوند، رسولان و انبیاء و ائمه هستند و حجت باطنی عقل های مردم است.

(قال علی عليه السلام: العقل رسول الحق.) [193]

علی عليه السلام در این حدیث کلمه رسول را درباره خرد به کار برده و فرموده است: عقل، رسول حضرت حق است.

عقل، پیغمبر داخلی مردم و پیغمبر، عقل خارجی مردم است. این هر دو به فرمان الهی مأموریت دارند با هم و در معیت هم راه خطا و صواب را به انسان ها ارائه نمایند و اعمال روا و ناروا را برای آنان بیان کنند و بدین وسیله مردم را به راه تعالی و تکامل سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادت فرد و اجتماع را فراهم آورند.

حفظ تمدن

از مجموع بحث این نتیجه بدست آمد که تعدیل تمایلات و تحدید آزادی، شرط اساسی حفظ تمدن و حسن سازگاری نسل های مختلف در خانواده و اجتماع است. خداوند از طرفی به بشر آزادی عطا کرده و او را مختار آفریده است، و از طرف دیگر، وجدان اخلاقی و عقل را در نهادش مستقر ساخته و با سرشتش آمیخته است تا با الهام هدایت این راهنمای باطنی و استمداد از وحی الهی، آزادی خود را اندازه گیری کند و امیال غریزی و خواهش های نفسانی خویش را در حدود مصلحت فردی و اجتماعی برآورده سازد.

بعضی تصور کرده اند که موازین قانونی و اخلاقی سد راه آزادی است و می گویند بشر باید خود را از این قیود رها سازد و مانند حیوان، مطیع قوانین

طبیعت باشند تا با خشنودی و رضایت خـاطر زنـدگی کنـد و بـه کمـال لایـق خویش نایل گردد. آنان از این نکته غافل انـد کـه اگـر بـر فـرض روزی تمـام مقررات اخلاقی و قانونی را ترک گوییم و مصمم شویم تنها پیرو طبیعـت خـود باشیم، باز هم نمی توانیم مانند حیوان زیست کنیم و ناچار می شـویم دوبـاره از پی اخلاق و قانون برویم، زیرا وجدان اخـلاق و عقـل جـزء سـاختمان طبیعـی ماست و پیروی از این نیروی طبیعی فطری، ما را وا می دارد که اصول اخلاقـی را بپذیریم و به محدودیت های عقلانی تن در دهـیم و ایـن خـود معنـی لـزوم اطاعت از موازین اخلاقی و مقررات قانونی در زندگی انسان هاست.

6 - اندازه گیری غریزه جنسی

(من تسرع الی شهوات تسرع الیه الافات)

امام علی علیه السلام

دو غریزه تنومند

به شرحی که در فصل گذشته توضیح داده شد، تا اندازه ای ضرورت تعدیل غرایز در استقرار تمدن و حسن سازش اعضای خانواده و اجتماع واضح گردید. نظر به این که تمایل جنسی و همچنین خواهش قدرت، دو غریزه نیرومندی هستند که تعدیل آن ها نقش مؤثری در تأمین سعادت بشر و سازگاری جوانان و بزرگسالان دارد و زیاده روی در اعمال آن دو، مفاسد بسیاری به بار می آورد، در این فصل پیرامون غریزه جنسی و در فصل بعد درباره قدرت طلبی و برتری جویی بحث و گفت و گو می شود.

غریزه جنسی از عوامل بسیار مهم لذت و کامیابی در زندگی بشر است. این غریزه، با جاذبه قوی و کشش نیرومند خود، زن و مرد را به شدت تهییج می کند و آتش شور و شوق را در تمام وجودشان مشتعل می سازد و با عشق و علاقه می کوشند تا به فصل یکدیگر برسند و این تمایل سوزان را با شادکامی اقناع نمایند.

مسئله زناشویی و به طور کلی روابط جنسی، در تمام ازمنه و اعصار مورد گفت و گو و بحث محافل دینی و علمی بوده و درباره آن نظریه های افراطی و تفریطی و معتدلی عرضه شده و هر یک از این سه نظریه، طرفداران بسیاری داشته که بر طبق آن عمل می کردند و خوش بختی و سعادت خویش را در آن جست و جو می نمودند.

کلیسا و روابط جنسی

پیروان کلیسا و پاره ای از مـذاهب و همچنـین بعضـی از فلاسـفه و علمـای اخلاق، آمیزش جنسی را عمل حیوانی دانسته و آن را بـد و پلیـد خوانـده انـد. اینان نسبت به غرایز راه تفریط در پیش گرفته و با سختگیری های شدید، آن را سرکوب نموده اند. چه بسیاری از زنان و مردان جوانی که بر اثر اعتقاد بـه ایـن نظریه، خود را از زندگی عادی و لذایذ طبیعی محروم نمودند و بعضی از آن هـا به امید دست یافتن به کمال روح و تعالی معنوی، به ریاضت های طاقـت فرسـا تن داده و خویشتن را با شکنجه و عذاب در فشار گذارند.

نظریه افراطی

طرفداران آزادی در غرایز، که از متاءخرین، فروید و پیروانش در شمار آنان اند، درباره تمایل جنسی به تندروی و افراط گراییده و محدودیت های قانونی و اخلاقی را سخت به باد انتقاد گرفته اند.

بین آنان فروید، در آزادی غریزه جنسی به قدری مبالغـه کـرده کـه سـعادت انسان را به طرز مصرف لیبدوی [194] فردی و خشـنودی خـاطری کـه از آن بـه دست می آید، مربوط نموده است. این نظریه نادرست، که بر پایه اصـالت لـذت استوار شده، مفاسد بی شماری به بار آورده است و بسیاری از جوانان غـرب و شرق را گمراه نموده و آنان را به راه فساد و تباهی سوق داده است.

دو نظریه مطرود

مکتب آسمانی اسلام این هر دو روش را مطرود و محکوم می داند. چه پایـه گذاران و پیروان این دو نظریه از درک حقیقت عاجز مانده و نتوانسته اند غریزه جنسی را با واقع بینی اندازه گیری کننـد و مرزهـای روا و نـاروای آن را تمیـز

دهند. به همین جهت، گروهی راه افراط در پیش گرفته و گروهی به تفریط گراییده اند.

به فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، منشاء افراط و تفریط چیزی جز جهل و نادانی نیست.

(قال علی علیه‌السلام: لا یری الجاهل الا مفرطا او مفرطا). [195]

اعتدال به میانه روی در مورد غریزه جنسی روشی است که مرضی خداوند خالق و منطبق با سنن آفرینش است. در این روش، نه غریزه جنسی خودسر و آزاد گذارده می شود و نه سرکوب و مطرود می گردد، بلکه این تمایل طبیعی با اندازه گیری صحیح، از حمایت قانون و اخلاق برخوردار است و در حدود مصلحت فردی و اجتماع، موجبات ارضایش فراهم می آید.

روش پیامبران

پایه گذاران روش اعتدال، در درجه اول پیامبران خدا بودند.

اینان به امر الهی در طول اعصار و قرون متمادی، از طرفی مردم را به زناشوی تشویق کرده اند و از طرف دیگر، با هر قسم لاابالی گری و انحراف های جنسی مبارزه نموده و جوامع بشری را از آن ها بر حذر داشته اند.

در این فصل، هر سه روش مورد بحث قرار می گیرد. در آغاز به تشویق زناشویی در اسلام و سپس به سخت گیری های کلیسا در امر ازدواج اشاره می شود. در پایان پیرامون آزادی غرایز و نظریه افراطی فروید و مفاسد ناشی از آن در خانواده و اجتماع گفت و گو خواهد شد.

اسلام و زناشویی

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در تعالیم اسلامی، غریزه جنسی را مورد کمال توجه قرار داده است. از طرفی پیروان خود را به زناشویی، که راه طبیعی ارضای این تمایل

است، ترغیب نموده و از طرف دیگر، آنان را از عزوبت و ترک ازدواج بر حـذر داشته است.

(قال رسول الله ﷺ: من احب فطرتی فلیستن بسـنتی و مـن سـنتی النـکاح).
(196)

پیامبر اسلام فرموده است: کسی که به فطرت مـن علاقـه دارد، البتـه بایـد از سنت من پیروی کند و در راه من قـدم بـر دارد و یکـی از سـنن مـن ازدواج و آمیزش با زنان است.

(و عنه ﷺ: خیار امتی المتاءهلون و شرار امتی العزاب). (197)

اندازه گیری غریزه جنسی

اسلام، بر اساس مصلحت های مادی و معنوی، اعمال غریـزه جنسـی را بـر وفق آیین خلقت اندازه گیری کرده و مقرر داشته است کـه زنـان، بـه مـردان، و مردان، به زنان، قانع باشند و هر یک از دو جنس، بـا مراعـات حـدود قـانونی، تمایل خود را با جنس دیگر ارضا نماید و استفاده از سایر طرق را، که انحـراف از سنت آفرینش است، ممنوع نموده و منحـرفین جنسـی را متجـاوز و متعـدی شناخته است.

(فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون.) (198)

راه طبیعی التذاذ

وقتی در مرحله بلوغ، غریزه التذاذ بیدار می شود و به طـرف دنیـای خـارج متوجه می گردد، مترصد است که به چیزی تثبیت شود تا نیروی درونـی اش را به مصرف برساند. در این لحظه معین و مهم، حیات شناس طبیعی، راهـی را بـه داوطلب حیران نشان می دهد که همان راه طبیعی تولد و تناسـل اسـت. علائـم راهنمایی طبیعت این اسـت کـه در اعضـای تناسـلی مـرد و زن بـالغ تغییـرات

محسوسی به وجود می آید. طبیعت با این علائم و مشخصات می خواهد به طرفین بفهماند که راه طبیعی که باید سیر کنند، همانا راه تولید است.

هم آهنگی دوسره

اگر اشخاص این دستور را درک نمودند و از آن اطاعت کردند، یعنی به مرد و زن نزدیک شد و زن به سوی مرد آمد، تا به حکم طبیعت به عمل طبیعی و مولد مبادرت کنند و از انحای دیگر و سایر اشکال التذاذ بر کنار ماندند، آن وقت است که می توان گفت نمو شهوی در راه مستقیم و منظم سیر نموده و قدرت غریزی در طریق طبیعی و عادی به مصرف رسیده است. میلیون ها اشخاص، این خط منظم و طبیعی را، که فروید هم آهنگی دوسره نامیده است، طی نموده اند. (199)

جالب آن که در قرآن شریف و روایات اسلامی، پیوند زناشویی و رابطه قانونی زنان و مردان، از دیدگاه های مختلف مورد توجه قرار گرفته و برای هر کدام یک تا چند آیه و حدیث آمده است. در این جا به طور اختصار، به پاره ای از آن ها اشاره می شود:

ازدواج و بقای نسل

زناشویی و توالد: آمیزش زن و مرد، وسیله طبیعی تولید نسل است. با پیوند ازدواج و تشکیل خانواده، فرزندان پاک و قانونی تولید می شوند و خلئی که بر اثر مرگ نسل سابق به وجود می آید، به وسیله نسل جدید پر می شود و نوع بشر از خطر نابودی و انقراض مصون می ماند.

(نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم.) (200)

(و الله جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة). (201)

در این دو آیه، مسئله ازدواج از دیدگاه تولید نسل مـورد توجـه واقـع شـده است. آیه اول، نطفه مرد را به بذر قابل پرورش و رحم زن را به زمین بـذرپرور تشبیه کرده است. آیه دوم، با اشاره به جعل تکـوینی خداونـد، فرزنـد آوردن را نتیجه پیوند زنان و مردان خوانده است.

زناشویی و محبت

زناشویی و محبت: گرچه با آمیزش زن و مرد غریزه جنسی ارضا می شود و نیاز طبیعی برطرف می گردد و شور و هیجان تسکین می یابـد، ولـی اگـر ایـن رابطه توأم با احساس مهر و محبت آمیخته به عشق و حرارت باشد، به زنـدگی گرمی بسیار مطبوعی می بخشـد و پیونـد زناشـویی بـه مراتـب شـیرین تـر و شورانگیزتر خواهد بود. در قرآن شریف موضوع دوستی و محبت زنان و مـردان مورد توجه مخصوص قرار گرفته و صریحا خاطرنشان شده است:

(و من ایاته خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیهـا و جعـل بیـنکم مودة و رحمة). [202]

از جمله آیات الهی این است که خداوند برای شما از جنس خودتان جفت و همسر آفریده تا به هیجان های طبیعی خویش تسـکین بخشـید. بـه عـلاوه، در نهادتان زمینه دوستی و علاقه را فراهم آورده تا زندگی زناشویی شما تـوأم بـاو داد و محبت باشد.

زناشویی و عفت

زناشویی و عفت: با پایان یافتن دوران بلوغ، تمایل جنسـی بـه طـور کامـل شکفته می شود و دختران و پسران در فشار جاذبه نیرومند آن قرار مـی گیرنـد. غریزه کور و بی شعور، به هر صورت و با هر کیفیت، ارضای خود را طلب مـی کند و ممکن است جوانان در معرض ناپاکی و بی عفتی واقع شوند. ازدواج دائم

یا موقت، بهترین وسیله طبیعی و قانونی است که مـی توانـد خـواهش آنـان را برآورده سازد و از تباهی و فسادشان مصون دارد. بدین منظور، اولیـای گرامـی اسلام، پیروان خود را به ازدواج و انجام ایـن سـنت مقـدس تشـویق و ترغیـب نموده اند.

مصنویت از گناه

(قال رسول الله ﷺ : یا معشر الشباب من استطاع منکم الباه فلیتزوج اغض للبصر و احصن للفرج). [203]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: ای گروه جوانان، هر یک از شما کـه قـدرت ازدواج دارد حتما اقدام نماید. چه، این خود بهترین وسیله است کـه چشـم را از نگاه های آلوده و خیانت آمیز و عورت را از بی عفتی و گناه محافظت نماید.

به روایت امام صادق علیه السلام، روزی رسول اکرم ﷺ به منبـر رفـت و پـس از حمد و ثنای الهی فرمود:

تسریع در ازدواج

(ایهاالناس ان جبرئیل اتانی عن اللطیف الخبیر فقال: ان الابکار بمنزلة الثمر علی الشجر اذا ادرك ثمره فلـم یجتـنی افسـدته الشـمس و نثرتـه الریـاح و کـذلك الابکار اذا ادرکمن ما یدرك النساء فلیس لهن دواء الا البعولـة و الا لـم یـؤ مـن علیهن الفساد لانهن بشر). [204]

ای مردم، جبرئیل از پیشگاه الهی نزد من آمد و گفت دختران بکر مانند میـوه درخت اند. موقعی که می رسد، اگر چیده نشود، اشعه آفتاب فاسدش می کند و وزش باد آن را پراکنده می سازد. همچنین، دختران وقتی به حد بلوغ رسیدند و مانند زنان در خویشتن تمایل جنسی احساس نمودند، دارویی جز شوهر ندارنـد و اگر همسر نگیرند، از فساد ایمن نیستند. چه آن کـه بشـرند و بشـر از خطـا و لغزش مصون نیست.

قرآن شریف زناشویی را از جهت عفت زن و مرد مـورد توجـه قـرار داده و فرموده است هر یک از آن دو برای دیگری به منزله لباس است.

(هن لباس لکم و انتم لباس لهن.) [205]

لباس، قبایح را می پوشاند و عـورت را سـتر مـی کنـد. لبـاس، آدمـی را از بسیاری از ناملایمات و عوارض محافظت می نماید.

(قال رسول الله ﷺ : من احب ان یلقی الله طاهرا و مطهرا فلیتعفف بزوجه). [206]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: کسی که دوست دارد پاک و طـاهر بـه لقـای الهی نایل گردد، باید انتخاب همسر قانونی موجبات عفت و پاکی خود را فراهم آورد.

خلاصه آن که پیشوای اسلام، از طرفی پیـروان خـود را از زنـا و هـر قسـم انحراف جنسی بر حذر داشته و از طرف دیگـر، بـا حـداکثر تأکیـد آنـان را بـه ازدواج تشویق و ترغیب فرموده، تا جایی که زناشویی را محبـوب تـرین سـنت الهی در آیین اسلام خوانده است.

(قال رسول ﷺ : ما بنی فی الاسلام بناء احـب الی الله عـز و جـل و اعـز مـن التزویج). [207]

رسول اکرم ﷺ فرموده: هیچ بنایی در اسلام پایه گذاری نشده است کـه در پیشگاه خداوند محبوب تر و عزیزتر از امر ازدواج باشد.

زناشویی در اسلام و کلیسا

روشی را که کلیسا در امر زناشویی اتخاذ نمـود، درسـت در جهـت مخـالف تعالیم اسلام قرار دارد. اولیای گرامی اسلام ازدواج را امر راجـح دینـی معرفـی نموده و تجرد را مذموم شناخته اند.

برعکس، اولیای کلیسا ازدواج را از نظر مذهبی مرجوح و نامطلوب خوانده و تجرد را امری پسندیده و ممدوح دانسته اند. اولیای اسلام ازدواج را وسیله صیانت دین و نشانه مقدس تقدس و تقوا می دانند و اولیای کلیسا تقویت دین و مقدس روحانی را در عزوبت و ترک ازدواج می شناسند. اولیای اسلام ازدواج را از سنن مؤکد اسلامی خوانده و پیروان خود را به انجام این پیوند مقدس تشویق نموده اند. اولیای کلیسا ازدواج را منافی با تعالی روحانی دانسته و خودداری از آن را به پیروان خویش توصیه کرده اند.

برای آن که روش اسلام و روش کلیسا در مورد ازدواج بهتر شناخته شود و تفاوت آن دو هر چه بیشتر واضح گردد، در این جا به پاره ای از سخنان اولیای کلیسا اشاره می شود.

روش اسلام

روش اسلام: مردی به نام عکاف شرفیاب رسول اکرم ﷺ شد. حضرت از او سئوال کرد: همسرداری؟

عرض کرد: نه رسول الله.

فرمود: آیا از سلامت بدن و تمکن مالی برخورداری؟

گفت: آری.

حضرت با عبارات گوناگونی، که در چند حدیث آمده، او را به امر ازدواج تشویق نمود و از ترک آن تحذیرش کرد.

(قال ویحك یا عکاف تزوج فانك من الخاطئین، تروج و الا فانت من المذنبین، تزوج و الا فانت من رهبان النصاری، تزوج و الا فانت من اخوان الشیاطین.)
(208)

فرمود: وای بر تو ای عکاف. ازدواج کن، که تو اکنون از خطاکـارانی. ازدواج کن و گرنه در صف گناهکاران قرار می گیـری. ازدواج کـن و گرنـه از راهبـان نصارا به حساب می آیی. ازدواج کن و گرنه از برادران شیاطین خواهی بود.

عن الرضا علیه السلام: ان امراة ساءلت اباجعفر علیه السلام فقالت اصلحك الله انی متبتلـه فقال لها و ما التبتل عندك قالت لا ارید التزویج ابدا قـال و لـم؟ قالـت التمـس فی ذلك الفضل، فقال انصر فی فلو کان فی ذلك فصل لکانت فاطمة علیها السلام بـه منـك انـه لیس احد یسبقها الی الفضل. (209)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: زنی در مقام سئوال به امام باقر علیه السلام عرض کـرد: من متبتله هستم.

حضرت فرمود: مقصودت از تبتل چیست؟

جواب داد: تصمیم دارم هرگز ازدواج نکنم.

فرمود: برای چه؟

گفت: برای نیل به فضیلت و کمال.

حضرت فرمود: از این تصمیم منصرف شو. اگر خودداری از ازدواج فضـیلتی در بر می داشت، حضرت زهرا علیها السلام به درک این فضیلت از تو شایسته تر بود.

چنین نیست که احدی در فضیلت بر وی پیشی گیرد.

روش کلیسا

روش کلیسا: سن ژرم که آخر سلسله اولیاءالله بود، همیشه با لحنی مؤ کد می گفت: درخت ازدواج را با تجرد از بن بر کنیم. (210)

روش اسلام: چند نفر از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بـه منظـور ترکیـه نفـس و تعالی روان جلب رضوان الهی، آمیزش با زنان و افطار روز و خواب شب را بـر خود حرام نمودند. ام سلمه از تصمیم آنان آگاه شد و مطلب را به اطلاع پیغمبـر اکرم صلی الله علیه و آله رساند.

(فخرج الی اصحابه فقال اترغبون عن النساء انی اتی النساء و آکل بالنهار و انام باللیل فمن رغب عن سنتی فلیس منی). [211]

حضرت رسول ﷺ نزد آنان رفت و فرمود: آیا زنان خود را ترک گفته اید و از آنان اعراض کرده اید؟ من که پیغمبر شما هستم، نزد زنان می روم. روز غذا می خورم، و شب را می خوابم و هر کس از سنت من روی گرداند، از من نیست.

اسلام و کناره گیری از زن

این حدیث صراحت دارد که آمیزش با زنان از سنن اسلامی است. پیشوای اسلام خود نزد زنان می رود و از مسلمین می خواهد که از او پیروی کنند و مانند وی باشند. پیغمبر اکرم ﷺ عمل چند نفر از صحابه را که زنان خویش کناره گیری کرده بودند، نادرست خواند و خاطرنشان ساخت هر کس از سنت من و روش من اعراض کند، با من بستگی ندارد.

روش کلیسا: پولس، که خود از شخصیت های روحانی و از اولیای کلیساست، رفتار و گفتارش در امر زناشویی بر خلاف تعالیم اسلام است. او در زندگی ازدواج نکرده و با زنی پیوند همسری برقرار نموده است و این موفقیت را از مواهب الهی می داند. به علاوه، زنان و مردان را نیز تشویق می کنند که مانند وی باشند و از انتخاب همسر خودداری نمایند.

رساله پولس

در رساله اول پولس خطاب به قرنتیان چنین آمده است: اما درباره آن چه من نوشته بودید، مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند، لکن به منظور اجتناب از زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را، و شوهر

حق زن را ادا نماید و زن حق شوهر را، زن بر بدن خـود مختـار نیسـت، بلکـه شوهرش، و مرد نیز اختیار بدن خود را ندارد بلکه زنش.

لیکن من این را به طریق اجازه می گویم، نه بر سبیل حکـم. زیـرا آرزو مـی کنم که همه مردان مثل خودم بودند، لکن هر کس موهبتی خـاص از خـدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.

لذا به مجردین و بیوه زنان می گویم کـه ایشـان را نیکوسـت کـه ماننـد مـن بمانند، اما اگر خویشتن داری نتوانند، نکاح کنند، زیرا بهتر است نکاح کرد تا بـه آتش جهنم سوخت.

راسل پس از نقل سخنان پولس می گوید:

همان طور که می بینید، پولس در این قطعه کمترین اشاره ای به اطفـال نمـی کند، ظاهرا منظور و هدف بیولوژیکی ازدواج در نظر او عاری از اهمیـت اسـت. (212)

سپس می گوید:

سخنان پولس مبتنی بر این عقیده است که ایجاد هر نوع رابطه جنسی، حتـی در محدوده زندگی و زناشویی، چیز بد و تاءسف آوری است. شـک نیسـت کـه اشخاص سالم چنین نظری را کـه مخـالف حقـایق بیولـوژیکی اسـت، جـز بـه تراوشات یک مغز علیل به چیز دیگر تعبیر نمی توانند کرد. (213)

ازدواج و تقدس دینی

روش اسلام: در مکتب قرآن شریف، نه تنها بین زناشـویی و تقـدس ایمـانی ناسازگاری و تضادی وجودی ندارد، بلکه برعکس، اولیای گرامی اسلام دسـت یافتن به همسر پاک و شایسته را در حساب سعادت مردم گذارده اند و آنـان را یکی از وسایل حفظ دین افراد متدین خوانده و خاطرنشـان نمـوده انـد کـه در

پیشگاه الهی، عبادت زنان و مردانی که همسر دارند، به مراتب ارزنده تر از عبادت اشخاصی که ازدواج نکرده اند.

(قال رسول الله ﷺ : من سعادة المرء الزوجة الصالحة) .[214]

رسول اکرم ﷺ فرمود: از خوش بختی و سعادت مرد این است که زن با فضیلت و شایسته ای نصیبش گردد.

ازدواج و حفظ دیانت

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله ﷺ : من تزوج احرز نصف دینه) .[215]

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم ﷺ حدیث کرده که فرموده است: افراد با ایمانی که ازدواج می کنند، با این عمل نصف دین خود را از خطر مصون می دارند.

(قال ابو عبدالله علیه السلام : رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعة یصلیها اعزب) .[216]

حضرت صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز کسی که ازدواج کرده و همسر دارد، بر هفتاد رکعت نماز آن کس که دارای همسر نیست و با عزوبت به سر می برد، برتری و فضیلت دارد.

روش کلیسا: بر خلاف آن چه در تعالیم اسلام آمده است، اولیای کلیسا پاکی و تقدس را در عزوبت و تجرد می دانند و پیروان واقعی آنان عمل جنسی را پلید و ازدواج را باعث سقوط معنوی و انحطاط شئون روحانی می شناسند.

کلیسا و نظریه پولس

کلیسای اولیه در مورد نظریات پولس راه افراط را در پیش گرفت، آن قدر که تجرد، مفهوم تقدس پیدا کرد. مردها سر به بیابان نهادند تا با شیطان در

آویزند. حال آن که همین شیطان، ذهن و فکرشان را با توهمات شهوانی از خود می انباشت. [217]

اشخاص شریف قرون وسطی این غریزه را نتیجه و حاصل گناه نخستین مـی دانستند و چون چنین بود، از جسم و امیـال جسـمانی نفـرت داشـتند و شـادی محض و پاک و بی غش را فقط در تفکرات خلسه آمیز و فارغ از هرگونه شائبه جنسی می جستند. [218]

جای تعجب نیست که روحانیان همین که پیمان تجرد را می شکسـتند. و بـه زندگی ای که آن را معصیت آمیز می پنداشتند. روی می آوردند، به سـطحی بـه مراتب پایین تر و پست تر از سطح عوام الناس سقوط می کردند. [219]

وستر مارک، درباره ناپاکی و عصیان باری زناشویی و روابط جنسـی، مـوارد بسیاری را ذکر می کند. او می گوید: در نقاطی هم که از تـأثیر و نفـوذ مـذاهب بودا و مسیح برکنار بودند، همیشه کاهنانی وجود داشتند که عهد می کردند گـرد ازدواج نگردند. همچنان که در میان یهود، فرقه حسیدیم کلیه روابـط جنسـی را زشت و پلید می دانست. [220]

اشتباه فلاسفه

بدبختانه، نه تنها از نظر مذهبی پیروان کلیسا و معتقدین بـه بعضـی از ادیـان، زناشویی و ارضای غریزه جنسی را بد و پلید شناخته اند، بلکـه در گذشـته نیـز بسیاری از حکما و فلاسفه دچار اشتباه شده و به عنوان یک نظریه علمی، غرایز را محکوم نموده و آن ها را سد راه تعالی و تکامل بشر دانسته اند.

ادگارپش استاد فلسفه و روان شناسی می گوید:

قبل از فروید، اکثر فلاسفه و علمای اخلاق، غریزه ها را محکوم کرده بودنـد. یعنی صریحا یا ضمنا آن ها را عواملی می دانستند کـه انسـان را بـه خصـایص

حیوانی مرتبط می سازند و موکدا عقیده داشتند که دسترسی به هر شکل از تمدن، فقط به وسیله مبارزه لاینقطع با غرایز، که آن ها را ارواح حیوانی واقعی می نامیدند، میسر است.

به عبارت دیگر، این متفکرین می گفتند غریزه ها مانع تکامل بشریت می شوند و چنان چه وجود نمی دانستند، ایجاد یک زندگی اجتماعی مناسب و هم آهنگ مقدور بود. [221]

روش افراط و تفریط

طرفداران آزادی غرایز، عموما، و فروید و پیروانش، خصوصا، نیز درباره غریزه جنسی راه خطا پیموده و مانند اولیای کلیسا و گروهی از فلاسفه غرب، از واقع بینی باز مانده اند. با این تفاوت که رهبران کلیسا و همفکران از آن ها نسبت به روابط جنسی روش تفریط در پیش گرفته اند و با سختگیری های شدید و محدودیت های نابه جا، غریزه را سرکوب کرده و بر خلاف مصلحت، پیروان خود را از کامیابی های طبیعی و مشروع بازداشته اند. اما طرفداران آزادی غرایز، قیود اخلاقی و قانونی را در زندگی بشر زاید شناخته و روابط جنسی را آزاد گذارده اند. بر اثر این زیاده روی و افراط، از مرز مصلحت تجاوز نموده و به مناطق ممنوعه وارد شده اند و در نتیجه طرفداران خود را به انحراف و پلیدی آلوده نموده و به راه تباهی و فسادشان سوق داده اند.

عکس العمل سخت گیری ها

با توجه به این که بیشتر مردم اروپا و آمریکا پیرو آیین کلیسا بوده و قرن ها از محدودیت و محرومیت روابط جنسی رنج می برده اند، شاید بتوان گفت افراط و تفریط در شهوترانی و آزادی نامحدود روابط جنسی، که چندی است در

جهان غرب معمول شده، عکس العمل سختگیری ها و ناکامی های روزگار گذشته است.

اشتفن تسویک، این احتمال را درباره نظریه افراطی فروید مورد توجه قرار داده و درباره زیاده روی هایی که وی درباره غریزه جنسی نموده است، چنین می گوید: ممکن است که فروید، به طور کلی برای غریزه جنسی و تمایل تمتع، بیش از حدی که واقعا ارزش دارد، اهمیت قائل شده و در تسلط این غریزه، در تمام شئون زندگانی روحی بشر، راه افراط پیموده باشد، اما نباید فراموش کرد که فروید در عصری تعالیم خویش را آغاز نمود که به طور کلی غریزه جنسی را غیرمهم می گرفتند و نسبت به ارزش آن با نظر تردید نگاه می کردند. پس از افراطکاری فروید در حقیقت عکس العملی است نسبت به معتقدات زمان خودش و اگر در این زمینه افراط کرده است، برای این بوده که بدین وسیله سد عظیمیم را بشکند. (222)

نظر به این که فروید و پیروانش از گروه طرفداران آزادی غرایزند، در این جا، به منظور شناخت نظریه افراطی این گروه، پیرامون چند قسمت از سخنان فروید گفت و گو می شود. ضمنا به بعضی از انتقادهای دانشمندان نسبت به پاره ای از افکار وی نیز اشاره خواهد شد.

غرایز، نیروهای محرکی هستند که به قضای حکیمانه الهی بر اساس احتیاجات گوناگون زندگی در نهاد بشر آفریده شده اند و به اقتضای شرایط حیات تدریجا بروز می کنند و از قوه به فعلیت می آیند. به نظر دانشمندان، تعداد آن ها زیاد است و هر یک در جای خود نقش مستقلی دارد، ولی فروید از نظر زیستی، غریزه حب ذات و غریزه جنسی را دو غریزه اصلی و اساسی

شناخته و سایر غرایز را مرتبط به یکی از آن ها دانسته و از شاخ و بال های آن دو فرض کرده است.

دو غریزه اصلی

غرایز مختلف کدام اند؟ به این سئوال فقط با فرض مـی تـوان پاسـخ گفـت: فروید فرض های ذایل را پیشنهاد می کند.

بدوا، غریزه بقا، که موجب حفظ نفس و سپس غریزه جنسی، که از نقطه نظـر زیست شناسی (بیولوژی)، عهده دار بقای نوع است. [223]

طبقه بندی غرایز و تعداد آن ها، از نظر مؤلفین تفاوت دارد و هر کـس طبـق نظریه و سلیقه خود به این کار مبادرت ورزیده است. فرویـد بـا تعمـق در ایـن مسئله نتیجه گرفت که فقط باید غرایز ابتدایی وابسته به یک عمل بیولوژیـک را مورد ملاحظه قرار داد. تجزیـه و تقسـیم بیشـتر از آن غیـرممکن اسـت. بـدین ترتیب، او غرایز ابتدایی را به طور کلی بـه دو دسـته تقسـیم کـرد: 1 - غرایـز مربوط به صیانت ذات، 2 - غرایز جنسی. [224]

فروید در سخنان خود شعاع فعالیت غریزه جنسی را گسترش داده و مسـئله جنسیت را، که پایه اساسی مکتب اوست، به معنی وسیعی تفسیر و تبیـین نمـوده است. و در نتیجه، بسیاری از فطریات و غرایـز مسـتقل انسـانی را از مشـتقات غریزه جنسی به حساب آورده است. مهم تر آن که فرویـد ایـن غریـزه را پایـه اصلی تمدن و فرهنگ بشر می داند.

پایه اصلی تمدن

فروید مسئله جنسیت را بر بسیاری از عواطف و احساسات بشر مشتمل مـی سازد و اغلب فعالیت هایی را که سابقا غیرجنسی می دانستند، ناشی از جنسیت می داند. عشق مادری، و محبت فرزندی و برادری و رفاقت و دوستی، به عقیده

فروید از جنسیت مشتق هستند. روابط مادر با فرزند، معلم با شاگردان، و به طور کلی تمام ارتباطهای اجتماعی بین اشخاص، یا طبعا خصیصه جنسی دارند یا دارای اصل و ریشه جنسی هستند.

همچنین نمودهای مربوط به زیبایی و زیبایی شناسی، ابداع های هنری و شاهکارهای شعری و ادبی، یا دارای عوامل جنسی بوده و یا از عوامل ناشی از جنسیت ایجاد شده اند. (225)

فروید و پیروانش با تعمیم مسئله جنسیت، غریزه جنسی بشر را پایه تمدن و فرهنگ و همه افکار انسانی و تغییرات اجتماعی دانسته و کوشیده اند مسائل مختلف جامعه شناسی و تاریخی را از این راه حل کنند. (226)

انتقاد از نظریه فروید

بسیاری از دانشمندان محقق، سخنان فروید را درباره غریزه جنسی نادرست و غیرواقعی خوانده و فرضیه او را از نظر روان شناسی و جامعه شناسی مورد انتقاد شدید قرار داده اند.

مخالفین فروید نظریه او را در قضیه جنسیت مخالف با حقیقت می دانند و می گویند از نظر روان شناسی نباید در اهمیت غریزه جنسی این قدر غلو نماید و کلیه تظاهرات روحی ما را دست نشانده غریزه بهائم بداند. (227)

یکی از دانشمندان بزرگ در مورد عدم اولویت غریزه جنسی در کتاب خود می نویسد: مطالعه عاری از تعصب، به طور قانع کننده ای مدلل می سازد که این غریزه جنسی نیست که واقعا همه تحریکات اخلاق و رفتار بشر را فراهم می سازد، بلکه شخصیت انسان به وسیله شرایط تاریخی به وجود آمده و قرارگاه اجتماعی است که به اشکال تظاهرات غریزی را معین می کند. (228)

کودک و غریزه التذاذ

به نظر فروید، لذت طلبی و کامجویی که از جنسیت سرچشمه می گیرد، مخصوص افراد بالغ نیست، بلکه غریزه التذاذ در تمام ادوار زندگی وجود دارد و کودکان خردسال نیز به همان انگیزه پستان مادر را می مکند و انگشت خود یا پارچه و چوب را به دهان می گیرند و لذت می برند.

اطفال در آغاز زندگی از هر چیزی که خوششان بیاید آزادانه ملتذذ می شوند و خود را کامیاب می سازند، زیرا در آن موقع نه پابند مقررات طبیعی هستند و نه به قیود اخلاقی و اجتماعی مقیدند، اما طولی نمی کشد که دوره آزادی آنان سپری می گردد.

قیود تعلیم و تربیت و تذکرات پی در پی مادر و پدر، آن ها را محدود می کند، و هر چه بزرگ تر می شوند، محدودتر می گردند، زیرا قوانین طبیعی، اصول اخلاقی، مقررات اجتماعی، تعالیم مذهبی، و آداب و رسوم عمومی به آنان اجازه نمی دهد که در کامیابی و لذت جویی خودسر و آزاد باشند، بلکه تنها می توانند از لذایذ منطبق با موازین طبیعی و قانونی بهره مند گردند.

پیروی از مقررات

کسانی که خود را با مقررات خلقت و موازین اجتماعی تطبیق می دهند و نیروی جنسی خویش را در مجاری طبیعی و قانونی به کار می برند، وجدانی آرام و ضمیری مطمئن دارند. اینان می توانند ایام عمر خود را به خوبی طی کنند و از سلامت روح و آرامش خاطر برخوردار باشند. برعکس، اشخاصی که از نظر جنسی دچار انحراف طبیعی می شوند، یا تمایلشان به روش های غیرقانونی و اخلاقی معطوف می گردد و شرایط اجتماعی اجازه نمی دهد که شهوات خود را آزادانه و آن طور که می خواهند اعمال نمایند، به ناراحتی های روحی و

کشمکش های درونی مبتلا می شوند و ناکـامی هـا و تمـایلات پـس رانـده در ضمیرشان متراکم می گردد و رفته رفته دچار بیماری های روحی و عصبی مـی شوند.

غریزه مخزن انرژی های حیاتی و روحی انسان هستند. در بین آن ها، لیبیدو از لحاظ نیرو و قدرت جای مهمی را اشغال کرده است. ابراز آزادانه اغلـب ایـن غرایز با شرایط و اوضاع و احوال زندگی اجتماعی سازگار نیست. به طور کلی، همه تمدن ها در درجات مختلف، تاءسیسات و تشکیلات خانوادگی و اجتماعی خود را در جهت پس راندن غریزه ها از ابتدای زندگانی فرد به کار برده اند. [229]

امیال پس رانده

این سئوال پیش می آید که وضع امیال پس رانده چیسـت؟ آیـا معـدوم مـی شوند؟ یا متوقف می گردند؟ یا به طور ساده در یک گوشه وجـدان بـاطن قـرار می گیرند؟

شعور باطن

می توانیم به طور صریح و قاطع بگوییم که آن ها از بین نمـی رونـد و کلیـه امیال سرکوفته در شعور باطن به زندگی و شـعور خـود ادامـه مـی دهنـد. ایـن عوامل، که قیود و رسوم اجتماعی و اخلاقـی از بـروز آن هـا جلـوگیری کـرده است، در حیات انسان نفوذ و تـأثیر دارنـد و موجـب بعضـی از تعـارض هـای روحی می شوند که شعور آدمی بیش و کم از آن ها بی خبر است.

در بسیاری از موارد، این تعارض ها آن قدر شدید هستند که توازن و تعـادل شخصیت را زایل می سازند. به عبارت دیگر، تمایلات ممنوع کـه علـت اصـلی امیال پس رانده شده هستند، تغییرشکل داده و به صورت عـوارض بیمـاری در می آیند. ما این عوارض را امراض عصبی می نامیم. [230]

تمایلات واپس زده شده، پایگاه اساسی بحث های روان کاوی و روان پزشکی فروید است. او عقیده دارد وقتی تمایلات جنسی بر اثر محدودیت های اجتماعی یا عوامل دیگر سرکوب می گردند و به عقب رانده می شوند، در ضمیر باطن جای می گیرند و با فشارهای شدید خود، اختلالات درونی بار می آورند و آدمی را به بیماری های روحی و عصبی مبتلا می کنند.

سرکوبی غریزه خوددوستی

مثلا، دختر جوانی که بر اثر انفجار چراغ گاز در یک لحظه بینایی و زیبایی خود را از دست می دهد و با این رویداد غریزه حب ذاتش سرکوب می گردد، ممکن است از شدت نگرانی و ناراحتی های درونی به عارضه روانی دچار شود. یا پسر جوانی که دستش زیر دنده های ماشین قطع می شود و با این پیش آمد، غریزه صیانت ذاتش درهم می شکند، ممکن است پریشان فکری و بی قراری، خواب و آرام را از وی سلب کند و سرانجام کارش به دیوانگی بکشد.

واضح است که نابینا شدن چشم دختر و قطع دست پسر، باعث اختلالات روحی آن دو شده است و به هیچ وجه با غریزه جنسی آنان ارتباط ندارد، ولی با آن چه فروید گفته است که:

هر گاه پزشکی مواجه شد و با هر اختلال روحی، ولو جزیی، می تواند به طور حتم و یقین بگوید که واقعه غریب و غیرطبیعی در دستگاه غریزه جنسی و تمایلات شهوانی طرفش رخ داده است.

پزشک معالج موظف است بیماری روانی آن ها را از غریزه جنسی بداند و باید از راه روان کاوی و شناخت تمایل شهوی پس رانده درمانشان نماید.

یکی از مطالب غیرواقعی در فرضیه فروید این است که وی غریزه جنسی و تمایلات عقب رانده آن را منشاء تمام بیماری های روحی می داند. این سخن از

نظر روان پزشکی و روان شناسی مطرود و نادرست شناخته شـده و دانشـمندان بسیاری، از همین جهت، فرضیه فروید را مورد انتقاد قرار داده اند.

مخالفین فروید از نظر پزشکی می گویند: چرا علـت العمـل همـه انحرافـات روحی را در اختلال غریزه شهوانی تشـخیص داده و بـرای معالجـه اش از ایـن مبداء شروع کرده است. [231]

اشتباه فروید

اشتباه عظیم فروید این است که وی اختلالات روحی و عصـبی را ناشـی از تحولات غیرمتعارف غریـزه جنسـی مـی دانـد و در نتیجـه بـه عوامـل مـادی، اقتصادی و اجتماعی محیط هر شخص، که هر یک در شرایط زمـانی - مکـانی خاص می تواند موجد عوارض روانی باشد، توجه نمی کند.

مثلا کارگری که بر اثر بیکاری، فقر و گرسنگی زن و بچه به نـاراحتی هـای روحی دچار می شود، اولا عارضه روانی اش منشاء جنسی نداشته، ثانیا عارضه ای است مربوط به حال و گذشته نزدیک، نه گذشته دور کـودکی، ثالثـا صـرف اطلاع او از علت ناراحتی خویش نمی تواند و سلامت و اعتدال روانی اش را به وی بازگرداند. بدیهی است که پیدا کردن و درآمد کافی بیش از هر چیز در رفع ناراحتی اش مؤثر خواهد بود. [232]

فروید، بیش از حد غریزه جنسی را مهم شناخته و مکتب خویش را بر پایـه اصالت لذت و آزادی جنسیت بنیان گذاری نمـوده اسـت. او در کلمـات خـود، نیروی محرک جنسی را به اسم لیبیدو [233] نامگـذاری کـرده و آن را در زنـدگی بشر بزرگ ترین عامل کمیابی و لذت روحی شناخته است.

سعادت در نظر فروید

در نظر فروید، سعادت و خوشبختی هر انسانی وابسته به کیفیت مصرف لیبدوی فردی و خشنودی و لذتی است که از آن راه به دست می آورد. جالب آن که فروید، درباره کامیابی و مصرف نیروی جنسی لیبدو، آن چنان دچار اشتباه شده و از مبالغه پیموده است که حتی در مورد استعمال مواد مخدر و لذت جویی های مضر و ضدمصلحت نیز کلمه سعادت را به کار برده است.

به عقیده فروید، غریزه شهوانی اولین جوهر زندگی و عمیق ترین و شدیدترین غریزه روحی و شخصیت انسانی است. همان طور که جسم، تمایل غریزی به تغذیه دارد، روح هم طالب تنعم شهوانی است و همین تنعم شهوانی و غریزه اصلی (لیبدو) است که به منزله عطش سیراب نشدنی روح است. [234]

چگونگی مصرف نیروی جنسی

فروید پس از تحلیل روش های اساسی، که مردم به منظور نیل به سعادت عملی می سازند، نظریات خود را چنین بیان می کند:

سعادت مربوط به یک مسئله و آن طرز مصرف لیبیدوی فردی است.

در این جا هیچ توصیه ای برای همه ارزش ندارد و هر کس باید طریقه ای را که به وسیله آن می تواند خوش بخت شود، جست و جو کند. سعادت مربوط به میزان رضایت خاطری است که هر کس از جهان خارجی توقع دارد. [235]

به گفته فروید، عمل مواد تخدیرکننده برای تأمین سعادت و دورساختن ناکامی چنان مقامی دارد، حتی ملت ها، جهت آن مواد، جای مهمی را در مصرف لیبیدوی خود اختصاص داده اند. [236]

فروید که سعادت هر فردی را در مصرف آزادانه نیروی جنسی اش می داند، ضمن سخنان خود، به مقررات دینی و قوانین مدنی تاخته و آن ها را مورد انتقاد

قرار داده است. او می گوید: مذهب و تمدن سد راه آزادی غریزه جنسی و لذت طلبی شده و این محدودیت از ارزش زندگی کاسته و به سعادت بشر لطمه زده است.

انتقاد فروید از مذهب

ادگارپش، استاد فرانسوی می گوید:

انتقاد شدیدی که فروید به عمل می آورد، نسبت به مذهب است، زیرا به نظر او مذهب قدر آزادی را نمی داند و در این باره چنین می نویسد.

مذهب، به موضوع به سعادت و دوری جستن از رنج، به همه مردم راه های یکسانی را ارائه می دهد. فن یا تکنیک مذهب، تقلیل دادن ارزش زندگانی است. [237]

انتقاد از تمدن

استاد فرانسوی، درباره انتقادی کخه فروید از تمدن نموده، چنین می گوید: فروید نه تنها معتقد است که تمدن اصولا غرایز را سرکوبی می نماید، بلکه عقیده دارد که در این کار افراط می شود. به همین جهت، تمدن را شدیدا متهم می کند که از غریزه های جنسی با روشی خشن و نادرست جلوگیری می نماید و در این کار بیش از حد لزوم، سختگیری به عمل می آورد. انتخاب یک موضوع توسط فردی که به حد بلوغ رسیده باشد، منحصر به جنس مخالف است و اغلب رضایت خاطره های جنسی که در خارج از کادر توالد و تناسل حاصل می گردند، به عنوان فساد و تباهی منع می شوند.

تنها چیزی که تا کنون آزاد و از ممانعت مصون مانده است، عشق به جنس مخالف و عمل توالد است، که تازه آن هم زیر ضربت محدودیت قرار دارد. زیرا

اولا رابطه با جنس مخالف باید مشروع باشد، ثانیا هر کس باید به یـک نفـر از جنس مخالف اکتفا کند. [238]

بشر، به کشش غریزی، شیفته آزادی جنسی و عاشق لذت و کامیـابی اسـت، ولی حفظ زندگی اجتماعی و نیل به تکامل معنوی ایجاب مـی کنـد کـه غرایـز انسان محدود گردد و ارضای آن ها در حدود مصلحت فردی و اجتماعی انجـام پذیرد.

دو مطلب نادرست

به شرحی که توضیح داده شد، فروید دو مطلب نادرست و غیرواقعی را ضمن نظریه خود عرضه کرد: اول آن که گفت سعادت هر فـردی در کامیـابی و طـرز مصرف آزادانه نیروی جنسی اوست، دیگر آن که ارضای آزاد خـواهش جنسـی را شرط اساسی سلامت روان دانست و تصریح نمود همه افرادی که بـه بیمـاری روحی دچار می شوند، بر اثر سرکوب شدن غریزه لذت و واپـس رفـتن امیـال جنسی آن هاست.

زیان های نظریه فروید

فروید در نظریه خود به شهوت رانی و آزادی جنسی رنگ علمی و پزشـکی داد. تئوری او که موفق طبع حیوانی و هم آهنگ لذت طلبی و شهوات مردم بود، در جهان غرب سر و صدایی به راه انداخت. در افکار عمومی اثر می گذارد. در نسل جوان طرفداران بسیاری پیدا کرد، و بر اثر آن، از طرفی به عفت اخلاقی و تعالیم دینی لطمه وارد شد و از طرف دیگر، ارزش هـای قـانونی در نظـر مـردم متزلزل گردید و رفته رفته حکومت ها به موجب مقررات جدید، آزادی بیش از مصلحت به مردم دادند.

نظریه فروید، در واقع به منزله نهال سمی زهرآگینی بود کـه در افکـار مـردم نشانده شد و در طول ده ها سال، با قلـم و بیـان طرفـداران آن نظریـه آبیـاری گردید و اینک در بعضی از نقاط، بیش و کم به ثمر رسیده، ولی بدبختانـه میـوه تلخ و کشنده به بار آورده است.

جوانان بدبخت شده

در چند سال اخیر، عده ای از جوانان آمریکا و اروپا به تئوری فروید جامـه تحقق پوشاندند و فرضیه وی را عملا پیاده کردند و طبق نظریه او کلیه موانـع را از سر راه تمایل جنسی خود برداشتند. به کلیه مقررات دینی و قانونی و اخلاقی پشت پا زدند، و همه آداب و رسوم اجتماعی را ترک گفتند. برای جلـب انـواع لذایذ و ارضای آزاد غریزه جنسی، قید و بندها را گسستند و از مرزهای ممنوعه عبور نمودند و تمام خواهش های نفسانی خویش را، آن طور که می خواسـتند، برآورده ساختند. ولی بر خـلاف نظریـه فرویـد، اینـان نـه تنهـا بـه سـعادت و خوشبختی نایل نیامدند، بلکه سمبل بدبختی و سیه روزی شـدند و در مـنجلاب فساد و تباهی سقوط کردند.

شعار آزادی عشق

گروهی که بر روی پرچم آزادی عشق را نوشته بودند، تبدیل بـه موجـوداتی با ارزش های سردرگم می گردند. در میان آنان، انواع و اقسام اعمال جنسـی از قبیل رابطه مرد با مرد، زن با زن و حتی اعمال جنسی دسته جمعی به چشم مـی خورد. روابط جنسی در همه جا جایز اسـت. روز روشـن، در پـارک هـا، زیـر درختان و یا هر جای دیگر که باشند.

برای آن ها اهمیتی ندارد که در آن هنگام در معرض دید سایرین قرار گیرند.

مجله Neuerevue در شماره 12 نـوامبر 1967 خـود مـی نویسـد: بـرای دختران، بهشت آزادی خیلی زود به دوزخ تبدیل مـی یابـد، زیـرا بـرای ادامـه حیات و به خصوص جهت کسب مواد مخدر مورد نیاز مجبور به فاحشگی مـی گردند. در آن صورت، دیگر نمی توانند آن طور که از ایده آزادی عشـق انتظـار داشته اند، شخص مورد علاقه خویش را بیابند، بلکه ناگزیرند به آن چـه پـیش می آید، تن در دهند و برای تحمل نمودن چنین وضعی، نیاز شدیدتر به استعمال مواد مخدر یافته و برای به دست آوردن آن احتیاج به مردان جدیدی نیز دارند.

امراض مقاربتی

امراض مقاربتی میان ایـن گـروه در برنامـه روزانـه قـرار دارد. سـیفیلیس و سوزاک به وضع وحشتناکی گسترش یافته و بسیاری از آنان به قدری بی تفاوت هستند که برای معالجه حتی به بیمارستان مراجعـه نمـی کننـد زیـرا بـه خیـال خودشان برای امروز زنده اند و آنان را با فردا کاری نیست. در مراکز این گـروه هر روز طفلی متولد می شوند که با مرض مقاربتی پا به دنیا نهاده اند.

در سانفرانسیسکو، مرکز اصلی نهضت این گـروه، امـراض مقـاربتی و در دو سال اخیر به شش برابر افزایش یافته اسـت. در لـوس آنجلـس، در بـین آنـان امراض مقاربتی شش برابر بیش از سایر اهالی شهر وجود دارد.

بنا به اظهار روبین لوگار، مشاوره اداره بهداری لوس آنجلس، شانس هر یک از این گروه، که آزادی عشق را اشعار خود قـرار داده، بـرای ابـتلا بـه بیمـاری سوزاک یا سیفیلیس و یا حتی هر دو با هم صددرصد می باشد. (239)

وحشتناک ترین جنایت

شاید شما از تراژدی اندوهبار دوشیزه 18 ساله، لینـدا پاتریـک، مطلـع شـده باشید که در نوامبر 1967، در یک پارتی مواد مخدر، در زیرزمین محلـی واقـع

در نیویورک چهار بار مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به وضع فجیعی بـه قتـل رسیده است. کارمند کمیسیون جنایت در نیویورک اظهار داشت ایـن وحشـتناک ترین قتلی بود که تا به حال دیده بودیم. [240]

(قال علی علیه السلام : من تسرع الی االشهوات تسرع الیه الافات). [241]

علی علیه السلام فرموده است: آن کس که در شهوات تندروی کند، آفات و بلایا نیز با سرعت به سوی او می شتابد.

(و عنه علیه السلام : ولوع النفس باللذات یغوی و یردی). [242]

و نیز فرموده است: حرص شدید به لذایذ و مشتهیات نفسانی، آدمی را گمراه می کند و از راه سعادت و رستگاری منحرف می سازد و سرانجام باعث هلاکت و نابودی او می شود.

انسان بی بندوبار هرگز به عقابی که در فضای بی کـران آسـمان در جـولان باشد، شبیه نیست، بلکه بیشتر به سگی می ماند که از مسکن خود فراری است و تصادف او را در میان هیاهوی اتومبیل ها به هر طرف می کشاند.

بلاشک او نیز مانند سگ می تواند به هوای دل خود رفتار کند و به هـر جـا که می خواهد برود، ولی هر چه می رود، گم گشته تر است، زیرا نمـی دانـد بـه کجا برود و چگونه خود را از خطراتی که در پیرامون دارد حفظ کند. [243]

بزرگ ترین عامل بدبختی

هوی پرستی و پیروی بی قید و شرط از شهوات و تمایلات نفسـانی، بـزرگ ترین عامل سیه روزی و بدبختی بشر است. اولیای گرامـی اسـلام ایـن مطلـب اساسی را ضمن روایات بسـیاری خاطرنشـان نمـوده و پیـروان خـود را از آن برحذر داشته اند.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل). [244]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: برای امت خود از دو چیز بیش از هر چیز خائف و ترسانم، اول هوای نفس و دوم آرزوی دراز.

اطاعت از هوای نفس

(قال الجواد عليه السلام: من اطاع هواه اعطى عدوه مناه). [245]

امام جواد عليه السلام فرموده است: کسی که از هوای نفس خود اطاعت نماید، با این عمل تمنیات دشمن خود را برآورده ساخته است.

(قال علی عليه السلام: طوبى لمن غلب نفسه و لم تغلبه و ملك هواه و لم تملكه). [246]

علی عليه السلام فرموده است: سعادتمند کسی است که همواره بر نفس خود غالب باشد و نفسش بر او مسلط نگردد. او مالک هوی و تمایلات خود باشد و هوای نفس بر وی حکومت نکند.

پیامبران و رهبران مردم

پیامبران الهی در طول قرون و اعصار مجاهده کردند و تا آن جا که قدرت داشتند، مردم را به راه خداپرستی و وظیفه شناسی هدایت نمودند و راه تزکیه نفسی را به آنان آموختند. تربیت یافتگان مکتب انبیا موفق شدند با نیروی ایمان و اخلاق بر هوای خود غلبه کنند عنان غرایز سرکش و متجاوز را در دست گیرند، خواهش های نفسانی خویش را در حدود مصلحت برآورده سازند و انسان واقعی باشند. ولی دنیای امروز مرتکب خطای بزرگی شد و به اسم آزادی، مرزهای مصلحت را در هم شکست و زمینه خودسری و طغیان غرایز را آماده نمود و بشر را از اوج فضایل انسانی، به حضیض شهوات حیوانی تنزل داد.

آزادی بی تناسب

دکتر کارل می گوید:

همه کس در پی زندگی، بر وفق تفنن خویش است. این میل در انسان فطری است، ولی در ملل دموکراتیک این تمایل بی تناسب شدت یافته و به حد زیان بخشی رسیده است. فلاسفه قرون روشنایی بودند که در اروپا و آمریکا نهال چنین آزادی بی بندوباری را کشتند و به نام منطق، سنن و اصول را مسخره گرفتند و هر نوع الزامی را نامعقول و نکوهیده تلقی کردند و از این جا آخرین مرحله نبرد علیه اصولی که نیاکان ما در زندگی از آن پیروی می کردند و به مدد مذهبی پای بند آن بودند، آغاز گردید. (247)

افراط در لذت خواهی و شهوت رانی، نه تنها به اساس انسانیت لطمه می زند و آدمی را از تعالی روانی و تکامل معنوی باز می دارد، بلکه زندگی مادی را نیز دچار بی نظمی و اختلال می کند و خانواده و اجتماع را با ناسازگاری و تشاجر مواجه می سازد و مصائب سنگین و غیرقابل جبرانی به بار می آورد.

لذت جویی زیان بخش

آزادی غریزه جنسی و لذت جویی بی قید و شرط، که هدف مکتب فروید است، دنیای اروپا و آمریکا را به مشکلات عظیمی گرفتار کرده و خانواده ها را سخت نگران ساخته است. بی قیدی در ارضای شهوات و جلب لذایذ، نه فقط جوانان غرب را در معرض سقوط و تباهی قرار داده، بلکه نوجوانان خردسال نیز از عوارض شوم آن برکنار نمانده اند.

نیوزویک: در آمریکا رواج آمیزش جنسی بین خردسالان، خانواده ها را به وحشت انداخته است. این مسئله، که یکی از حادترین مشکلات داخلی آمریکا پس از افرونی استعمال مواد مخدر و تبعیضات نژادی درآمده است، موجب نگرانی شدید والدین و مسئولین مدارس و مقامات دولتی شده است.

به طوری که آمار نشان می دهد، در هر ماه تعداد زیادی از دختران کمتر از 15 سال حامله می شوند و چون پزشکان به علت صغر سن از سقط جنین آن ها خودداری می نمایند، ناچار صاحب فرزند می شوند. در هفته پیش یک دختر 12 ساله، که از یک پسر 14 ساله حامله شده بود، بر اثر خودداری اطبا از سقط جنین او خودکشی کرد. اطبا سقط جنین را برای خردسالان خطرناک دانسته و معتقدند که زیان های فراوانی در آینده برای آن ها ایجاد می کند و ممکن است برای همیشه نازا شوند. از طرف دیگر، بی بندوباری و آزادی معاشرت، اختلاط پسر و دختر در دبستان ها و دبیرستان ها، هر روز بر تعداد خردسالان حامله می افزاید. تنها در یک ماه گذشته، 150 دختر کمتر از 15 سال در سراسر آمریکا برای سقط جنین به کلینیک ها مراجعه کرده اند. انتشار این آمار، وحشت بزرگسالان را دو برابر کرده است. [248]

طفل پنج ساله و بیماری سوزاک

لندن: یک پسر پنج ساله برای معالجه سوزاک تحت درمان قرار گرفت. یک دختر 9 ساله او را آلوده کرده است. این حادثه یکی از علائم توسعه سریع و وحشت آور سوزاک در میان جوانان کشورهای غربی است که اکنون به کودکان هم رسیده است. [249]

لذت طلبی و کامجویی از مواد مخدر، که فروید در نظریه خود کلمه سعادت را در مورد آن ها نیز به کار برده، یکی دیگر از مصیبت های بزرگ دنیای امروز است. این بلای خانمان سوز، که دشمن خوش بختی و سعادت بشر است، مانند یک بیماری خطرناک در جهان غرب نفوذ کرده و پیوسته پیشروی می کند و جهان شرق نیز کم و بیش به آن مبتلا شده است.

جنایت برای هروئین

پاری ماچ: بیش از نیمی از ششصد هزار معتاد آمریکایی در نیویورک به سر می برند. وجود همین معتادان است که نیویورک را به صورت ناامن ترین و خطرناک ترین شهرهای جهان درآورده، به قسمی که هیچ کس جراءت ندارد از غروب به بعد در خیابان های خلوت شهر قدم بزند. مواد مخدر در آمریکا، نه فقط خواستاران آن را به دیار نیستی می فرستد، بلکه مردم بی گناه و کسانی را هم که هنگام حمله، کم ترین حرکت دفاعی از خود نشان دهند، به قتل می رساند. نیمی از جنایاتی که در نیویورک صورت می گیرد، به خاطر هروئین است. معتادان برای تهیه پنجاه دلار پول هروئین، به مردم حمله مسلحانه می کنند. (250)

مرگ بر اثر مواد مخدر

یک جوان 19 ساله نیویورکی، دیروز بر اثر استعمال بیش از حد مواد مخدر درگذشت. او چهارمین جوانی است که در هفته اخیر به علت استعمال مواد مخدر در نیویورک فوت می کند. از ابتدای سال جاری تا کنون سی و دو نفر دیگر نیز به همین ترتیب در نیویورک درگذشته اند، تعداد قربانیان جوان مواد مخدر در دو ماه اخیر، بیش از کل تعداد آن ها در سال قبل بوده است.

دکتر جولین، مدیر مجمع اودیسه به طور تخمین گفت: تا به حال در سال جاری، 130 نیویورکی از جمله 33 جوان کمتر از 20 سال، بر اثر استعمال زیاد مواد مخدر درگذشته اند. او گفت: اگر این ملت نابود شود، علت آن یک بمب نخواهد بود، بلکه نابودی وی با مواد مخدر صورت خواهد گرفت. (251)

دو جوان 19 و 21 ساله، در هلند، به علت استعمال بیش از اندازه مواد مخدر مردند. پلیس، جسد این جوان ها را در آپارتمان آن ها در آمستردام پیدا کرد.

پلیس پس از بازرسی اطاق های آپارتمان، ده ها جعبه حـاوی سـرنگ، آمپـول های مرفین، قرص های کوکائین و ال. اس. دی و همچنین مقـدای حشـیش بـه دست آورد.

دزدی برای کامرانی

به موجب اخبار جراید، دیرزمانی است که در دنیای غرب بعضـی از جوانـان خام و بی تجربههه، دوز از چشم پدران و مادران خود با افراد پلید و آلوده طرح رفاقت می ریزند و بر اساس آزادی غریزه جنسی، برای کامرانی و نیل به لـذت های زیان بخش به انحراف می گرایند و احیانـا در راه دزدی و اعمـال خـلاف عفت قدم می گذارند و با زشتکاری و رفتار ناپسند، آبـروی اجتمـاعی خـود و شرف خانوادگی خویش را یک جا بر باد می دهند.

بدبختانه، این لذت طلبی های افراطی و مضر، اخیرا از جهان غرب به محـیط شرق نفوذ کرده و بعضی از جوانان ما نیز بیش و کم بـه آن روش هـای خـلاف مصلحت گراییده اند. در این جا به طور نمونه، به چند خبر کوتاه اشاره می شود.

رستوران به جای مدرسه

اخیرا مأموران پلیس اطلاع حاصل کرده اند که یکـی از کافـه رسـتوران هـا پاتوق عده ای از دختران و پسران دبیرستانی شده و این افراد به جای رفتن بـه مدرسه و شرکت در کلاس درس، به این کافه رسـتوران رفتـه و در آن جـا بـه رقص و تفریح می پردازند.

ساعت 3 بعدازظهر مأمورین کلانتری برای کشف چگـونگی امـر، وارد کافـه رستوران شدند و دیدند گروهی از دختران دبیرستانی کیف و کتاب خود را روی میز گذارده و به اتفاق گروهی از پسران مشغول رقص و پایکوبی هستند.

مأموران به منظور پیشگیری از این وقایع، در آینـده، کـه مسـتقیما اعتبـار و حیثیت خانواده ها را تهدید می کند، این دختران را که تعدادشان 15 نفر بود، بـه کلانتری بردند. آن ها در کلانتری اعتراف کردند که به وسیله پسران اغفال شـده و به بهانه رفتن به مدرسه، به کافه رستوران رفته و مشغول رقص شده اند. [252]

سرقت اتومبیل

افزایش میزان بزهکاری بـین نوجوانـان و کشـیده شـدن آنـان بـه راه هـای ناصواب، پلیس را واداشت پیرامون این موضوع تحقیق کند. این تحقیقات نشـان داد اکثر این بزهکاران، که متاءسفانه در سنین پایین 18 سالگی هستند، از آزادی بیش از حدی برخوردارند. این آزادی آن ها را به اماکن نامطلوب سوق می دهد و چون ورود به این اماکن مستلزم پول خرج کردن است، لـذا آن هـا را بـه راه های ناصواب، من جمله سرقت و خاصـه سـرقت اتومبیـل یـا سـرقت وسـایل یدیکی وسایل نقلیه کشانده می شوند و عده ای سودجو نیز راه را برای انحـراف بیشتر این جوانان هموار می کنند.

سخنان یک پدر

پدر یک دختر و پسر دبیرستانی می گوید: من هم مثل هر پدر خوش خیـال دیگر، خاطرجمع بودم که فرزنـدانم در سـاعاتی کـه خانـه نیسـتند پشـت میـز دبیرستان نشسته اند. اما وقتی در روزنامه خواندم که بچـه هـا بـه علـت سـهل انگاری می توانند در ساعات درس به دانسینگ و کافه تریا بروند و احیانا، طبق اعلام پلیس، برای جبران کسری مخارج رفتن به این اماکن و همچنین حشیش و امثال آن دست به دزدی اتومبیل و سرقت لوازم یدکی می زنند، پشتم لرزید. [253]

مستی دو دختر محصل

دو دختر که صبح امروز پس از صرف مشروب در سربند شمیران به تظاهرات مستانه پرداخته بودند توسط مأموران پلیس به بیمارستان مسمومین تهران انتقال یافتند. این دو دختر 18 ساله دانش آموز کلاس ششم طبیعی یکی از دبیرستانهای تهران هستند. آن ها همراه دو جوان، در ساعات درس به سربند شمیران رفته و در یکی از کافه ها به مشروب خواری پرداخته بودند و پس از نوشیدن ودکا از حال طبیعی خارج شدند و وضع کافه رستوران را به هم زدند. پلیس هر دو دختر را که دچار مسمومیت شدید الکل شده بودند، به بیمارستان رضا پهلوی منتقل کرد و از آن جا، آن ها را برای معالجه کامل به بیمارستان مسمومین به تهران انتقال داد. (254)

نمونه های انحراف

این وقایع ناگوار و تاءثربار، روشنگر این حقیقت است که بعضی از پسران و دختران جوان، هم مانند جوانان منحرف غرب در ارضای غریزه التذاذ و آزادی شهوت به راه افراط گرائیده و در معرض بدبختی و سقوط قرار گرفته اند. بدون تردید، یک قسمت از ناسازگاری ها و اختلافاتی که هم اکنون در بعضی از خانواده ها وجود دارد، ناشی از زیاده روی این قبیل جوانان در کامجویی و لذت یابی است.

والدین و فرزندان منحرف

پدران و مادران از رفتار نادرست و زیان بخش اینان سخت ناراضی و خشمگین اند. فریاد می زنند، و تندی می کنند، و بد می گویند، زیرا از یک طرف می بینند فرزندان جوانشان، که میوه زندگی و محصول عمر آن ها هستند، از دست می روند و بر اثر فساد اخلاق و آلودگی به شهوات مضر، دچار سیه

روزی و بدبختی شده و راه سقوط و تباهی در پیش گرفته اند، و از طرف دیگر مشاهده می کنند که این فرزندان نادان به شرف اجتماعی آنان آسیب رسانده و دامن پاکشان را لکه دار نموده اند و با رفتار زشت نادرست خویش، برای خانواده و فامیل خود رسوایی و بدنامی به بار آورده اند.

این قبیل جوانان منحرف و آلوده دامن، همواره در معرض مشاجره و اختلاف اند. خانواده و اجتماع برای آنان محیط تنفر و انزجار و میدان جنگ و ستیز است. نه پدران و مادران به آن ها روی سازگاری و حسن تفاهم نشان می دهند و نه افراد جامعه با آنان به گرمی و احترام برخورد می کنند.

کامجویی های بی حساب

افراط در کامجویی و ارضای بی حساب غریزه التذاذ، از عوامل فساد و تباهی بشر است. جوانانی که برای دست یافتن به لذایذ هر چه بیشتر، به مقررات اخلاقی و قانونی پشت پا می زنند و مصلحت های مادی و معنوی را نادیده می گیرند، خیلی زود به اشتباه خود پی می برند و از کارهای ضدعقلانی خویش پشیمان می شوند، ولی اغلب موقعی متوجه می گردند که راه برگشت ندارند.

رسول اکرم ﷺ، ضمن سخنان خود، این قبیل جوانان لاابالی و گناهکار را دیوانه خوانده است:

سرپیچی از اوامر الهی

(مر برسول الله ﷺ رجل و هو فی اصحابه فقال بعض القوم مجنون، فقال ﷺ : بل هذا رجل مصاب، انما المجنون عبد او امة ابليا شبابهما فی طاعة الله).

(255)

رسول اکرم ﷺ با جمعی از اصحاب خود بود که مردی از کنار آن ها عبور کرد. بعضی او را می شناختند گفتند دیوانه است. رسول اکرم ﷺ فرمود: این

مرد به بلیه ای مبتلا است. دیوانه آن زن و مردی است که جوانی خود را در غیر اطاعت الهی صرف کرده باشند.

لذت طلبی های بی حساب و شهوت رانی های جنون آمیز، در دنیای کنونی، منشاء مشکلات عظیمی شده و در خانواده ها و جوامع بشری بین جوانان و بزرگسالان، زنان و شوهران، والدین و فرزندان و دیگر افراد، ناسازگاری و اختلاف، تندی و پرخاش، مجادله و خشونت، زد و خورد، و احیانا جرم و جنایت به وجود آورده است.

زنان و شوهران لاابالی

گاهی شوهران لاابالی و شهوت پرست، زنان پاکدامن و کودکان خردسال خویش را ترک می گویند و به منظور کامیابی و لذت جویی، تمام موازین دینی و قانونی و اخلاقی را پایمال می کنند.

گاهی زنان پلید و آلوده دامن، در غیاب شوهر، بچه های کوچک خود را در خانه رها می کنند و برای ارضای نامحدود غریزه التذاذ خود، به جوان ناپاکی مانند خویش می پیوندند و تمام وظایف ایمانی و انسانی را نادیده می گیرند.

والدین و فرزندان گناهکار

گاهی پدران و مادران متجری و گناهکار، برای لذت بیشتر و کامجویی زیادتر، به اعمال ننگین و شرم آوری دست می زنند.

فرزندان جوان که شخصیت و آبروی خود را در معرض خطر می بینند، تهییج می شوند، در برابر آنان می ایستند، با خشونت و پرخاش سخن می گویند، و محیط خانه به صحنه جنگ مبدل می گردد.

گاهی دختران و پسران جوان در راه جلب لذایذ نامشروع، مرتکب اعمال کثیفی می شوند. پدران و مادران ناراحت و خشمگین می گردند. به فرزندان، با

شدت تعرض می کنند. کار به مجادله و ستیز می کشد و گاهی منجر به جـدایی جوانان از والدین می گردد.

گاهی شهوت پرستان افراطی به منظور کامرانی و ارضای التذاذ، تجاوزکـاری های خود را متوجه جامعه می کنند و با زنای به عنف، دزدی، حملـه مسـلحانه، آدم کشی و جنایت، باعث تضاد و تشاجر می شوند و در اجتماع اخـتلال و بـی نظمی به وجود می آورند.

هروئین و بزهکاری

پاری ماچ: تا دیروز هالم و برونکس مرکز مواد مخدر بـود، ولـی امـروز بـه سایر محلات نیویورک هم رخنه کرده است. مواد مخدر مـدارس را تهدیـد مـی کند و در هر هشت دقیقه یک نفر را به سوی مرگ می فرستد.

از سیصد هزار معتاد به مواد مخدر، که در نیویورک بـه سـر مـی برنـد، 125 هزار نفرشان به هروئین اعتیاد دارند و این عده جهـت تـأمین هـروئین مصـرفی خود، روزامه به بین پنجاه تا صد دلار پول نیازمندند.

قسمت اعظم جنایاتی که در نیویورک صورت می گیرد، لخت کردن رانندگان تاکسی، حمله تاکسی، حمله مسلحانه به افراد عادی، کیف زنی، حمله بـه خانـه های خلوت و نظایر این ها زیر سر همین معتادان به هروئین است.

آمار جنایی در نیویورک نشان می دهد که در ده ماهـه اول 1972، بـالغ بـر 368 هزار فقره جنایت بزرگ، از قبیل آدم کشی، تجاوز، حمله مسلحانه و غیره صورت گرفته است. (256)

تعدیل غریزه جنسی

از مجموع بحث، این نتیجه به دست آمد که انـدازه گیـری غریـزه جنسـی و تعدیل تمایلات بشری، یک ضرورت قطعی در زندگی فردی و اجتماعی بشـر از

عوامل مهم سازگاری در خانواده و اجتماع است. عقل و علم، دین و تقوا، اخلاق و فضیلت، و خوش بختی و سعادت، ما را ملزم می کند که از لذت طلبی های افراطی و آزادی نامحدود غریزه جنسی چشم پوشی کنیم. به مقررات قانونی و اخلاقی تن در دهیم، و خواهش غریزه التذاذ را در حدود موازین و معیارهای مصلحت برآورده سازیم.

به شرحی که توضیح داده شد، اولیای کلیسا و بعضی از فلاسفه غرب در مورد تمایل جنسی راه تفریط در پیش گرفته و واپس زدن امیال غریزی را عملی مستحسن و راجح شمرده اند.

فروید و پیروان او به راه افراط گراییده و مصرف آزادی نیروی جنسی را معیار خوشبختی و سعادت بشر دانسته اند. این هر دو نظریه در مکتب آسمانی قرآن شریف مطرود و محکوم شناخته شده است.

روش عادلانه اسلام

اولیای گرامی اسلام، از طرفی عزوبت را، که واپس زدن امیال جنسی است، مذموم خوانده و آن را تقبیح کرده اند و از طرف دیگر، آزادی بی قید و شرط غریزه را، که مستلزم بی عفتی و شهوات زیان بخش است، نیز ممنوع نموده و پیروان خود را از آن برحذر داشته اند و بین این دو روش ناصحیح و غیرمعتدل، امر ازدواج و کامیابی های مشروع را که وسیله صحیح ارضای غریزه جنسی است. مورد حمایت قانونی و اخلاقی قرار داده و مسلمین را به انجام آن سنت مقدس ترغیب نموده اند.

مصونیت از افراط و تفریط

این روش صحیح و عادلانه، که هم آهنگ آیین خلقت و موافق مصلحت های فردی و اجتماعی است، می تواند مردم را در مورد غریزه جنسی از هر

گونه افراط و تفریط باز دارد و موجبات خوش بختی و سعادت آنـان را فـراهم آورد.

7 - برتری طلبی و ناسازگاری

(تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فساد) .
قرآن کریم

تجاوز به حقوق دیگران

همان طور که تکریم شخصیت افراد، سبب جلب محبت و دوستی و مایه سازگاری بزرگسالان و جوانان است، اهانت و تحقیر شخصیت آنان نیز منشاء دشمنی و عداوت و باعث ناسازگاری و تضاد خانوادگی و اجتماعی است.

همان طور که احترام به حقوق طبیعی و اجتماعی مردم، موجب همکاری و حسن تفاهم است و اعضای خانواده و اجتماع را با هم مرتبط می کند، تجاوز به حقوق و حدود آنان نیز موجب اختلاف و پراکندگی است و در محیط خانواده و در اجتماع جنگ و ستیز به بار می آورد.

علل و عوامل متعددی می تواند در انسان ها اثر بگذارد و بر خلاف حق و فضیلت آنان را وادارد که به شخصیت دگران بی احترامی و اهانت کنند. به حقوق و حدودشان تجاوز نمایند، و باعث بی نظمی و اختلال گردند. یکی از آن عوامل که بدون مبالغه می شود و گفت از علل مهم این موضوع است، قدرت طلبی و ریاست خواهی است.

برتری جویی خودخواهان

قسمتی از مشاجرات و ناسازگاری های که در خانواده و اجتماع بروز می کند و گاهی مفاسد سنگین به بار می آورد، از برتری جویی و تفوق طلبی افراد خودخواه سرچشمه می گیرد. برای توضیح مطلب، در این پیرامون آن بحث و گفتگو می شود.

غریزه قدرت طلبی و برتری جویی، یکی از غرایز نیرومندی است که در نهاد آدمیان آفریده شده است. به نظر بعضی از دانشمندان، این غریزه بزرگ ترین محرک بشر در فعالیت های اجتماعی است و قدرتش از سایر غرایز انسان بیشتر است. غریزه قدرت طلبی، از دوران کودکی فعالیت خود را آغاز می کند و تا روزگار پیری و پایان عمر همچنان در ضمیر آدمی فرزندان و مشتعل باقی می ماند.

بنا نظر آدلر، تجربه و مشاهده کودک در مقایسه خود با جهان غیر از خود، احساس زبونی، ناتوانی، و برخورد با موانع است.

کودک ملاحظه می کند که افرادی مستقل و نیرومند در اطراف وی رفت و آمد می کنند. آن ها قادرند به میل خود همه کاری را انجام دهند و برعکس، او قادر نیست حتی خود را سرپا نگاه دارد و حرکات خویش را در اختیار گیرد.

تنها آرزوی کودک

تنها کوشش و آرزوی وی این است که مانند دیگران بتواند سر پای خود بایستد و گریبان خویشتن را از چنگ قدرت دگران و ناتوانی بی انتهای خویش برهاند. به عبارت دیگر، در نظر او قدرت و توانایی نخستین خیر و ضعف و زبونی تنها شر مزاحم است. بدین ترتیب، کوشش طبیعی و اصلی فرد در زندگی چیزی جز تلاش برای رهایی از ضعف و دسترسی به قدرت نیست. [257]

علاقه به قدرت

راسل می گوید:

کودک چون قدرت چندانی ندارد، همواره در آرزو و در پی تحصیل آن است. عشق و علاقه به کسب قدرت است که طفل را بر آن می دارد که عضلات خویش را پرورش دهد و به درس بچسبد. به گمان من، کنجکاوی و میل به

کسب دانش را باید از متفرعات عشق به تحصیل قدرت محسوب داشت. اگر توانایی، توانایی است، در این صورت عشق به کسب دانش، علاقه به کسب قدرت نیز هست. (258)

مردم از نظر کشش روحی و تمایلات نفسانی با یکدیگر متفاوت اند. به همین جهت، هر فردی به طبع ابتدایی خود مایل است غریزه قدرت طلبی خویش را از راهی که بیشتر با خواهش های درونی اش سازش دارد، ارضا نماید. بعضی دوستدار ثروت اند و غریزه قدرت خود را در جمع مال اقناع می نمایند بعضی عاشق علم اند و به وسیله فراگرفتن دانش، خود نیرومند می کنند. بعضی خواستار محبوبیت اجتماعی و نفوذ در افکار مردم اند و از راه جاه طلبی به قدرت دست می یابند، و بعضی با ورزش و نیل به مقام قهرمانی، به خواهش قدرت خود جامه تحقق می پوشند. بعضی شیفته ریاست و فرمانروایی هستند و غریزه قدرت طلبی خویش را در حکومت کردن بر این و آن پیاده می کنند. موضوع بحث ما در این فصل، ریاست طلبی و ارضای غریزه قدرت، از راه حکومت بر دگران است.

ریاست طلبی

گر چه قدرت زمامداران و صاحبان مقام در خانواده ها و جوامع بشری یکسان نیست و قلمرو حکومت و فرمانروایی آنان از نظر کمیت و کیفیت با یکدیگر متفاوت است، ولی در تمام موارد، معیار اساسی ریاست و حکمرانی، در هر درجه و مقامی که باشد، یک چیز است آن ارضای غریزه قدرت طلبی و برتری جویی است.

فرونشاندن عطش قدرت

بزرگسال یا جوانی که می خواهد در محیط خانواده حکومت کند، کدخدایی که فکر ریاست یک روستا را در سر می پرورد، مدیری که علاقه دارد در کارخانه رئیس کارگران و کارمندان باشد، کسی که مایل است به فرمانروایی یک محله یا یک شهر دست یابد، و خلاصه هر کس که به هر مرتبه ای از مراتب ریاست و فرمانروایی ابراز علاقه می کند، برای این است که عطش قدرت خود را فرو نشاند و خواهش غریزه قدرت طلبی خویش را برآورده سازد.

نکته قابل ملاحظه آن که بعضی از افراد در خانواده و اجتماع واجد شرایط فرمانروایی هستند. اینان روی لیاقت و شایستگی، یا بر اثر اوضاع و احوالی که به نفعشان پیش می آید، مستقیما قدرت را در دست می گیرند و غریزه خویش را ارضا می نمایند. بعضی که خود را واجد شرایط لازم نمی دانند، به صاحبان قدرت می پیوندند و با وابستگی به آنان، خود را نیرومند می کنند و بدین وسیله خواهش تفوق طلبی خویش را برآورده می سازند.

جلب توجه صاحبان قدرت

گاهی در محیط خانه، نوجوانان و کودکان، برای کسب قدرت، می کوشند که نیرومندترین افراد خانواده را به خود متوجه سازند و با اطاعت از دستورهای وی، رضایت خاطرش را جلب کنند تا با پشتیبانی او قدرتی به دست آورند و غریزه تفوق طلبی خود را ارضا نمایند.

گاهی در محیط اجتماع، بعضی از افراد، برای کسب قدرت محلی یا سلطه صنفی یا پیروزی های اجتماعی و دیگر اموری نظایر این ها به پناه صاحبان قدرت می روند و به اطاعتشان تن می دهند تا در پرتو آنان قدرتمند شوند و بدین وسیله تمایلات غریزی خویش را اقناع کنند.

رهبران و پیروان

انگیزه قدرت به دو صورت متمایز نمودار می گردد. یا به حالت باز و صریح در رهبران جلوه می کند و یا به شکل بسته و ضمنی در پیروان مشهود است. وقتی که گروهی با رضایت خاطر از پیشوایی تبعیت می کنند، به آن دلیل است که آن دسته تحت رهبری او قدرتی را که به آن چشم دوخته اند، به دست آورند. یعنی در حقیقت، منافع مادی یا تمایلات روحی آن ها در پیروی از پیشوا تأمین می شود.

بسیاری از افراد در خود شایستگی لازم را جهت رهبری گروهی از همنوعان خویش سراغ ندارند. بدین علت، همواره در جست و جوی پیشوایی هستند که تدبیر و شهامت لازم را برای نیل به تفوق واجد باشد. (259)

عشق به قدرت

خلاصه، بشر به قدرت و نیرومندی علاقه دارد و از ضعف و ناتوانی متنفر است. غریزه قدرت طلبی بر همه انسان ها حکومت می کند و تمام افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه برای اقناع آن در تلاش و کوشش اند.

غریزه قدرت طلبی، مانند سایر غرایز، کور و بی شعور است.

عدل و انصاف نمی فهمد. فضیلت و اخلاق را درک نمی کند. تنها ارضای خود را می طلبد و در راه رسیدن به هدف، حد و مرز نمی شناسد. اگر این غریزه نیرومند آزاد باشد و آدمیان، بی قید و شرط از فرمانش اطاعت نمایند، جامعه به هرج و مرج کشیده می شود. اقویا به ضعفا زور می گویند و قدرتمندان بزرگ، قدرت های کوچک را به ناحق درهم می شکنند و مردم در معرض تجاوز و تعدی و جرم و جنایت قرار می گیرند. در چنین شرایطی،

زندگی برای انسان ها طاقت فرسا و جان کاه می شود و جوامع بشری به انـواع مصائب بزرگ و آلام غیرقابل جبران دچار می گردند.

برای آن که جامعه از بی نظمی و اختلال مصون بماند و ضعفا و اقویا بتواننـد با ایمنی و آرامش خاطر در کنار هم زندگی کنند، ملـل و اقـوام بشـری نـاگزیر گردیدند:

اولا، با وضع مقررات قانونی و اخلاقی، حدود و حقوق تمـام افـراد را معـین کنند و مرزهای روا و ناروا را ممتاز سازند،

پایه گذاری حکومت

ثانیا، برای آن که قدرت طلبان خودپرست به محدودیتهای قانونی و اخلاقـی تن در دهند و از تجاوزکاری و افراط باز ایستند، ناگزیر شدند قدرت بزرگـی را به نام حکومت پایه گذاری کنند که ناظر حسن اجرای قـوانین باشـد، تـا افـراد جامعه، در پناه آن قدرت بزرگ، از شر قدرت های کوچک محفوظ بمانند و بـه حقوق و منافع مشروع خود دست یابند.

وجود حکومت، یعنی یک قدرت بزرگ، به منظور تنظـیم روابـط اجتمـاعی، تأمین حقوق مردم، جلوگیری از تعدی خودخواهان متجـاوز، و خلاصـه بـرای اجرای قانون از ضروریات جوامع بشری است. این مطلـب، در گذشـته، ضـمن روایات اسلامی، خاطرنشان شده و امروز نیز دانشمندان جامعـه شـناس بـه آن تصریح نموده و در کتاب های خود آورده اند.

حکومت و پایداری ملت

(انا لا نجد من الفرق و لا ملة منالملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئـیس لمـا لابـد لهم منه فی امر الدین و الدنیا). [260]

فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه‌السلام شنیده است که فرمود: هیچ طایفه و ملتی را نمی یابیم که به زندگی ادامه داده و پایدار مانده باشند، مگر به وجود رئیس و سرپرستی که ضروریات مادی و معنوی آنان از ناحیه او تأمین شده باشد.

نظم یکی از ضروریات هر جامعه است، زیرا هیچ اجتماعی بدون نظم قابل دوام نخواهد بود. کلیه جوامع انسانی دارای یک نوع حکومتی هستند که به وسیله آن، روابط بین افراد تنظیم و منافع جامعه تأمین می گردد. البته نوع حکومت، بر حسب این که جامعه ای ضعیف و عقب مانده باشد یا متشکل و مترقی، فرق می کند.

وظایف اساسی دولت عبارت از تأمین نظم و آرامش در یک جامعه و تطبیق فعالیت های افراد آن جامعه است. بدون وجود یک چنین دستگاه تطبیقی، همکاری لازم بین افراد آن جامعه وجود نخواهد یافت. (261)

اسلام و تحدید غریزه قدرت

پیشوای عالی قدر اسلام، با وضع قانونی و اخلاقی، غریزه قدرت طلبی مردم را محدود و محصور نمود و از زیاده روی و طغیانش که منشاء تجاوز و تعدی و باعث در هم ریختن نظم اجتماعی است، جلوگیری کرد. ولی از این جهت که اسلام آیین الهی است و تعالیمش بر اساس ایمان به خدا و قیامت استوار است، برای حسن اجرای قوانین آن، از دو نیرو استفاده کرد. یکی نیروی ایمان و دیگری نیروی حکومت.

برتری طلبی و حرمان از فیض الهی

نیروی ایمان: رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در تعالیم آسمانی خود به پیروان خویش فهماند که تفوق طلبی و برتری جویی بی حساب، نه تنها ضرر دنیوی دارد و

خانواده و اجتماع را دچار بی نظمی و هرج و مرج می کند و مفاسد گوناگونی به بار می آورد، بلکه این خلق ناپسند، از نظر ایمانی و معنوی سبب محرومیت از فیض ابدی الهی در عالم قیامت است.

(تلك الدار الاخرة للذين لا يريدون علو فی الارض و لا فساد و العاقبة للمتقين). [262]

این خانه سعادت و بهشت آخرت را به کسانی اختصاص می دهیم که نمی خواهند در زمین سرکشی و بلندپروازی کنند و تفوق خود را به ناروا بر دگران تحمیل نمایند و باعث فساد و تباهی شوند، که رستگاری و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

نیروی ایمان، بزرگ ترین ضامن اجرای مقررات دینی است.

در آیین اسلام هتک، حرمت و اهانت، ظلم و تعدی، و تهدید و تخویف مسلمین از گناهان کبیره است. پیروان واقعی اسلام همواره مراقبت دارند که عملا از مرزهای قانونی و اخلاقی اسلام قدمی فراتر نگذارند و دامن خویش را به گناه آلوده نکنند. یک فرد باایمان، نه تنها به انگیزه قدرت طلبی و برتری جویی به حقوق دگران تجاوز نمی کند، بلکه به خود اجازه نمی دهد که با نگاه تند و رعب آور، قدرت خویش را به رخ مردم بکشد و موجبات تخویف و ایذای آنان را فراهم آورد. چه، طبق تعالیم اسلامی عقیده دارد که نگاه تند نیز در قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد و باعث کیفر الهی می شود.

(عن ابی عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من نظر الی مؤمن نظرة ليخيفه بها اخافه الله يوم لا ظل ظله). [263]

امام صادق عليه السلام از رسول اکرم صلى الله عليه وآله حدیث کرده که فرموده است: هر کس مسلمانی را به منظور ترساندن با نگاه تند بنگرد، خداوند در روزی که جز سایه لطف او سایه ای نیست، وی را می ترساند و بدین وسیله مجازاتش می کند.

حکومت و اجرای قوانین

نیروی حکومت: در آیین اسلام برای حسن اجرای قوانین از نیروی حکومت نیز استفاده شده است. برای آن که قدرت الهی بـه درسـتی اجـرا شـود و افـراد گناهکار از موازین قانونی سرپیچی ننمایند و به حقوق و حدود دگـران تجـاوز نکنند، خداوند اساس حکومت اسلامی را تشریع نموده و مسلمین را به اطاعـت از حکومت مکلف ساخته است.

فضل بن شاذان، که خود از تربیت یافتگان مکتب حضرت علـی بـن موسـی الرضا علیه السلام است، در مواقع مختلف مطالب بسـیاری در علـل مقـررات دینـی و فرایض اسلامی از آن حضرت فرا گرفته و سپس برای استفاده عمـوم، آن هـا را به صورت پرسش و پاسخ تنظیم نموده و در دسترس همگان قرار داده اسـت. از آن جمله، درباره لزوم حکومت اسلامی چنین می گوید.

(فان قال قائل فلم جعل اولی الامر وامر بطاعتهم؟ قیـل لعلـل کثـیرة منهـا ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا یتعدوا ذلك الحد امافیه من فسادهم لم یکن یثبت ذلك و لا یقوم الابـان یجعـل علـیهم امینـا یمـنعهم مـن لا تعـدی و الدخول فیما خطر علیهم لانه لو لم یکن ذلك لکان احد لا یـترك لذتـه و منفهتـه لفساد غیره فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحـکام).

(264)

اگر کسی سئوال کند که چرا خداوند برای مسلمین حکومت شرعی قرار داده و اطاعت اولی الامر را بر مردم واجب نموده است؟ در جواب گفته می شود این کار علل متعدی دارد. از آن جمله این که وقتی در شرع مقدس حـدود قـانونی معین شد و مردم مأموریت یافتند که از موازین مقرر تجاوز نکنند و باعث فساد نشوند، حسن اجرای قوانین و اقامه حدود، ایجاب می کرد که خداوند امینـی را مردم بگمارد که مانع تعدی آنان شود. چه آن که افراد بـه طـور طبیعـی حاضـر

نیستند از لذت و منفعت خود، که برای دیگری ضرر دارد، چشم پوشی نمایند. باید فرمانروا و سرپرستی بر مردم حاکم باشد تا آنان را از فساد و تجاوز باز دارد و قانون را به درستی اجرا نماید.

حمایت از حق و عدالت

به شرحی که اشاره شد، هدف اساسی از تشکیل حکومت ها این بود که در جوامع بشری قدرت های بزرگی به وجود آیند که حامی حق و عدالت و ناظر بر حسن اجرای قوانین و مقررات باشند تا افراد خودسر و قدرت طلب نتوانند به مردمان ضعیف زور بگویند و به حقوق آنان تجاوز نمایند. بدبختانه، در دنیای کنونی، صاحبان قدرت های بزرگ، خود به بیماری تفوق طلبی و دچار شده و به ملل ضعیف جهان زور می گویند و از این رهگذر زمینه تیره روزی و بدبختی انسان ها در روی کره زمین فراهم آمده است.

ضعف مبادی ایمانی

در عصر ما، از طرفی مبادی ایمانی و اخلاقی، که عامل معنوی تعدیل غریزه قدرت است، به ضعف و سستی گراییده و فضیلت و تقوا عملا به دست فراموشی سپرده شده است و از طرف دیگر، با پیشرفت صنعت و ماشین، ابزارهای تخریبی بسیار مدرن و نیرومند در اختیار قدرت طلبان بزرگ قرار گرفته و روز به روز خطر ویرانی جهان افزایش می یابد و موجبات نابود شدن انسان ها فراهم تر می گردد. به نظر دانشمندان، اگر این اوضاع و احوال در جهان پایدار بماند و این شرط نومید کننده همچنان ادامه پیدا کند، به قیمت سقوط تمدن و نیستی بشر تمام خواهد شد.

راسل می گوید:

رئیس حکومتی که قدرت ماشینی عظیمی در اختیار دارد، چنـان چـه بـدون مانع و ترمز به حال خود واگذشته شود، خود را چون خدایی احساس خواهـد نمود، البته نه خدای محبت، بلکه خدای شقاوت. [265]

در جنگ جهانی دوم، هر چند صاعقه خدایان بر رم و برلن فرود آمد و لندن و پاریس از آن در امان ماندند، ولی واقعا بعد از چنین فجایعی بشر می تواند در حالت اعتدال زندگی کند؟ آیا افرادی که در ابتدا احساس بشردوستانه و انسانی داشته اند، بعلت تزاید فشارهای روحی دیوانه تر از کسانی که اصولا فاقـد ایـن نوع احساس بوده اند، نخواهند گردید؟

قدرت های جادویی ماشین

در قرن پیشین، بشر خود را تسلیم شیطان می کرد تا اقتدار سـاحرانه ای بـه دست آورد، ولی در دنیای امروز قدرت های جـادویی را مـی تـوان از علـم و ماشین کسب نمود و در نتیجه، احساس شیطان بودن در نهاد بشر به سرعت نشو و نما می کند.

تعدیل قدرت در جهان

در هر حال به سرانجام بشریت نمی توان امیدواری داشت، مگر آن که مسئله قدرت در جهان کنونی حل شود. قدرت های موجود تعدیل و توزیـع گردنـد و اهلی شوند و به صورت قدرت معتدل، نه فقط در اختیار دسته جـات و طبقـات خاص اجتماعی یا رهبران مستبد و پیشوایان متعصـب، بلکـه در خـدمت تمـام بشریت در آیند. زیرا پیشرفت شگفت انگیز علوم و فنون در عصر حاضـر، ایـن شرایط را که باید همزیستی کامل برقرار باشد و یا همه با هم رهسپار دیار عـدم گردند. ، اجتناب کرده است. [266]

در اواخر قرن 19، مردی به نام نیچه، که اسمش در ردیف حکمای غرب ثبت شده و شهرت جهانی دارد، نظریه خطرناکی را درباره قدرت طلبی به جهانیان عرضه کرد و به صورت یک تئوری فلسفی، انواع جرایم و جنایات را برای نیل به تفوق و برتری مجاز دانست و صاحبان قدرت را در تجاوزکاری و درنده خویی مورد حمایت و تشویق قرار داد. شاید هم اکنون عده زیادی از صاحبان قدرت، به طور آگاه یا ناآگاه، تحت تأثیر سخنان نیچه هستند و عملا از نظریه او پیروی می کنند و برای دست یابی به قدرت زیادتر، توانایی بیشتر، و مقام بالاتر، بی پروا هر جنایتی را مرتکب می شوند و کمترین نگرانی و تأثیری از اعمال ضدانسانی خویش احساس نمی کنند.

مکتب نیچه و اصل قدرت

نیچه مکتب فلسفی خویش را بر مبنای اصالت قدرت کرد و ضمن پایه گذاری کرد و ضمن تشریح افکار خود، تمام صفات ناپسند و ضدانسانی را که در راه رسیدن به قدرت، مفید و مؤثر باشد، خوب و مستحسن شمرد و همه سجایای انسانی و فضایل آدمی را که سد راه نیرومندی و تفوق گردد، بد و نادرست شناخت.

فلسفه نیچه و خودپرستی

همه دانشمندان دنیا، خودپرستی را مذموم و دگردوستی و شفقت را مستحسن شمرده اند. نیچه بر خلاف همه، خودپرستی را حق دانسته و شفقت را ضعف نفس و عیب پنداشته است.

بنیاد فکر نیچه این است که شخص باید هر چه بیشتر توانا شود و زندگانی اش پرحدت و خوش تر و من، یعنی نفسش، شکسته تر و نیرومندتر و از تمایلات تقاضاهای نفس خود برخورداتر باشد. پس آن چه برای حصول این

مقصود مساعد است، اگر چه قساوت و بی رحمی، مکر و فریب، و جنگ و جدل باشد، خوب است و آن چه مزاحم و مخالف این غرض است، اگر چه راستی و مهربانی و فضیلت و تقوا باشد، بد است. بنابراین، نیچه کمالات و محسنات را به کلی برخلاف آن چه دگران انگاشته اند، می پندارد و نگارش هایش یک نیمه برای خراب کردن بنای اخلاقی پیشینان است، و یک نیمه برای پیشنهاد کردن آن چه باید مطلوب باشد و مستحسن شمرده شود.

نیچه می گوید: خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود و رنج و درد کاسته شود و ناتوان بر دوش توانا بار نباشد و سنگ راهش نشود.

مرد برتر در نظر نیچه

مرد برتر آن است که نیرومند باشد و به نیرومندی زندگی کند و هوی و تمایلات خویش را برآورده سازد، خوش باشد و خود را خواجه و خداوند بداند و هر مانعی که برای جلوگیری در پیش بیاید، از میان بردارد و از خطر نهراسد و از جنگ و جدال نترسد. [267]

نیچه و فضایل اخلاقی

به طوری که صریحا از سخنان نیچه استفاده می شود، تئوری او بر اساس خودپرستی و ارضای بی قید و شرط غریزه قدرت طلبی استوار است. در نظر این فیلسوف اروپایی، عدل و انصاف، حق و فضیلت، پاکی و تقوا، و اخلاق و انسانیت، در زمینه برتری جویی، چیزی جز ضعف و انحطاط نیست. او عقیده دارد که توانایی و نیرومندی پایگاه ارضای شهوات صاحبان قدرت است. مردان برتر باید از این رهگذر حداکثر استفاده را بنمایند و هر چه بیشتر از لذایذ زندگی برخوردار گردند و به مشتهیات نفسانی خویش جامه عمل بپوشانند.

مکتب نیچه انسان را مانند حیوان می سازد. خودخواهی را در ضـمیر آدمـی تقویت می کند و دگردوستی را سرکوب می نماید.

به اصل تعاون و حمایت ناتوان پشت پا می زند. ضعفا را مایه درد و رنج می داند و می گوید آنان را باید ترک گفت تا از میان بروند.

نظریه ضدانسانی

واضح است که این نظریه ضدانسانی تا چه حد درنده خویی و سـبعیت را در نهاد آدمی بیدار می کند و تا چه پایه باعث و تباهی می شود، و چگونه این طرز تفکر، بذر اختلاف و ناسازگاری را در ضمیر انسان می افشاند. در خانواده ها و جوامع بشری جنگ و ستیز به بار مـی آورد، و دنیـا را بـه راه بـدبختی و سـیه روزی سوق می دهد.

روشی که در مکتب آسمانی اسلام در مورد قدرت و پیروزی هـای ناشـی از آن اتخاذ شده و اولیای دین، قولا و عملا، آن را به پیـروان خـود آموختـه انـد، درست در قطب مخالف این فلسفه غیرانسانی قرار دارد.

مکتب نیچه بر اساس خودپرستی و هوای نفس پایه گـذاری شـده اسـت. در این مکتب اصالت و اولویت برای قدرت و پیروزمندی اسـت. عـدل و انصـاف، حق و فضیلت، مکارم اخلاقی و سجایای معنوی، بشردوستی و تعاون، و خلاصه هر قسم صفات انسانی و شرافت روحانی، که سد راه قدرت یابی شود، بـه نظـر نیچه بد و مردود شناخته شده و آدمی برای دست یافتن بـه توانـایی و قـدرت، حق دارد همه آن ها را پایمال نماید.

اسلام و اصالت حق

مکتب آسمانی اسلام، بر اسـاس خداپرسـتی و اطاعـت از اوامـر الهـی پایـه گذاری شده است. در این مکتب، اصالت برای حق و حقیقـت و اولویـت بـرای

عدل و فضیلت است. کسی که برای کسب قدرت و غلبه برگردان حق و عـدالت را سرکوب می کند و به ظلم و بیدادگری دست می زند، در نظر اولیـای گرامـی اسلام، خودش گناهکار و عملش نادرست و مطرود شـناخته شـده و برتـری و غلبه ای که از این راه نصیبش می گردد، در واقع شکست و مغلوبیت است.

اولویت فضیلت

به عبارت کوتاه تر، در مواردی که دست یابی به قدرت مسـتلزم پـا زدن بـه عدل و اخلاق باشد، پیروان مکتب نیچه اولویت را به قدرت یـابی مـی دهنـد و فضایل اخلاقی و مکارم انسانی را فدای آن می کنند، ولی پیروان مکتـب قـرآن شریف، حق و فضیلت را اولی و ارجح می دانند و مکلف اند از قـدرتی کـه بـا ظلم و ستم به دست می آید، چشم پوشی کنند و دامن انسانی خود را به تعدی و تجاوز آلوده ننمایند. در این باره روایات بسیاری رسیده است.

(قال علی علیه السلام: اختر ان تکون مغلوبا و انـت منصـف و لا تخـتر ان تکـون غالبا و انت ظالم). [268]

علی علیه السلام فرموده: به شکست و مغلوبیتی که بر وفق انصاف و عدالت اسـت، تن در ده و آن را برای خود برگزین و از پیروزی و غلبـه ای کـه دامنـت را بـه ظلم و ستم لکه دار می کند، اجتناب کن و خواهان آن مباش.

پیروزی از مجرای گناه

(و عنه علیه السلام: ماظفر من ظفر بالاثم و الغالب بالشر مغلوب). [269]

و نیز فرموده است: پیروزی نیافته آن کس که با گنـاه و تجـاوز پیـروز شـده است و کسی که با شر و بدکاری قدرت به دست می آورد و غلبـه مـی کنـد در حقیقت مغلوب است.

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال لرجلین تخاصما بحضرته: اما انه لم یظفر بخیر من ظفر بالظلم). [270]

دو نفر به مخاصمه، شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام شدند و هر یک برای غلبه بر دیگری تلاش می کرد. امام علیه السلام فرمود: آن کس که با ظلم و ستم بر خصم خود غلبه می کند، باید بداند که پیروزی خوب و شرافتمندانه ای به دست نیاورده است.

(قال رجل لجعفر بن محمد علیه السلام: انه وقع بینی و بین قوم منازعة فی امور و انی ارید ان اترکه فیقال لی ان ترکك له ذل فقال جعفر بن محمد علیه السلام: ان الذلیل هو الظالم). [271]

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: بین من و کسانی، در پاره ای از امور، کشمکش و نزاع در گرفته است. من می خواهم از آن منازعه دست بردارم، ولی اشخاصی از این کار منعم می کنند و می گویند ترک منازعه برای تو باعث خواری و ذلت خواهد شد.

ستمکاری و ذلت

حضرت فرمود: ذلیل آن کسی است که ستم می کند. یعنی اگر ترک نزاع بر وفق حق و عدالت است، اقدام کن و به گفته آنان که مانع این کارند، ترتیب اثر مده.

امام صادق علیه السلام در جمله آخر حدیث به یک فصل مهم روانی اشاره فرمود و آن این که ستمگری و ظلم، نشانه عجز و ظالم و حاکی از حقارت و ذلت درونی اوست. این نکته ضمن دعای روز عید قربان و جمعه سجاد علیه السلام نیز آمده است.

(و قد علمت انه لیس فی حکمك ظلم و لا فی نقمتك عجلة و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهی عن ذلك علوا کبیرا). [272]

بارالها، می دانم که داوری ات به ظلم و ستم آمیخته نیست و در کیفر گناهکاران شتاب نمی کنی، چه آن کس در کار خود عجله می کند که بترسد، فرصت از دستش می رود، و کسی به ستم احتیاج دارد که ضعیف و ناتوان باشد.

پروردگارا مقام مقدس تو منزه از خوف و مبری از عجز است.

مکتب اسلام و نظریات نیچه

از این روایات، تفاوت مکتب اسلام و نظریات نیچه در مورد قدرت یابی به خوبی آشکار می شود. مکتب اسلام توانایی و قدرتی را که از راه ظلم و بیدادگری به دست آید، مردود و مطرود می خواند و ستمکاری را نشانه ضعف درونی و عجز باطنی ستمکار می داند و پیروان خود را موظف نموده که از آن برحذر باشند. ولی مکتب نیچه، کسب قدرت را به هر صورت و در هر شرایطی که باشد، ارجح و اولی می داند و پیروان او مجازند که در راه رسیدن به آن، هر عمل ناروایی را مرتکب شوند و به تمام سجایای اخلاقی و صفات انسانی پشت پا بزنند.

نیچه و اصل قدرت

بنیاد فکر و نیچه این است که شخص باید هر چه بیشتر توانا باشد و از تمایلات نفسانی خود برخوردارتر باشد. پس هر عملی که به نیل به این هدف کمک می کند و بر قدرت آدمی می افزاید، خوب است، اگر چه قساوت و بی رحمی، مکر و فریب، و جنگ و جدل باشد.

بنیاد تعالیم اسلامی این است که شخص مسلمان باید هر چه بیشتر درستکار و متقی باشد و از هر ناپاکی و گناهی پرهیز نماید، اگر چه آن گناه باعث تقویت و تشدید قدرت او شود و به توانایی اش فزونی بخشد.

علی علیه السلام، طبق وظیفه دینی و بر اساس عدل و انصاف، اموال بیت المال را بین تمام مردم به طور متساوی تقسیم می کرد. کسانی در لباس دوستی و خیرخواهی به آن حضرت گفتند که برای تحکیم پایه های حکومت و کسب قدرت بیشتر، افراد مؤثر را مورد توجه مخصوص قرار دهد و آنان را از عطایای زیادتری برخوردار سازد. در جواب آنان فرمود:

اسلام و اصل عدالت

(اتاءمرونی ان اطلب بالجور فیما ولیت علیه). [273]

آیا به من می گویید نسبت به مردم که بر آنان حکومت می کنم، ستم روا دارم و بر خلاف حق، اموال آن ها را به صاحبان زور و زر بدهم و بدین وسیله از آنان برای حفظ حکومت و ازدیاد قدرت خود یاری بخواهم؟ هرگز چنین نخواهم کرد.

نیچه و رها کردن ضعیفان

در مکتب نیچه، هدف اساسی برای صاحبان قدرت، ارضای هر چه بیشتر خواهش های نفسانی و تمایلات شهوانی است. به نظر وی، مرد برتر کسی است که با نیرومندی زندگی کند، هوی و تمایلات خود را برآورده سازد، و خوش باشد. او در فرضیه خود، نه تنها به ضعیف و مظلوم توجهی نمی کند و از افتادگان حمایت نمی نماید، بلکه بر عکس می گوید: ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود.

در مکتب اسلام، عالی ترین هدف برای قدرت و توانایی، اقامه حق و عدالت و حمایت از مظلوم و ضعیف است. یک فرد مسلمان از نظر دینی وظیفه دارد در حدود قدرت خود مظلوم را یاری کند. با ظلم و بیدادگری مبارزه نماید. در حل مشکل ضعفا و ناتوان بکوشد. از گرفتاری آنان بکاهد، و بدین وسیله نعمت قدرت را شکرگزاری نماید.

علی علیه السلام، موقعی که در اوج قدرت و نیرومندی بود، با لشکر سلحشورش به جنگ بصره می رفت. عبدالله بن عباس می گوید: در منزل ذی قار به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم، در حالی که آن حضرت کفش پاره خود را می دوخت.

اسلام و حمایت مظلومان

(فقال لی: ما قیمة هذا النعل؟ فقلت لا قیمة لها. فقال علیه السلام: والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا). [274]

حضرت فرمود: به خدا قسم این کفش کهنه در نظر من از فرمانروایی و حکومت بر شما محبوب تر است، مگر آن که از این پایگاه حقی را اقامه کنم یا از باطلی جلوگیری نمایم.

ارزیابی قدرت از جهت اقامه حق

روزی که علی علیه السلام با عبدالله بن عباس سخن می گفت، زمامدار کشور پهناور اسلام بود و بزرگ ترین قدرت را در اختیار داشت، ولی هرگز آن را از جهت کامیابی و ارضای تمایلات خویش ارزیابی نمی کرد، بلکه قدرت حکومت در نظر آن حضرت، تنها از جهت اقامه حق و امحای باطل ارزش داشت. او می خواست از آن سنگر به نفع عدل و فضیلت استفاده کند.

مظلومی را حمایت نماید، و دست ظالم را از دامن وی کوتاه سازد.

انتقاد نیچه از برادری و برابری

نیچه می گوید: در آغاز امر، دنیا بر وفق خواهش مردمان نیرومند می گذشت و ناتوانان، زیردست و بنده ایشان بودند و لکن نیرومندان اندک اند و ناتوان بسیار. پس این بسیاری را وسیله پیشرفت خود ساختند و به حیله و تدبیر، اصول راءفت و شفقت، فروتنی و غیرخواهی، مهربانی، و عدالت و کرامت را در اذهان به صورت نیکی و درستی و زیبایی جلوه دادند، تا توانایی نیرومندان را تعدیل کنند و از خود بندگی آنان رهایی یابند و این مقصود را بیشتر به وسیله ادیان پیش بردند و نام خدا و حق را حصار آن ها قرار دادند. سقراط و بودا آموزگاران بزرگ این تعلیمات اند و از همه بزرگ تر، به عقیده نیچه از همه بدتر. عیسی مسیح است که این همه در برادری و برابری مردم زحمت کشید و در لزوم دستگیری و رعایت ناتوانان و بینوایان تأکید کرد. اخلاق مسیحی، اخلاق بندگی است و اخلاق خواجگی را تباه کرده است و گفت و گوی این سخنان، که امروز در دنیا شایع شده، از آن منشاء است. باید این اصول را خراب کرد و اصول زندگی خواجگی را اختیار نمود. [275]

انتقاد نیچه از مذهب

نیچه در این قسمت از سخنان خود به مذهب می تازد و از رهبران ادیان انتقاد می کند و می گوید: آنان با دعوت به راءفت و شفقت، مهربانی و غیرخواهی، عدالت و کرامت، برادری و برابری و مراعات حقوق دگران، به حمایت ضعفا و ناتوان برخاسته و آن ها را از بردگی و بندگی اقویا و اربابان زور و زر آزاد بودند و در نتیجه، اخلاق خواجگی تباه شده است. به همین جهت، در پایان مقاله خود اظهارنظر می کند که باید اصول اخلاقی ادیان را ویران ساخت و زندگی خواجگی و اشرافی را اختیار کرد.

انتقاد کمونیست ها از مذهب

کمونیست ها نیز در کتاب های خود شدیدا به ادیان می تازنـد و از رهبـران مذاهب انتقاد می کنند، ولی اینان، بر خلاف نیچه، از این جهت بـا تعـالیم دینـی مخالف اند که می گویند مذهب به حمایت اقویا و کارفرمایان برخاسـته و طبقـه زحمتکش و ضعیف را در سخنی و محرومیت نگاه داشته است.

لنین می گوید: مذهب یکی از فرم های فشار روحی به طبقه رنجبـری اسـت که دائما برای دیگری زحمت می کشد و محرومیت می بـرد. مـذهب بـه کمـک طبقه کارفرما آمده و کارگر را به زحمت و رنج کشیدن برای دگران تشویق مـی کند. (276)

مذهب و هیئت های حاکمه فاسد، همیشه توأما بر ضد توده مردم دست انـدر کارند. روحانی و ثروتمند دو قطب، لازم و ملزوم برای استثمار طبقـات رنجبـر است. (277)

تضاد این دو نظریه

ملاحظه می کنید که نظریه نیچه، درباره مذهب با نظریه کمونیست هـا تضـاد صریح و آشکار دارد. نیچه می گوید مذهب با تعالیم اخلاقی خود، بـه حمایـت اکثریت ضعیف و زیردست برخاسته و آنان را از بردگی اشراف رهایی بخشیده و زندگی خواجگی را بر هم زده است. کمونیست ها می گویند مذاهب بـه کمـک کارفرمایان قوی و ثروتمند آمده و رنجبران زحمتکش را در مضیقه و محرومیت قرار داده است.

نیچه، مکتب خود را بر پایه اصالت قدرت بنا کرده است. مکتب کمونیستی بر اصالت اقتصاد پایه گذاری شده است، و به طوری که در فصل قبل اشـاره شـد، مکتب فروید، متکی به اصالت لذت است.

آزاد فکری و واقع بینی

پیروان این مکاتب، خویشتن را در محصوره های قـدرت و اقتصـاد و لـذت زندانی کرده و از افکار خود سلب آزادی نموده اند.

هر یک از آنان می خواهند تمام حقایق را از پشت عینک اختصاصـی خـود ببینند و همه چیز را بر اساس مکتب خویش تجزیه و تحلیل کننـد، غافـل از آن که محدود کردن فکر، سد راه واقع بینی است. به همـین جهـت، طرفـداران ایـن مکاتب، در بسیاری از موارد، از آن جمله درباره ادیـان الهـی، از درک حقـایق عاجز مانده و چون حقیقت را ندیدنـد، ره افسـانه زدنـد و مطالـب نادرسـت و غیرواقعی فراوان گفتند.

تقارن زمانی نیچه و فروید

نیچه، در سال 1844 مسیحی به دنیا آمد و در سال 1900 درگذشت. فرویـد در سال 1856 متولد شد و در سال 1939 از جهان رخت بربست. ایـن دو نفـر تقریبا در یک زمان نظرات علمی خود را در مباحث مختلـف بـه مـردم عرضـه کردند و رفته رفته شهرت جهانی یافتند، ولی آنان در خلال نظریه های خود، راه های خطرناکی را به بشر نشان دادند و مفاسد بسیاری به بار آوردند.

فروید در مورد آزادی غریزه جنسی سـخت پافشـاری کـرد و از محـدودیت های دینی و قانونی انتقاد شدید نمود. او سعادت بشر را در این دانست کـه هـر فردی بتواند نیروی جنسی خود را آزادانه و طبق دلخواه خویش مصرف کنـد و کامیاب گردد. این نظریه به اساس عفت و اخلاق عمومی ضربه مـؤثر زد. لـذت طلبی های زیان بخش و شهوت رانی های خلاف مصلحت را گسترش داد و بـه شرحی که در فصل گذشته توضیح داده شد، عده زیادی از جوانان غـرب در راه ارضای غریزه التذاذ، روش فروید را در پیش گرفتند.

به تمام مقررات دینی و اخلاقی و قانونی پشت پا زدند، اما سرانجام نـه تنهـا به خوش بختی و سعادت نایل نیامدند، بلکه در منجلاب فساد و تبـاهی سـقوط کردند.

مکتب نیچه و اجازه بیدادگری

نیچه، در فرضیه خود از غریزه قدرت طلبی به شدت حمایـت کـرده و آن را پایه خوش بختی و مایه کامیابی بشر دانسته است. او به پیروان خود اجـازه مـی دهد که در راه کسب قدرت، به کارهای ضدانسانی دست بزنند. عدالت و انصاف را نادیده انگارند. مقررات قانونی و اخلاقی را پایمال کنند. جنگ و ستیز، مکـر و فریب، ظلم و ستم، خشونت و بی رحمـی و دیگـر اعمـال خـلاف اخـلاق و قانون، اکثریت ضعیف و ناتوان را سرکوب نمایند و خود را بر کرسی خواجگی و اقتدار مستقر سازند و زندگی را با کامرانی و لذت بگذرانند.

در جنگ جهانی دوم و پاره ای از جنگ های منطقه ای، وقایع بسیاری اتفاق افتاده که از خلال آن ها خشونت های ظالمانـه و اعمـال خودپرسـتانه قـدرت طلبان به خوبی مشهود است. آنان برای تفوق یابی، به مردم بـدبخت و بـی پنـاه حمله می بردند. خون می ریختند. آدم می کشتند. آتش مـی زدنـد. ویـران مـی ساختند. به صغیر و کبیر، به زن و مرد و انسان و حیوان، ترحم نمی نمودند و از اعمال وحشیانه خویش ابراز خشنودی و مسرت می کردند.

برای آن که جوانان از نظر نادرست نیچه آگاهی بیشـتری پیـدا کننـد و طـرز تفکر او را در اعمال ضدانسانی، به منظور ارضای غریزه قدرت طلبـی و دسـت یافتن به تفوق و برتری بهتر بشناسند، در این جا به یک مورد، کـه نمونـه ای از بدآموزی های مکتب نیچه است، اشاره می شود.

نمونه ای از بدآموزی های نیچه

موسولینی درباره جنگ حبشه چنین گفت:

... ما تپه هایی را که از جنگل های سرسبز پوشیده بود، به آتش کشیدیم.

مزارع و دهکده ها به هنگام سوختن، در عین حال که گمراه کننده بود، مـا را بسیار سرگرم می کرد. بمب ها به مجرد اصابت به زمین منفجر شده، دود سفید و شعله های عظیمی از آن ها بلند می شد. به یاد می آورم که چهارپایـان بـا چـه شتاب و هراسی فرار می کردند. وقتی که مخازن بمب خالی شد، خـوش حـالی من از آن جهت بود که مجبور شدم با دست های خود تیراندازی کنم. می دانیـد، خیلی خوشاءیند بود وقتی توانستم سقف پوشالی کلبه ای از بومیان را که با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده بود و به سهولت هدف گیری نمی شد، هـدف قرار دهم. ساکنین کلبه، بعد از مشاهده عمل قهرمانی من، مانند دیوانگان فرار را بر قرار ترجیح دادند.

پنج هزار نفر حبشی در حالتی که به وسیله دایره ای از آتش محاصـره شـده بودند، اجبارا به انتهای خط آتش رانده شدند. آن جایی که جهنم سـوزانی بـود. (278)

برتری طلبی و گناهکاری

اگر نظریه زیان بار نیچه در جوامع بشری پیاده شود و افراد خویشتن پرسـت و ریاست طلب، مجاز باشند که بـرای ارضـای غریـزه قـدرت خـود، مرتکـب کارهای غیرانسانی شوند و هر عمل ناروا و ظالمانه ای را انجام دهند، امنیـت و آسایش از جهان رخت بر می بندد و خانه و خـانواده، کـوی و بـرزن، قصـبه و روستا، شهر و استان، و خلاصه تمام محیطهای کوچک و بـزرگ و بـزرگ تـر، گرفتار انواع بدبختی و سیه روزی می شوند و آتش فتنه و فساد، جنگ و ستیز، و جرم و جنایت همه جا را فرا می گیرد.

قدرت طلبی و حب ریاست از تمایلات نیرومند و خطرناکی است که اگر مهار نشود و آزادی اش با معیار قانون و اخلاق محدود نگردد، می تواند فروغ عقل را تیره کند، شعله وجدان اخلاقی را خاموش نماید، ایمان را از صفحه دل بزداید، صفات انسانی را به دست فراموشی بسپارد، و آدمی را به انواع گناهان آلوده سازد.

کسانی که شیفته ریاست و عاشق فرمانروایی هستند و برای نیل به معشوق خود به اعمال نادرست و غیرمشروع دست می زنند، همواره در معرض سقوط دینی و اخلاقی قرار دارند. به همین جهت، اولیای گرامی اسلام، ضمن تعالیم خود، این خطر بزرگ را خاطرنشان نموده و پیروان خویش را از آن برحذر داشته اند.

ریاست طلبی و هلاکت

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من طلب الرئاسه هلك). [279]

امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که ریاست و فرمانروایی طلب می کند، سرانجام به پرتگاه هلاکت و تباهی کشیده خواهد شد.

ضرورت ریاست برای دین

(عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام انه ذکر رجلا فقال انه یحب الرئاسة فقال علیه السلام: ماذئبان ضاربان فی غنم قد تفرق رعاؤ ها باضر فی دین المسلم من الرئاسة). [280]

معمر بن خلاد می گوید: در محضر حضرت رضا علیه السلام نام مردی به میان آمد که سخت دوستدار ریاست بود. حضرت فرمود: ضرر و زیان دو گرگ درنده ای که به گله بی نگهبانی هجوم برده باشند، پس از ضروریات برای دین یک مسلمان نیست.

عبدالملک مروان قبل از آن که به مقام خلافت برسد، اغلب اوقات در مسجد سرگرم عبادت بود تا جایی که مردم او را کبوتر مسجد می خواندند. موقعی که خبر مرگ پدرش به وی رسید، مشغول تلاوت کتاب مجید، بود. از شنیدن این خبر و این که نوبت ریاست و فرمانروایی به او رسیده است، سخت به هیجان آمد. به قرآن اسلام تودیع داد و آن را بر هم گذارد و گفت اکنون زمان جدایی من از تو رسیده است.

حب ریاست و عشق به مقام آن چنان در وی اثر گذارد و روحیه و اخلاقش را دگرگون ساخت که خودش می گفت: من قبل از خلافت آن قدر عطوفت و مهربان بودم که از کشتن موری مضایقه می کردم و اکنون چنان شده ام که حجاج بن یوسف نوشته است در مکه جمع کثیری را کشته ام و در من کوچک ترین اثری نگذارده است.

عبدالملک و خون مردم

زهری، از اشخاص معروف زمان عبدالملک است. او روزی نزد خلیفه آمد و به وی گفت: شنیده ام شراب می نوشی؟ عبدالملک در کمال خونسردی و صراحت جواب داد: بلی. به خدا قسم علاوه بر شراب خون مردم را نیز می نوشم. (281)

علم و ریاست طلبی

با آن که اولیای گرامی اسلام، ضمن روایات بسیاری تحصیل علم را به مسلمین توصیه کرده اند و افراد عالم را مورد کمال تکریم و احترام قرار داده اند، ولی به کسانی که علم را به منظور ریاست طلبی و درهم شکستن شخصیت دگران فرا می گیرند، اعلام خطر نموده اند.

(عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الی نفسه و یقول انا رئیسکم فلیتبوء مقعده من النار). [282]

امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که تحصیل علم می کند، برای آن که به مردان عالم فخرفروشی نماید، یا به جنگ بی سوادان برود و آنان را شکست دهد، یا آن که به وسیله علم، مردم را به خود متوجه کند و بگوید من رئیس شما هستم، جایگاه چنین انسانی از آتش خواهد بود.

خودخواهی برتری طلبان

برتری طلبان و شیفتگان ریاست، از نظر روانی، خلق و خوی مخصوصی دارند. اینان بیش از حد، خودخواه و خویشتن پرست اند.

تنها به خودشان متوجه اند. دگران را نمی بینند و به کسی اعتنا ندارند، مگر به آن هایی که می توانند به تمایلاتشان کمک کنند و به آمالشان جامه عمل بپوشانند و در تحکیم اساس قدرت و مقامشان نقشی ایفا نمایند و در واقع باید گفت در این غیردوستی نیز خود را دوست دارند.

برتری طلب آدمی است خشن، جسور و مبارز، هر گونه احساسات را مسخره می کند و آن ها را نشانه ضعف شخصیت می داند. از خصوصیات برتری طلب آن است که بی علاقگی خاصی نسبت به انسان ها پیدا می کند. می گوید: به من چه مربوط است که در فکر دگران باشم؟ تنها به خودش فکر می کند، حالت و طرز تفکرش مانند کسی است که با یک نفر دیگر در یک کشتی شکسته و در وسط دریا آذوقه شان تمام می شود و هر یک از این دو نفر، فقط به این می اندیشد که باید برای زنده ماندن خود، آن دیگری را به هلاکت رساند تا از گوشتش تغذیه کند. به نظر شخص برتری طلب، از این دو نفر آن یک زنده خواهد ماند که کمتر احمق باشد و در قتل دیگری پیشدستی کند. [283]

تعدیل غریزه قدرت طلبی

برای جلوگیری از مفاسد و اختلالات ناشی از خویشتن پرستی و برتری طلبی لازم است تمام زنان و مردان، بزرگسالان و جوانان، و خلاصه کلیه افراد، در هر مرتبه و مقامی که هستند، غریزه قدرت طلبی خویش را با معیار عقل و شرع تعدیل نمایند. از خودپسندی و بلندپروازی های نابه جا بپرهیزند، به محدودیت های قانونی و اخلاقی تن در دهند، و خواهش تفوق جویی خود را در حدود مصلحت های فردی و اجتماعی برآورده سازند.

در این صورت است که جامعه از خطرات برتری طلبی جنگ و ستیز ناشی از آن مصون می ماند و اعضای خانواده و اجتماع می توانند در کنار هم به زندگی خویش ادامه دهند و از نعمت ایمنی و سازگاری برخوردار باشند.

حکومت و دادخواهی

اگر کسانی به وظیفه عقلی و دینی خود عمل نکردند و برای دست یافتن به تفوق و برتری، راه تعدی و ستم در پیش گرفتند و بر خلاف حق و عدالت، به ضعفا زور گفتند و به حقوق آنان تجاوز نمودند تا بدین وسیله قدرت را در دست گیرند و برتری خویش را اثبات نمایند، در چنین مواقعی، مرجع و ملجاء، حکومت است.

ستمدیدگان باید به حکومت شکایت برند. از قدرت بزرگ اجتماع استمداد کنند، و بدین وسیله خویشتن را از شر ظالم رهایی بخشند.

حکومت نیز موظف است به دادخواهی مظلوم توجه عاجل نماید و هر چه زودتر به یاری اش برخیزد. برتری طلب متجاوز را در جای خود بنشاند. قدرت ظالمانه اش را در هم بشکند، و ستمدیده را از نعمت ایمنی و آسایش برخوردار سازد.

در این صورت نیز ناسازگاری و اختلاف از میان می رود و مفاسد ناشی از تفوق طلبی و خودخواهی پایان می پذیرد و اعضای خانواده و اجتماع می توانند با هم زندگی کنند و از ستیزه جویی و پرخاشگری برکنار باشند.

روزی علی علیه السلام، در شدت گرمای بعدازظهر، به طرف منزل آمد. زنی را دید که بر در خانه ایستاده است. به حضرت عرض کرد: شوهرم به من ستم می کند. تهدیدم می نماید و قسم یاد کرده است مرا بزند.

حضرت فرمود: صبر کن تا شدت گرما تخفیف پیدا کند، به خواست خداوند با تو می آیم و به کارت رسیدگی خواهم کرد.

زن با نگرانی و اضطراب عرض کرد: با طول غیبت من از منزل، خشم شوهرم تشدید می شود و کار سخت تر می گردد.

دادخواهی بدون تاءمل

حضرت با شنیدن این سخن سر فرو افکند و چند لحظه فکر کرد. سپس سر برداشت و فرمود: نه، به خدا قسم بدون کمترین تأخیر باید حق مظلوم گرفته شود. این سخن را گفت و پرسید منزلت کجاست؟ در معیت زن حرکت کرد تا در خانه اش رسید.

تهدید به سوزاندن

(فوقف فقال السلام علیکم فخرج شاب غلی علیه السلام: یا عبدالله اتق الله فانك قد اخفتها و اخرجتها، فقال الفتی و ما انت و ذاك والله لاحرقنها لکلامك). [284]

علی علیه السلام در خانه ایستاد و از بیرون منزل، به صدای بلند، سلام کرد.

جوانی از خانه در آمد. حضرت به وی فرمود:

از خدا بترس، تو زنت را ترسانده ای و او را از منزلت بیرون کرده ای.

جوان، با خشونت و بی ادبی عرض کرد: کار همسر من به تو چه ربطی دارد؟ به خدا قسم برای گفته تو زنم را آتش خواهم زد.

علی علیه‌السلام از شنیدن سخنان جوان، که از خودسری و قانون شکنی او حکایت می کرد، سخت برآشفت. شمشیر از نیام کشید و فرمود: من تو را به معروف و نهی از منکر می کنم و فرمان الهی را ابلاغ می نمایم. تو با من از گناه سخن می گویی و از امر حق سرپیچی می کنی؟

در این فاصله که بین آن حضرت و جوان سخن رد و بدل می شد، کسانی که از آن کوچه عبور می کردند، گرد علی علیه‌السلام جمع شدند و به عنوان امیرالمؤمنین به آن حضرت سلام می کردند. جوان که حضرت را نشناخته بود، از سلام مردم متوجه شد که با شخص اول مملکت سخن می گوید. تکان خورد و به خود آمد و با شرمندگی سر را به طرف دست علی علیه‌السلام فرود آورد و گفت:

جوان و اطاعت از قانون

یا امیرالمؤمنین از لغزش من در گذر. به خدا قسم امرت را اطاعت می کنم و حداکثر تواضع را نسبت به همسرم معمول خواهم داشت. حضرت شمشیر خود را در غلاف فرو برد و به زن پیر توصیه کرد که با شوهرت طوری رفتار کن که در چنین کارهای خشنی وارد نشود.

از این روایت استفاده می شود که مردی تفوق طلب، برای آن که برتری خود را اثبات نماید و حکمران خانواده باشد، به همسر خویش اهانت می کند و با تندی و خشونت، عزت نفس و شخصیتش را درهم می شکند. او را به زدن و سوزاندن تهدید می نماید و زندگی را بر وی طاقت فرسا و غیرقابل تحمل می سازد.

تحلیلعمل زن

زن، از مشاهده اعمال ناروای شوهر برتری طلب، سخت نگران و ناراحت می شود. برای چاره جویی و دفاع از شرافت و شخصیت خود، به پناه قانون می رود و از رئیس حکومت استمداد می کند تا بدین وسیله از خطر ناامنی و اسارت رهایی یابد.

خوش بختانه، زمامدار کشور، مرد حق و عدالت بود و در اولین فرصت و بدون تشریفات و اتلاف وقت به دادخواهی زن ستمدیده قیام نمود و شخصا با شوهر برتری طلب و خودخواهش سخن گفت و سرانجام او را به اطاعت از قانون و احترام همسر خود وادار ساخت و در نتیجه آن صحنه وحشت زا و خطرناک پایان پذیرفت و محیط خانه از نعمت امنیت و آسایش برخوردار گردید.

چگونگی جبران شکست

اگر آن زن به حکومت دسترسی پیدا نمی کرد، یا آن که حکومت از او دادخواهی نمی نمود، یا حکومت از او دادخواهی نمی نمود، یا حکومت ضعیف بود و قدرت دادخواهی نمی داشت، یا آن که شوهر، خود یکی از اعضای هیئت حاکمه بود و مانع اجرای قانون می شد، و خلاصه، اگر زن ستمدیده نمی توانست از قانون و حکومت استفاده کند، در مقابل فشارهای طاقت فرسا و جانکاه شوهر برتری طلب خود چه می کند؟ و چگونه شکست خویش را جبران می نمود؟

این سئوال در مورد آن زن و درباره تمام مردم ضعیفی که مورد تعدی طلبان قرار می گیرند و قدرت دفاع ندارند، قابل طرح است. ولی نمی توان به این پرسش، پاسخ صریح و قطعی داد.

زیرا اولا، در این موارد اوضاع و احـوال و شـرایط زمـان و مکـان یکسـان نیست، ثانیا، روحیه و طرز تفکر افراد بـا یکـدیگر متفـاوت اسـت، بنـابراین در جواب باید گفت: مردم در شرایط مختلف با داشتن افکار متفاوت عکس العمـل های گوناگونی از خود نشان می دهند.

ممکن است بعضی از افراد با آن وضع رقت بار بسازند و خود را بـا شـرایط زبونی و پستی منطبق کنند. به تعدی برتری طلب، تن دردهند و تمام عمـر را بـا سیه روزی و بدبختی بگذرانند و از خود عکس العملی نشان ندهند. ولی بیشـتر افراد از زورگویی برتری طلب ناراحت و خشمگین می شوند، کینه او را بـه دل می گیرند و با دیده بغض به وی می نگرند. در انتظار فرصت به سر می برند تـا با انتقام جویی، عقده درونی خود را بگشایند و خویشـتن را از ظلـم او رهـایی بخشند.

نقش غریزه تخریب و تهاجم

در این قبیل موارد، غریزه و تهاجم نقش بسیار مـؤثری ایفـا مـی کنـد. ایـن غریزه نیرومند، در ضمیر برتری طلبان متجاوز و همچنین در نهـاد ضـعفایی کـه مورد تعدی و تحقیر قرار می گیرند، بیدار می شود و هر یک از دو گـروه را بـه خرابکاری و حمله به گروه دیگر تحریک می کند و ممکن است خطرات بزرگ و زیان های غیرقابل جبرانی به بار آید. برای روشن شـدن مطلـب، لازم اسـت پیرامون آن توضیحی داده شود.

یکی از غرایز بشر، غریزه تخریب و تهاجم است. این غریزه، از دوران کودکی تا پایان عمر در نهاد آدمی وجود دارد.

کودکان که در سنین اول زندگی به قیود تربیتی و اخلاقی پابند نشده و آزادی عمل دارند، ضمن رفتار خود، به کارهای ویران کننده مخرب دسته می زنند و از این راه خواهش غریزی خود را برآورده می سازند.

کودکان و غریزه تخریب

هر گاه کودکان یک یا دو ساله را با هم در یک اطاق بازی قرار دهیم، مشاهده می کنیم که موهای سر یکدیگر را می کشند و بدون توجه به واکنش و ناراحتی سایر کودکان، بازیچه های آنان را می ربایند. این کودکان در مرحله هستند که در آن، غریزه تخریب و تهاجم نقش بزرگی بازی می کند. هر گاه درست به کودکان خردسال هنگام بازی دقیق شویم، مشاهده می کنیم که بازیچه های خود را خراب می کنند، دست و پای عروسک ها و یا سربازهای خود را می کنند، توپ های خویش را سوزن می زنند، هر چیز شکستنی را خرد می کنند، هر قدر آزادی و استقلال بیشتر و نیروی زیادتری کسب می کنند، ضروریات مراقبت آنان برای جلوگیری از وارد کردن زیان های فاحش و آسیب رساندن به یکدیگر، مخصوصا کتک زدن ناتوان ترین خودشان، افزون می گردد.

مادر و تربیت طفل

ما غالبا می گوییم که در اطاق بازی کودکان همواره جنگ و جدال برقرار است. منظورمان این است که در این دوره زندگی، غریزه تخریب و تهاجم چنان در کودکان شدید است که نظیر آن ها را تنها در بزرگسالان، هنگام اشتغال به جنگ حقیقی می توان یافت. (285)

مادر یا مربی به منظور تربیت طفل، پیوسته کودک را از آزار و اذیت سایر بچه ها نهی می کند و مانع اعمال تخریبی اش می شود.

رفته رفته تذکرات مداوم و پی گیر در روان طفل اثـر مـی گـذارد و پـس از چندی از ایذای کودکان همبازی خود دست می کشـد، ولـی غریـزه تخریـب و تهاجم همچنان در نهادش زنده و فعال است و ارضای خود را طلب می کند.

کودک و ایذای حشرات

طفل بزرگ تر می شود. از اطاق به صحن خانه و محیط باغ می رود. تمایـل تخریب خود را متوجه گیاهان و حیوانات می کند.

شاخه درخت ها را می شکند. گل ها را پرپر می کند. آب در لانه مورچگان می ریزد و از تماشای آشفتگی و اختلال زندگی آن ها خشنود می گردد. آشیانه گنجشک ها را ویران می کند. توله سگ های ضعیف و بچه گربه های ناتوان را می زند و خلاصه با این قبیل اعمال، غریزه تخریب و تهاجم خود را ارضـا مـی نماید.

کودک در این کارها، نیز با تذکرات تند و ملامت آمیز بزرگسالان مواجه مـی گردد، پدر و مادر، مربی و پرستار، باغبان و آبیار، نوکر و کلفت و دیگر افراد، او را سرزنش می کنند و از تکرار این اعمال زشت و خلاف تربیت و اخـلاق مـی نمایند.

تذکرات خشن و توبیخ های مکرر بزرگسالان، کودک را تحت تأثیر قرار می دهد. تدریجا به قبح اعمال خود می برد و پس از چندی می فهمد که نمی توانـد با این قبیل کارهای تخریبی، تمایل خـود را ارضـا نمایـد و خـواهش نفسـانی خویش را برآورده می سازد.

ناچار آن ها را نیز ترک می گوید، ولی غریزه تخریب و تهـاجم همچنـان در ضمیرش فعال و بیدار است و هجوم و خرابکاری تحریکش می کند.

جوان و غریزه تهاجم

طفل بزرگ تر می شود. به دوران بلوغ و جوانی می رسد و در جامعه قدم می گذارد. غریزه تخریب و تهاجم در وجود جوان شکفته تر می گردد و برای زد و خورد، نزاع و تشاجر، اخلال و ویرانی و دیگر اعمال تهاجمی آمادگی بیشتری پیدا می کند. ولی حتی المقدور پیرامون ها کارهای مخرب نمی گردد، زیرا می داند اکنون یک فرد بالغ و مسئول اجتماع است و اگر به تخریب و تهاجم دست بزند، سر و کارش با محاکم قضایی و مقررات کیفری و مجازات های قانونی خواهد بود، ناچار از اعمال تمایل غریزی خود چشم پوشی می کند.

فشار تربیت و سرکوبی غریزه

در طول سالیان دراز، بر اثر فشارهای تربیت خانوادگی و نظارت اجتماعی و مقررات اجتماعی و مقررات قانونی، غریزه تخریب و تهاجم سرکوب می گردد و از ضمیر آشکار رانده می شود. این بدان معنی نیست که غریزه نابود گردیده و از میان رفته است، بلکه تغییر مکان داده و در ضمیر باطن پنهان شده است. در انتظار فرصت به سر می برد تا هر جا زمینه مساعد و شرایط موافق بیابد، فعالیت خود را از سر بگیرد و تحریکات تخریبی خود را دوباره آغاز نماید.

کسی که عاشق ریاست است و می خواهد عطش قدرت را با حکمرانی بر دگران فرو نشاند، برای نیل به مقصود خود فعالیت می کند. اگر در راه رسیدن به هدف، با مانعی مواجه نشود، به پیشروی ادامه می دهد و خواهش خود را برآورده می سازد. اگر کسانی یا چیزهایی سد راهش شوند و مانع پیشرفتش گردند، ناراحت می شود. خشمگین می گردد. به مبارزه برمی خیزد. با تمام

قدرت می کوشد و به همه وسایل دست می زند تا به مقصود برسد و بر کرسی ریاست تکیه بزند.

بروز غریزه تخریب

هیجان روحی و خشم درونی ریاست طلب، برای غریزه تخریب و تهاجم، فرصت بسیار مناسبی است که از ضمیر پنهان خارج شود و به غریزه قدرت طلبی وی بپیوندد و تحریکات تخریبی خود را آغاز نماید. در این موقع است که برتری طلب وضع عادی خود را از دست می دهد و در معرض قانون شکنی و انحراف های اخلاقی قرار می گیرد و ممکن است مرتکب گناهان بزرگ شود و زیان های غیرقابل جبرانی به بار بیاورد.

دفاع از استقلال

کسانی که مورد تعدی ریاست طلب خودخواهی واقع می شوند، برای دفاع از آزادی و استقلال خویش، به مقابله بر می خیزند. در مرحله اول، از راه تذکرات عادی و سپس استمداد از قدرت حکومت اقدام می کنند تا مگر او را از توقعات خودپرستانه و اعمال ظالمانه اش باز دارند. اگر تذکراتشان مفید نیفتاد و حکومت از آنان حمایت ننمود و برتری طلب همچنان با سرسختی به کارهای ناروای خویش ادامه داد، آتش خشم در نهادشان به شدت مشتعل می گردد و برای انتقامجویی و در هم شکستن قدرت برتری طلب، مهیای هر عمل تند و خشنی می شوند.

در این فرصت مناسب، غریزه تخریب و تهاجم به ضمیر آشکار منتقل می گردد و به غریزه حب ذاتشان می پیوندد و تحریکات ویران کننده و تهاجمی شروع می شود. معلوم نیست این جنگ و ستیز، چگونه پایان می یابد و باعث چه مفاسد بزرگی در خانواده و اجتماع می گردد.

برتری طلبی و ناسازگاری

از مجموع بحث این نتیجه به دست می آید که برتری طلبی و تفوق جویی، یکی از عوامل مهم ناسازگاری و اختلاف بزرگسالان و جوانان است. قدرت طلبان خودپسند، برای آن که برتری خویش را بر دگران تحمیل نمایند و به تمایل خود جامه عمل بپوشانند، شخصیت و استقلال دگران را نادیده می گیرند و با کارهای ناروای خود، آنان را تحقیر می کنند و به حقوقشان تجاوز می نمایند. واضح است که چنین روشی کینه و دشمنی به بار می آورد و افراد مورد اهانت را ناراحت و خشمگین می کند و آنان را مهیای آسیب رسانی و انتقامجویی می نماید و در نتیجه خانواده و اجتماع، کانون اختلاف و تضاد و صحنه جنگ و ستیز خواهد شد.

اندزه گیری امیال

باید دختران و پسران جوان، پدران و مادران میانسال، پدربزرگ ها و مادربزرگ های کهنسال، زنان و شوهران، خواهران و برادران، و خلاصه تمام اعضای خانواده ها، امیال خود را با معیارهای قانون و اخلاق اندازه گیری کنند، خودپرستی را ترک گویند، از برتری طلبی و بلندپروازی بپرهیزند تا محیط خانه از سازگاری و حسن تفاهم برخوردار گردد.

باید کارفرمایان و کارگران، مدیران و کارمندان، رؤ سا و اعضا و خلاصه همه طبقات اجتماع حد خود را با میزان عقل و شرع تعیین کنند. از تفوق طلبی چشم پوشی نمایند و حقوق تمام اعضای جامعه را محترم شمارند تا محیط اجتماع از ناسازگاری جنگ و ستیز مصون بماند.

8 - نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع

(و انه لحب الخیر لشدید)

قرآن کریم

نقش اقتصاد در زندگی بشر

مسئله اقتصاد یکی از ارکان اساسی در حیات فردی و اجتماعی بشر است. اقتصاد در شئون علمی و اخلاقی، فرهنگی و تربیتی، اجتماعی و سیاسی، و دیگر امور مربوط به چگونگی زندگی مردم، نقش بزرگی را ایفا می کند. اقتصاد در خوش بختی و بدبختی، ترقی و انحطاط، پیروزی و شکست، و عزت و ذلت انسان ها اثر عمیق دارد. یک قسم مهم از ناسازگاری ها و اختلافات، تضاد و تشاجر، جنگ و ستیز، و جرم و جنایت که در خانواده ها و جوامع بشری به وقوع می پیوندد و گاهی مفاسد عظیم و غیرقابل جبرانی به بار می آورد، از مسائل اقتصادی سرچشمه می گیرد.

بر اثر امور مالی، چه بسیار زنان از شوهران جدا می شوند.

فرزندان، والدین را ترک می گویند، برادران و خواهران از یکدیگر قطع رابطه می کنند. خانواده ها بهم می ریزند و کودکان بی سرپرست می شوند. خلاصه، یکی از علل اختلاف و تضاد در خانواده ها مسائل اقتصادی است.

اقتصاد و جنگ

در جامعه نیز یک قسمت قابل ملاحظه از کشمکش ها و اختلاف که بین افراد یا گروه ها اتفاق می افتد، یا ملل و اقوام بشری را رو در روی یکدیگر قرار می دهد و آتش جنگ را مشتعل می سازد، منشاء اقتصادی دارد.

اگر سئوال شود که در جامعه چه چیز سبب جنگ می گردد، پاسخ قطعی دادن کار آسانی نیست. اعتقاد به این که عامل اقتصادی سهم به سزایی در ایجاد

جنگ دارد و دلایل عینی فراوانی نیز آن را تاءیید می کنـد، روز بـه روز بیشـتر می شود. [286]

جامعه شناسان و پایه گذاران مکاتب فلسفی پیرامون مسائل اقتصادی بحث و گفت و گوی بسیار نموده و نقش آن را در جوامع بشـری و اداره امـور زنـدگی توضیح داده اند. بعضی از آنان، در شناخت ارزش های اقتصادی، از واقـع بینـی بازمانده و به راه مبالغه و افراط گراییده اند.

مکتب کمونیسم و نظریه افراطی

مکتب کمونیسم امر اقتصاد را بیش از حد واقعی اش مهـم شـمرده و دربـاره تأثیر آن در مظاهر مختلف زندگی زیاده روی کرده اسـت. پیـروان ایـن مکتـب تصور نموده اند که اقتصاد، یگانه عامل اساسی تطورات اجتماعی و منشاء تمـام دگرگونی های مادی و معنوی در جوامع بشری اسـت. اینـان عقیـده دارنـد کـه چگونگی روبناهای اجتماعی، از قبیل مذهب، حکومت، قانون، اخلاق، عقایـد و افکار، و نظایر این ها ناشی از چگونگی تولید است و عامل دیگـری در آن هـا نقش اساسی ندارد.

اقتصاد و روبناهای اجتماعی

عامل تعیین کننده هر عصری، چگونگی تولید همان عصر است.

تاءسیسات اجتماعی هر زمان بر پایه اقتصادی همان زمان بنا شده است. بـه زبان علمی تر، روبناهای هر دوره، مولود مناسبات اقتصادی و بالاخره چگونگی تولید همان دوره می باشد.

مذهب، سیاست، حقوق، هنر، آداب، و امثـال آن هـا، همـه محصـول وضـع اقتصادی و چگونگی تولید است و اگر در طی قرون، آداب و سیاسـت و هنـر و

قوانین تغییر می یابد و رو به تکامل می رود، جز این نیست که قوای تولیـدی و روابط اقتصادی، طی زمان، رو به تغییر و در حال تکامل است. [287]

رابطه تکامل و اجتماعی و تکامل تولید

مکتب کمونیسم، بر پایه اصالت اقتصاد بنیان گذاری شده است. طرفداران این مکتب تمام توجه خود را به مسئله اقتصـاد معطـوف داشـته و از سـایر ذخـایر فطری و سرمایه های طبیعی انسان، که منشاء بسیاری از فعالیت هـای فـردی و اجتماعی است، غافل مانده انـد. در ایـن مکتـب، اقتصـاد زیربنـای تمـام امـور اجتماعی و عامل تعیین کننده شئون بشری در همه مظاهر زندگی شـناخته شـده است. طبق این نظریه، تکامل اجتماعی از تمام جهـات و جوانـب تـابع تکامـل تکامل تولید است و حاکم مطلق در زندگی انسـان هـا اقتصـاد اسـت. بـر ایـن اساس، تمام افکار اجتماعی، سجایای انسانی، مکارم اخلاقی، عقایـد مـذهبی و مقررات قانونی در همه جوامع بشری به اوضاع و احوال اقتصـادی و چگـونگی تولیدشان بستگی دارد.

حقیقت این است که اقتصاد در زندگی انسان ها نقش بسیار مهمی را ایفا مـی کند و بسیاری از امور اجتماعی وابسته به شاءن اقتصادی است. ولی ایـن بـدان معنی نیست که تمام سایر تحولات اجتماعی را معلـول چگـونگی هـای تولیـد بدانیم و سایر عوامل را بی اثر پنداشته و به دست فراموشی بسپاریم.

اشتباه مکتب کمونیسم

اشتباه بزرگی که پایه گذاران مکتب کمونیسم مرتکب شده اند این است که در بیان ارزش های اقتصادی از واقع گویی بازمانده اند. اینان در نظریه خود نسبت به تأثیر اقتصاد در شئون مختلف زندگی بشر مبالغه کـرده و آن را یگانـه عامـل سازنده تمام مظاهر اجتماعی تصـور کـرده انـد. بـه همـین جهـت، بسـیاری از

دانشمندان محقق، این نظریه را نادرست خوانده و از جهات متعـدد آن را مـورد انتقاد قرار داده اند.

دکتر کارل می گوید:

کسانی برای ماده اولویت قائل شدند و امور معنوی را در برابر امور اقتصادی قربانی کردند. انسان فقط برای ایجاد و مصـرف سـاخته نشـده، بلکـه از آغـاز تکاملش به عشق جمال و حس مذهبی و کنجکاوی فکـری و تصـور خلاقـه و حس فداکاری و زندگی قهرمانی اقبال کرده است. اگر انسان را فقط بـه فعالیـت اقتصادی اش منحصر کنند، مانند آن است کـه قسـمت بزرگـی را از وی بریـده باشند. بنابراین، لیبرالیسم و مارکسیسـم، هـر دو، تمـایلات اصـلی و طبیعـی را پایمال می کنند. (288)

راسل و اقتصاد بودن

راسل می گوید:

اقتصادیون مرتکب اشتباه گردیده و تصور نموده انـد کـه محـرک اصـلی در جامعه شناسی مسئله اقتصاد است. هنگامی که آسایش با درجه معتـدلی تـأمین می گردد، فرد و جامعه، به جای گردآوری ثروت و انباشتن سـرمایه بـه دنبـال قدرت رهسپار می شوند. حتی اغلب، تمول، به عنوان وسـیله ای جهـت کسـب قدرت به کار می رود. همچنین اتفاق می افتد که در راه تحصیل قدرت از جمـع آوری مال صرف نظر می شود. در تمام امـور ملاحظـه مـی کنـیم کـه محـرک اساسی، مسائل اقتصادی نبوده و عوامل روانی، نظیر قدرت طلبی، انگیزه اصـلی را تشکیل می دهند. (289)

نظریه مارکس و جامعه شناسان

ساموئل کینگ می گوید:

نظریه مارکس، مبنی بر این که قوای اقتصادی کلیه جنبه های دیگر زندگی را تحت الشعاع قرار می دهد، مبتنی بر حقیقت کامل نیست.

حقایق بی شماری که جامعه شناسان و مردم شناسان و بسیاری از دانشمندان درباره سازمان جوامع اولیه و همچنین اجتماعات متمدن به دست آورده اند، این نظر را که فعالیت اقتصادی هر گونه فعالیت دیگری را در جامعه تحت الشاع قرار می دهد، نفی و یا دست کم به طور محسوس تعدیل می کند.

این نکته که فعالیت اقتصادی در هر جامعه نقش بزرگی بازی می کند، قابل انکار نیست. نیز این ادعا که اقتصاد، کم و بیش کلیه جنبه های دیگر زندگی را تحت نفوذ قرار می دهد، قابل قبول است، لکن باید همواره به خاطر داشت که فعالیت های اقتصادی، چنان که به ثبوت رسیده است، خود نیز تحت نفوذ عوامل غیراقتصادی دیگر جامعه قرار دارند، به طور که گاهی غیرممکن است تشخیص داد علت چیست و معلول کدام است.

محیط طبیعی و فعالیت های اقتصادی

در حقیقت، هیچ گونه تردیدی نیست که محیط طبیعی یک جامعه در فعالیت های اقتصادی آن مؤثر است. همچنین میزان پیشرفت فنون و علوم یک جامعه در فعالیت های اقتصادی آن جامعه اثر فراوان دارد.

گذشته از این، تاءسیسات مذهبی و سیاسی و به طور کلی سازمان اجتماعی در نوع اقتصاد یک جامعه اثر زیاد می کند. (290)

نظریه های افراطی یا تفریحی در هر مورد ناشی از نارسایی فکر صاحب نظر است. زیرا در این جهان حساب شده و منظم، هر موجودی دارای اندازه مخصوص و حد معینی است. کسی که به ارزش حقیقی موجودی پی برده و حد واقعی آن را درک کرده است، هرگز درباره آن دچار افراط یا تفریط نمی شود.

(قال الصادق عليه السلام: ما من شی ء الا وله حد). [291]

امام صادق عليه السلام فرموده: هیچ موجودی نیست مگر این که برای آن حد مخصوصی مقرر است.

اسلام و مسائل اقتصادی

در مکتب آسمانی اسلام، مسائل اقتصادی، به عناوین مختلف، مورد توجه قرار گرفته و حدود واقعی هر قسمتی بر اساس مصالح مادی و معنوی و تأمین سعادت فردی و اجتماعی معین شده است.

در مقررات اسلامی، نارسایی یا زیاده روی وجود ندارد، زیرا قانون گزار، در شرع مقدس، خداوند خالق است. خداوندی که جهان را آفریده و از تمام حقایق آن آگاه و باخبر است.

همان طور که قوانین تکوینی در نظام آفرینش منزه از افراط و تفریط است و خداوند حد واقعی هر موجودی را آن طور که هست، معین کرده و آن را در جای خودش قرار داده است، همچنین در قوانین تشریعی نیز افراط و تفریط وجود ندارد و حد واقعی هر چیزی در شرع مقدس با واقع بینی معین شده است.

مقررات منزه از افراط و تفریط

قوانین تکوینی خداوند به جبر اجرا می شود و بر اثر آن، کاخ با عظمت خلقت با نظم حکیمانه خود پابرجا و استوار است.

ولی اجرای، قوانین تشریعی پروردگار در اختیار بشر است. اگر مردم مقررات اقتصادی و سایر تعالیم الهی را درست به کار بندند، فرد و جامعه در کمال خوش بختی و سعادت راه خود را می پیماید و به کمال لایق خویش می رسد و اگر از آن مقررات سرپیچی و تخلف نمایند، سعادت فرد و اجتماع به همان نسبت آسیب می بیند و سازش و هم آهنگی خانواده و اجتماع متزلزل می گردد.

مسائل اقتصادی در اسلام بسیار وسیع و پردامنه است و از جهات متعدد ممکن است مورد بحث قرار گیرد. ولی در این فصل به مناسبت موضوع کتاب، پیرامون بعضی از قسمت هایی گفت و گو می شود که چگونگی آن ها در سازگاری یا ناسازگاری خانواده و اجتماع نقش مؤثر دارد.

نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع

می دانیم اقتصاد سالم و متوازن به نوبه خود می تواند در کشور کوچک خانواده و در خانواده بزرگ کشور اثر بگذارد و آن دو محیط را از نعمت امنیت و آسایش برخوردار سازد. اقتصاد ناسالم و غیرمتعادل نیز می تواند اعضای خانواده و اجتماع را رو در روی یکدیگر قرار دهد و محیط سازش و صفا را به میدان جنگ و ستیز مبدل سازد.

مجموع مطالب این فصل، تحت سه عنوان خلاصه می شود:

اول، حب مال.

دوم، کسب مال.

سوم، صرف مال.

ضمن هر عنوان، از طرفی روش معتدل اسلام درباره هر یک از آن ها توضیح داده می شود و از طرف دیگر، آثار نامطلوب افراط یا تفریط در مورد آن ها آشکار می گردد.

بشر و حب مال

حب مال: تمام مردم، بیش و کم، به مال علاقه دارند، ولی این موضوع مورد بحث قرار گرفته است که آیا علاقه به مال و انگیزه تملک، فطری و طبیعی است یا عارضی و اکتسابی است. بعضی عقیده دارند که مسئله تملک یک عمل غریزی است و در نهاد آدمیان ریشه طبیعی و زیستی دارد. اینان می گویند نه

تنها بشر، بلکه حیوانات نیز به کشش غریزی دارای رفتار تملکی هستند و بعضی از چیزها را گردآوری می کنند و آن ها را ملک اختصاصی خود تلقی می نمایند.

وسیله ارضا غرایز

به نظر دانشمندان محقق، علاقه به مال و انگیزه تملک، خود مستقلا یک کشش طبیعی نیست و در وجود انسان ریشه فطری ندارد، بلکه وسیله ای برای ارضای غرایز و نیل به تمایلات طبیعی خواهش های نفسانی است.

بشر، با تملک ثروت قادر است نیازمندی های زندگی و ضروریات حیاتی از قبیل غذا، لباس، مسکن، و دیگر شرایط رفاه خود را با شایستگی تأمین نماید و از این راه غریزه صیانت ذات و حب حیات خویش را اقناع کند و در کمال آسایش به زندگی ادامه دهد.

آدمی با به دست آوردن مال می تواند تمنای التذاذ خویش را آن طور که می خواهد عملی کند. به کامیابی و خشنودی خاطر دست یابد، و از این رهگذر غریزه جنسی خود را به شایستگی ارضا نماید.

بشر می تواند از راه تملک و گردآوری مال، وسایل نگاهداری فرزند خویش را فراهم آورد و موجبات پرورش او را طبق خواسته خود آماده نماید و خواهش طبیعی حب فرزند را برآورده سازد. خلاصه، ثروت قادر است بسیاری از خواهش های فطری و تمایلات غریزی ما را عملی کند و به آن ها جامه تحقق بپوشاند.

رفتار تملکی در حشرات

رفتار تملکی در ساختمان حشرات و حیوانات نیز ریشه مستقل زیستی و فطری ندارد و بر اساس کشش غریزی نیست، بلکه انگیزه تملک در آن ها هم مانند انسان وسیله ای برای ارضای غرایز طبیعی است.

تملک بر اساس احتیاج

بیگل هول، کار خود را با بررسی دلایل تملک در انواع جانوران و حشرات آغاز کرد و سرانجام به این نتیجه کلی رسید که هر چند رفتار تملکی در آن ها بسیار فراوان است، اما نمی توان آن را غرض مستقلی شمرد و به تبیین آن پرداخت، بلکه به عنوان وسیله ارضای عمده ترین احتیاج بدن است که می تواند تبیین شود.

جانوران، اشیایی را که برای هدف های معینی به آن ها احتیاج دارند، به تملک خود در می آورند. صور عمده عمل تملک، مربوط به غذا و همدم و آشیانه و وطن است. میل به تملک در جانوران غالبا مربوط به عمل کشش های نیرومندتر گرسنگی و میل تناسلی و مواظبت از نوزاد خویش است. (292)

گذشته از غرایز و تمایلاتی که مشترک بین انسان و حیوان است و به وسیله تملک اشیا و اموال ارضا می شوند، در آدمی پاره ای از خواهش ها و کشش های اختصاصی وجود دارد که آن ها نیز از راه تملک ثروت برآورده می شوند.

بشر دارای غریزه قدرت طلبی است و می تواند با جمع ثروت، خود را قوی و نیرومند کند، بر افراد عادی جامعه برتری یابد و بدین وسیله تمایل تفوق جویی خویش را اقناع نماید و به غریزه قدرت طلبی خود جواب مثبت بدهد.

آدمی به زیبایی و محبوبیت و کسب افتخار علاقه شدید دارد و ثروت به مقدار قابل ملاحظه ای می تواند این خواهش ها را برآورده سازد.

ثروت و سربلندی

در نظر بسیاری از مردم، ثروت مایه زیبایی و جمال اجتماعی است و به صاحبش شخصیت و عظمت می بخشد.

ثروتمندان افزایش مال را باعث افتخار و سربلندی خویش می دانند و نقصان آن را برای خویشتن شکست و حقارت می پندارند.

مالکیت و گسترش شخصیت

ویلیام جیمز مالکیت را در جامعه به منزله گسترش شخصیت یا نوعی افزایش حجم روانی تلقی می کرد. او می گفت: من هر کس، به وسیع ترین معنی آن، مجموعه چیزهایی است که او می تواند آن ها را مال خود بداند. این چیزها تنها شامل تن و نیروی روانی نیست.

لباس ها و خانه و زمین ملکی و مرکب و حساب او در بانک را نیز شامل می شود و تمام این چیزها، عواطف واحدی را در وی ایجاد می کنند و اگر رو به وفور گذارند، شخص خود را پیروزمند حس می کند و اگر رو به کاهش روند و بابود شوند، او خود را سرافکنده و کوچک می پندارد.

با این همه، باید این نکته را نیز یادآور شد که رابطه میان شخص و دارایی اش، تنها آدام و رسوم گروه است و اگر مردم حس می کند که شخصیت آنان همراه با مالشان کم و بیش می شود، برای این است که جامعه برای مالکیت اهمیت قائل است. [293]

مال و محبوبیت

گر چه محبوبیت و مقبولیت مال، فطری و غریزی نیست، ولی از این جهت که عامل مؤثری در اداره زندگی و ارضای غرایز و کسب قدرت است و می تواند بسیاری از تمنیات انسان را برآورده سازد و به شخصیت آدمی توسعه و

تحکیم بخشد، رفته رفته در نظر مردم محبوبیت یافته و خود اصالتا مورد علاقه شدید انسان ها واقع شده است. قرآن شریف در این باره می گوید:

(و انه لحب الخیر لشدید.) [294]

پیوند باطنی و علاقه درونی انسان به مال بسیار محکم و شدید است.

علاقه به مال و تحرک اجتماعی

علاقه به مال، منشاء تحرک اجتماعی و گرداننده چرخ های اقتصادی است. علاقه به مال آدمی را به تلاش معاش و تأمین زندگی و حفظ شرف انسانی، که از وظایف مقدس دینی و عقلی است، وادار می کند. اگر این علاقه معتدل و به اندازه صحیح باشد و از حدود مصلحت فردی و اجتماعی تجاوز ننماید، در نظر اولیای گرامی اسلام پسندیده و ممدوح است.

(عن عمرو بن جمیع قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه). [295]

امام صادق علیه السلام فرموده: خیر و خوبی در آن کس نیست که علاقه ندارد از راه حلال جمع مال نماید، تا بدان وسیله، آبروی خود را محافظت کند، دین خود را بپردازد، وصله رحم نماید.

علاقه افراطی یا تمایل عصبی

اگر علاقه به مال از حد مصلحت تجاوز نماید و به صورت تمایل عصبی در آید و مانند عشق سوزانی در نهاد آدمی مستقر شود و شخص را دلباخته و مجذوب خود سازد، در نظر اولیای گرامی اسلام، ناپسند و مذموم است. چنین علاقه ای می تواند عقل را تیره کند. دیده دل را نابینا و گوش دل را ناشنوا سازد، و آدمی را به پرتگاه سقوط و تباهی بکشاند.

(قال علی علیه السلام: حب الدنیا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمة).[296]

علی علیه السلام فرموده است: محبت دنیا عقل را فاسد می کند و گوش دل را از شنیدن مطالب حکیمانه ناشنوا می سازد.

معیار برتری

علاقه شدید به مال، حجاب عقل می شود. آدمی را از واقع بینی و درک حقایق باز می دارد. عاشقان ثروت، به مکارم اخلاقی و فضایل انسانی توجهی نمی کنند و آن ها را میزان شخصیت و بزرگواری نمی دانند. در نظر آنان، مال، تنها معیار برتری و عظمت و یگانه مقیاس ارزش و احترام اجتماعی است. هر که ثروت بیشتر و درآمد زیادتر دارد، او را بزرگ تر و محترم تر می پندارند.

بدبختانه، عاشقان ثروت، این بیماری روحی را به فرزندان خویش نیز منتقل می کنند و می کوشند آنان را مانند خود بار بیاورند و تمام توجهشان را به درآمدهای مالی و جمع ثروت معطوف دارند و از سایر سرمایه های انسانی غافل و بی نصیب بمانند.

(روی عن النبی صلی الله علیه و آله: انه نظر الی بعض الاطفال فقال: ویل لاولاد آخر الزمان من آبائهم. فقیل یا رسول الله من آبائهم المشرکین؟ فقال لا، من آبائهم المؤمنین لا یعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدنیا فانا منهم بری و هم منی برآء).[297]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از کودکان نظر کرد و فرمود: وای بر فرزندان آخر زمان از روش پدرانشان. عرض شد: یا رسول الله از پدران مشرک آن ها؟

فرمود: نه، از پدران مسلمانشان که چیزی از فرایض دینی را به آن ها یاد نمی دهند، و اگر فرزندان، خود از پی فراگیری بروند، منعشان می کنند و تنها از

این خشنودند که آن ها در آمد مالی داشته باشند، هر چند نـاچیز باشـد. سـپس فرمود: من از این پدران بری و بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.

حب مال و خطرات اخلاقی

عاشقان ثروت، اگر تسلیم حب مال شوند و بی قید و شرط از بی هـوای دل بروند، در معرض بزرگ ترین خطرات اخلاقی و انسانی قرار می گیرند.

اینان برای آن که به معشوق خویش دست یابند و هر چه بیشتر ثـروت گـرد آورند، باید به عدل و انصاف و حق و فضیلت پشت پـا بزننـد، بشـر دوسـتی و تعاون را نادیده انگارند، و عواطف انسانی را از صفحه خاطر بزدایند.

(کلا بل لا تکرمـون الیتـیم. و لا تحاضـون علی طعـام المسـکین. و تـاءکلون التراث اکلا لما. و تحبون المال حبا جما) . [298]

یتیمان را اکرام و نوازش نکنند، و فقرا را با رغبا کنار سفره خود ننشانند.

تمام مال ارث را می خورند و به حقوق وراث ضعیف اعتنا نمی کنند.

اینان سخت فریفته و عاشق مال اند.

گاهی علاقه شدید به مال آن چنان در آدمی اثر می گذارد که بی پروا به هـر گناه و ناپاکی دست می زند. از ارتکاب هیچ جرم و جنایتی ابا نمی کند.

مال دوستی و جنایت

ناروایی ها را روا می بیند، و زشتی ها را زیبا مـی پنـدارد. در طـول تـاریخ بشر، بسیار اتفاق افتاده است که پول پرستان، برای آن که به مال برسند، آدم هـا کشته اند. خون ها ریخته اند. پرده ها دریده اند.

آبروها برده اند، و زیان های غیرقابل جبرانی به بار آورده اند.

بدبختانه، این قبیل افراد بر اثر حرص و علاقه آتشینی که به مـال دارنـد، نـه تنها هرگز سیر نمی شوند، بلکه هـر قـدر ثروتشـان افـزایش مـی یابـد، بیشـتر

احساس فقر و کمبود می کنند. آرزو و آمالشان زیادتر می شود و در نتیجه گرسنه تر و حریص تر می گردند.

یک عمر در گرداب بدبختی دست و پا می زنند، و سرانجام زندگی نکبت بارشان با ناکامی پایان می پذیرد.

ثروتمندان فقیر

(قال علی علیه السلام: الحریص فقیر و لو ملك الدنیا بحذافیرها). [299]

علی علیه السلام فرموده: انسان حریص همواره فقیر و نیازمند است، اگر چه مالک تمام ثروت های جهان گردد.

(عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: من تعلق قلبه بالدنیا قلبه بثلاث خصال: هم لا ینفی و امل لا یدرك و رجاء لا ینال). [300]

امام صادق علیه السلام فرموده: کسی که به دنیا دل بسته و در بند علاقه اش اسیر است، همواره گرفتار سه حالت روحی است. غصه و اندوهی که هرگز از صفحه دلش زدوده نمی شود، آرزویی که هرگز برآورده نمی گردد، و امیدی که هرگز به آن دست نمی یابد.

یک نوع بیماری روانی

عاشقان ثروت، به یک بیماری روانی و تمایل عصبی گرفتارند.

آنان در این عشق و علاقه از خود اراده ای ندارند، بلکه بی اختیار مجذوب کشش روحی خود هستند و این تمایل به جبر در نهادشان فعالیت می کند.

ولی برای آن که عملا از خطرات آن مصون بمانند، به حقوق دگران تجاوز نکنند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، لازم است همواره خدا را به خاطر داشته باشند و این خواهش سرکش را با نیروی ایمان مهار کنند و تمایل خود را با مقیاس قانون و اخلاق اندازه گیری نمایند و مراقب باشند که در راه به

دست آوردن مال، از مرزهای روا قدمی فراتر نگذارند، خود را به گناه و خیانت آلوده نکنند و موجبات بدبختی و سقوط خویش را فراهم نیاوردند. قرآن شریف در این باره به پیروان اسلام توصیه نموده است:

(یا ایها الذین امنوا لا تهلکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون). [301]

ای اهل ایمان، مبادا شدت علاقه به مال و اولاد، شما را از یاد خدا غافل و بی خبر نماید. آنان که عملا چنین کنند و در زمینه مال و اولاد، خداوند را نادیده گیرند، زیانکاران واقعی هستند.

مال دوستی معتدل

نتیجه آن که حب مال، اگر معتدل و به اندازه باشد، در مکتب اسلام پسندیده و ممدوح است. اعتدال در مال دوستی از طرفی آدمی را به تحرک صحیح اقتصادی و تلاش معاش وا می دارد و از تنبلی و بیکارگی می رهاند و از طرف دیگر، باعث افراط کاری و لاابالی گری نمی شود و شخص را دچار حرص و پلیدی های ناشی از آن نمی نماید و این هر دو، زمینه سازگاری و حسن تفاهم خانوادگی و اجتماعی را فراهم می آورد.

مال دوستی شدید، در نظر اولیای گرامی اسلام، ناپسندیده و مذموم است. عشق سوزان به مال، از طرفی ایجاد بخل و امساک می کند و آدمی را نسبت به عائله خود سختگیر می نماید و از طرف دیگر، باعث ولع و حرص می شود و شخص را در معرض تجاوز به حقوق دگران قرار می دهد. و این هر دو، مایه ناسازگاری و اختلاف در خانواده و اجتماع است.

کسب مال

کسب مال: فعالیت های اقتصادی و کار و کوشش برای به بدست آوردن مال، اگر در حد معتدل و به منظور امرار معاش و تـأمین زنـدگی باشـد، پسـندیده و ممدوح است و اولیای گرامی اسلام، انجام این وظیفه را به پیـروان خـود تأکیـد کرده و بشارت داده اند که اجر تلاش معاش، در پیشگاه الهی، هم پایه اجر جهاد در راه خداوندی است. برعکس، اگر سعی و کوشش برای کسب مـال ناشـی از حرص و ولع و به منظور ازدیاد ثروت و فخرفروشـی باشـد، مـذموم و ناپسـند است و پیشوایان دینی پیروان خود را از آن برحذر داشته اند.

(کان ﷺ جالسا مع اصحابه ذات یوم فنظـر الی شـاب ذی جـلد و قـوة و قـد بکـر یسعی. فقالوا ویح هذا لو کان شبابه و جلده فی سبیل الله فقال ﷺ : لا تقولـوا هذا فانه ان کان یسعی علی نفسه لیکفها عن المسئلة و یغنیهـا عـن النـاس فهـو فی سبیل الله و ان کان یسعی علی ابوین ضعیفین او ذریة ضعاف لیغنـیهم و یکفـیهم فهو فی سبیل الله و ان کان یسعی تفاخرا و تکاثرا فهو فی سبیل الشیطان) . [302]

روزی رسول اکرم ﷺ با جمعی از صحابه خود نشسته بود. جوان نیرومند و چابکی را دید که از اول صبح، مشغول سعی و عمل است. اطرافیان آن حضـرت از کار او اظهار تاءسف کردند و گفتند: کاش این مرد، نیرومندی و جـوانی خـود را در راه خدا به کار می انداخت.

تفاوت تلاش ها

پیغمبر ﷺ فرمود: این سخن را نگویند. چه اگر او برای تأمین زندگی خـود کوشش می کند تا خویشتن را از ذلت سئوال نگاه دارد و از مردم بی نیاز باشـد، با این عمل به راه خدا می رود. اگر سـعی و کوشـش بـرای والـدین ضـعیف و کودکان ناتوان است، که زندگی آنان را اداره کند و بی نیازشان نماید، باز هم در راه خدا قدم بر می دارد، ولی اگر کار می کند تا مال بیشتری جمع کند و به مردم

بی بضاعت فخر و مباهات نماید، فکرش ناپاک و پلید است و راه شیطان را می پیماید.

پرهیز از افراط و تفریط

(عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: ایاك و الضجر و الکسل انهما مفتاح کل سوء من کسل لم یؤد حقا و من ضجر لم یصبر علی حق). [303]

امام صادق علیه السلام فرموده: از افراط در کار و تلاش بیش از حد بپرهیز و همچنین از سستی و مسامحه کاری اجتناب نما، که این هر دو، کلید تمام بدی ها و بدبختی هاست. زیرا افراد مسامحه کار انجام وظیفه نمی کنند و حق کار را آن طور که باید ادا نمی نمایند، و افراد زیاده رو در مرز حق، توقف نمی نمایند و از حدود مصلحت تجاوز می کنند.

حریصان فرومایه

(و عنه علیه السلام: لیکن طلبك المعیشة فوق کسب المضیع و دون طلب الحریص الراضی بدنیاه المطمئن الیها). [304]

و نیز فرموده است: تلاش تو در راه کسب معاش باید فوق عمل مسامحه گری باشد که بر اثر سستی حق کار را ضایع کرده است و دون کار حریصی باشد که به زیاده روی و افراط گراییده است. حریص و فرومایه ای که به جای تمام فضایل انسانی و تعالی معنوی، تنها به دنیای خویش دلگرم و مسرور است و با وجود آن خود را مطمئن و آرام احساس می نماید.

از این روایات به خوبی استفاده می شود که فعالیت های اقتصادی و کسب مال اندازه گیری شده و در حدود اعتدال، در مکتب اسلام، مورد امضا و تشویق قرار گرفته است. اولیای گرامی اسلام، از طرفی بیکارگی و سربار دگران بودن را مذموم شناخته و با آن سختی مخالفت کرده اند، و از طرف دیگر، زیاده روی

و حرص و ولع را نیز طرد نموده و پیروان خود را از آن حذر داشته اند، و بین این دو روش تفریطی و افراطی، میانه روی عادلانه و عاقلانه را ممدوح شناخته و مردم را به انجام آن موظف نموده اند.

کار و زندگی شرافتمندانه

زندگی شرافتمندانه ایجاب می کند که آدمی در جامعه شغلی را به عهده بگیرد و از سعی و عمل خود امرار معاش نماید. کسی که مالی در اختیار ندارد و می خواهد بدون کار و فعالیت، زندگی خود و عائله خویش را تأمین نماید، یا باید از راه دزدی و چپاول و دیگر اعمال غیرمشروع، اموال دگران را برباید، یا با گدایی و تن دادن به ذل سئوال، از دسترنج دگران ارتزاق نماید و این هر دو، منافی با مقررات اسلامی و شرف انسانی است.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ملعون من القی کله علی الناس). [305]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم می افکند و از دسترنج مردم امرار معاش می کند، رانده و مطرود درگاه الهی است.

ترک کار برای عبادت

کسب و کار برای امرار معاش، به اندازه ای در نظر ائمه طاهرین علیهم السلام ارزنده و مهم بود که اجازه نمی دادند افراد متدین برای عبادت بیشتر، شغل خود را ترک گویند و ساعات کسب را در بندگی و خلوت با خداوند بگذرانند.

(روی علی بن عبدالعزیز عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قال لی: ما فعل عمر بن مسلم؟ قلت جعلت فداك اقبل علی العبادة و ترك التجارة فقال و یحه اما علم ان تارك الطلب لایستجاب له دعوات)؟ [306]

علی بن عبدالعزیز می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: عمر بن مسلم چه کرد؟

عرض کردم: او به عبادت خدا روی آورده و تجارت را ترک گفته است.

حضرت از عمل او اظهار تاءسف کرد و فرمود: مگر نمی داند که هر کس کار خود را در طلب معاش ترک نماید، دعای مستجابی در پیشگاه الهی نخواهد داشت؟

اسلام و تلاش معاش

کسی که با علاقه و جدیت کار می کند و هدفش این است که عضو مفید جامعه باشد، مالی از راه مشروع به دست آورد، زندگی خود و عائله خویش را با شرافت و بی نیازی از مردم تأمین نماید، و سر بلند و مباهی، به حیات خود ادامه دهد، در مکتب آسمانی اسلام، مورد کمال و تکریم و احترام است.

کسب مال و حفظ آبرو

(عن النبی ﷺ انه قال: من طلبا لدنیا حلالا، استعفافا عن المسئلة و سعیا علی عیاله و تعطفا علی جاره لقی الله و وجهه کالقمر لیلة البدر). [307]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: کسی که از پی مال مشروع برود برای آن که آبروی خود را از ذلت سئوال مصون دارد، عائله خویش را اداره کند، و به همسایه خود کمک نماید، در پیشگاه الهی سربلند و روسفید است و صورتش مانند ماه تمام می درخشد.

اسلام دین شرف و فضیلت و آیین عزت نفس و حریت است.

کسی که می خواهد مسلمان واقعی باشد و به طور کامل از تعالیم اسلام پیروی کند، باید از هر قسم پستی و حقارت بپرهیزد و آزادگی خود را با هیچ چیز معامله نکند.

امیرالمؤمنین و عزت نفس

(روی ان امیرالمؤمنین علیه السلام اجتاز بقصاب و عنده لحم سمین فقال: یا امیرالمؤمنین هذا الحم سمین اشتر منه فقال علیه السلام: لیس الثمن حاضرا، فقال انا اصبر یا امیرالمؤمنین فقال له: انا اصبر عن اللحم). [308]

علی علیه السلام از مقابل دکان قصابی عبور می کرد. مرد قصاب که گوشت فربهی داشت، به حضرت عرض کرد: از این گوشت پروار بخرید.

فرمود: فعلا پول ندارم.

قصاب گفت: نسیه نمی دهم و برای دریافت قیمت آن صبر می کنم.

امام علیه السلام فرمود: به جای صبر تو، من از خوردن گوشت صبر می نمایم.

آزادگان و استقلال

گر چه معامله نسیه از نظر مقررات تجاری اسلام بلامانع است، ولی یک انسان آزاده، جز در موارد ضروری، به این کار تن نمی دهد، زیرا مدیون تا زمانی که بدهی خود را نپرداخته و ذمه خویش را بری نکرده است، همواره در خود یک نوع فشار و محدودیت احساس می کند. و برای آزادگان سنگین است که حتی به مقدار قیمت متاع ناچیزی زیر بار دگران بروند و به عز و استقلال خویش آسیب برسانند.

بدبختانه، در روزگار ما افراد بسیاری هستند که بر اثر حرص و طمع در تجارت، یا علاقه به تجمل و خودنمایی در خانواده، اشیایی را نسیه و به طور اقساط خریداری می کنند و تعهدات سنگینی را به دوش می گیرند. افکار خود را پریشان می سازند. از خویشتن سلب آزادی و آسایش می کنند، و احیانا در موقع مقرر، از پرداخت بدهی خود عاجز می مانند. آبروی خویش را در خطر می بینند. برای تمدید مدت به داین التماس می کنند و خود را در معرض ذلت و خواری قرار می دهند.

جایی که علی علیه السلام برای غذای روزانه، از خرید گوشت نسیه ابا مـی کنـد و زیر بار تعهد کوچکی نمی رود، واضح است که تا چه حد ناراحت می شود اگـر ببیند انسان توانایی از کار کردن شانه خالی کرده و برای معاش روزانه خود بـه ذلت سئوال تن داده است.

کار در شرایط سخت

اولیای گرامی اسلام، برای آن که پیـروان خـود را از پسـتی و ذلـت سـئوال مصون نگاه دارند و آنان را شریف النفس و با عزت بـار بیاورنـد، توصـیه مـی کردند که حتی در سخت ترین شرایط، با کار و فعالیت امرار معاش کنند و بـدین وسیله خویشتن را از مردم بی نیاز سازند.

خودداری از ذل سئوال

مردی شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام شد. عرض کرد: نه دست سالمی دارم که با آن به خوبی کار کنم، نه سرمایه ای دارم که تجارب نمایم و از نظـر مـالی سخت در مضیقه هستم.

گویی می خواست در این شرایط از امام استجازه کند که برای زندگی خـود، از مردم کمک بگیرد. حضرت که می دید سرسالمی سالمی دارد و می تواند طبق رسوم محلی، با آن بردباری کند، اجازه نداد عرت و شـرافت خـود را بـا ذلـت سئوال درهم بشکند. به او فرمود:

اعمل و احمل راءسک و استغن عن النفس. (309)

کار کن و با سرعت بار ببر و بدین وسیله خویشتن را از کمک مردم بی نیـاز نما.

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لئن یحتطب الرجل علی ظهره یبیعه و یستغنی به و یتصدق بفضله خیر من ان یساءل رجلا آتاه الله من فضله فیعطیه اویمنعه) . (310)

رسول اکرم ﷺ فرموده است: اگر مردی برای خارکنی به بیابان برود، هیزم جمع کند، با دوش خود حمل نماید، آن را بفروشد، از قیمتش خویشتن را بی نیاز کند، و مازادش را صدقه بدهد، بهتر از آن است که از ثروتمندی درخواست کمک نماید، خواه مرد متمکن به او چیزی بدهد یا محرومش سازد.

به کار واداشتن بیکاران

یکی از اعمال بسیار پسندیده، به کار واداشتن کسانی است که می خواهند کار کنند و از راه مشروع امرار معاش نمایند. آنان که تمکن مالی دارند، اگر با سرمایه خود مؤ سساتی به وجود آورند و برای افراد نیرومند ایجاد کار نمایند، از نظر اسلام به توفیق بزرگی نایل آمده و بهترین زندگی نصیبشان شده است.

بهترین معیشت

(قال علی بن شعیب دخلت علی ابی الحسن الرضا ﷺ فقال لی: یا علی من احسن الناس معاشا؟ قلت انت یا سیدی اعلم یه منی. فقال ﷺ: یا علی من حسن معاش غیره فی معاشه). [311]

علی بن شعیب می گوید: به محضر رضا ﷺ شرفیاب شدم. به من فرمود: چه کسی از تمام مردم، معاش بهتر و زندگی نیکوتری دارد؟ عرض کردم: شما داناترید. فرمود: کسی که دگران در معاش او به خوبی معیشت نمایند و در پرتو زندگی او مرفه زندگی کنند.

کار فعالیت اقتصادی باعث اعتماد به نفس و تحکیم شخصیت است و به انسان عز و شرف می بخشد. سعی و کوشش برای امرار معاش، نشانه وظیفه شناسی اجتماعی است و آدمی را از دگران بی نیاز می کند. اشتغال به کار و مجاهده در راه تأمین زندگی شرافتمندانه مایه سربلندی و افتخار و از عوامل سازگاری خانوادگی و اجتماعی است. کسی که زحمت می کشد و با دسترنج

خویش معاش خود و زن و فرزند را اداره می کنـد، در پیشـگاه الهـی مـاءجور است و در نظر مردم و عائله خود نیز مورد تکریم و احترام است.

بیکاری و حقارت

کسانی که از کار و کوشش شانه خالی می کنند و در زندگی بار دوش دگران اند، همواره با سرافکندگی و حقارت به سر می برند. ایـن فرومایگـان، در نظـر عائله خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنند، فاقد ارزش شخصیت انـد و مردم آنان را با دیده پستی و ذلت می نگرند.

ارتزاق از راه گدایی

این گروه، اگر از راه گدایی ارتزاق نمایند و برای تأمین معاش خود بـه ذلـت سئوال تن دردهند، اغلب در محیط خانه با ناسازگاری و اختلاف مواجه هستند. زیرا زنان و فرزندان جوانشان از رفتار ذلت بار آن ها خجلت زده و شرمسـارند و در خود احساس پستی و حقارت می کنند. زشتکاری آنان را به رخشان مـی کشند و در این عمل ناپسند به شدت مورد ملامت و انتقادشان قرار می دهند.

اگر از راه دزدی و راهزنی، جرم و جنایت، و دیگر اعمال غیرمشروع، امـرار معاش نمایند، کار اختلاف و تشاجر به مراتب سخت تـر خواهـد بـود، زیـرا از طرفی اعضای خانواده از این زندگی شرم آور و ننگین شـکایت مـی کننـد، بـا خشونت و تندی مراتب نگرانی و نارضایی خود را به زبان می آورند، و آنان را مورد اعتراض قرار می دهند و از طرف دیگر، مردم نیز بـه مخالفتشـان بـر مـی خیزند و به سبب تجاوزکاری و ایجاد ناامنی، آن ها را تسلیم مقامات قضایی می کنند تا به مجازات های قانونی برسند.

سربار جامعه بودن

خلاصه، بیکار گشتن و در زندگی سربار جامعه بودن، به منزله کشتن شخصیت و پایمال کردن شرف انسانی است. کسی که نیرومند و تواناست و می تواند از راه شغل مشروع، امرار معاش نماید، ولی از قبول مسئولیت و انجام کار سرباز می زند، با این عمل ارزش اجتماعی خود را نابود می کند و موجبات پستی و سقوط خویش را فراهم می آورد.

بیکاری و سقوط شخصیت

(کان رسول الله ﷺ اذا نظر الی الرجل فاعجبه قال: هل له من حرفة؟ فان قالوا لا، قال: سقط من عینی). [312]

وقتی رسول ﷺ مردی را می دید که اعضا و عضلات نیرومندش باعث شگفتی آن حضرت می شد، سئوال می کرد: آیا حرفه و شغلی دارد؟ اگر منفی جواب می دادند و می گفتند نه، می فرمود: از چشم من افتاد.

لازم است این نکته خاطرنشان شود که پدران، نه تنها خودشان باید دارای شغلی باشند و از راه کار مشروع، زندگی عائله خویش را تأمین نمایند، بلکه موظف اند برای به کار واداشتن فرزندان جوانشان نیز کوشش کنند و با آنان در انتخاب شغل، اشتراک مساعی نمایند و این خود از شرایط سازگاری و حسن تفاهم در محیط خانواده است.

جوان و استقلال اقتصادی

ایام جوانی، دوره تکوین شخصیت و تحکیم اعتقاد به نفس و یکی از عوامل احراز شخصیت و استقلال اقتصادی است. جوان به نسل های قبل از خود فشار می آورد تا برای خود جایی باز کند.

به کاری اشتغال یابد و راهی را برای فعالیت های اقتصادی و درآمد مالی در پیش گیرد و تا زمانی که به هدف نرسیده و شغلی به دست نیاورده، یا رشته تحصیلش برای به دست آوردن شغلی در آینده معین نشده است، اعتماد به نفس ندارد. از آینده خویش نگران است. شخصیت خود را متزلزل می بیند. بی قرار و ناآرام است.

هر قدر این وضع بلاتکلیفی بیشتر ادامه پیدا کند، ناراحتی های درونی اش افزایش می یابد. در این موقع، جوان، تندخو و ناسازگار می شود و در محیط خانه و اجتماع، به بهانه های کوچکی عکس العمل های تند از خود نشان می دهد.

اشتغال به کار و مسرت

روزی که شغلی به دست می آورد و درآمد مستقلی پیدا می کند، غرق شادی و مسرت می گردد. خود را با شخصیت و متکی به نفس احساس می کند، نگرانی اش پایان می پذیرد و ضمیرش آرام می شود. با سربلندی و افتخار بین مردم راه می رود و میل دارد همه بدانند که این پیروزی و موفقیت نصیبش شده اکنون یک عضو فعال اجتماع است.

شغل و انتخاب آن یک نقش سیستم در اثبات شخصیت جوان دارد.

زیرا این موضوع نشانه آزادی جوان است و از این پس می تواند از وسایل شخصی برای ادامه زندگانی استفاده نماید. به همین دلیل است که به دست آوردن اولین پول، این قدر لذیذ و مطبوع است، در نتیجه اعتماد به شخص خود پیدا می کند و تا سمت الراءس صعود می نماید.

جوان دانشجویی که هنوز پول به دست نمی آورد و حتی احتیاج به کمک مالی دارد، غالبا یک نوع خفت و خواری مبهمی را حس می نماید. وی لااقل

به این خوش حالی و لذت راضی است که پول جیب خود را مطابق میـل خـود مصرف نماید. [313]

جوان و انتخاب شغل

مسئله انتخاب شغل در زندگی جوانان یکی از مسائل مهـم و مشـکل اسـت، زیرا از طرفی شغل باید مورد تمایل و رغبت جوان باشد و خود با علاقـه آن را انتخاب نماید، نه آن که به وی تحمیل شود، و از طرف دیگر اغلب جوانان بر اثر خامی و نارسایی، به خود اطمینان ندارند و جراءت نمـی کننـد کـه در انتخـاب شغل، شخصا تصمیم بگیرند و به تنهایی راه خود را انتخاب نمایند.

شغل و استعداد جوان

به عبارت دیگر، پذیرفتن شغل، به معنی قبول مسئولیت اجتماعی است. جوان میل دارد خود مستقلا روی شغل های مختلـف مطالعـه کنـد. جهـات آن هـا را بسنجد، و شغلی را که موافق میل و مطابق استعداد خـود تشـخیص مـی دهـد، انتخاب نماید.

مسئولیت آن را به عهده بگیرد و با دلگرمی و اراده جـدی، وظـایف خـود را انجام دهد. درآمدی پیدا کند و بدین وسیله شخصیت خـویش را اثبـات نمایـد. ولی بیشتر جوانان از این کار می ترسند، زیرا در صـلاحیت و شایسـتگی خـود تردید دارند. از قبول مسـئولیت خـائف انـد. دورنمـای زنـدگی را بـا دلهـره و اضطراب می نگرند. نسبت به آینده خویش بی قرار و ناراحت اند. از شکست و عدم موفقیت خود بیم دارند، و نگـران انـد از ایـن کـه مبـادا نتواننـد در آتیـه، خویشتن را به شایستگی با جامعه منطبق کنند و از مزایای اجتماعی برخـوردار گردند.

برای آن که جوانان به بیراهه نروند و با تصمیم های نادرست به خوشبختی و سعادت خود آسیب نرسانند، باید خودسری و غرور را ترک گویند. از افکار بزرگسالان دانا و خیرخواه استفاده کنند. با مشورت آنان خط مشی خود را تعیین نمایند، و موجبات پیروزی و موفقیت خویش را فراهم آورند.

به کارگماردن فرزندان

پیشوای عالی قدر اسلام، پدران را موظف نموده است که یاری فرزندان خویش را در انتخاب شغل، حمایت و یاری نمایند و آنان را به کار خوب و شایسته ای بگمارند، و این وظیفه مقدس را در ردیف حقوق فرزندان به حساب آورده است.

حقوق فرزند به پدر

(قال رسول الله ﷺ یا علی حق الوالد علی والده ان یحسن اسمه و ادبه و یضعه موضعا صالحا). [314]

رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: حق فرزند به پدرش این است که برای او اسم خوب انتخاب کند. خوب تربیتش نماید، و در کار شایسته ای مستقرش سازد.

(عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: جاء رجل الی النبی ﷺ فقال یا رسول الله ما حق ابنی هذا قال: تحسن اسمه و ادبه و ضعه موضعا حسنا). [315]

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: مردی شرفیاب محضر رسول اکرم ﷺ شد، عرض کرد: بچه ام به من حقی دارد؟ در جواب فرمود: او را به رسم خوبی نام گذاری کن، سپس به درستی و خوبی تربیتش نما و سرانجام او را به کار خوبی بگمار.

در این روایت، به کار گماشتن فرزندان از جمله حقوق آنان بر عهـده پـدران شناخته شده است. با این تفاوت که در حـدیث اول، شـغل شایسـته ذکـر شـده موضعا صالحا در حدیث دوم شغل خوب قید شده است و موضعا حسنا. خـوبی و شایستگی شغل که در این دو حدیث آمده، به چند بیان قابل توضیح است.

کسب های خوب و بد

اول: بعضی از اسم ها خوب است و بعضی بد. پاره ای از تربیت ها صحیح و خوب است و برخی بد. بعضی از کسب ها نیز از نظر موازین شـرعی و مصـالح اجتماعی خوب است و بعضی بد.

کارهای شایسته

همان طور که قسمت اول و دوم حدیث، پدران را موظف نموده است که برای فرزندان، اسم خوب انتخاب کنند و آنان را بـا ادب شایسـته، و صـحیح تربیـت نمایند، همچنین قسمت سوم حدیث، آنان را مکلف ساخته است کـه فرزنـدان را به کارهای شایسته وادارند و برای آنان کسب خوب و مباح برگزینند، نه آن کـه به طمع درآمد مالی، جوانان را به شغل های بد و کسب هـای حـرام بگمارنـد و این خود معنی تعدیل تمایل ثروت است. یعنـی پـدران مراقبـت نماینـد کـه نـه فرزندانشان بیکاره و کل بر جامعه بار آیند و نه برای گردآوری مال، به مشـاغل گناه و کارهای آلوده دست بزنند. به این بیان، مراد از شغل خوب، آن کسب پاک و منزهی است که منطبق با مقررات تجاری اسلام باشد.

(قال رسول الله ﷺ : طوبی لعبد طاب کسبه) . [316]

رسول اکرم ﷺ فرموده است: خوش بخت کسی که کسبش خوب و منزه از پلیدی و ناپاکی باشد.

تفاوت استعدادها

دوم: مردم از نظر ساختمان طبیعی و صفاتی موروثی با یکدیگر متساوی نیستند. همان طور که قیافه و شکل، آهنگ و چشم و دیگر صفات ظاهری افراد با هم فرق دارد، همچنین استعدادهای معنوی و قابلیت های روحی آنان نیز با هم متفاوت است.

برخی می توانند از عهده انجام کارهایی برآیند که دگران کم هوش تر یا جاهل تر یا بی دست و پاتر ضعیف تر از آن اند که به انجامشان قادر باشند. بعضی برای فکر و برخی برای عمل ساخته شده اند و بالاخره دسته ای از موهبت فطری فرماندهی برخوردارند، در صورتی که اغلب از اداره خود نیز عاجزند. (317)

کار بر وفق لیاقت

بر این اساس، شغل خوب و شایسته برای هر فرد، آن شغلی است که با ساختمان طبیعی او هم آهنگ و متناسب باشد. اگر آدمی به کاری اشتغال یابد که منطبق با لیاقت و استعداد فطری او باشد، می تواند آن را به خوبی و شایستگی انجام دهد و به آسانی از پیروزی و موفقیت درخشان برخوردار گردد.

(قال رسول الله ﷺ : اعملوا فکل میسر لما خلق له) . (318)

رسول اکرم ﷺ فرموده است: همه کار و کوشش نمایید، ولی آگاه باشید که افراد، کاری را به آسانی انجام می دهند که برای آن آفریده شده اند.

در دنیای کنونی، مسئله شناخت استعدادها در انتخاب مشاغل، که یکی از مهم ترین عوامل پیروزی در زندگی بشر است، مورد توجه قرار گرفته و کارشناسان آزموده در مؤ سسات مخصوصی آماده مشاوره و راهنمایی هستند.

اینان از تمایلات جوان پرسش می کنند. استعدادهای او را می آزمایند و پس از مطالعه و بررسی دقیق، شغل هایی را که در خور استعداد اوست معین می کنند.

مشورت با آزمودگان

افراد هنگامی که به سنین شباب می رسند، یا کاری برای آموزش حرفه ای که در پیش دارند، آغاز کرده اند، یا تحصیل خود را در زمینه نقشه ای که برای آینده دارند تنظیم نموده اند، و به این ترتیب آن ها می دانند از چه راهی خواهند رفت. اما با این وجود لازم است تمایلات شخصی خودشان را در این باره تحت رهبری های آزموده و هشیارانه اشخاص واقف و خبره قرار دهند.

اظهارنظر کارشناسان

امروز برای این منظور، در خیلی از کشورهای جهان، کانون هایی گشایش یافته است که در آن، کارشناسان با تجربه، افرادی را که برای مشورت و راهنمایی به آن ها مراجعه می کنند، مورد مطالعه قرار می دهند و پس از دریافتن تمایلات و استعدادهای ذاتی آنان، درباره انتخاب حرفه و پیشه ای که به سود و صلاح آن هاست، اظهارنظر می کنند و یاریشان می دهند.

این کارشناسان از مطالعات دقیق خود پی می برند که هر کس در چه نوع پشه ای امید موفقیت و پیشرفت های فراوان دارد. می توانید پی ببرید که به این ترتیب، مراجعه و مشورت با این گونه اشخاص، تا چه حد برای نوجوانان سودمند خواهد بود.

آیا می توان انکار کرد که بسیاری از زندگی ها بر اثر انتخاب راه دور از صلاح، و محرومیت از راهنمایی های هشیارانه، تباه شده اند و جز شکست، چیزی برای صاحبان خود بار نیاورده اند. (319)

می دانیم همه پدرها قادر نیستند صلاحیت طبیعی فرزندان خود را به درستی تشخیص دهند، ولی تا حدی که می توانند، باید این نکته را مراعات نمایند و جوانان را به کسبی وادارند که متناسب با ساختمان طبیعی و استعداد فطری آنان باشد.

کار و شرایط زمان و مکان

سوم: خوبی و شایستگی مشاغل، وابسته به شرایط زمان و مکان و تابع چگونگی تولید است. بسیاری از حرف و مشاغل، در گذشته خوب و شایسته بوده و مردم در اوضاع و احوال روزگار خود، بدان ها محتاج بوده اند، ولی در دنیای کنونی، با پیشرفت صنعت و ماشین، آن کارها از ردیف مشاغل اجتماعی خارج شده و مردم کمترین نیازی به آن ها ندارند.

پدرانی که می خواهند به وظیفه پدری عمل کنند و برای فرزندان خود شغل خوب و شایسته ای برگزینند، باید مقتضیات زمان را در نظر بگیرند و آنان را به کارهایی وادارند که مفید و مورد احتیاج مردم باشد، نه آن که شغلی برای آن ها انتخاب نمایند که باعث ناکامی و محرومیتشان شود و سرانجام، ندامت و پشیمانی به بار بیاورد.

آگاهی از مقتضیات زمان

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس). [320]

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که از مقتضیات زمان خود آگاه است، مورد هجوم اشتباهات واقع نمی شود.

اشتغال به کار، صرف نظر از فعالیت اقتصادی و درآمد مالی، روی اخلاق اجتماعی جوانان اثر می گذارد. به گفتار و رفتارشان نظم و ترتیب می بخشد، و موجبات سازگاری آنان را با خانواده و اجتماع فراهم می آورد.

جوانان، تا زمانی که شاغل شغلی نشده اند و احساس مسئولیتی نکـرده انـد، اغلب در نیک و بدهای اجتماعی بی تفاوت اند. به مـوازین قـانونی اعتنـا نمـی کنند.

اخلاق و ادب اجتماعی را به باد مسخره مـی گیرنـد. گـاهی در خـانواده بـا اعمال زشت خود، باعث ناراحتی والدین و سایر افراد می شوند و نظـم داخلـی منزل را بر هم می زنند. گاهی در اجتماع به مردم اهانت می کنند و بـا گفتـار و رفتار ناپسند خویش، موجبات هتک حرمت و تحقیر آنان را فراهم مـی آورنـد. ولی با اشتغال به کار و مسئولیت، وضعشان تغییر می کند. خلیق و مـؤ دب مـی شوند.

جوانان و اثبات لیاقت

برای آن که مراتب لیاقت و شایسـتگی خـود را اثبـات نماینـد، روش هـای ناپسند را ترک می گویند. حقوق و حدود مردم را محترم می شـمرند و متوجـه می شوند که اخلاق خوب و حسن سازگاری بـا مـردم، رمـز کامیـابی و شـرط اساسی پیروزی و موفقیت اجتماعی است.

کار و اصلاح اخلاق جوان

خانواده جری تصور می کردند که یک مدرسه خوب می تواند مشکلی را کـه آن ها معما می دانستند، حل کند. جری حاضر نبـود درس بخوانـد، او سردسـته یک عده پسر بود که دزدی می کردند و مزاحم دگران می شدند. رفتارش بسیار بد و زننده بود. والدینش سه بار مدرسه او را عـوض مـی کردنـد، ولـی نتیجـه نگرفتند. او با تمام پسرهای دسته خود برای یک مسافرت دسته جمعـی مطالعـه می کردند. والدین جری، که از این فکر خطرناک آگاه شدند، با کمال بـی میلـی با ترک تحصیل او موافقت کردند. ناچار به او اجازه دادند که برای خـود کـاری

پیدا کند. با این که از تحصیل پسرشان در 16 سالگی ناراحت بودند، ولی هنگامی که به گفتند: برو کار کن، پول به دست بیاور، زندگی خود را اداره کن.

جری به کلی عوض شد، به طوری که هیچ کس باور نمی کرد. او چون از درآمد خود خرج می نمود، بیشتر دقت می کرد. از کارهای ناپسند سابق دست برداشت. معاشرتش را با پسرهای شرور قطع کرد و کم کم متوجه شد که برای انجام کار بهتر، احتیاج به تحصیل دارد. (321)

شکایت پدر از فرزند

(کان داود بن شکاابنه الی ابی الحسن علیه السلام فیما افسد له فقال: استصلحه فماماءته الف فیما انعم الله علیك). (322)

داود بن زربی حضور حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شد و از فرزند خود شکایت کرد که به قسمتی از اموالم تجاوز نموده و آن را نابود کرده است. حضرت فرمود: در مقابل تمام نعمت هایی که خداوند به تو عنایت کرده است، صدهزار چه اهمیتی دارد؟ وظیفه تو اکنون این است که در فکر کار فرزندت باشی و موجبات اصلاح او را فراهم آوری.

اصلاح کار فرزند

باید به این نکته توجه داشت که در آیین اسلام، تلاش عاقلانه و معتدل افراد برای تأمین معاش خود و زن و فرزند خویش، با فعالیت های افراطی اشخاص حریص برای ثروت اندوزی و جمع مال زیادتر تفاوت بسیار دارد. گروه اول، مال را برای خود می خواهند و گروه دوم خود را برای مال. گروه اول آبرو و شرف انسانی خویش را به وسیله مال حفظ می کنند و گروه دوم عز و حیثیت انسانی خود را فدای مال می کنند. گروه اول آزادگانی هستند که با تلاش معاش، خویشتن را از ذلت و خواری سئوال مصون می دارند و گروه دوم ثروت

پرستانی هستند که با حرص و طمع، موجبات ذلت و خواری خود را فراهم مـی آورند.

(قال علی علیه السلام : الحرص ذل و مهانة لمن یستشعره) .[323]

علی علیه السلام فرمود: در نظر افراد آگاه و دراک، خوی ناپسند حرص، مایه پستی و ذلت است.

نشانه های رذیلت و فضیلت

کار و کوشش زحمت کشان که می خواهند از دسترنج خود ارتـزاق نماینـد، دلیل خوبی و فضیلت آن هاست، و سعی و تلاش عاشقان ثروت، که می خواهند با گردآوری مال بیشتر، حرص و آز خود را اقناع نمایند، دلیـل بـدی و رذیلـت آنان است.

(عن علی علیه السلام انه قال: یستدل علی شر الرجل بکثرة شرهـه و شـدة طمعـه) .[324]

علی علیه السلام فرموده است: حرص فراوان و طمع شدید یک انسان را مـی تـوان دلیل بدی او گرفت و به آن استشهاد کرد.

خطرات پول پرستی

پول پرستی و حرص مال ممکن است بشر را آنچنان تحت تأثیر درآورد کـه خود را فراموش نماید، ارزش خویش را از یاد ببرد، و جز به گردآوری مال بـه چیزی فکر نکند. فزون طلبی و عشق به ثروت مـی توانـد آدمـی را از خـدا و حقیقت غافل سازد، از تعالی روانی و تکامل معنوی باز دارد، و مکارم اخلاقی و صفات انسانی را از صفحه خاطرش محو نماید.

بعضی، آن چنان به اسارت حب مال در می آیند و در اندیشه ثروت غرق می شوند که حتی به زن و فرزندان خویش نمی رسند.

محبت زناشویی و مهر پدری را از یاد می برند، و کانون گرم خـانواده را بـه محیط سرد مبدل می سازند.

راسل می گوید:

در دنیای جدید، عشق، دشـمنی خطرنـاک دارد و آن اصـل کـار و کسـب و موفقیت اقتصادی است. خصوصا در آمریکا که مردم معتقدند نباید آدمی اجـازه دهد عشق، مانع موفقیت های او در زندگی گردد و اگر چنین کند، آدم احمـق و بی شعوری است.

روش احمقانه

با آن که در این هم مانند چیزهای دیگر تعـادلی لازم اسـت و ایـن احمقانـه است که آدمی کار و موقعیتش را یک سر فدای عشق کند، ولی این هم احمقانـه است که شخص بخواهد عشق را به کلی فدای کسب و کار نماید. مع ذلک، ایـن امر درجامعه ای که اساس آن تقلا و تلاش همه جانبه در راه تحصیل پول باشـد پیش می آید و وقوع آن اجتناب ناپذیر است.

یک بازرگان آمریکایی

زندگی یک بازرگان امروزی را، خاصه در ایـالات متحـده آمریکـا، در نظـر بگیرید: از لحظه ای که خود را می شناسند و به مردی می رسـد، تمـام سـعی و همتش را مصروف پول درآوردن می کند. در نظر او سایر چیزها تفریح پیش پـا افتاده ای بیش نیست. در جوانی با فحشا رفع احتیـاج مـی نمایـد. پـس از آن ازدواج می کند، اما علایق و امیالش با علایق و تمایلات زنش فرق دارد و لـذا هرگز صمیمیت و نزدیکی لازم بین آن دو پیدا نمی شود. دیـر هنگـام، خسـته و فرسوده به خانه می آید. صبح ها قبل از آن که زنش از خواب بیدار شود، بسـتر را ترک می گوید. علایق زنش در نظر او زنانه اند و مایـل نیسـت در آن سـهیم

گردد. با این کیفیت، بعید نیست زنش از نظر جنسی در قبال او سردی نشان دهد، زیرا طرف او هیچ گاه وقتی نداشته است که به وی ابراز عشق و علاقه نماید. (325)

مردی که بیشتر اوقات شبانه روز خود را در خارج منزل می گذراند و تمام نیروی خویش را برای کسب مال بیشتر به کار می اندازد، موقعی که به خانه باز می گردد، آن قدر خسته و بی نشاط است که نمی تواند به همسر خود برسد، به وی علاقه و ابراز علاقه کند، عواطف او را محترم شمارد، و خواهش های طبیعی اش را برآورده سازد.

دلسردی زن از شوهر

واضح است که زن در چنین شرایطی افسرده خاطر و متاءثر می گردد و روز به روز تاءثرش افزایش می یابد. ناکامی ها و محرومیت های پی در پی، زن را نسبت به شوهر دل سرد و بی علاقه می کند. از زندگی زناشویی ماءیوس می شود. طولی نمی کشد که مراتب شکایت و نارضایی خود را همسری او به زبان می آورد و نگرانی های درونی خویش را آشکار می سازد.

ناسازگاری خانوادگی

اگر این وضع نامطلوب، زن را به بی عفتی و ناپاکی وادار و رسوایی به بار نیاورد، اگر دامنه گله مندی و شکایت توسعه نیابد و کار به جدایی و طلاق نکشد، حداقل این است که عشق و امید و گرمی محبت از محیط زناشویی رخت می بندد و جای خود را به ناامیدی و دل سردی می دهد و سرانجام خانواده گرفتار ناسازگاری و اختلاف و احیانا پرخاشگری و ستیزه جویی می گردد.

ثروت پرستان حریص، با روش ناپسند خویش، نه تنها به گرمی و حسن سازش خانواده آسیب می رسانند، بلکه در شعاع فعالیت های افراطی خود، به اجتماع نیز ضربه می زنند. اینان برای آن که پول بیشتری گرد آورند و طبع فزون طلب خویش را قانع نمایند، ناچار باید عهده دار کارهای متعددی شوند، یا کاری را که در دست دارند بیش از حد، توسعه دهند تا جوابگوی تمنیاتشان باشد و در هر دو صورت میدان فعالیت دگران را تنگ می کنند و باعث محرومیت یکی از علل ستیزه جویی و تضاد است.

مبارزه جوان برای اشتغال

جوانان، با دلی لبریز از امید وارد جامعه می شوند و می خواهند شغلی به دست آورند. وقتی مشاهده می کنند تمام کارها در قبضه نسل کهن است، ناراحت می شوند. به رقابت بر می خیزند تا مگر برای خود جایی باز کنند. ولی موقعی که متوجه می شوند که ثروت پرستان حریص، مشاغل متعددی را در اختیار گرفته و آنان بی کار و سرگردان اند بیشتر ناراحت و نگران می گردند. کار به مبارزه و کشاکش می رسد، و اختلاف و ناسازگاری با شدت زیادتری در جامعه بروز می کند.

اسلام و فعالیت های افراطی

خلاصه در آیین مقدس اسلام، فعالیت های افراطی و حرص در جمع آوری مال، مانند بیکار گشتن و از دسترنج دگران ارتزاق کردن، ناپسند و مذموم است. همان طور که بیکارگی و سربار جامعه بودن، آدمی را ذلیل و خوار می کند و در محیط خانواده و اجتماع تضاد و تشاجر به بار می آورد، حرص و طمع نیز باعث پستی و حقارت و مایه ناسازگاری و اختلاف خانوادگی و اجتماعی است.

صرف مال: میانه روی در مصارف مالی نیز مانند اعتدال در حب مال و کسب مال، از عوامل سازگاری در خانواده و اجتماع است. اولیـای گرامـی اسـلام بـه پیروان خود توصیه کرده اند که در مخارج زندگی، از افراط و تفریط بپرهیزند و روش متوسطی را که دور از امساک یا اسراف باشد، در پیش گیرند.

اعتدال در مصارف مالی

(فقه الرضا علیه السلام: ولیکن نفقتك علی نفسك و عیالك قصدا). [326]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نسبت بـه مصـارف مـالی دربـاره خـود و عائلـه خودت، معتدل و میانه رو باش.

بعضی از پدران تمکن مالی دارند و به خـوبی مـی تواننـد موجبـات رفـاه و آسایش عائله خود را فراهم آورند، ولی بر اثر عشق بـه ثـروت و حـرص مـال دچار بخل شده اند، بر زن و فرزند خود سخت می گیرند، آنان را در مضیقه می گذراند، ناراحت و خشمگینشان می کنند، زندگی را بر آن هـا تلـخ و غیرقابـل تحمل می سازند، و با این روش ناپسند، در محیط خانه، ناسازگاری و اخـتلاف به وجود آورند.

افراط در مصارف

بعضی از پدران به زندگی عائله خود بیش از حد توسعه می دهند و به عنوان ابراز راءفت و شفقت به زن و فرزند، راه افراط در پیش مـی گیرنـد. روش ایـن گروه نیز ناپسندیده و مذموم است.

اینان، علاوه بر این که فاصله طبقاتی به وجود می آورند و باعث اخـتلاف و ناهم آهنگی جامعه می شوند، ممکن است در بعضـی از مواقـع بـرای ادامـه آن زندگی وسیع و گسترده، به حقوق دگران تجاوز نمایند و اموال غیرمشروع آلوده شوند.

(یابن مسعود لاتحملن الشفقة علی اهلك و ولدك علی الدخول فی المعاصی و الحرام). [327]

رسول اکرم ﷺ به ابن مسعود توصیه فرموده است: مبادا مهر و محبت نسبت به زن و فرزند، تو را وادارد که در محیط گناه قدم بگذاری و دامن خویش را به حرام بیالایی.

بدبخت کردن دگران

افرادی که در مصارف زندگی و مخارج روزانه خود زیاده روی می کنند، با این عمل، نه تنها زمینه گناهکاری خود را مهیا می سازند و خویشتن را در معرض تجاوز به حقوق دگران قرار می دهند، بلکه در پاره ای از مواقع ممکن است باعث بدبختی بستگان و دوستان خود شوند تمکن مالی به بسط و توسعه زندگی وادار نماید و در نتیجه آنان را نیز به راه گناه و ناپاکی بکشاند.

بدبختانه، این روش نادرست، در زمان ما، کم و بیش در بعضی از خانواده ها وجود دارد و کسانی برای آن که خود را از ملامت زن و فرزند خویش رهایی بخشند یا روی رقابت و همچشمی خود را ثروتمند و متمکن جلوه دهند، برای خرید لباس های فاخر و جواهرات گران قیمت و ماشین آخرین سیستم، به خیانت و ناپاکی دست می زنند و سرانجام با رسوایی و بدنامی راه زندان در پیش می گیرند.

رسول اکرم ﷺ، این وضع خطرناک و شرم آور را ضمن حدیثی برای امت خود پیش بینی کرده و فرموده است:

(یعیرونه لضیق المعیشة و یکلفونه ما لا یطیق حتی یرودونه موارد الهلکة). [328]

زمانی فرا می رسد که مرد را کسان و بستگانش به تنگی معاش سرزنش می کنند و او را به تهیه مالی، که قدرت آن را ندارد، وادار می نمایند تا وی را به محیط بدبختی و هلاکت وارد سازند.

از مجموع بحث، این نتیجه به دست آمد که چگونگی امور مالی، در سازگاری خانوادگی و اجتماعی نقش مؤثری دارد. اگر افراد در مورد حب مال، کسب مال، و صرف مال روش معتدلی در پیش گیرند و از افراط و تفریط اجتناب نمایند، می توانند در محیط خانه و اجتماع از سازگاری و حسن تفاهم برخوردار باشند.

9 - تمدن صنعتی و اخلاق نسبی

(یـا علی ان الله عـز و جـل احـب الکـذب فی الصـلاح و ابغـض الصـدق فی الفساد) .

رسول اکرم ﷺ

پیشرفت صنعت و تحول زندگی

در روزگار گذشته، اخلاق و آداب عمومی تقریبا دارای وضع پایدار و ثـابتی بوده و دگرگونی آن به کندی و در طول حیات چند نسل صـورت مـی گرفـت، ولی در دنیای کنونی، با پیشرفت روزافزون صنعت و ماشین، زنـدگی مـردم بـه سرعت تحول می یابد و به موازات تغییر شرایط زندگی، اخلاق عمومی و آداب اجتماعی نیز تغییر می یابد، تا جای که گاهی بعضی از آداب و رسوم، در طـول زندگی یک نسل، چند بار عوض می شود.

تغییر قانون و اخلاق

در روزگار گذشته، قوانین و مقررات، اخلاق و سنن، و آداب و رسوم، ماننـد ساختمان های محکمی بودند که می توانستند سالیان دراز در جامعـه اسـتوار و مستقر بمانند تا بر اثر گذشت زمان تدریجا فرسوده شوند و خود به خود ویـران گردند، ولی پیشرفت صنعت و ماشین، جوامع بشری را به صورت منـاطق زلزلـه خیز درآورده، بناهای نوبنیاد قانونی و اخلاقی در مقابل چشم های حیـرت زده مردم، یکی پس از دیگری، فرو می ریزند و جای خود را بـه مقـررات تـازه ای می دهند و دیری نمی پاید که تحولات صنعتی، آن مقررات جدید را نیز متزلـزل می کند و به سرعت از میان می برد.

بر اثر انقلاب صنعتی، کره زمین به صورت یک خانه بزرگ درآمده و جوامـع بشری از اوضاع و احوال یکدیگر آگاه شده اند.

رادیو و تلویزیون، جراید و مجلات، فیلم های سینمایی و دیگر وسایل ارتباطات جمعی، اخلاق و آداب هر یک از ملل و اقوام بشری را در معرض دید و شنید سایر مردم جهان قرار می دهد و از این راه پاره ای از خلقیات خوب و بد و عادات پسندیده و ناپسند بعضی از ملت ها مورد تقلید و اقتباس مردم دیگر قرار می گیرد.

برخورد آمدن قدیم و جدید

مطالعات مردم شناسی نشان می دهد که افراد در جوامعی که در حال رشدند هنگامی دستخوش اختلال و ناراحتی و بی نظمی می گردند که فرهنگشان با مدنیت باختر تماس حاصل می کند و ناگهان اصول زندگی و سنن و آدابشان از هم متلاشی می گردد، و در این هنگام است که به قول ساپیر: فرد از آغوش گرم و مطبوع فرهنگ خویش بیرون می جهد و در فضای سرد زندگی ناجوری سرگردان می گردد. (329)

تقلیدها و اقتباس ها، اگر متکی به محاسبه عقلی و اندازه گیری صحیح و عالمانه باشد، خوب و پسندیده و برای جامعه مفید و سودبخش است. ولی در تقلیدهای کورکورانه و حساب نشده، اغلب خوب و بد مخلوط می شوند و زشت و زیبا به هم می آمیزند. در این قبیل مواقع، بعضی از افراد آن قدر از واقع بینی و درک حقیقت باز می دانند که پاره ای از خوبی ها در نظرشان بد و مطرود می گردد و قسمتی از بدی ها خوب و مطلوب جلوه می کند.

بزرگسالان و ثبات نسبی

می دانیم که بزرگسالان تا اندازه ای محتاط و محافظه کارند و با گذشت عمر و تجربه هایی در مدرسه زندگی آموخته و دارای ثبات نسبی هستند و دیرتر به تقلیدها و اقتباس ها ناسنجیده تن می دهند، ولی نسل جوان و کم تجربه، که

طبعی نوع طلب دارد و در مقابل پدیده های تـازه زنـدگی آسـیب پـذیر اسـت، خیلی زود تحت تأثیر روش های جدید قرار می گیرد و بـه سـرعت، اخـلاق و اعمال خویش را به آن ها منطبق می کند. به خصوصی اگر آن روشـهای نـو بـا تمایلات شهوی و کشش های احساسی جوان موافق و هم آهنگ باشد.

اختلاف بزرگسال و جوان

در این مواقع است که بـین دختـران و مـادران، پسـران و پـدران و خلاصـه جوانان و بزرگسالان، اختلاف و ناسازگاری آغاز مـی شـود، و محـیط خانـه و اجتماع به صحنه تشاجر و کشمکش مبـدل مـی گـردد. بزرگسـالان قسـمتی از اعمال تقلیدی نسل جوان را گناه و ناپاکی می خوانند و آن را بد و مایـه فسـاد تلقی می کنند و روی علاقه و دلسـوزی، مـی خواهنـد جوانـان را از آن حـذر دارند.

برعکس، جوانان آن کارها را نمونه ای از پیشرفت های اجتماعی و نشانه ای از زندگی نوین می دانند. به بزرگسالان می گویند شماها نماینـده تمـدن دیـروز هستید و بر همان اساس فکر می کنید و خوب بدها را با آن مقیاس می سنجید و بر همان اساس فکر می کنید و خوب و بدها را با آن مقیاس می سنجید. ولی ما پیرو تمدن جدید هستیم و با پیشرفت جهان پیش می رویم. نیک و بـدها را با بینش نو و از دیدگاه دنیای امروزی می بینیم.

خوب و بد نسبی

اگر چیزی در زمان شما بد بوده، لازم نیست در زمان ما نیز بد باشد، خـوبی و بدی یک امر نسبی است و با تغییر شرایط زمـان و مکـان و دگرگـون شـدن اوضاع و احوال تغییر می کند. ممکن است چیزی در شرایط مخصوصی خوب و روا باشد و همان چیز در شرایط دیگری بد و نـاروا گـردد. شـما از مقتضـیات

دنیای امروز بی خبرید و از طرز تفکر ما آگاه نیستید و اساسا مـا را درک نمـی کنید.

چگونه می توان به این کشاکش و اختلاف پایان داد؟ آیا حق با بزرگسـالان است و باید گفته آنان را بپذیریم؟ یا جوانان درست مـی گوینـد و بایـد منطـق منطق آن ها را صحیح بدانیم؟ یا آن که بگوییم درستی یا نادرستی سخنان آن دو گروه نیز نسبی است و در بعضی موارد گفته بزرگسالان صحیح است و در پـاره ای از مواقع سخن جوانان؟ پاسخ این پرسش تا اندازه ای در این فصـل روشـن می شود و قسمت هایی از سخنان بزرگسالان و جوانان مورد بررسی قـرار مـی گیرد.

انقلاب صنعتی و دگرگونی اخلاق

خلاصه، انقلاب صنعتی، افکار و اعمال مـردم را، عمومـا، و نسـل جـوان را، خصوصا دگرگون ساخته و در اخلاق اجتماعی اثر عمیق گذارده است.

بر اثر آن، بعضی از خوبی ها بد تلقی شده و از پاره ای از نـاروایی هـا، روا گردیده است. این امر بین جوانان و بزرگسالان ایجاد اختلاف کرده و آنان را رو در روی یکدیگر قرار داده است و در نتیجه خانواده ها و جوامع بشری با تضـاد و ناسازگاری مواجه شده اند.

برای آن که جوانان و بزرگسالان به این موضوع مهم بیشتر توجه کننـد و بـه وظایف دینی و علمی خود بهتر واقف کردند، تا بتوانند از اخـتلاف و پراکنـدگی خویش بکاهند، در آغاز این فصل، پیرامـون تـأثیر انقـلاب صـنعتی در اخـلاق عمومی توضیح مختصری داده می شود و سپس دربـاره اخـلاق نسـبی از نظـر دنیای امروز و تفاوت آن با اخلاق نسبی اسلام بحث و گفت وگو خواهـد شـد.

در خلال بحث، قسمت هایی از خط مشی صحیح بزرگسالان و جوانـان واضـح می گردد.

منشاء تغییر اخلاق

این امر مسلم است که اصول اخلاقی می تواند تغییر کند، اما آن چه موجـب این تغییر می باشد چیست؟ و چرا اعمالی که در عصـری و سـرزمینی مطلـوب است، ممکن است در عصر و سرزمین دیگری نامطلوب باشد؟ چنین گمان مـی رود که تغییر مبانی اقتصادی زندگی، موجب تغییر اصول اخلاقی می گردنـد. در تاریخ زندگی بشر از این قبیل تغییرات عمیق دوبار اتفاق افتاده اسـت: یکـی از انتقال زندگی صیادی به زندگی کشاورزی و دیگـری از زنـدگی کشـاورزی بـه دوره صنعتی. تمام حوادث و وقایع اساسی زندگی ناشی از این دو تغییر مهـم در تاریخ زندگی بشری است. در هر یک از این دوره هـا، اصـول اخلاقـی کـه در دوره سابق برای سلامت نوع، مفید محسوب می شد، در دوره نو مصـر شـناخته شد، و با آشفتگی رو به تغییر نهاد.

تبدیل صیادی به کشاورزی

هنوز نمی دانیم که انسان کی و چگونه از صیادی به کشـاورزی منتقـل شـد، ولی نمی دانیم که در نتیجه این انتقال بزرگ، به فضایل جدیدی نیـاز افتـاد و در زندگی آرام و پایدار کشاورزی، بسیاری از فضایل کهن به نقایص بدل شدند. بـه کار و کوشش بیش بیش از شجاعت نیاز افتاد و میانه روی مطلوب تر از شدت عمل گشت و صلح مفیدتر از جنگ شد. [330]

ماشین و افزایش تولید

زندگی کشاورزی به حیات صنعتی تبدیل گرید. تحولات همـه جانبـه ای در جوامع بشری پدید آمد و تدریجا تمام شرایط و اوضـاع اجتمـاعی تغییـر کـرد.

فعالیت های اقتصادی شکل تازه ای به خود گرفت. صنایع دستی را از اعتبار انداخت. ماشین های کشاورزی به مزارع راه یافت و جای نیروی انسانی و حیوانی را گرفت و کمیت و کیفیت را بالا برد.

روستاییان برای به دست آوردن شغل، به شهرها هجوم آوردند و در محیط بسته و محدود کارخانه ها مشغول کار شدند.

اقتصادی، اخلاق و عادات عمومی را دگرگون کرد.

قبح بعضی از رذایل و گناهان از میان رفت و جامعه نسبت به آن ها بی تفاوت گردید. و پاره ای از فضایل، ارزش و اهمیت خود را از دست داد و مردم نسبت به آن ها بی اعتنا شدند. خلاصه، بر اثر انقلاب صنعتی، اعمال و اخلاق مردم به کلی تحول یافت و در نظر آنان بسیاری از خوبی ها، بد و بسیاری از بدی ها، خوب به حساب آمدند.

در زندگی صنعتی، نه تنها سازمان اقتصادی قدیم و دگرگون می شوند و سازمان های اقتصادی جدیدی، مانند کارخانه و شرکت و بانک به وجود می آیند، بلکه سایر سازمان های اجتماعی هم تحول می پذیرند و سازمان های اجتماعی بی سابقه ای نیز ایجاد می شوند.

تمرکز مردم در شهرها

از یک سو، به جای دو طبقه زمین دار و دهقان، که در اعصار کشاورزی عامل اصلی تولید جامعه بودند، دو طبقه سرمایه دار و کارگر صنعتی قد علم می کنند و به ستیزه دامنه داری که در دوره های پیشین، میسر نبود، می پردازند. از سوی دیگر، بسط صنعت موجب توسعه کارخانه ها و تمرکز مردم در شهرها می شود و شهر و شهرنشینی گسترش می یابد و بدین شیوه، کانون اقتصاد

کشورهای صنعتی از روستاها به شهرها انتقال می یابند و شهرهای عظیم صنعتی و تجاری سر بر می آورند.

واحد اجتماع در کشاورزی و صنعت

در دوره کشتکاری، فرد، واحد و اجتماع نبود، بلکه جزیی از خانواده بـود، و خانواده واحد سازنده اجتماع شمرده می شد، امـا در دوره سـرمایه داری، فـرد، واحد اجتماع است و بستگی های خونی و خانوادگی، هم مانند دوره پـیش، در زندگی فرد کارگر نمی افتد.

در دوره تولید دستی یا خانگی، هر واحد تولید مرکب از چند خویشـاوند یـا دوست بوده که در محیط دلپذیر خانه یا کارگاهی کوچک همان کارخانه است و کارخانه محیط وسیع و ناآشنایی است آکنده از هیاهوی ماشـین هـای پـرپیچ و تاب، و جوش و خروش انسان های ناآشنا، که روابـط کـارگران بـا یکـدیگر و مناسبات آنان با کارفرمایان، صورت خصوصی و خودمانی ندارند. (331)

ناگهان، کارخانه ها ظاهر شدند و مردان و زنان و فرزندان، خانه و خانواده را ترک گفتند تا در ساختمان های غم انگیزی که نه برای پناه دادن انسان ها، بلکه برای حمایت ماشین ها ساخته شده بود، به نحو فردی، نه خانوادگی، کار کنند و مزد خود را به نحو فردی دریابند. شهرها بزرگ تـر شـدند و مـردان بـه جـای بذرافشانی و جمع خرمن در مزارع، در امکنه کثیـف و تاریـک بـا تسـمه هـا و قرقره ها و تیغه ها و اره ها و هزاران چـرخ و منگنـه و دنـده آهنـی و بـازوی پولادی به نبرد مرگ و زندگی پرداختند. ظهور ماشین های نو، عمـل زنـدگی و درک آن را سال به سال مشکل تر ساخت. (332)

همکاری خانواده در کشاورزی

در دوران کشاورزی، معمولا روستازادگان قبل از فرا رسیدن بلوغ، به منظـور همکاری با پدران و مادران خود به مزارع می رفتند و در حدود توانایی خویش به کارهای کشاورزی می پرداختند و از کودکی با راه و رسم فلاحت آشـنا مـی شدند. اینان در سـنین جـوانی ورزیـده و کـارآزموده بودنـد و از شـخم زنـی، بذرافشانی، آبیاری، جمع آوری خرمن، و دیگر فنون کشـاورزی آگـاهی کامـل داشتند و در بیست سالگی مانند دهقان های سی و پنج ساله و چهل سـاله مـی توانستند مسئولیت مزرعه را به عهده بگیرند و کار کشاورزی را به خوبی انجـام دهند.

در آن دوران، سایر کارها از قبیل کسب و تجارت و صـنایع دسـتی و سـاده بوده و نیازی به تحصیلات عالی نداشت.

فرزندان کسبه و تجار و دیگر طبقات نیز از کودکی به مرکز کسب پدران مـی رفتند و طرز کار آنان را تدریجا فرا می گرفتند و در سنین جـوانی بـرای قبـول مسئولیت آن کار آمادگی داشتند، در نتیجه، کشاورززادگان و فرزنـدان کسـبه و تجار، در سنین جوانی، به موازات بلوغ جنسی، از بلوغ اقتصادی نیز برخـوردار می شدند و بر اثر درآمد شخصی و استقلال مالی، خیلی زود ازدواج می کردنـد و در بحبوحه جوانی و شدت هیجان های جنسی، دارای همسر قانونی بودنـد و از خطرات بی عفتی و فساد اخلاق مصونیت داشتند.

لزوم تخصص در زندگی صنعتی

با انقلاب صنعتی وضع زندگی بشر دگرگون گردیده و فعالیت های اقتصـادی شکل دیگری به خود گرفته است. کار کردن در محیط صنعتی و دست یافتن بـه

استقلال مالی مستلزم تخصص است، و فراگرفتن معلومات تخصصی، چند سال صرف وقت لازم دارد.

جوانانی که می خواهند در یکی از رشته ها کارشناس و متخصص شوند، باید از پی تحصیلات عالی بروند و سال ها در دانشگاه درس بخوانند تا بتوانند عهده دار کار آبرومندی شوند و درآمد شایسته ای پیدا کنند. جوانانی که می خواهند کمک مهندس یا کارگر فنی باشند و در محیط صنعتی، مسئولیتی را قبول کنند، باید مدتی کلاس های اختصاصی ببینند و با کارآموزی و تمرین های لازم، اطلاعات کافی به دست آورند تا بتوانند با ماشین های دقیق کار کنند و به درآمد مناسبی نایل آیند. در هر دو صورت، استقلال مالی چند سال پس از بلوغ جنسی به دست می آید.

جوانان در این فاصله با وضع مخصوصی مواجه اند. از طرفی در فشار غریزه جنسی هستند و مایل اند هر چه زودتر ازدواج کنند و التهاب طبیعی خویش را فرو نشانند، و از طرف دیگر، به علت نداشتن درآمد مالی، به همسر قانونی دسترسی ندارند و ناچار باید ازدواجشان به بعد موکول گردد.

تأخیر امر ازدواج، که یکی از عوارض خطرناک زندگی صنعتی است. نتایج شومی دربردارد و می تواند جوانان را در معرض بی عفتی و سقوط اخلاق قرار دهد. دامن پاکشان را به پلیدی های گوناگون آلوده نماید، و مصائب غیرقابل جبرانی را به بار بیاورد.

تأخیر ازدواج در جامعه صنعتی

ویل دورانت می گوید:

رشد جنسی مانند سابق زود دست می دهد، ولی رشد اقتصادی دیرتر می رسد. تحدید شهوات، که در زندگی روستایی امری معقول و عملی به نظر می

رسید، در جامعه صنعتی، که ازدواج را تا سی سالگی به تأخیر می اندازد، امـری دشوار و غیرطبیعی می نماید. شهوت ناگزیر سربرمی آورد و کف نفـس مشـکل می گردد. عفت که وقتی جزو فضایل بوده، مردود می شود و حجب و حیا که بر شدت عشق و محبت می افزود، از میان می رود. مردان به کثرت گناهان افتخار می کنند و زنان می خواهند در لجام گسیختگی با مردان همقـدم شـوند. عشـق بازی امری عادی می شود. فحشای رسمی، نه برای اثر مراقبت پلیس، بلکه بـه علت رقابت فحشای غیررسمی از کوچه و بازار برچیده می شود. اصول اخلاقی جامعه کشاورزی از هم می پاشد و جامعه شهری دیگر آن را بـه حسـاب نمـی آورد. [333]

زندگی شهری و جوانان درمانده

زندگی شهری، میلیون ها جوان درمانده را طعمه دلالان محبت ساخته اسـت. زنان جوان، دلبری های نهان خود را چنـان آزادانـه در معـرض نهـاده انـد کـه کنجکاوی دیگر مایه زناشویی نمی شـود. ادبیـات امـروز، ماننـد دیـن باسـتانی یونانی در وصف آلات توالد و تناسل است. ازدواج، که سابقا هر کس نـاگزیر از آن بوده و در دوره جوانی بر زندگی و رفتار انسان ثبات و استقامت می بخشید، از رواج افتاده است و مردان خیال می کنند کـه مـی تواننـد ازدواج نـاکرده، از منافع آن بهره مند شوند و از زیان های آن در امان باشند. خانواده، که روزگاری مهد گرامی اخلاق و پایه نظم اجتماعی بود، تسلیم اصالت فرد زندگانی صـنعتی شهر می گردد و پیش از یک نسل دوام نمی یابـد. خانـه هـایی کـه بـه رنـج و زحمت برای پناه دادن به دختران و پسران و بنا می شود، خـالی و سـاکت مـی ماند و فرزندان برای کسب نان، هر گوشه ای پراکنده می شوند. پدران و مادران

در خانه های حزن انگیز خود، تنها می نشینند و به صندلی هـای خـالی و در و دیوار عاری که از صدای خانوادگی می نگرند. [334]

تأخیر ازدواج و بروز مفاسد

ما نمی دانیم که چه مقدار از مفاسد اجتماعی معلول تأخیر ازدواج است، ولی ظاهرا بیشتر از تأخیر امر برکت ازدواج ناشی می شود و حتـی فسـاد پـس از ازدواج نیز بیشتر محصول عادات پیش از ازدواج است. [335]

انقلاب صنعتی، علت اساسی تغییر اخلاق و آداب است و کلیه تغییرات خوب و بد دنیای ما از آن متاءثر است. توسعه کارخانه ها، اضطراب و نگرانی افراد را زیاد کرده و به همین جهت، ازدواج آنـان را بـه تـأخیر انداختـه اسـت. تـأخیر ناشایست ازدواج، فحشا را توسعه داده و میلیون هـا مـردم را در تمـاس هـای محرک شهوت شهرهای جدید به هم آمیخته است. کثـرت جمعیـت سـبب شـده است که کسی از شهره شدن به بدنامی نترسد. انقلاب صنعتی موجب آزادی زنان و صنعتی شدن آنان گردیده است و این امر با روابـط پـیش از ازدواج و نتـایج فرعی آن توأم شده است. در نتیجه، نفوذ اخلاقی خانواده ها سست شده و تقـوا به عیش و نوش و بی بندی و باری بدل گشته است. [336]

سستی مبانی اخلاق و تقوا

مسئله تأخیر ازدواج و شیوع فحشا و بی عفتی، اکنون به صورت یک مشکل بزرگ و اخلاقی و اجتماعی درآمده است.

سقط جنین، افزایش فرزندان غیرقانونی، فساد اخـلاق، تبهکـاری، زنـای بـه عنف، شیوع بیماری هـای آمیزشـی، و اختلافـات عمیـق خـانوادگی، از جملـه مفاسدی است که از این رهگذر دامنگیر دنیای غرب شده و بـا بسـط و توسـعه روزافزون صنایع ماشینی پیوسته افزایش می یابد.

ازدواج موقت و حل مشکل

بعضی از دانشمندان اروپا و آمریکا، برای چاره جویی و حل این مشکل و به منظور جلوگیری یا لااقل تقلیل فساد و بی عفتی طرح ازدواج موقت را پیشنهاد کرده اند و عقیده دارند که اگر این طرح قانونی شود و جوانان بتوانند از ازدواج موقت با شرایط سهل و ساده آن استفاده نمایند، بسیاری از مشکلات کنونی حل خواهد شد و نسل جوان از این آلودگی و وضع ننگین و رقت بار، رهایی خواهد یافت.

لیندس، که سالیان دراز در راءس محکمه رسیدگی به جرایم زنان دنور [337] بود و در آن سمت، در زمینه تحقیق درباره حقایق امر از موقعیتی ممتاز برخوردار بوده، نوع جدیدی از زندگی زناشویی را پیشنهاد کرد که خود، آن را زناشویی رفاقتی می نامند.

لیندس بدوا این حقیقت مسلم اشاره می کند که آن چه مانع زناشویی جوانان می گردد، بی پولی است و نیاز به پول در زندگی زناشویی، قسمتی به خاطر نگهداری اطفال و قسمتی هم به این سبب است که رسم نیست که زن کار کند و معاش خود را شخصا تأمین نماید.

زناشویی در شرایط آسان

لیندس معتقد است جوانان باید امکان اقدام به نوع دیگری از زناشویی را داشته باشند که سه خصیصه متمایز، آن را زناشویی معمولی ممتاز می کند: اول آن که در بدو امر قصد بچه دار شدن در بین نباشد و برای تأمین این منظور، بهترین روش های جلوگیری از بارداری در اختیار زوج جوان گذارده شود. دوم، مادامی که بچه ای به دنیا نیامده و زن باردار نیست، زن و شوهر با توافق

هم به سهولت بتوانند متارکه کنند. سوم، در صورت جدایی، نفقه ای به زن تعلـق نگیرد.

دانشجویان و ازدواج موقت

راسل در تاءیید این نظریه چنین می گوید: لیندس به حق فکر مـی کنـد کـه خصوصا دانشجویان دانشگاه ها، زندگی مشترک و نسبتا استواری را کـه عـاری از این روابط جنسی رقت بار باشد، آغاز می کنند. لیندس شواهدی را ارائه مـی دهد تا نشان دهد که دانشجویان متاءهل بهتر از دانشجویان مجرد کار می کننـد. در حقیقت همین طور هم هست، زیرا کار را می تـوان بـا سـهولت بیشـتری بـا روابط جنسی مرتب و استوار درآمیخت و تلفیق کرد تا وضعی که آدمی مدام در همهمه شب نشینی ها و در پنجه هیجانات جنسی و تحریکات الکل باشد. دلیلی در دست نیست که هزینه مشترک یک دختر و پسر بیش از زمانی باشد که جـدا از هم زندگی می کنند. با این اوصاف، علل اقتصادی که در حال حاضر موجـب تعویق زناشویی است، اهمیت و تأثیر خود را از دست می دهد.

من ذره ای تردید ندارم که چنان چه پیشنهاد این قاضی در قانون تبلـور مـی یافت، نتایج فوق العاده مفیدی به بار می آورد و این نتایج آن چنان می بود کـه همه قبول کنند که از نظر اخلاقی به سود جامعه است. (338)

اسلام و ازدواج موقت

در آیین مقدس اسلام، مسئله ازدواج موقت با شرایط بسیار سهل و ساده آن، یک قسم زناشویی قانونی شناخته شده و پیشوای گرامی اسلام، بـا جهـان بینـی خود، در چهارده قرن قبل، مشروعیت آن را اعلام کرده است. در ازدواج موقت، خوراک و پوشاک و مسکن زن به عهده شوهر نیست. به علاوه مرد می توانـد از بارداری زن جلوگیری نماید. همچنین، در ازدواج موقت، مقررات ارث بـین زن

و شوهر برقرار نمی شود و با مرگ یکی از زوجین، دیگری از اموال متوفی ارث نمی برد.

ارضای غریزه در کادر قانونی

به طوری که از روایات اسلامی استفاده می شود، هدف اساسی قانون گزار از تشریع ازدواج موقت، جلوگیری از بی عفتی و فحشاست. در مواردی که زنان و مردان واجد وسایل و شرایط ازدواج دائم نیستند، می توانند از ازدواج موقت استفاده کنند و غریزه جنسی خود را در چهارچوبه قانون و مقررات راضا نمایند و دامن خویش را از پلیدی گناه و ناپاکی مصون نگاه دارند.

بی نیازان از ازدواج موقت

(عن علی بن یقطین قال سئلت اباالحسن علیه السلام عن المتعة قال: ما انت و ذاك قد اغناك الله عنها). [339]

علی بن یقطین به محضر حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شد و از ازدواج موقت سئوال کرد. حضرت در جواب فرمود: تو را با آن چه کار است؟ با آن که دارای همسر دائمی هستی و خداوند تو را از ازدواج موقت بی نیاز ساخته است.

(عن الفتح بن یزید قال: سئلت اباالحسن علیه السلام عن المتعة فقال هی حلال مباح مطلق لمن لم یغنه الله بالتزویج فلیستعفف بالمتعة). [340]

فتح بن یزید می گوید: از حضرت اباالحسن علیه السلام درباره ازدواج موقت سئوال کردم. فرمود: این ازدواج حلال مطلق است برای کسی که ازدوج دائم نکرده است. البته چنین شخصی باید عفت خود را از راه ازدواج موقت محافظت نماید.

تعویق ازدواج و شیوع فحشا

خلاصه، بر اثر انقلاب صنعتی و تأخیر امر ازدواج، مفاسد عظیمی در جوامع پیشرفته به بار آمد. فحشا و بی عفتی شایع شد.

بسیاری از دختران و پسران بیش و کم به انحراف اخلاقی گراییدند

و موجبات سیه روزی خود را فراهم آوردند. اینان با رفتار زشت و اعمال ناپسند خویش، باعث اختلافات خانوادگی و اجتماعی شدند، خود را بدبخت و کسان و بستگان خویش را بدنام کردند.

نورما که این روزها نامش به خاطر رسوایی سکسی لندن بر سر زبان هاست، 26 سال دارد. والدین و بستگان نورما از وقایعی که روی داده، سخت متاءسف هستند. مادرش، خانم کاتریل راسل، گفته است این دختر زندگی ما را خراب کرده است. ما یک خانواده وابسته به طبقه کارگر هستیم و امیدوار بودیم که نورما برای خودش زندگی شرافتمندانه ای داشته باشد، اما نشد. عموی نورما گفته نورما همیشه برای فامیل ما مایه ننگ بوده است. ما یک فامیل کارگر و مذهبی هستیم. مردم حالا ما را با انگشت به هم نشان می دهند. این حادثه، به خصوص برای خواهرم، که یک راهبه است و برای برادرم که یک راهب است، تکان دهنده بود. (341)

فیلم های سکسی و جنایی

یکی دیگر از نتایج انقلاب صنعتی، فیلم های سکسی و جنایی است که در انحراف اخلاق جوانان نقش مؤثری ایفا کرده است. در کشورهای صنعتی، مؤ سسات بزرگی با سرمایه های سنگینی برای تهیه فیلم های سینمایی تشکیل شده است. این مؤ سسات با همکاری عده زیادی از زنان و مردان برای دنیا فیلم تهیه می کنند. صاحبان این مؤ سسات هدف اقتصادی دارند.

می خواهند از سرمایه خود حداکثر استفاده را بنمایند. سود بیشتری ببرند و درآمد زیادتری عایدشان گردد. برای رسیدن به این منظور، باید فیلم ها را آن چنان جالب و مهیج بسازند که مورد استقبال جوانان واقع شود و با رغبت و علاقه به تماشای آن ها بروند.

غریزه جنسی و تهاجم

کشش غریزه جنسی و غریزه تخریب و تهاجم در وجود جوانان بسیار قوی و نیرومند است. فیلمسازان با راهنمایی روان شناسان، از این دو غریزه بیش از سایر تمایلات غریزی استفاده کردند و قسمت اعظم فیلم ها را سکسی یا جنایی ساختند تا جوابگوی تمایلات آتشین جوانان باشد و آنان را به سوی خود جذب کند، و برای آن که بازار سرد نشود و نسل جوان از تماشا باز نایستد، هر سال فیلم های سکسی را وقیح تر و فیلم های جنایی را پرحادثه تر ساختند.

نقش فیلم های مضر در انحراف افکار

چه بسیار نوجوان و جوان با تماشای فیلم های جنایی، افکار انحرافی پیدا کردند و مرتکب جنایت شدند. چه بسیار دختران و پسران جوان تحت تأثیر فیلم های سکسی قرار گرفتند و به راه بی عفتی و ناپاکی کشانده شدند و سرانجام در فساد و تباهی سقوط کردند.

مردان، در سال های پیش از ازدواج، برای ارضای شهوات خود با مؤ سسه عالمگیری روبه رو هستند که با آخرین وسایل و تشکیلات علمی مجهز است. گویی دنیا برای تحریک و ارضای میل آنان هر گونه روش متصور را به هم چیده و جور کرده است.

ما باید بکوشیم که عوارض اجتماعی و حیاتی پیشرفت صنعتی را درک کنیم و نتایج آن را، که به دست خود انسان پیدا شده است، ناگزیر، گردن نهیم. اما این

امر شرم آور است که نیم میلیون دختر آمریکایی قربانی شهوت رانـی بشـوند و ادبیات تئاتر ما باولع پلید خود، شهوت پرستی مردان و زنـانی را کـه در نتیجـه آشفتگی اجتماعی صنعتی از سلامت و راحت ازدواج محروم شده اند، بـه پـول تبدیل کند. [342]

جنگ و اخلاق عمومی

جنگ، یکی دیگر از اموری است که بر اثر انقلاب صـنعتی دگرگـون شـده و روی اخلاق عمومی اثر عمیق گذارده است. جنگ در تمـام ادوار زنـدگی بشـر بیش و کم وجود داشته و عوارض شومی به بار آورده است، ولی انقلاب صنعتی و پیدایش ماشین های نیرومند و بمب افکن های سـریع السـیر و سـلاح هـای ویران کننده وضع جنگ را آن چنان تغییر داده که قابل قیـاس بـا جنـگ هـای گذشته نیست. با توجه به این که صنایع ماشـینی پیوسـته رو بـه تکامـل اسـت، سلاح های جنگی نیز همه سال مدرن تر و زیان بارتر می شود و خطرات ناشی از آن افزایش می یابد. به همین جهت، خساراتی که از جنگ جهانی دوم دامـن گیر مردم روی کره زمین شد، به مراتب سنگین تـر و وحشـتناک تـر از جنـگ جهانی اول بوده، و اگر جنگ سومی روی دهد، مصیبت آن قدر بزرگ است کـه قابل تصور نیست و شاید جنگ سوم به قیمت محو تمام آثـار تمـدن و نـابودی اکثریت مردم روی زمین تمام شود.

در عصر حاضر، بر اثر ترقی صنعتی عظیم، سلاح های ویرانگـری بـه دسـت آمده اند که برای نابودی تمام جامعه متمدن کافی هستند. اختراع بمب های اتمی اورانیم و هیدروژن و کبالت و دیوتری یوم، قدرت انهدامی جنگ را به پایـه ای باورنکردنی بالا برده است.

از سده پانزدهم به این سو، به همان نسبت که بر قدرت سلاح هـای تخریبـی افزوده شده، شماره تلفات جنگ ها نیز فزونی یافته است. آمـار تلفـات جنـگ جهانی دوم سرسام آور است و مسلما اگر جنـگ دیگـری درگیـرد، تلفـاتی بـه مراتب بیشتر از تلفات جنگ جهانی دوم وارد خواهد شد، زیـرا وسـایل جنـگ کنونی، موشک و ماهواره و هواپیماهای بسیار تندرو و بمب های اتمـی، قـدرت مخرب موحشی به وجود آورده اند.

قدرت تخریب بمب هسته ای

اگر یک بمب اتمی هیدروژنی معمولی، نـه فـوق العـاده ای، در شـهر بـزرگ پرجمعیتی مانند نیویورک فرود آید، در لحظه انفجار 250 میل مربع را ویران می سازد و هفت میلیون و نیم را به هلاکت می رساند. سـپس امـواج رادیواکتیـو و غبارهای مرگ آور آن شروع به شکنجه و کشتار جانداران می کنند و برخـی از ذرات آن، حتی در مغز استخوان حیوانات راه می یابند و سال ها دوام می آورند و ارگانیسم را فاقد می سازند. [343]

جنگ و فساد اخلاق

جنگ منشاء بسیاری از بدبختی های خـانوادگی و اجتمـاعی اسـت: قتـل و غارت، ویرانی و نابودی، وحشت و اضطراب، ناامنی و نگرانی، بیماری و نقـص عضوی، فقر و گرسنگی، و ده ها مصائب دیگر، از نتایج شوم جنـگ اسـت. بـه موازات همه بدبختی ها، بر اثر جنگ، روحیه مردم نیز تغییـر مـی کنـد و فسـاد اخلاق شایع گردد.

فضایل و ملکات پسندیده جای خود را به رذایل می دهد و بر مشکلات مـی افزاید.

ویل دورانت می گوید:

در جنگ جهانی اول، عادت به همکاری و مسالمت، که با صنعت و تجارت رشد یافته بود، از میان رفت. جنگ مردان را به خشونت و فحشا معتاد ساخت و هزاران نفر که پس از پایان جنگ به خانه برگشتند، وطن خود را به مرکز سرایت این گونه امراض اجتماعی قرار دادند. در نتیجه کشتار کورکورانه، قیمت حیات کاهش یافت و امراض روحی و جنایی و دسته های راهزنی پیدا شد. میلیون ها مردم عقیده به عنایت الهی را از دست دادند و اتکای عقاید دینی از ضمایر رخت بربست. پس از پایان جنگ و دوره ایده آلیسم، نسلی پیدا شد که به بی عفتی و بداخلاقی گستاخانه و اصالت خود گراییده است. مردان از مسئولیت ازدواج شانه خالی کرده و زنان تن به بردگی نابودکننده ای داده اند و یا طفیلیان فاسدی گشته اند. انقلاب صنعتی آن ها را در چنگال خود گرفته و رفتار و کار و لباس و دینشان را عوض کرده است. اخلاق و ضداخلاق هر دو دچار طوفان شده است. طناب های کهن برای نجات آن ها از هم گسسته و طناب های نوین هنوز پیدا نشده است. هنوز کسی نمی داند که در دنیای فردا، این کلمات چه معانی پیدا خواهد کرد و برای فهم رفتار انسانی، در عصر صنعتی و شهرنشینی چه تعریفی از آن ها خواهد شد. [344]

تظاهر به اعمال زشت

نتیجه آن که انقلاب صنعتی روی اخلاق و آداب مردم اثر عمیق گذارده و جوانان بیش از بزرگسالان تحت تأثیر آن قرار گرفته اند. بسیاری از صفات بد و اعمال زشت، قبح خود را از دست داده و افراد، بی پروا به آن صفات تظاهر می کنند و آشکارا اعمال زشت را مرتکب می شوند و همین امر یکی از علل اساسی اختلاف بزرگسالان و جوانان در خانواده و اجتماع است.

اشتباه در تشخیص

نکته قابل ملاحظه ای که در این موضوع از نظر دینی و علمی شایان توجه است و باید مورد بررسی قرار گیرد آن است که بعضی از افراد، نه تنها دارای اخلاق بد و اعمال زشت هستند، بلکه در شناخت خوب و بد نیز دچار اشتباه شده اند و به عنوان این که خوب و بد یک امر نسبی و تابع شرایط و زمان و مکان است، اخلاق بد خود را خوب تصور می کنند و رفتار ناپسند خویش را پسندیده می پندارند. اینان با طرز تفکری که دارند، بعید به نظر می رسد که روزی برای نجات خود فکری کنند و در اصلاح اخلاق و اعمال خویش قدمی بردارند.

به عبارت دیگر، بعضی گناه می کنند و می دانند که مرتکب گناه می شوند و در باطن از اعمال زشت خود رنج می برند. اینان ممکن است روزی از راه غلطی که در پیش گرفته اند، برگردند و خویشتن را اصلاح نمایند، ولی بعضی گناه می کنند و به گمان خود کار خوب و پسندیده ای انجام می دهند و در باطن از اعمال خویش راضی و خشنودند. این گروه با اندیشه نادرستی که نسبت به اعمال زشت خود دارند، همواره در گمراهی به سر می برند و ایام عمرشان با گناه و آلودگی طی می شود. واضح است که وضع این گروه از گناهکاران، به مراتب بدتر از گروه اول است. قرآن شریف درباره اینان فرموده است:

زیانکارترین مردم

(قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا. الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا). [345]

ای رسول معظم، به مردم بگو آیا می خواهید شما را بـه زیانکـارترین مـردم آگاه سازم؟ زیانکارترین مردم کسانی هستند که در زندگی خود تحرک گمراهانه دارند و فعالیت خویش را در راه بد به کار می اندازند و تصور می کنند و عمـل خوبی انجام می دهند.

موقعی که گناهی بین مردم شایع می گردد و افـراد بـی پـروا و علنـی آن را مرتکب می شوند، بر اثر تکرار، تدریجا قبحش از میان می رود. مردم به آن گناه انس می گیرند و در افکار عمومی مورد قبول واقع می شود. طولی نمی کشد که افراد جامعه، آن عمل بد را خوب و پسندیده تلقی می کنند و از انجـامش ابـراز خشنودی و مسرت می نمایند. پیشوای عالی قدر اسلام، ضمن سخنان خود، این وضع گمراه کننده و خطرناک را برای مسلمین پیش بینی فرموده است:

پیشگویی رسول اکرم

(قال النبی ﷺ: کیف بکم اذا فسدت نسـاؤکـم و فسـق شـبابکم و لـم تامروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر؟ فقیل له و یکون ذلك یـا رسـول الله؟ قـال: نعم و شر من ذلك، فکیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؟ فقیـل یـا رسول الله و یکون ذلك؟ قال نعم و شر من ذلك، کیف بکم اذا رایـتم المعـروف منکرا و المنکر معروفا؟)ع.[346]

رسول اکرم ﷺ جمعی از مسـلمین را مخاطـب سـاخت و فرمـود: چگونـه خواهید بود روزگاری که زنانتان فاسـد شـوند و جوانانتـان گناهکـار و فاسـق گردند، امر به معروف نکنید و نهی از منکر ننمایید؟ عرض شد یا رسـول الله آیـا چنین روزگاری پیش می آید؟ فرمود: بلی و بدتر از آن، چگونه خواهید بود در روزگاری که به منکر و گناه امر کنید و از خوبی و معروف نهی نمائید؟ گفته شد یا رسول الله آیا چنین می شود؟ فرمود: بلی و بدتر از آن، چگونه خواهیـد بـود روزگاری که در نظرتان خوبی و بد و منکر شود و بدی خوب و معروف گردد؟

میزان خوب و بد

اکنون این پرسش قابل طرح است که اگر جامعه ای چیزی را قبول کرد و آن را خوب دانست، می توان گفت خوب است؟ و برعکس اگر جامعه ای چیزی را رد کرد آن را بد دانست، می توان گفت بد است؟ به عبارت کوتاه تر، آیا قبول یا رد جامعه می تواند معیار شناسایی خوب و بد اعمال و اخلاق باشد؟

بدبختانه، دنیای امروز به این سئوال تقریبا جواب مثبت مـی دهـد و در اکثـر موارد، قبول و رد مردم را میزان شناخت خوب و بدهای اخلاقی و اجتماعی می داند و این خود یکی از خطرناک ترین نقاط انحرافی جهان کنونی است.

تزلزلاصول اخلاقی

این فکر نادرست، که بر اساس اخلاق نسبی پایه گـذاری شـده، بسـیاری از صفات پسندیده و سجایای انسانی را که ریشه سعادت فردی و اجتماعی اسـت، بی ارزش ساخته و اصول فضایل اخلاق را متزلزل کرده است. این تصور باطـل، لاابالی گری و شهوت پرستی را، که مایه تیـره روزی و بـدبختی بشـر و منشـاء فساد و تباهی نسل جوان است، شایع نموده و قبح سـیئات اخلاقـی را از میـان برده است.

مقصود از اخلاق نسبی

روزگار گذشته مسئله خیر و شر و شناخت اخلاق خوب و بد، بین فلاسفه و متکلمین و دیگر دانشمندان مورد بحث بوده و همچنـان در کتـاب هـای علمـی پیرامون آن گفت وگو می شود ولی بر اثر انقلاب صنعتی و دگرگون شدن اخلاق اجتماعی، مسئله نسبیت اخلاق، بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در کتـاب هـای تربیتی، اخلاقی، جامعه شناسی، و روان شناسی اجتماعی، درباره آن بحث بسیار شده است. مقصود از اخلاق نسبی این است که خوبی و بدی در مـورد اخـلاق،

یک امر مطلق و ثابت نیست، بلکه با اختلاف شرایط محیط و تفاوت زمان و مکان، نیک و بدهای اخلاقی تغییر می کند.

ساموئل کنیگ می گوید:

افکار ما راجع به درست و نادرست و صواب و ناصواب بستگی کامل به آداب و رسوم و سنن متداول دارد.

بنا به اظهار سمنر، آداب و رسوم اجتماعی، هر ناصوابی را ممکن است صواب جلوه دهد و آن چه روزی مطلوب بود، ممکن است روزی نامطلوب شناخته شود و بالعکس. همچنین، آن چه در جامعه ای صواب می نماید، در جامعه دیگر ممکن است خطا به نظر آید. برای درک این حقیقت کافی است لباس های شنای امروزی را که تنها قسمت کوچکی از بدن را می پوشاند، با لباس های شنای چند سال قبل مقایسه کنیم که قسمت اعظم بدن زن و مرد را از انظار، مستور می داشت.

اخلاق و مقتضیات زمان

بنابراین درمی یابیم که کلیه اصول و افکار اخلاقی و فضایل ما بستگی تام به مقتضیات زمان و مکان دارد و یک مقیاس بین المللی مطلق، برای تعیین ارزش اصول اخلاقی، وجود ندارد.

ادوارد وستمارک نیز در کتاب خود به نام اخلاق نسبی به همین نتیجه رسیده است. وی با ذکر شواهد بی شماری، از مبانی و اصول اخلاقی جوامع بشری مختلف اثبات می کند که اخلاقیات جنبه نسبی دارند و نسبت دارند و نسبت به جامعه های مختلف با هم متفاوت می باشند. این اختلاف ناشی از تفاوت تجربه بین گروه ها و جوامع مختلف و همچنین میزان اطلاعات و دانش گذشته آنان است. (347)

گناه و آرای عمومی

یکی از بزرگ ترین معیارهای خوبی و بدی اخلاق و اعمال در دنیای امروز، قضاوت های اجتماعی و قبول یا رد مردم است.

عده زیادی از دختران و پسران جوان و زنان و مردان میانسال، مرتکب پاره ای از گناهان بزرگ می شوند و بی پروا به اعمال پلیدی تن می دهند و اگر مورد اعتراض والدین و بستگان خیراندیش خود قرار گیرند، برای تصحیح اعمال خویش، به آرای عمومی و روش های علمی مردم تکیه می کنند و بر اساس نظریه اخلاق بر اساس نظریه اخلاق نسبی، جماعتی از این قبیل می گویند: این مسائل در دنیای کنونی حل شده است، افکار عمومی جهان این کارها را پذیرفته است، دوره سخنان کهنه سپری شده است، این اعمال مورد قبول جهان امروز است، و این کارها را یک روزی مردم بد می دانستند، ولی امروز در نظر مردم خوب است .

تغییر آداب و رسوم

این طرز تفکر، در مورد آداب و رسوم اجتماعی، که تأثیری در خوش بختی آدمی ندارند، می تواند مورد قبول باشد. مثل این که روزی کلاه به سر داشتن در حضور دگران علامت احترام بود و جامعه ما آن را خوب می دانست و امروز این رسم تغییر کرده و برداشتن کلاه را خوب و نشانه احترام تلقی می کنند. ولی در مورد مسائل اخلاقی، که ارکان سعادت فرد و اجتماع است، افکار عمومی نمی تواند میزان خوبی و بدی آن ها باشد و رد و قبول مردم قادر نیست واقعیت آن ها را از میان ببرد، ولی قادر است به عنوان خوب و بد نسبی، ارزش های اخلاقی را در نظر مردم متزلزل کند و آنان را در انجام وظایف انسانی، دودل و مردد نماید و سد راه تعالی و تکاملشان گردد.

لکنت دونویی می گوید:

ایده مجرد خوب و بد مطلق هیچ وقت بیان نشده است، ولی در آغاز، وجدان انسان وجود داشته است.

فلاسفه به تشریح این دو ایده پرداخته و گفتند که ارزش این ایـده هـا کـاملا نسبی است. خوب و بد مطلق وجود ندارد. آن چه در یک کشور خـوب اسـت، در کشور دیگر ممکن است بد باشد، ولی این که بگذاریم فکر نسبی بودن خوب و بد در میان مردم منتشر شود، بسیاری خطرناک و مایه تاءسف است.

مراعات قواعد اخلاقی

عده زیادی، که بسیاری از آن ها هوشـمند هسـتند، رفتارشـان طبـق قواعـد اخلاقی است، زیرا این رفتار را مادامی که در جامعه زندگی می کنند، لازم مـی دانند. اینان با آن که به خوب و بد مطلق اعتقاد ندارند، شخصا بی ضرر هسـتند، ولی توجه ندارند که عده بسیار بیشتری از بشـر، دارای ایـن خـوددری نیسـتند. اغلب مردم به سدهای احساساتی روحانی یا عقلانی احتیاج دارند. دیوان هـای دادگستری پر از اطفال و اشخاص مسنی است که فاقد تربیت متناسـب اخلاقـی هستند.

نوشته های مضر

بعضی از نویسندگان خود را بالاتر از این می دانند که محتاج بـه اطاعـت از مقررات مذهبی و اخلاقی باشند، چه خود را از این مسـائل بـی نیـاز دانسـته و ارزش مطلق آن عقیده ندارند. نفوذ این قبیـل اشـخاص و نوشـته هـای آن هـا ممکن است خانه برانداز باشد، ولی اغلب خود آن ها متوجه نکته نیستند. [348]

برای آن که بحث اخلاق نسبی تـا انـدازه ای واضـح گـردد و بزرگسـالان و جوانان در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورند، قبلا پیرامون خوبی و بدی و سخنانی که دانشمندان در این باره گفته اند، به اختصار گفت وگو می شود.

یکی از مسائل مشکل علمی در جهان دیروز و امروز تعریـف خیـر و شـر و شناخت خوب و بد است. از قرن های گذشته تاکنون، حکما و دانشـمندان بشـر در این باره فراوان بحث کرده و سخن بسیار گفته اند، ولی معیار جـامع و کامـل خوب و بد، همچنان ناشناخته و مجهول است.

تعریف خوبی و بدی

افلاطون می گوید:

خیر در نظر عبارت از درک خوشی هاست و در نظر خواص عبارت در نظـر خواص عبارت از معرفت. [349]

سوفسطاییان یونان می گفتند:

میزان نیکی و بدی، شخص انسان است. هر چه نفـس انسـان مـی پسـندد و خواهان آن است، خوب است و خلافش بد است. [350]

لکنت دونویی می گوید:

خوبی آن است که به سیر صعودی تکامل کمک کند و ما را از حیوانـات بـه سوی آزادی هدایت نماید، و بدی آن است که با تکامل مخالف باشد و به طـور انحطاط، ما را به طرف حیوانیت ببرد و از تکامل رو بر گرداند. [351]

اختلاف دانشمندان

دکتر کارل می گوید:

در هیچ عصری و هیچ کشوری، علمای اخلاق در تعریف نیـک و بـد متفـق الکلام نبوده اند. برخی خوبی را مرادف با مفید و درسـت و سـودمند و مطبـوع

دانسته اند و بعضی به آن چه متوافق با طبیعت یا اراده خداوندی باشد. بدی نیـز مترادف با رنج و بیداد و نادانی و تلقینات شیطانی در نظر آمده اسـت. بنـابراین، تعریف خوبی و بدی همیشه مختلف و غیرقطعی بوده است. [352]

درباره شناخت خوب و بد، از این قبیل سخنان در کلمات قدما و متـاءخرین فراوان دیده می شود و از مجموع همه آن ها یک نتیجه بدست می آید و آن این که بشر تاکنون به میزان واقعی خیر و شر پـی نبـرده و نمـی دانـد کـه خـوب و چیست و بد کدام است.

نارسایی عقل بشر

حیوانات، به هدایت تکوینی خداوند، از خـوب و بـدهای زنـدگی خـویش آگاهی دارند و با نیروی غرایز، خیر و شـر خـود را تمیـز مـی دهنـد و از ایـن رهگذر به کمالی که لایق آن هسـتند، مـی رسـند. ولـی انسـان عاقـل، کـه در محصوره غرایز زندانی نیست و آزادی عمل دارد، نمی تواند همه جا و در تمـام موارد، خیر و شر خود را تشخیص دهد و به خوب و بدهای زندگی خویش پی ببرد.

فلاسفه و دانشمندان بشر پس از قرن ها بحث و بررسی، هنوز نتوانسـته انـد معیار جامع و کاملی برای شناخت خوب و بد به دست آورنـد و بـا واقـع بینـی خیر و شر خود را بشناسد.

پیامبران و تمیز حق و باطل

برای جبران این نارسایی، خداوند بشر را از نعمت هدایت تشریعی برخوردار ساخت و پیامبران را مبعوث فرموده تا حق و باطل را تمیز دهنـد و مـردم را از خیر و شرشان آگاه سازند و به راه سعادت و کمالشان سوق دهند.

(لو كان الحق على حده و الباطل على حده كل واحد منهما قائم بشاءنه ما احتاج الناس الى نبى ولا وصى ولكن خلطهما وجعل يفرهما الانبيا و الائمة عليهم السلام من عباده). [353]

امام صادق عليه السلام به مرد شامی فرمود: اگر حق و باطل در حدود خود قرار می داشتند و مرزهای هر یک از آن دو واضح و آشکار می بود، مردم به پیامبران و اوصیای آنان محتاج نمی شدند. خداوند حق و باطل را به هم آمیخت و مقرر داشت که پیامبران و ائمه، آن ها را از یکدیگر جدا کنند.

سعادت و شناخت خیر و شر

بشر، اگر بخواهد به سعادت واقعی و کمال حقیقی، که لایق مقام انسان است، نایل گردد، از خیر و شر خود در تمام شئون مادی و معنوی، جسمی و روحی، ظاهری و باطنی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی آگاه باشد تا بتواند از بدی ها اجتناب نماید و به خوبی ها بگراید و در نتیجه به تعالی و تکامل همه جانبه دست یابد.

هیچ انسانی، هر قدر هم تحصیل کرده و عالم باشد، نمی تواند با اندیشه و فکر خود به همه خوبی ها و بدی ها احاطه پیدا کند و به تمام حق و باطل ها در جمیع شئون بشری واقف گردد. چنین شناسایی وسیع و دامنه دار، تنها با هدایت تشریعی خداوند و راهنمایی پیامبران الهی امکان پذیر است.

خوبی های دنیوی و اخروی

پیشوای عالی قدر اسلام، این هدف عالی و جامع را در مجلسی که به منظور دعوت بستگان خود تشکیل داده بود، ضمن جمله کوتاهی اعلام داشت و فرمود: من برای شما آیینی آورده ام که حاوی تمام خوبی های دنیا و آخرت است.

انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الاخرة. [354]

مسئله اخلاق یکی از ارکان اساسی سعادت بشر است.

کسی که خواستار تعالی و تکامل است، باید اخلاق خوب و بد را بـه خـوبی بشناسد و فضایل و رذایل آن را به درستی تمیز دهد.

به اخلاق پسندیده متخلق گردد، و از خلقیات ناپسـند خـود را برکنـار نگـاه دارد. یک قسمت مهم از تعالیم اسلام، نـاظر بـه مسـائل اخلاقـی و شناسـاندن صفات حمیده و رذیله است. رسول اکرم ﷺ مبعوث گردید که مکارم اخلاق و محاسن اخلاق را به مردم بیاموزد، صفات ممدوح و مذموم را برای آنان توضیح دهد، و جامعه را به خلق و خوی پسندیده متخلق سازد.

مکارم و محاسن اخلاق

(عـن علی علیه السلام قـال: سـمعت النـبی ﷺ قـال: بعثـت بمـکارم الاخـلاق و محاسنها). [355]

علی علیه السلام از رسول اکرم ﷺ شنیده است که فرمود: من برای خلقیات کریمه و صفات پسندیده مبعوث شده ام.

(قال رسول الله ﷺ : بعثت لاتمم مکارم الاخلاق). [356]

و نیز فرموده است: مبعوث شده ام تا برنامه های مکارم اخلاقـی را تتمـیم و تکمیل نمایم.

مکارم اخلاق و محاسن اخلاق، روی تمام جهات مادی و معنوی مردم مـؤثر است. بعضی از صفات، مایه تحکیم روابط اجتمـاعی و باعـث بهزیسـتی اسـت. بعضی از صفات، در تعالی معنوی و تکامل روحانی نقش مؤثر دارد، و پـاره ای از خلقیات، از جهات دیگر مفید و سودبخش است.

تکامل مادی و معنوی

من حیث المجموع، هدف اساسی اسلام در مکارم و محاسن اخلاق این است که مردم به تعالی و تکامل مادی و معنوی نایل آیند و صلاح و سعادت فـردی و اجتماعی تأمین گردد.

اسلام و اخلاق نسبی

در روایات اسلامی به مردم دستور داده شده است که در موارد مخصـوص و شرایط معینی، روش صحیح اخلاقی خویش را تغییر دهند و بر اساس مصلحت فرد و اجتماع، نسبت به اشخاص معین و مواقع خاص از انجام پاره ای از مکارم و محاسن اخلاق خودداری نماینـد. در واقـع، اولیـای گرامـی اسـلام، بـا ایـن دستوری که به مردم داده اند، مکارم و محاسن اخلاق را نسبی معرفی کرده و به مردم آموخته اند که بعضی از اخلاق حمیده و صفات پسندیده ای کـه بـه طـور عموم در شرع مقدس نامطلوب اسـت، در مـوارد معینـی مرجـوع و نـامطلوب شناخته شده است. به طور نمونه، در این جا به چند مورد اشاره می شود.

دروغ مصلحت آمیز

(قال رسول الله ﷺ : یـا علی ان الله عـز و جـل احـب الکـذب فی الصـلاح و ابغض الصدق فی الفساد) . [357]

رسول اکرم ﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: خداوند دروغی را کـه موجـب صـلاح باشد، دوست دارد و راستی را که باعث فساد گردد، دشمن دارد.

(قال علی علیه‌السلام : الوفا لاهل الغدر غدر عنـدالله سـبحانه و الغـدر لاهـل وفـاء عندالله سبحانه) . [358]

علی علیه‌السلام فرموده: وفا در مورد فریبکاران، نزد خداوند مکـر اسـت، و مکـر کردن با فریبکاران، در پیشگاه الهی وفاست.

(قال علی بن الحسین علیه السلام: و حق من سائك ان نعفو عنه و ان علمت ان العفو یضر انتصرت). [359]

حضرت سجاد علیه السلام فرموده: حق اخلاقی آن کس که به تو به بد کرده این است که او را عفو نمایی و اگر بدانی عفو تو مضر است و او را به تجری و تجاوز وامی دارد، برای کیفر او، از قانون و مردم نصرت می طلبی.

تکبر با افراد متکبر

(قال علی علیه السلام: التکبر علی المتکبرین هو التواضع بعینه). [360]

علی علیه السلام فرموده: تکبر کردن با افراد متکبر، خود عین تواضع است.

گمان خوب و بد

امام هادی علیه السلام فرموده: زمانی که عدل و داد، در جامعه، بیش از ظلم و ستم باشد، در آن موقع حرام است آدمی به کسی گمان بد ببرد، مگر وقتی که آن بدی از وی معلوم و مشهود گردد، و زمانی که ظلم و بیدادگری بر عدل و داد غلبه داشته باشد، سزاوار نیست احدی گمان خوب به کسی ببرد، مگر وقتی که آن خوبی از او معلوم شود.

اخلاق نسبی بر اساس مصلحت

نسبیت اخلاق به معنای صحیح و سعادت بخش خود، که در اسلام آمده و حاوی مصلحت فرد و اجتماع است، از این روایات به خوبی استفاده می شود، راستگویی از صفات حمیده و محبوب خداوند است، ولی نه همه جا و به هر صورت، زیرا در مواردی که باعث فساد باشد، در پیشگاه الهی مطرود و مبغوض است. وفاداری از خلقیات پسندیده و صفات حمیده است، ولی به طور مطلق. چه در مورد حیله گران، ترک وفا خوب و به مصلحت است، عفو و اغماض، از مکارم اخلاق است، ولی در جایی که چشم پوشی و بخشش باعث تجری

گناهکار می شود و زیان به بار می آورد، مجازات وی پسندیده و ممدوح است. تکبر از صفات ذمیمه است، نه در تمام موارد افـراد متکبـر، تکبـر، خـود ارزش تواضع دارد و ممکن است متکبر را از خوی ناپسـندش بگردانـد. گمـان بـد از صفات مذموم است، ولی در محیطی که ظلم و فساد بـر عـدل غلبـه دارد، ایـن صفت، شایسته و ممدوح است.

قرآن شریف، اخلاق نسبی پیروان رسول اکرم ﷺ را با یک عبـارت کوتـاه بیان فرموده است:

(محمد رسول الله والذین معه اشدا علی الکفار رحما بینهم). [361]

حضرت محمد ﷺ فرستاده خداوند است و یاران این رهبر بزرگ، نسبت به کفار و مخالفین مکتب توحید، شدید و سختگیرند و با بـرادران مسـلمان خـود، مشفق و مهربان اند.

اسلام و معیار خوب و بد

نکته جلب توجهی که اخلاق نسبی اسلام را از اخـلاق نسـبی دنیـای امـروز ممتاز می سازد آن است که معیار خوب و بد اخلاق در اسلام، صـلاح و فسـاد فردی و اجتماعی و تعالی و انحطاط بشر است، ولی دنیای کنونی، خـوب و بـد اخلاق را با قبول و رد مردم می سنجد و توجهی به صلاح و فساد و خیر و شـر فردی و اجتماعی ندارد.

روش دنیای امروز

به عبارت دیگر، در اسلام هر صفتی که به مصلحت واقعی انسان باشـد و بـه سعادت آدمی کمک کند، خوب است و هر صفتی که خلاف مصلحت انسان باشد و فساد و بدبختی به بار بیاورد، بد است. از این روی راستگویی بـا ایـن کـه از صفات پسندیده است، اگر باعث فسـاد شـود مبغـوض خداونـد اسـت، و دروغ

گفتن، که از صفات ذمیمه است، اگر باعث صلاح گردد، محبوب پروردگار عـالم است. ولی در دنیای امروز هر صفتی که مورد قبول جامعه باشد و مردم عملا آن را بپذیرند، خوب است و اگر مقبول جامعه واقع نشود و مردم آن را رد کنند بـد است. به همین جهت، تمام مثال هایی که بـرای اخـلاق نسـبی در کتـاب هـای امروزی آمده، بر اساس سنجش افکار عمومی و قبول و رد مـردم در گذشـته و حال است.

مثال هایی برای اخلاق نسبی

ویل دورانت می گوید:

اکنون چند مثال برای نسبیت اخلاق بیاوریم... سـمنر مـی گویـد: در جزیـره بریتانیا، گوشت انسان را در دکان ها مـی فروختنـد، همچنـان کـه قصـابان مـا، گوشت خوک را می فروشند. دست کم در بعضی از جزایر سلیمان، مردم بومی و به خصوص زنان را مانند خوکان فربه می کنند و برای مهمانی های بزرگ آماده می سازند. می توان به آسانی مثال های بسیاری برای نمایانـدن ایـن کـه امـور زشت و ناپسند زمان و مکان ما در زمان و مکـان دیگـری خـوب و پسـندیده هستند ذکر کرد. (362)

در جزایر موری تنگه تورس پسندیده می دانستند که عـده دختـر و پسـر در یک خانواده یکسان باشد و اگر عده دختران یا پسران از این حد مـی گذشـت، آن هایی را که اضافه بودند، می کشتند. در هبرید جدید، زنان کار بسیار داشـتند و نمی توانستند به بیش از دو یا سه کودک برسند، بنابراین بقیه را، به محض این که به دنیا می آمدند، زنده زنده به گور می کردند. (363)

به کار بردن کلمه خوب

دنیای امروز، بر اثر این که خوب و بد اخـلاق و اعمـال را تـابع قبـول و رد مردم می داند، کلمه خوب را به عنوان اخلاق نسبی در مورد فـروختن گوشـت انسان و کشتن بچه ها به کار می برد، ولی اسلام، که اخلاق نسـبی را بـر معیـار مصلحت و سعادت مردم می سنجد، کلمه خوب را هرگز درباره اعمال بد و پلید به کار نمی برد، اگر چه آن کارها مقبول یک گروه یا یک ملت یـا فرضـا تمـام مردم روی زمین باشد.

همان طور که مردم دیروز پاره ای از اعمال زشت را خوب دانسته و با حسن قبول تلقی می کردند و دنیای پیشرفته امروز آن را با دیـده تنفـر و انزجـار مـی نگرد، همچنین، در جهان کنـونی قبـایح بسـیاری از قبیـل فحشـا و بـی عفتـی، میگساری و قماربازی و دیگر گناهانی نظایر این ها وجود دارد که مـورد قبـول مردم امروز است و جهان تکامل یافته فردا، آن ها را بد و قبـیح تلقـی خواهـد کرد.

ورزش بوکس

در عصر ماشین، که فعالیت طبیعی و تحرک جسمانی مردم کـم شـده اسـت، ورزش برای سلامت بدن و نیرومندی اندام کاری بسیاری مفید و لازم اسـت. در نظر مردم امروز بازی بوکس، به حساب ورزش آمده و مورد قبول دنیای غـرب و شرق قرار گرفته است. ده ها هزار نفر انسان سالم به جـان هـم مـی افتنـد و یکدیگر را هدف مشت های پولادین خود می سازند مـوقعی کـه یکـی، چشـم دیگری را با مشت می کوبد، استخوان پیشانی یا فک او را مـی شـکند و غـرق خونش می سازد، تماشاچیان به وجد می آیند. کف می زنند. پای می کوبند.

عربده می کشند. مشت زن فاتح را روی دست بلند می کنند.

گل به گردنش می افکنند، و سرانجام مبلغ گزافی به او جـایزه مـی دهنـد و عمل وی را خوب و پسندیده می دانند.

برای مردم امروز مایه تعجب است که چه طـور در فـلان جزیـره، زن هـا را مانند خوک فربه می کردند تا در مهمانی ها از گوشتشان استفاده نمایند.

تصور می رفت عمل مشت زنی امروز، برای مردم پنجاه سال بعد، بیشتر مایه تعجب باشد و از خود سئوال کنند که چه طور این کار خشن و خطرنـاک مـورد قبول مردم عصر فضا قرار گرفته بود و آن را خوب تلقی می کردند؟ چـرا روی آن مطالعه نشد و عمل بوکس را از ستون ورزش های مجاز حذف ننموده اند؟

قضاوت اجتماع

خلاصه، ممکن است قضاوت های اجتماع، در پـاره ای از مواقـع مطـابق بـا واقع و حقیقت باشد، ولی نمی توان همه جا و در تمام موارد، قبول و رد جامعـه را معیار شناخت خوب و بد و میزان تشخیص خیر و شر قـرار داد. زیـرا بشـر، اغلب تحت تأثیر هوی و تمایلات خویشتن است و نیـک و بـدها را از دیـدگاه خواهش های نفسانی خود می بیند و کمتر به مصالح و مفاسد واقعی توجه مـی کند.

دیر زمانی است که در دنیای غرب پیروی از خواسته های مورد قبـول واقـع شده و حسن و قبح مسائل اخلاقی با موافقت و مخالفت جامعه سنجیده می شود و بر اثر آن، پاره ای از رذایل و ناروایی ها، تحت عنوان اخلاق نسبی، مجـاز و روا شناخته شده اسـت. ایـن روش نادرسـت و خـلاف مصـلحت، روز بـه روز گسترش یافته و از دنیای غرب به جهان شرق سرایت کرده است.

اکنون در نظر عده ای از جوانان و میانسالان، اصول اخلاقی بـه مقـدار قابـل ملاحظه ای متزلزل شده و ارزش خود را از دست داده است. همین امر یکـی از علل اختلاف در خانواده و اجتماع است.

اختلاف والدین و فرزندان

والدین، اخلاق نیک و بد را با معیار صلاح و سعادت فرزندان می سـنجند و فرزندان، اخلاق و نیک و بد را با رد و قبول دنیای امروز اندازه گیری می کننـد. والدین، خوش بختی فرزندان خویش را در پیروی از فضایل اخلاقی، که متکـی بر اساس مصلحت است، می دانند و فرزندان، خوش بختی خود را در پیروی از اخلاق نسبی، که بر پایه اصالت لذت استوار شده می پندارند.

والدین مسلمان و با ایمان می خواهند فرزندانشان پیرو اصول ثابت اخلاقی و متوجه جلب رضای الهی باشند. فرزندان جـوان مـی خواهنـد رفتارشـان طبـق اخلاق نسبی روز و باعث تشویق و تاءیید مردم باشد.

جان دیویی می گوید:

اظهارنظر درباره عمل یا رفتاری، با توجه به واکنش اجتمـاع دربـاره آن، تـا اندازه ای مطلوب است، لکن باید تصدیق کرد که افراط در توجه بـه مقتضـیات اجتماعی در اخلاق موجب آن خواهد شد که اصـول اخلاقـی تـا انـدازه زیـاد متزلزل گردد و اخلاق به طور محسوس سست شود. زیرا قضاوتی که تنها مبتنی بر تشویق یا تقبیح جامعه باشد، بیشتر جنبه عاطفی دارد نه مبنی بر پـیش بینـی های عاقلانه و منطقی نیکی و بدی.

انعقاد و تشویق جامعه

انتقاد و عیب جویی جامعه آن می گردد که شخص مورد انتقـاد در خویشـتن احساس نارضایتی و تاءثر نماید. و برعکس، تشویق و تصدیق، قضاوت جامعه،

مخصوصا اشخاص حساس را در مقابل قضاوت شخص را به ادامه عمل و رفتار خود تحریص می کند و بدین طریق سایرین، در یک وضع تدافعی قرار می دهد و آنان را بر آن می دارد که به محض مواجه شدن با نکوهش دیگران، خویشتن را سرزنش نمایند و بکوشند رفتار خویش را از هر جهت منطبق با قضاوت جامعه نمایند. حال آن که قضاوت اجتماعی تنها هنگامی در اصلاح اخلاق فردی اثر مطلوب خواهد داشت که بی طرفانه باشد.

اشخاص در چنین شرایطی آن قدر گرفتار دفاع از رفتار خویش در مقابل انتقاد حقیقی یا فرضی جامعه می شوند که فرصت کافی برای قضاوت عادلانه درباره اقدام و رفتار خودشان نخواهد داشت. [364]

واقعیت های اخلاقی و قضاوت مردم

فضیلت و رذیلت اخلاقی در جان انسان، مانند سلامت و بیماری در جسم بشر، یک امر واقعی و حقیقی است. همان طور که گفته های مردم، مرض را به سلامت و سلامت را به مرض تبدیل نمی کند، همچنین، تمایلات نفسانی ما و نفی و اثبات های مردم نمی تواند واقعیت اخلاقی را تغییر دهد و فضایل را به رذایل و رذایل را به فضایل سازد.

امام باقر علیه السلام در این باره به جابر جعفی چنین فرموده است:

(واعلم بانك لا تكون لنا وليا حتى لواجتمع عليك اهل مصرك و قالوا انك رجل سوء لم يحزنك ذلك و لو قالوا انك رجل صالح لم يسرك ذلك و لكن اعرض نفسك على ما فى كتاب الله فان كنت سالكا سبيله زاهدا فى تزهيده راغبا فى ترغيبه من تخويفه فاثبت وابشر فانه لا يضرك ما قيل فيك و ان كنت مباينا للقرآن فما الذى يغرك من نفسك). [365]

آگاه باش که زمانی در گروه دوستان ما به حساب می آیی که اگر تمام اهـل بلدت بگویند که تو مرد هستی، سخن آنان غمگین و متاءثرت نکند و اگـر همـه آنان گفتند تو مرد شایسته و خوبی هستی، مسرور و خوشحالت ننماید.

قرآن و سنجش خوب و بد

بلکه خود را به کتاب خداوند عرضه کن. اگر دیدی در راه قرآن قدم بـر مـی داری، منهیاتش را ترک می گویی و خواسته های آن کتاب مقدس را با علاقه و میل انجام می دهی و از کیفرهایی که در آن آمـده خـائف و ترسـانی، در روش خود پابرجا و شادمان باش و بدان که گفته های مردم تو زیانی نمی رساند، ولی اگر بر خلاف کتاب خدا قدم بر می داری و رفتارت مباین با قرآن شریف است، چه چیز تو را از خودت غافل و بی خبر می کند؟

10 - تفاوت قوانین الهی و بشری

(ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین) .

قرآن کریم

اسلام و پاره ای از روش های غرب

یکی از مسائلی که افکار بسیاری از جوانـان مسـلمان را بـه خـود معطـوف داشته و گاهی به صورت پرسش به زبان می آورند و با بی صبری انتظار پاسـخ دارند این است که چرا پاره ای از اعمال، در کشورهای پیشرفته و متمدن غـرب جایز و روا شناخته شده و در آن سرزمین متداول و معمول است، ولی مقـررات اسلامی آن ها را ممنوع نموده و در نظر خـانواده هـایی کـه پابنـد بـه مقـررات مذهبی هستند، قبح و مذموم است؟

به عبارت دیگر، می پرسند چرا جوانان غیرمسلمان یا مسلمانانی که به انجام وظایف دینی مقید نیستند، آزادی بیشتری دارند و از لذایذ گونـاگونی کامیـاب و برخوردارند، ولی جوانان مسلمان و متشرع باید از آن آزادی ها محروم و از آن لذایذ بی نصیب باشند؟ آیا اسلام با آزادی مسلمین و کامیابی آنان مخالف است؟ آیا اسلام نمی خواهد پیروانش در زندگی، از آزادی بیشتر و لذایذ فزون تر بهره مند گردند؟

روابط دختران و پسران

مثلا می گویند در کشورهای غرب، دختران و پسران مجازند با یکدیگر رفیق شوند. مدت ها با هم به سر برند. روزها و شب ها با هم باشـند. یکـدیگر را در آغوش بگیرند و اگر مایل باشند، بدون ازدواج قانونی، با هم بیامیزند و کامیـاب گردند و پس از چندی از هم جدا شوند و یا در صورت تمایل ازدواج نمایند.

بعضی از کشورها قدم را از این مرحله هم فراتـر گـذارده و ارضـای غریـزه جنسی را در تمام صورت ها و کیفیت ها که دلخواه اشخاص باشد، روا و قانونی شناخته اند، خواه به صورت طبیعی و بروفق نظام خلقت باشد و خواه به صورت غیرطبیعی و انحراف از مسیر فطرت باشد.

محدودیت های مذهبی

چرا مقررات اسلامی مراوده و معاشرت دختران و پسران را آزادانـه و بـدون قید و شرط اجازه نمی دهد؟ چرا بوسیدن و در آغوش گرفتن اجنبیه را ممنـوع نموده و آمیزش زن و مرد را، اگر چه بـا رضـایت طـرفین باشـد، زنـا و عمـل غیرمشروع می داند؟ چرا اسلام ارضای غریزه جنسی را تنها در کادر طبیعی روا می دارد و روش های انحرافی را ممنـوع نمـوده اسـت؟ خلاصـه، چـرا اسـلام کامجویی و لذت یابی جوانان و بزرگسالان را تنها در چهارچوبه قـانون اجـازه داده و خارج از حدود مقررات را گناه و ناروا می داند؟

اسلام و معیار خوب و بد

پاسخ این پرسش هـا همـان اسـت کـه در فصـل گذشـته بـه طـور اجمـال خاطرنشان گردید و آن این که در دنیای کنـونی غـرب، خـوب و بـد اخـلاق و اعمال، یا قبول و رد مردم سنجیده مـی شـود، و چـون افکـار عمـومی مـراوده دختران و پسران و آمیزش زنان و مردان را پذیرفته و آن را با حسن قبول تلقی نموده است، این قبیل اعمال در آن مناطق ممضی و مجاز است. ولی در اسـلام، معیار خوب و بد صلاح و فساد واقعی مردم است و روا و ناروا بـا مصـلحت و سعادت جامعه اندازه گیری می شود و چون این اعمال بر خلاف مصلحت واقعی و مضر به سعادت و خوش بختی مردم است، در اسلام ناروا و ممنـوع شـناخته شده است.

روش دنیای غرب، هم آهنگ با غرایز طبیعی و موافق بـا تمـایلات نفسـانی بشر است، ولی به طور قطع مفاسد و زیان های بزرگی از پی دارد. روش اسلام مخالف با آزادی نامحدود غرایز و منافی کامجویی های بی حساب آدمی اسـت، ولی به یقین، این محدودیت، انسان را از بسیاری از ضررهای سـنگین فـردی و اجتماعی از پاره ای از آزادی ها چشم پوشی نماید و به بعضی از ناکـامی هـا و محدودیت ها تن دردهد تا دچار مصائب سنگین و عوارض خطرنـاک ناشـی از آن ها شود. به عبارت دیگر، چشم پوشی از آزادی وسیع و بی نصیب مانـدن از پاره ای از لذایذ، در نظر ما بد و نامطلوب است، ولی عوارض و خطرات فـردی و اجتماعی ناشی از آن ها به مراتب بدتر و زیان بارتر است. انسان عاقل ضـرر و زیان کمتر را تحمل می کند تا از ضرر بزرگ تر و شر سنگین تر برکنار بماند.

(قال علی علیه السلام: لیس العاقل من یعرف الخـیر مـن الشرـ و لکـن العاقـل مـن یعرف خیر الشرین). [366]

علی علیه السلام فرموده: عاقل آن کس نیست کـه خـوب را از بـد بشناسـد، بلکـه عاقل و خردمند آن کسی است که دو بد را که با آن ها مواجه اسـت، بسـنجد و بدی که شرش کمتر است، تحمل نماید تا از خطر بد بزرگ تر مصون باشد.

نفوذ روش های غرب در شرق

اکنون، بخواهیم یا نخواهیم، روش های دنیای غرب در مورد مسائل جنسـی، بیش و کم به دنیای شرق سرایت نموده و نسل جوان را تحـت تـأثیر قـرار داده است. همین امر زنان و مردانی را که دل بسته به مقررات دینی و علاقه منـد بـه آداب و رسوم ملی هستند، به شدت نگران ساخته و مشـکلات بزرگـی بـه بـار آورده است و در پاره ای از موارد سبب اخـتلالات خـانوادگی شـده و روابـط والدین و فرزندان را بر هم زده است.

خواسته های جوانان

پدران و مادران مسلمان می خواهند فرزندان جوانشان پیرو مقررات اسلامی باشند و پیرامون معاشرت های غیرمشروع و خلاف عفت نگردند و باعث بدنامی خویش و ننگ خانواده خود نشوند. برعکس، دختران و پسران که در بحبوحه جوانی به سر می برند و مجذوب کشش های غریزه جنسی هستند، مایل اند مقررات قانونی و اخلاقی اسلام را نادیده انگارند و آداب و رسوم ملی را به دست فراموشی بسپارند و در راه ارضای غریزه خود، از روش های غرب پیروی کنند. دختران با پسران و پسران با دختران طرح دوستی و رفاقت بریزند، آزادانه با یکدیگر معاشرت نمایند، و موجبات کامیابی خویش را فراهم آورند.

والدین و فرزندان

این تفاوت نظر بین والدین و فرزندان باعث کشمکش و تشاجر گردیده و در خانواده ها ناسازگاری و اختلاف به بار آورده است و به طوری که گاه به گاه از خلال اخبار جراید استفاده می شود، در بعضی از موارد، چگونگی لباس پوشیدن دختران در کوچه و خیابان و رفت و آمد آنان با پسران، آن چنان والدین را ناراحت و خشمگین ساخته که به شدت فرزندان را مورد تعرض و توبیخ قرار داده اند و گاهی فرزندان از شدت ناراحتی خانه را ترک کرده اند و یا دست به خودکشی زده اند.

برای آن که جوانان و بزرگسالان منشاء تفاوت قوانین الهی و مقررات بهتر بشناسند و به ارزش های واقعی تعالیم آسمانی اسلام بیشتر واقف گردند و در راه خوش بختی و بدبختی خود را به خوبی تشخیص دهند، در این فصل، پیرامون قانونگزاری در اسلام، بر اساس سعادت و مصلحت مردم، قانون گزاری

در جوامع بشری، بر پایه رغبت و خواسته مردم گفت وگو می شود. بـه منظـور روشن شدن مطلب، موضوع بحث با ذکر مثلی آغاز می گردد.

شباهت فرد و اجتماع

جامعه مانند یک انسان است و این دو از جهات متعدد با هم شـباهت دارنـد. از آن جمله این که گاهی فرد خواهان چیزی است که به خیر و مصلحت اوست و گاهی به چیزی تمایل دارد که برای او مضر و زیـان بخـش اسـت. همچنـین، جامعه نیز گاهی به چیزی ابراز علاقه مـی کنـد کـه مطـابق سـعادت و موافـق مصلحت اوست و گاهی چیزی را می خواهد که خیر و صلاحش در آن نیست.

مثال: یک انسان خسته به طور طبیعی علاقه بـه خـواب و اسـتراحت دارد و اعمال این تمایل به مصلحت او نیز هست، زیرا خواب، سـموم ناشـی از کـار و فعالیتش را دفع می کند و به وی نشاط و نیرو می بخشد و بـرای فعالیـت هـای تازه آماده اش می سازد.

هم آهنگی خواسته و مصلحت

جامعه نیز تمایل دارد که محیط زندگی اش امن و آرام باشد تا بتواند در رفاه و آسایش زندگی کند. این تمایل به مصلحت او نیز هست، زیرا اعضای جامعـه، با وجود ایمنی و آرامش قادرند به کار و فعالیت خویش ادامه دهند و موجبـات پیشرفت و تعالی خود را فراهم آورند.

یک انسان، به کشش غریزه التذاذ، میل دارد از نشئه هروئین بهره مند شـود و در زندگی از لذت بیشتری کامیاب گردد، ولی ارضای این تمایل به مصـلحت او نیست، زیرا این کامیابی و مسرت خاطر به قیمت سرمایه هـای حیـاتی و عـز و شرفش تمام می شود و سرانجام باعث فساد و تباهی او می گردد.

اعضای جامعه نیز به تمایل طبیعی و کشش فطری میل دارنـد از هـر جهـت آزاد باشند. هر چه می خواهند بکنند. شهوات خویش را آن طور که مایـل انـد اعمال نمایند، و بی قید و شرط به تمنیـات خـود جامـه عمـل بپوشـانند، ولـی ارضای این تمایل به مصلحت جامعه نیست، زیرا آزادی نامحدود و بی حسـاب، مفاسد گوناگونی به بار می آورد و باعث تیره روزی اجتماع می گردد.

صلاح و فساد واقعی

قانون گزاری در اجتماع، به معنی تمیز خوب از بد و تعیـین مرزهـای روا از نارواست. اگر قانون گزاران خوب و بدها را با معیار صلاح و فساد واقعی مـردم اندازه گیری کنند، آن چه خیر و سعادت جامعه در آن است، بـه موجـب قـانون اجازه دهند و آن چه باعث شر و بدبختی است، ممنوع نمایند، آن قانون گـزاران مایه سعادت و صلاح مردم است و جامعه را به راه کمال و تعالی سوق می دهد.

قبول و رد اجتماع

اگر قانون گزاران خوب و بدها را با قبول و رد جامعه انـدازه گیـری کننـد و روا و ناروا را با میزان موافقت و مخالفت مـردم بسـنجند و بـه صـلاح و فسـاد واقعی آنان توجهی ننمایند، ممکن است آن قوانین در موارد بسیاری باعث زیان و ضرر جامعه گردد و سرانجام برای مردم فساد و بدبختی به بار بیاورد.

قانون گزار، در دین مقدس اسلام، ذات اقدس الهی است.

خداوندی که آفریننده جهان و خالق انسان است و بـه تمـام حقـایق احاطـه کامل دارد. پروردگاری که از مردم و بی نیاز است. نـه از اطاعـت مـردم نفعـی عایدش می گردد و نه معصیت مردم ضرری به ذات مقدسش می رساند.

(غنیا عن طاعتهم آمنا من معصیتهم لانـه لا تضرـه معصـیة مـن عصـاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه). [367]

علی ﷺ ضمن خطبه همام فرموده: خداوند از اطاعت مردم بی نیاز است و از معصیت مردم ایمنی دارد، زیرا نه معصیت گناهکاران به او ضرر می زند و نه اطاعت فرمانبرداران به وی نفعی می رساند.

قانون گزاری در اسلام

قانون گزار در اسلام خداوندی است که خیر و شر انسان را می داند و از صلاح و فساد بشر آگاه است و هیچ حقیقتی بر ذات اقدسش پوشیده و پنهان نیست. او بر اساس صلاح و فساد واقعی، قانون گزاری می کند. آن چه خیر و سعادت مردم در آن است، آن را به موجب قانون، روا معرفی می کند و آن چه باعث شر و ضرر مردم است، به حکم قانون، ناروا می خواند و این خود از بزرگ ترین امتیازات قرآن شریف است.

(ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم.) [368]

این قرآن شریف مردم را به استوارترین راه سعادت هدایت می کند.

محمد بن سنان نامه ای برای حضرت رضا ﷺ فرستاد و سئوال کرد که بعضی از مسلمین تصور می کنند که مقررات روا و ناروای اسلام بر پایه مصلحت و مفسده مردم نیست و علتی جز تعبد و اطاعت از باری تعالی ندارد و درخواست پاسخ داشت.

حضرت در جواب نوشت:

(قد ضل من قال ذلك ضلالا بعیدا.)

کسی که درباره احکام الهی چنین تصوری داشته باشد، سخت در گمراهی و ضلالت است.

ضمن نامه درباره محرمات اسلام چنین فرمود:

محرمات اسلامی

و وجدنا المحرم من الاشياء الاحاجة للعباد اليه و وجدناه مفسدا داعيا الى الفناء و الهلاک .[369]

می یابیم چیزهایی را که خداوند بر مردم حرام کرده، نه تنها در زندگی مورد احتیاج مردم نیستند، بلکه مایه فسادند و بشر را به تباهی و هلاکت می خوانند.

مضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم چرا خداوند شراب و میته و خون و گوشت خوک را بر مردم حرام کرده است؟

فرمود: تحریم و تحلیل خداوند بر پایه رغبت و زهد نبوده است.

(ولکنه خلق الخلق فعلم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم و اباحه تفضلا منه علیهم لمصلحتهم و علم ما یضرهم فنهاهم عنه و حرمه علیهم) .[370]

خداوند بشر را آفریده و می داند چه چیز مایه قوام بدن و مصلح وجود مردم است، آن را از روی تفضل و مصلحت بر آنان حلال نموده و مباح ساخته است، و چه چیز برای مردم مضر است، آن را نهی فرموده و حرام کرده است.

روا و ناروا بر معیار صلاح و فساد

از این روایات و احادیث دیگری که در این باره از اولیای گرامی اسلام رسیده است، صریحا استفاده می شود که مقررات اسلامی بر اساس صلاح و فساد واقعی استوار است. هر آن چه حاوی خیر و مصلحت مادی و معنوی مردم بوده، اسلام آن را روا اعلام نموده است و هر چه باعث شر و ضرر مردم است، اسلام آن را ممنوع شناخته و جامعه را از آن برحذر داشته است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، برای آن که ارزش قانون الهی را از نظر سعادت و صلاح واقعی مردم توضیح دهد و حلال و حرام اسلام را، که بر پایه خیر و شر حقیقی

بنیان گذاری شده است، به مردم بفهماند، قانون گزاری خداوند را به دستورهای عالمانه پزشک تشبیه کرده و فرموده است:

طیب و مصلحت مریض

(یا عبادالله انتم کالمرضی و رب العالمین کالطبیب، فصلاح المرضی فیما یعلمه الطبیب و تدبیر، به لافیما یشتهیه المریض و یقترحه، الا فسلموا لله امره تکونو من الفائزین). [371]

ای بندگان خدا، شما هم مانند بیمارانید و خداوند طبیب، مصحلت مرضی در دانسته طبیب و مآل اندیشی اوست نه در چیزی که مریض می خواهد و نسبت به آن اظهار تمایل می کند. تسلیم امر الهی شوید و از فرمانش اطاعت نمایید تا به گروه نجات یافتگان بپیوندید و به خیر و سعادت دست یابید.

این تشبیه بهترین مثلی است که می تواند خواسته های مردم را از مصلحت های مردم جدا کند و روش اسلام را از روش های جهان غرب تفکیک نماید و منشاء بسیاری از آزادی های افراطی و خلاف مصلحت دنیای امروز را آشکار سازد و به پرسش های جوانان پاسخ گوید.

یک بیمار، بر اثر بالا رفتن قند خون، در ضعف عمیق فرو می رود و بستری می شود. او به خواهش طبیعی خود میل دارد از غذاهای قندی و میوه های شیرین تغذیه کند، به این امید که نیرویی به دست آورد و ضعف خویش را جبران نماید. نوکر مطیع و فرمانبردارش آماده است که خواهش های آقای خود را برآورده سازد و هر قسم غذا و میوه شیرین را که میل دارد در اختیارش بگذارد.

خواسته های خلاف مصلحت

طبیب معالج، که با آزمایش های دقیق و معاینات لازم، مـرض را شـناخته و منشاء ضعف بیمار را تشخیص داده است با اعمال تمایلات مریض جدا مخالفت می کند و در کمال صراحت به مریض می گوید که خواسته های شما بر خـلاف مصلحت مزاج شماست. خوردن غذا و میوه شیرین، نه تنها بـه شـما نیـرو نمـی بخشد، بلکه عارضه قند را تشدید می کند و بر ضعف کنونی می افزاید و ممکـن است به حیات شما خاتمه دهد. مصلحت این است که از خوردن هر قسم غذای شیرین و میوه قندی پرهیز نمایی و تنها از غذاهای مفید و مناسب اسـتفاده کنـی تا تدریجا نیرومند شوی و بهبود یابی.

روش بیمار

مریض، اگر از غذاهای مضر و لذایذ زیان بخش اجتناب نماید، خواهش ها و تمایلات ناروای خود را واپس زند، و از آزادی هـای خـلاف مصـلحت چشـم پوشی کند، می تواند سلامت خویش را به دسـت آورد و از سـعادت و خـوش بختی برخوردار گردد. برعکس، اگر خواسـتار لذایـذ و کامیـابی هـای خـلاف مصلحت باشد و از پی غذاهای مضر و خواسته های زیان بـار خـویش بـرود، باید از سلامت و سعادت خود چشم پوشی نماید و خویشتن را در معرض انواع بدبختی و خطر قرار دهد.

قانون گزاری در آیین اسلام بر اساس مصلحت مردم است، و خداوند قـانون گزار، مانند طبیب معالج، صلاح و فساد و خیر و شر مردم را به صورت مقررات دینی تعیین می کند و به وسیله پیامبر خود به آنان ابلاغ می نماید.

اطاعت از طبیب

می دانیم با آن که معمولا مریض و اطرافیانش علـل بسـیاری از دسـتورهای پزشک را نمی فهمند و از جهات واقعی آن آگاه نیستند، مع ذلک بی چون و چرا از اوامر او اطاعت می کنند و تمام برنامه هایش را صمیمانه به کـار مـی بندنـد، زیرا عقیده دارند که طبیب به مقتضیات مزاج مریض واقف اسـت و دسـتورهایی را که داده، بر اساس مصلحت و به منظور درمان بیمار است.

مردان باایمان نیز با آن که علل بسیاری از احکـام الهـی را نمـی فهمنـد و از جهات واقعی آن آگاهی ندارند، با این حال تسلیم فرمان خدا هستند.

اوامرش را بی چون و چرا به کار می بندند، و از نواهی اش بی قید و شـرط اجتناب می نمایند، زیرا عقیـده دارنـد کـه دسـتورهای آسـمانی اسـلام حـاوی مصلحت و مایه خوشبختی و سعادت آنان است.

اطاعت از خدا

(عن الرضا علیه السلام انه قال: اعلم ان راءس طاعة الله سبحانه التسلیم لما عقلنـاه و ما لم نعقله). [372]

حضرت رضا علیه السلام فرموده است: بدان که تسلیم اوامـر الهـی بـودن در راءس اطاعت از حضرت باری تعالی قرار دارد، خواه سر امر الهی را بفهمیم و به عمـق آن پی ببریم، خواه نفهمیم و از درک آن عاجز باشیم.

در دنیای امروز، روا و ناروا را با موفقیـت و مخالفـت مـردم مـی سـنجند و خوب و بد را با معیار قبول و رد جامعه اندازه گیری مـی کننـد. در کشـورهای پیشرفته، که با اصول آزادی و حکومت مردم بر مـردم اداره مـی شـود، منشـاء قدرت مردم هستند و قانون گزاران، برگزیدگان مردم و یا بـه قبـول غربـی هـا نوکران مردم اند.

نوکر موظف است مطیع و فرمانبردار آقای خود باشد و دستور او را بی چون و چرا به کار بندد. اگر نماینده ای از خواسته رأی دهندگان خود سرپیچی و تخلف نماید، در دوره بعد به او رأی نمی دهند و از وی سلب قدرت و اختیار می نمایند.

بسط خاک و انبوه کشورهای متحده آمریکا، استقرار حکومتی را به معنی تحت اللفظی حکومت مردم بر مردم غیرممکن می ساخت. بنابراین شق عملی دیگر را اتخاذ کردند و حکومتی را پی ریختند که در آن اختیارات و قوا، به نمایندگان ملت تفویض شده بود.

رضایت مردم

رأی دهندگان، عده ای را که داوطلب انتخابات هستند، به عنوان نماینده خویش انتخاب می کنند و اینان نماینده ملت اند و به این نمایندگان منتخب اختیاراتی داده می شود. مأمورین نامبرده مادامی می توانند از اختیارات خویش، که از طرف مردم اعطا شده است استفاده کنند که مردم از طرز کار ایشان راضی باشند. وسایل گوناگونی در دست مردم است که با آن قدرت و کنترل خود را بر نمایندگان منتخب اعمال می کنند و به ایشان یادآور می سازند که در عین حالی که زعما و قائدین قوم اند، نوکر مردم نیز هستند. طرز رسمی ابراز قدرت و کنترل، همانا انتخاب است. کاندیداهای مشاغل عمومی، معمولا به مردمی که از ایشان توقع پشتیبانی و دادن رأی دارند، برنامه ای تقدیم می نمایند و سیاست خویش را شرح دهند. نماینده ای که مجددا داوطلب می شود نیز همان کار را می کند و علاوه بر آن خدمات سابق خود را بیان می نماید. بنابراین مأمورین نمی توانند از این نکته غفلت ورزند که در انتخابات آینده با یک نوع یوم الحساب سیاسی مواجه خواهند شد و این امر بر اعمال ایشان تأثیر فراوان دارد. (373)

تصویب خواسته مردم

در کشورهای متمدن امروز، قانون گزاران، برگزیدگان مردم و در واقع مجری منویات مردم اند و ناگزیرند مانند نـوکران، خواسـته هـای آقایـان خـود را بـه صورت قانون درآورند و کار ندارند کـه خواسـته هـای مـردم صـحیح و مایـه سعادت اجتماع است یا آن که ناصحیح و به ضرر مردم است. به عبـارت دیگـر، قانون گزاری در دنیای غرب، تابع صلاح و فساد حقیقـی و خیـر و شـر واقعـی نیست، بلکه طرح های قانونی بر اساس مقبولات و خواسته های مردم تهیه مـی شود و مورد تصویب قرار می گیرد و اگر در موردی قانون گـزاران قبـول و رد مردم را نادیده انگارند و بر خلاف تمایل جامعه، یک امر واقعی و ثمربخشـی را به صورت قانون تصویب کنند، با عکس العمـل اجتمـاع مواجـه مـی گردنـد و سرانجام آن قانون وازده و مطرود مردم خواهد شد.

در جامعه های متمدن، سنن و رسوم را در قالب قانون می ریزند.

بنابراین، برای آن که قوانین مؤثر واقع شوند، باید بـه سـنن و رسـوم و آداب جاری مطابقت داشته باشد، در غیر این صورت محکوم به شکست خواهد بود.

بهترین گواه بر این حقیقت، قانون منـع تبعـیض نـژادی در آمریکاسـت. ایـن قانون در برخی از ایالات، که هنوز افکار همگـانی بـرای پـذیرفتن ایـن قـانون مستعد نبوده، نتیجه معکوس بخشـیده اسـت. زیـرا قبـل از آن کـه بتـوان فکـر تبعیضات نژادی را از ذهن برخی از مردم کوته نظر ریشه کن ساخت، باید زمینه آن را فراهم کرد. با وجود این، وضع قوانین علیه برخی از رسـوم ممکـن اسـت مؤثر واقع شود، به شرطی که این مراسم در حال انحطاط باشد و اکثریت مـردم، دیگر بدان ها پای بند نباشند. در این صورت قانون موجـب آن مـی گـردد کـه مخالفین تدریجا به راه قانونی، نوین تن دردهند. نمونه یک چنین قانون، تصـمیم

اخیر دادگاه عالی آمریکا برای منع آموزشگاه های سفیدپوستان و سیاه پوستان در آمریکاست. [374]

جامعه شناسان و حکومت دموکراسی

به نظر جامعه شناسان، حکومت های دموکراتیک، با شکل های مختلفی که اکنون در کشورهای پیشرفته جهان مجری و معمول به است، بهترین و عالی ترین وضع حکومت در جهان بشر است. زیرا در این نوع حکومت، منشاء قدرت مردم اند، و اختیارات صاحبان قدرت، از اراده و آرای مردم سرچشمه می گیرد. مردم اند که نمایندگانی را انتخاب می کنند و به مجلس قانون گزاری می فرستند و برگزیدگان مردم اند که طبق خواسته مردم برای مردم وضع قانون می نمایند. در واقع، در حکومت های دموکراتیک، این مردم اند که خودشان بر خودشان حکومت می کنند.

این نوع حکومت نخست در انگلستان، متعاقب انقلاب سال 1688، ظهور کرد، سپس در مستعمرات آمریکا پرورش یافته و آن گاه در آمریکا، در دوران حکومت اندریوجاکسن، به صورت کامل اجرا گردیده است.

این نوع حکومت، که بر پایه های متین و استواری در آمریکا و کشورهای بزرگ باختر اروپا، مانند انگلستان و فرانسه و اسکاندیناوی، برقرار گردیده و سپس در سایر کشورها تدریجا گسترش یافته است، اینک به منزله نوع ایده آل حکومت به شمار می رود. نوعی که دنیا به سوی آن می شتابد و دیر یا زود کلیه ملل جهان آن را اتخاذ خواهند کرد. [375]

حکومت در روزگار گذشته

بدون تردید، حکومت های دموکراسی امروز که بر مبنای آرای عمومی و خواسته های مردم پایه گذاری شده است، با حکومت های خودسرانه

ستمکاران، که در ادوار گذشته رایج و معمول بوده، قابل مقایسه نیست. در روزگار پیشین، مردم در دست بعضی از حکومت ها مانند بردگان و حیوانات اسیر بودند. از خود اراده و اختیاری نداشتند. احساس ایمنی و آرامش نمی کردند، و هر لحظه جان و مال خود را در معرض خطر می دیدند. ولی امروز، در حکومت های دموکراسی، منشاء قدرت، مردم اند و اختیار عزل و نصب حکومت ها در دست آنان است. مردم اند که می توانند با رأی خود اشخاصی را بر کرسی قدرت بنشانند و اختیاراتی را به آنان تفویض نمایند. مردم اند با رأی خود اشخاصی را از کرسی قدرت به زیر آورند و از آنان سلب اختیارات نمایند، ولی با این همه محسنات نباید تصور کرد که حکومت های دموکراسی از هر نقص و کمبودی منزه و مبری است.

امتیاز دموکراسی

دسته ای از جامعه شناسان هستند که موضوع را بیشتر از لحاظ علمی تحلیل و تجزیه کرده و تاءیید می کنند که دموکراسی تنها با مقایسه با سایر مرام ها بهتر است و کسانی که در تمجید آن راه افراط می پیمایند، علاقه و ذوق شخصی را نیز در قضاوت دخالت می دهند. چنان که گیدینگز عقیده دارد تنها امتیاز دموکراسی در این است که نظر و عقیده دسته معدود افراد مقننه از تصمیم های زمامداران سایر رژیم ها کمتر خودخواهانه و مستبدانه است و روح مسئولیت در آن بیشتر رعایت گردیده و به همین جهت، کمتر ظالمانه است و بیشتر از طرف افراد مورد احترام قرار می گیرد. (376)

رابرت کندی، رئیس جمهور اسبق آمریکا می گوید: به قول چرچیل، رژیم دموکراسی فرم بسیار بدی در حکومت است، ولی مع ذلک از تمام رژیم هایی که بشر تاکنون امتحان کرده، بهتر است. (377)

با توجه به این مطلب، که در انواع حکومت های دموکراسی قانون گزاری برگزیدگان مردم اند و باید به مقبولات و خواسته های مردم شکل قانونی بدهند، این سئوال پیش می آید که آیا این چنین قانون گزاران می تواند ضامن سعادت همه جانبه مردم باشد، و قادر است موجبات خوشبختی واقعی آنان را از هر جهت فراهم آورد؟

البته پاسخ این پرسش منفی است، زیرا می دانیم سعادت مردم مانند سلامت مردم یک امر واقعی و حقیقی است و تابع خواسته ها و تمایلات آنان نیست. هیچ مرضی بی حساب درمان نمی شود و هیچ انسانی بی حساب به سعادت نمی رسد.

تأمین صلاح اجتماع

همان طور که خوش بختی و کمال یک طبیب عالم و خیرخواه در این کشور است که واقع بینی از مقررات تکوینی مزاج مریض پیروی نماید، دستورهای لازم را بدهد، به خواهش های ضدمصلحت بیمار اعتنا نکند، تا بتواند به سلامت مریض دست یابد و او را درمان نماید، همچنین، سعادت و کمال رهبران و قانون گزاران اجتماع در این است که با واقع بینی، مقرراتی را به اصلاح و سعادت مردم وضع کنند و موجبات تعالی و تکامل آنان را فراهم آورند و به خواسته های ضدمصلحت جامعه اعتنا نکنند.

(قال علی علیه السلام: من کمال السعادة السعی فی اصلاح الجمهور). [378]

علی علیه السلام فرموده: از کمال سعادت این است که آدمی در راه اصلاح جامعه سعی و مجاهده نماید.

رفتار پیامبران با مردم

پیروزی های بزرگی که در طول تاریخ بشر نصیب پیامبران الهی شده و اصلاحات عظیمی که به دست آنان صورت گرفته است، برای آن بوده که فرستادگان خدا با امتان خود هم مانند اطبا با مرضای خویش رفتار می کردند. خیر و صلاح جامعه را در کمال صراحت می گفتند. در اجرای آن پافشاری می کردند. خواسته های ضدمصلحت مردم را طرد می نمودند، و آنان را از انجام آن تمایلات زیان بخش برحذر می داشتند.

اگر پیامبران خدا می خواستند مانند قانون گزاران کشورهای دموکراسی امروز، پیرو خواسته های مردم باشند و مصلحت های جامعه را نادیده انگارند، ناچار بودند تمام گمراهی های اعتقادی و جرایم و جنایات عملی مردم را امضا کنند و همه افکار و اعمال نادرستشان را مورد قرار دهند.

مبارزه با انحراف ها

اگر ابراهیم خلیل علیه‌السلام می خواست پیرو افکار عمومی بت پرستان باشد، باید تمام بت ها و بتکده ها را به حال خود ابقا نماید و پرستش های احمقانه مردم را ببیند و لب به اعتراض نگشاید.

اگر پیامبر گرامی اسلام می خواست پیرو تمایلات عمومی باشد، باید بت ها را همچنان در خانه کعبه نگاه دارد، قربانی بچه ها را برای معبودهای چوبی و سنگی امضا نماید، باید دختر زنده به گور کردن را که مقبول جامعه بود، یک عمل صحیح تلقی کند، و فروش زنان را، مانند گوسفندان، اجازه دهد و همه آن ها را قانونی نماید. واضح است که چنین روشی، جز ادامه تیره روزی و بدبختی مردم نخواهد بود.

عوارض شرابخواری

میگساری و مشروبخواری از عادات بسیار مضر و خطرناک در زندگی بشر است. الکل، عقل را تیره می کند. فساد اخلاق می آورد. روی اعضای بدن اثر می گذراد و سلامت را تهدید می کند. نظم اجتماع را بر هم می زند. آدمی را به جرایم و جنایت وامی دارد. خلاصه، نوشابه های الکلی مفاسد بزرگ در زندگی فردی و اجتماعی به بار می آورند.

گناه دائم الخمر

(قال الصادق علیه السلام: مدمن الخمر کعابد وثن، یورثه الارتعاش، و یذهب بنوره، و یهدم مروته و یحمله علی ان یجسر علی المحارم من سفك الدماء و رکوب الزناء و الخمر لایزداد شاربها الا کل شر). [379]

امام صادق علیه السلام فرمود: دائم الخمر در گناه مانند بت پرست است. ادامه شرب خمر بیماری ارتعاش می آورد. نورانیت انسانی را می برد. مردانگی را ویران می کند. آدمی را در ارتکاب گناهان بزرگ، مانند خونریزی و زنا جری و جسور می سازد. شراب برای شرابخوار باعث افزایش شر و بدبختی است.

قبل از اسلام، در محیط جزیرة العرب، میگساری معمول بوده و مردم، علنا در مجالس شراب می خوردند. بسیاری از خانواده ها در منازل وسایل مشروب سازی داشتند و مصارف سالانه خود را در خانه ها تهیه می کردند. شراب برای مردم جنبه اقتصادی داشت و بعضی از راه تهیه و فروش آن ارتزاق می نمودند. خلاصه، شرابخواری در آن زمان مورد قبول افکار عمومی بوده و در ردیف آداب و رسوم مهم اجتماعی قرار داشت.

اسلام و تحریم شراب

اسلام به منظور تأمین سعادت مردم باید این عمل ضد مصلحت را ممنوع کند و شرب خمر را تحریم نماید و جامعه را از بـدبختی هـای ناشـی از آن رهـایی بخشد، ولی این کار احتیاج به فرصت مناسب و شرایط مسـاعد دارد تـا تحـریم مشروب عملا مؤثر واقع شود و نتیجه مطلوب به دست آید. آن فرصت مناسـب تدریجا فرا رسید. اسلام رفته رفته نیرومند شد و تعالیم الهی جان مردم را مسخر کرد و خلاصه زمینه تحریم شرب خمر آماده و مهیا گردید.

روزی سعد بن ابی وقاص، یکی از مردان انصار را که بـا او عنـوان بـرادری داشت، به مهمانی دعوت کرد. با هم غذا و مشـروب خوردنـد و هـر دو مسـت شدند. در حالی مستی، روی افتخارات دوره جاهلیت آغاز سخن کردند و کم کم کار به اختلاف و تشاجر کشید.

مرد انصاری استخوان فک شتر را که در سفره بود، برداشت و بـه روی سـعد کوبید و بینی اش را شکافت. از پی این حادثه آیه نازل شد و شرب خمر ممنوع گردید. [380]

(یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجـس مـن عمـل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون. انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العـداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصـدکم عـن ذکـر الله و عـن الصـلوة فهـل انـتم منتهون). [381]

با نزول آیه تحریم، راه و رسم می سازی و می خواری از میان رفت و مـردم با علاقه مندی عجیبی از فرمان الهی استقبال کردند. شراب هایی را که در منـزل داشتند، به کوچه ها ریختند.

استقبال مردم از فرمان الهی

خمره های مشروب سازی را در رهگذرها خالی کردند، به طوری که تا چند روز بوی مشروب تمام شهر را گرفته بود. جوانی کـه جـزء جمعیـت مـردم، در محضر رسول اکرم ﷺ حاضر بود، وقتی فرمان حرمـت مشـروب را شـنید، بـا شتاب به منزل آمد تا این خبر را به سمع والـدین و اهـل خانـه برسـاند. اتفاقـا موقعی وارد منزل شد که پدرش با چند مهمان در کنار سفره شراب نشسته بودند و پدر جام خود را به طرف دهان می برد. پسر فریاد مـی زد پـدر دیگـر نبایـد شراب بنوشی، زیرا خداوند شرب خمر را حرام کرد. پـدر فـورا اطاعـت نمـود. ظرف شراب را به زمین گذارد و بزم مشروب برای همیشه از آن خانه و از سایر خانه های مسلمین برچیده شد.

تفاوت انبیا و قانون گزاران بشری

آیا در کشورهای دموکراسی امروز، قانون گزاران می توانند مانند پیامبران بـه نفع مردم قدم بردارند؟ آیا قادرند این چنین به صلاح و سعادت واقعی آنان وضع قانون کنند و مردم را از بدبختی رهایی بخشند؟ البته پاسخ ایـن پرسـش منفـی است. زیرا انبیا برگزیدگان خداوند و اطبای مردم اند و طبیب حـافظ مصـلحت مریض است نه مجری خواسته های بیمار. ولـی قـانون گـزاران، در کشـورهای غرب، برگزیدگان جامعه و نوکران مردم اند و نوکر موظف است همواره خواسته های آقای خود را برآورده سازد.

جایی که خواسته آقا بر وفق مصـلحتش باشـد، بـا تحقـق یـافتن خواسـته، مصلحت نیز خودبه خود تحقق می یابد، ولی در مواردی که خواسته بـر خـلاف مصلحت باشد، نوکر موظف است مصلحت را نادیده انگارد و به خواسـته آقـای خود جامه عمل بپوشاند.

مثال: آیا در شرایط کنونی فرانسه، قانون گزاران و هیئت حاکمه می توانند میگساری را تحریم کنند و ملت فرانسه را از این بلای خانمانسوز رهایی بخشند؟ برای پاسخ به این پرسش، باید لااقل سه نکته را در نظر داشت.

کشور فرانسه و میگساری

اخلاق و رسوم: در فرانسه وقایع بزرگ و کوچک زندگی باید با صرف نوشابه های الکلی توأم باشد (نامزدی، عروسی، مهمانی، و موفقیت). در فرانسه هیچ جشنی بدون نوشابه الکلی برگزار نخواهد شد.

افکار عمومی: در نظر اکثریت عظیم فرانسویان، اکتفا به نوشابه های غیرالکلی مسخره آمیز است.

منافع: چهارمیلیون نفر فرانسوی (از هفده میلیون نفر مردم فعال) از راه تولید یا فروش نوشابه های الکلی زندگی می کنند. [382]

قانون گزاران و منویات مردم

در این شرایط، قانون گزاران نمی توانند نوشابه های الکلی را تحریم کنند، زیرا مردم خواستار مشروب الکلی هستند و آنان باید مجری منویات مردم باشند و بر فرض اگر چنین قانونی از تصویب مجلس قانون گزاری بگذرد، اجرا نخواهد شد. چه، رئیس جمهور که در راءس قوه مجریه قرار دارد، خود نیز برگزیده مردم است و اگر بخواهد بر خلاف تمایل مردم چنین قانونی را اجرا نماید، به طور قطع با عکس العمل شدید آنان مواجه می گردد. به گفته ماکیاول این چنین حکومت مطرود و محکوم به سقوط است.

از سال 1828، در بعضی از ایالات متحده آمریکا، فعالیت هایی بر ضد نوشابه های الکلی آغاز گردید و رفته رفته گسترش یافت، تا در سال 1869، سیزده ایالت قانونی تصویب کردند و به موجب آن استعمال نوشابه های الکلی

را در سراسر ایالات خود تحریم نمودند. این امر موجب شد که 33 ایالت از 38 ایالت، فورا قانون تحریم نوشابه های الکلی را تصویب کنند.

تحریم نوشابه های الکلی در آمریکا

تصویب این قوانین موجب گردید که مبارزه جدی بین موافقان و مخالفان درگیر شدند و چندین بار دعوا به دیوان عالی کشیده شود و سرانجام در سراسر اتازونی، افکار عمومی بیش از پیش آماده قبول تحریم ملی نوشابه های الکلی شده بود.

اصلاحیه ای در این زمینه انشا شد و در دسامبر 1917 در مجلس کنگره به عنوان اصلاحیه قانون اساسی به این شرح به تصویب رسید:

بخش اول: یک سال پس از تصویب این ماده، ساختن، فروش یا حمل نوشابه های الکلی، صادرات آن از اتازونی یا واردات آن به داخل اتازونی و یا سرزمین هایی که تحت اداره اتازونی است، ممنوع خواهد بود.

بخش دوم: کنگره و هر یک از ایالات متحده می توانند متفقا با تصویب قانون خاص، برای تحقق بخشیدن به این ماده اقدام نمایند.

در بخش سوم پیش بینی شده بود که طبق قانون اساسی، این اصلاحیه در مدت 7 سال باید به تصویب تعدادی از ایالات، که قانون اساسی مقرر داشت، برسد و الا فاقد اعتبار خواهد بود.

در ژانویه 1919، سه چهارم از ایالات متحده اصلاحیه مذکور را تصویب کردند و این همان حد نصابی است که قانون اساسی آمریکا برای اصلاح قانون اساسی لازم می داند. ده ایالت دیگر آمریکا نیز بعدا اصلاحیه هجدهم را تصویب نمودند. به این ترتیب، 46 ایالت از 48 ایالت متحده آمریکا اصلاحیه هجدهم را تصویب کردند. [383]

افکار عمومی در آمریکا

در آن زمان افکار عمومی ملت آمریکا در مسیر صحیح و موافق مصلحت جامعه جریان داشت. بیشتر افراد با واقع بینی طرفدار منع نوشابه های الکلی بودند و تقاضا داشتند که قانون تحریم آن تصویب شود. بر اثر حمایت اکثریت مردم، نمایندگان کنگره و قانون گزاران مجلس ایالتی به خود جراءت دادند که قانون منع مشروبات الکلی را تصویب نمایند و به این بدبختی عمومی و خانمان برانداز خاتمه دهند.

جالب آن که قانون تحریم به قدری مفید و سودمند واقع شد که در آن مدت کوتاهی نتایج بسیار درخشانی به بار آورد، تا جایی که بعضی از افراد، با آن که خود از مخالفین قانون تحریم بودند، ناچار شدند فواید و ثمرات آن قانون را صریحا اعتراف نمایند.

رئیس دانشگاه هاروارد، که از مخالفین تحریم بود، می گوید: شهود و مدارک فراوانی راجع به حسن تأثیر تحریم در همه جا و از همه سو به چشم می خورد: به سلامت عمومی، به خوشبختی عمومی، به کار و صنعت کمک زیادی نموده و به همه این عوامل رونق شایانی بخشید.

صاحبان صنایع، پزشکان، پرستاران از هر طبقه (آموزشگاه ها، کارخانه ها، بیمارستان ها) و مددکاران اجتماعی همگی شاهد حسن تأثیر تحریم نوشابه های الکلی در مناطق مربوط به خود می باشند. این نتایج، علی رغم اجرای ناقص همین اصلاحیه، در تمام اجتماعات بروز کرده است.

در کتاب گوردن مدارک و شواهد فراوانی راجع به نتایج تحریم ملی نوشابه های الکلی گردآوری شده است. طبق گزارش این محققان، نتایج فوری تحریم چنین بوده است.

افزایش قدرت خرید توده مـردم، بهتـرین رانـدمان در کارخانـه هـا، تقلیـل حوادث ناشی از کار، کاهش جمعیت در زندان ها، پایین آمدن شـماره کودکـان بدرفتار، و تقلیل مرگ و میر عمومی. [384]

فعالیت بر ضد تحریم

با تمام این آثار و نتایج مفید، مخالفین آرام ننشستند.

مشروب سازان و مشروب فروشان و کسـانی کـه از ایـن راه نفـع سرشـاری داشتند، با طرفداران آزادی نوشابه های الکلی همدست شـدند و فعالیـت هـای حاد و همه جانبه ای را بر ضد قانون تحریم آغاز کردنـد و بـا کمـک بعضـی از جراید مزدور، به تبلیغات وسیع و دامنه داری دست زدنـد. از طـرق مختلـف در مردم نفوذ کردند و مسیر افکار عمومی را تدریجا برگرداندند و سرانجام شرایطی به وجود آوردند که مجلس کنگره، قانون تحریم نوشابه های الکلی را لغو نمود.

الغای قانون تحریم

الغای هیجدهمین اصلاحیه: مجلس کنگره در بیستم فوریـه 1933، بیسـت و یکمین اصلاحیه قانون اساسی آمریکا را به این شرح تدوین و تصویب کرد.

بخش 1: هیجدهمین اصلاحیه قانون اساسی ممالک متحده آمریکا به موجب این قانون ملغی است. [385]

نادیده گرفتن حقیقت

یک روز مجلس کنگره و مجالس قانون گزاری استان ها با پشـتیبانی افکـار عمومی، نوشابه های الکلی را تحریم کنند و در سراسر آمریکا ساختن، فروختن، خریدن، واردکردن و صادرکردن آن را منع می نمایند و روز دیگر، باز به اتکـای افکار عمومی، مجلس کنگره قانون تحریم نوشابه های الکلی را لغو مـی کنـد و آن را روا اعلام می دارد. آیا وضع قانون و لغو قانون واقعیت مشروب الکلـی را

عوض می کند؟ آیا موافقت و مخالفت مردم روی سم الکل اثری مـی گـذارد و خاصیت طبیعی آن را دگرگون می سازد؟ آیا قبول و رد مردم را معیار خـوب و بد دانستن، به معنی نادیده گرفتن حقیقت و استهزای واقعیت نیست؟

می گویند مردی در پایان دوره مشروبات الکلی اقرار کرد که آبجو سـاخته و فروخته است و پیش از آن که قرار محکومیت او صادر شود، قانون فسخ شد. او را به پرداخت غرامتی محکوم کردند، ولی از او قول گرفته و آزادش نمودند تـا بتواند پول درآورد و غرامت خود را بپردازد.

قصد او این بود که با تهیه آبجو و فروش آن پول بـه دسـت آورد و جریمـه آبجوسازی را بپردازد. [386]

پیروی از قانون خلقت

حقیقت این است که الکل روی انساج بدن آدمی آثار بـد و خطرنـاک دارد و این یک واقعیت طبیعی و یک اصل انکارناپذیر در نظام آفـرینش اسـت. مـردم بخواهند یا نخواهند و مجلس کنگره رأی بدهد یا ندهد، مشروبخواری به صلاح و سعادت انسان نیست و کسی که می خواهـد از عـوارض بـد و خطرنـاک آن برکنار بماند، باید واقع بین باشد، از قانون خلقت پیروی کند، و خود را بـه ایـن سم مهلک آلوده نسازد.

تقص بزرگ در حکومت های دموکراسی این است که خوب و بدها با قبـول و رد مردم سنجیده می شود و روا و ناروا با موافقت و مخالفت جامعه تعیین می گردد و مصلحت های واقعی، که هم آهنگ با مقررات تکـوینی و نـدای عقلـی است، کمتر مورد توجه واقع می شوند.

در کشورهای دموکراسی، خواسته ها و تمایلات جامعه معیار اخلاق نسـبی و اعمال خوب و بد اسـت و بدبختانـه بیشـتر تمـایلات مـردم از هـوای نفـس و

شهواتشان سرچشمه می گیرد و پیروی از هوای نفس، مخالفت بـا عقـل و مایـه تیره روزی و هلاکت است.

عقل در زمینه شهوت

(قال علی علیه السلام: ذهاب العقل بین الهوی و الشهوة). [387]

علی علیه السلام فرموده: عقل آدمی در زمینه کشش های هوای نفس و شـهوات از میان می رود.

(و عنه علیه السلام: اذا غلبت علیکم اهوائکم اوردتکم موارد الهلکة). [388]

و نیز فرموده است: موقعی که هوای نفس بر وجودتان حاکم و غالـب گـردد، شما را به پرتگاه تباهی می کشاند و هلاکتان می سازد.

خطر آزادی بی حساب

دنیای امروز بر اثر پیروی از هوی و تمایلات نفسـانی بـا مصـائب سـنگینی مواجه شده است. آزادی های بی حساب و خلاف مصحلت برای مردم، بدبختی های گوناگونی به بار آورده و در کشورهای پیشرفته، روز به روز بر آمار جرایم و جنایات افزوده می شود. به فرموده علی علیه السلام، هوای نفس، جوامع بشری را به پرتگاه تباهی و هلاکت سوق داده است.

در گزارشی که ادگار هوور، رئـیس اف. بـی. آی (سـازمان دولتـی آمریکـا) منتشر ساخته، ذکر شده است که تعداد جنایـات در آمریکـا در سـال 1967 بـه میزان 15/3 درصد افزایش یافته است.

ادگار هوور در گزارش خود می گوید: شاید هیچ گـاه در تـاریخ کشـور مـا تمایل به جنایت تا این میزان نرسیده باشد. ارقام و آمـار ایـن جنایـات، کـه از پرونده ها و بایگانی های پلیس های محلی و پلیس دولتی اخذ شده، حـاکی از

آن است که در سال 1967 بیش از 38 میلیون مورد جنایت جـدی و شـدید در آمریکا اتفاق افتاده است.

افزایش جرایم

جنایات اشاره شده به دو دسته تقسیم می شوند: 1. قتل و غارت و تجاوزات جنسی و حمله با اسلحه. 2. سرقت اموال و پول با اسـتفاده از اسـلحه. در ایـن گزارش تأکید شده که شایع ترین اسلحه مورد استعمال در این جنایـات، اسـلحه گرم (هفت تیر و تفنگ) بوده است. با استفاده از هفت تیـر، تعـداد 7600 مـورد قتل، 52000 مورد حمله و تجاوز و 73000 مورد سرقت، در سال 1967 اتفاق افتاده است.

از سال 1964 تاکنون، استفاده از هفت تیر بـرای ارتکـاب قتـل 47 درصـد، برای ارتکاب سرقت 58 درصد، برای ارتکاب حمـلات بـه دگـران 76 درصـد افزایش یافته است.

بنابه ارقام گزارش مزبور، احتمال قربانی شدن یک آمریکایی متوسـط (فـرد عادی اجتماع)، که در سال 1966 میزان تقریبی یک در پنجاه نفـر بـود، بـه 15 درصد افزایش پیدا کرده و در جای دیگری گزارش ذکر شـده اسـت کـه میـزان جنایات در شهرهایی با جمعیت بیش از 250000 نفـر، 17 درصـد، در حومـه شهرها 16 درصد، و در نواحی روستایی نشین 12 درصد افزایش یافته است.

میزان جنایات به نسبت زمان به طریق زیر محاسبه شده است: هر 43 دقیقـه یک قتل، هر 19 دقیقه یک تجاوز جنسی، هر دو دقیقه یک حملـه و تهدیـد بـا اسلحه، هر 2/5 دقیقه یک سرقت معمولی، هر 20 ثانیه یـک سـرقت در خانـه مردم، هر 48 ثانیه یک مورد اتومبیل دزدی، و هر 30 ثانیـه یـک مـورد جیـب بری. [389]

تصور می رود با آن چه در این فصل مورد گفت وگـو قـرار گرفـت، پاسـخ سئوالات مذهبی جوانان، که در آغاز بحث بدان ها اشاره شد، واضـح گردیـد و ضمنا روشن شد که چرا پاره ای از مقررات اخلاقی و عملـی اسـلام، بـرخلاف روش های معمول دنیای غرب است و چرا آیین اسـلام، بـرخلاف روش هـای معمول دنیای غرب است و چرا آیین اسلام ارضای خواهش های نفسانی پیروان خود را اندازه گیری کرده و آزادی آنان را محدود نموده است.

پرسش جوانان

جوانان مسلمان می پرسند چرا افـراد غیرمسـلمان آزادی بیشـتر دارنـد و از لذایذ زیادتری کامیاب می شوند، ولـی جوانـان مسـلمان و متسـرع بایـد از آن آزادی ها محروم و از آن لذایذ بی نصیب باشند؟

چرا در کشورهای غرب، دختران و پسران جوان مجازند با هم رفیـق شـوند، مشروب بخورند، یکدیگر را در آغوش بگیرند و ببوسند، اگر مایل باشند بـدون ازدواج قانونی با هم بیامیزند و کامروا گردنـد، ولـی مقـررات اسـلامی مـراوده دختران و پسران را بدون مجوز قـانونی اجـازه نـداده و بوسـیدن و در آغـوش گرفتن و آمیختن با زن اجنبیه را ممنوع نموده است؟ و سئوالات دیگـری نظـایر این ها.

پاسخ پرسش ها

پاسخ همه سئوالات آن است که دنیای غـرب، خـوب و بـدهای اخلاقـی و عملی را با معیار قبول و در جامعه می سنجد و اسلام، خوب و بد را با مصلحت و سعادت واقعی مردم اندازه گیری می کند. دنیای غرب موافقت و مخالفت مردم را به میزان شناخت روا و ناروا می داند و اسلام، صلاح و فساد مـردم را میـزان حلال و حرام می شناسد.

قانون گزاران غرب، برگزیدگان مردم اند و باید عملا، مانند نـوکران، مجـری خواسته ها و هوای نفس مـردم باشـند و تمـایلات آنـان را بـه شـکل قـانونی درآورند، ولی پیامبران الهی برگزیدگان خداوند و طبیبان جامعـه هسـتند. اطبـا، حافظ سلامت و مجری مصلحت های مردم اند و به خواسته های ضدمصـلحت آنان، اعتنا نمی کنند.

نتیجه برنامه پیامبران، خـوش بختـی و سـعادت، آسـایش و امنیـت، رفـاه و آرامش جسم و جان است و نتیجه هوی پرستی ها و شهوت رانی هـای جهـان غرب، نگرانی و ناامنی، قتل و غارت، و فساد و تبـاهی اسـت. نمونـه آن آمـار وحشتناکی است که رئیس سازمان تحقیقات دولتی آمریکا (اف. بـی. آی) جمـع آوری نموده و در دسترس جهان گذارده است.

تزلزل اخلاق و سنن

راسل می گوید:

اصول مسلمه و دستورات اخلاقی منقول از گذشتگان و مبتنی بر سنن قدیمه، نفوذ و تسلط سابق خود را از دست داده است. مردان و زنان امروز اغلب اوقات در این که چه کاری صواب و چه کاری خطاست واقعا در تردید هستند و حتی شک دارند که خطا و صواب جز خرافات و اساطیر اولین چیزی باشد. وقتی هم می کوشند چنین مسائلی را برای خود حل کنند، حل آن را بی اندازه مشکل می بینند. نمی توانند هدف روشنی را که به دنبال آن بروند و اصل واضحی را که راهنمای آن ها باشد، کشف کنند.

زندگی امروز در غرب

اصولی که در جامعه ای تثبیت شده و معمول است، ممکن است به نظر مردم خارج، یعنی بیگانگان، سخیف جلوه کند، ولی تا وقتی که جامعه ای مستقر و پابرجاست اصول مزبور در نظر مردم آن، اصول مناسبی است یعنی تقریبا تمام افراد آن جامعه بدون چون و چرا آن را پذیرفته اند و همان اصول، قواعد و دستورات اخلاقی را، مانند قواعد وزن شعار رزمی، روشن و صریح به دست آن ها می دهند، ولی زندگی امروز دنیا در مغرب زمین مانند اشعار رزمی نیست، بلکه شبیه شعر آزاد است که فقط شاعر می تواند آن را از نثر تشخیص دهد. (390)

چقدر اشخاص را می شناسم که در زندگی ظاهرا خوش و خوش حال به نظر می رسند، ولی دائما به وسیله مسکرات یا وسایل دیگر، در پی مستی و مسموم کردن خود هستند. انسان خوش بخت به مستی و مسموم کردن خود میل نمی کند. به همسایه خود حسد نمی برد و به همین دلیل نسبت به او هم کینه پیدا نمی کند. (391)

جوانان بر سر دوراهی

جوانان مسلمان اکنون بر سر یک دو راهی قرار دارند. یـا بایـد صـمیمانه از تعالیم آسمانی اسلام پیروی کنند و نصایح خیرخواهانه والدین مسلمان خـود را با گوش دل بشوند، از لذایذ غیرمشروع و آزادی های زیان بخش چشم پوشـی نمایند، با محبوبیت و احترام در محیط خانه و اجتماع زندگی کنند، و عمـری را به سلامت و سعادت بگذرانند، یا پیرو روش های غرب گردند، تعالیم اسلامی را نادیده انگارند، به تذکرات والدین خود بی اعتنایی کنند، بنـده شـهوت و هـوای نفس خویش باشند و برای کامجویی و لذت یابی، به بی عفتی ها و ناپـاکی هـا تن دردهند، به شرابخواری و دیگر عادات مضره معتاد گردند، در خانواده ایجـاد اختلاف و ناسازگاری نمایند، در اجتماع حقوق دگران را مورد تعـدی و تجـاوز قرار دهند، و عمری با بدبختی و سیه روزی به سر برند.

چند سال قبل به یکی از مراکز استان ها دعوت شده بودم.

روزی مرد تحصیل کرده ای که در دانشگاه آن شهر تدریس می کرد، به منزلم آمد. گفت می خواهم مطلبی را به اطلاع شما برسانم که اگر مقتضی بدانید، ضمن یکی از سخنرانی ها جوانان را از خطر آگاه سازید. آن مطلب این است!

چند شب قبل، مقداری فرش و اثاث از منزلم به سرقت رفـت. بـه شـهربانی خبر دادم. امروز قبل از ظهر با تلفن گفتند که دزد منزل شما پیدا شده و او یـک دانش آموز ششم ریاضی از فلان شهرستان است. بـاور نمـی کـردم کـه دانـش آموزی دزدی کرده باشد.

فورا به شهربانی رفتم. مرا به اطاق افسر نگهبان راهنمایی نمودند.

طولی نکشید که جوانی را با دست بند به آن اطاق آوردند و گفتند این جوان دزد منزل شماست. سئوال کردم: شما از منزل من دزدی کرده ای؟

جواب داد: بلی.

پرسیدم: محصلی؟

گفت: آری، کلاس ششم ریاضی درس می خوانم.

لذت زیان بخش

برای آن که بدانم واقعا محصل است و راست می گوید. چند سئوال ریاضی کردم که بعضی از آن ها سخت بود. فورا همه را جواب داد. بسیار متاءثر شدم. گفتم: چرا مدرسه را ترک گفتی و به این شهر آمدی و دزدی کردی که گرفتار شوی؟

جواب داد: رفقای بد مرا با لذت هروئین آشنا کردند. کم کم معتاد شدم. چون یگانه فرزند خانواده و مورد علاقه بودم، مدتی از پدر به عناوین مختلف پول می گرفتم و هروئین می خریدم. اخیرا متوجه شد که معتاد شده ام، سخت برآشفت و به من تندی کرد و دیگر پول نداد. ناچار خانه و مدرسه را ترک گفتم. به این شهر آمدم. برای تهیه پول هروئین دزدی کردم و گرفتار شدم.

در این موقع با ناراحتی شدید گفت اکنون به جای مدرسه در محیط زندان به سر می برم و به جای صندلی کلاس و شنیدن درس دبیر، باید روی صندلی محکمه بنشینم و به سئوالات قاضی پاسخ بدهم و در حالی که به شدت گریه می کرد، مأمور او را به زندان منتقل نمود.

غلبه بر هوای نفس

(قال علی علیه السلام: اغلبوا اهوائکم و هاربوا فانها ان تقیدکم توردکم من المهلکة ابعد غایة). [392]

علی علیه‌السلام فرموده: بر خواهش های نفسانی خود غلبه کنید و از محیط خطرش بگریزد. چه اگر هوای نفس شما را به دام خود بیفکند، وارد محیط هلاکتان می کند و به نهایت درجه سقوط و تباهی گرفتارتان می سازد.

شجاع واقعی

(عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله انه قال: ان الشدید لیس من غلب الناس و لکن الشدید من غلب نفسه). [393]

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: شجاع و نیرومند آن کس نیست که بر مردم غلبه کند و بر رقبای خود پیروز گردد، بلکه شجاع آن کسی است که بر نفس سرکش خود مسلط شود و عنان هوی و تمایلات خویش را در دست گیرد.

پی نوشت ها:

1- انسان ناشناخته، ص 135.

2- راه و رسم زندگی، ص 26.

3- چه می دانم؟ هوش، ص 43.

4- چه می دانم؟ هوش، ص 95.

5- چه می دانم؟ بلوغ، ص 22.

6- چه می دانم؟ بلوغ، ص 42.

7- چه می دانم؟ بلوغ، ص 8.

8- چه می دانم؟ بلوغ، ص 46.

9- چه می دانم؟ بلوغ، ص 47.

10- چه می دانم؟ بلوغ، ص 48.

11- چه می دانم؟ بلوغ، ص 49.

12- چه می دانم؟ بلوغ، ص 83.

13- چه می دانم؟ بلوغ، ص 107.

14- چه می دانم؟ بلوغ، ص 117.

15- غررالحکم، ص 372.

16- روان پزشکی، دکتر میرسپاسی، ص 218.

17- چه می دانم؟ بلوغ، ص 10.

18- بیماری سلسله اعصاب در نوزادان، دوران کودکی و بلوغ، ص 8.

19- انسان ناشناخته، ص 136.

20- لذات فلسفه، ص 466.

21- لذات فلسفه، ص 496.

22- همان منبع.

23- انسان، ص 42.

24- انسان ناشناخته، ص 164.

25- سوره 30، آیه 54.

26- لذات فلسفه، ص 501.

27- نهج البلاغه، خطبه 82.

28- غررالحکم، ص 754.

29- ظ سوره 36، آیه 68.

30- صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص 14.

31- لذات فلسفه، ص 492.

32- لذات فلسفه، ص 496.

33- لذات فلسفه، ص 497.

34- لذات فلسفه، ص 495.

35- سوره 17، آیه 84.

36- نهج البلاغه، خطبه 228.

37- تأثیر علم بر اجتماع، ص 55.

38- اخلاق و شخصیت، ص 102.

39- تضادهای درونی ما، ص 27.

40- نهج البلاغه، کلمه 105.

41- تحف العقول، ص 37.

42- وسائل، کتاب جهاد، ص 39.

43- بحار، ج 17، ص 184.

44- مکارم الاخلاق، ص 115.

45- مشکلات روحی جوانان، ص 73.

46- مشکلات روحی جوانان، ص 47.

47- مشکلات روحی جوانان، ص 62.

48- مشکلات روحی جوانان، ص 62.

49- مشکلات روحی جوانان، ص 63.

50- مشکلات روحی جوانان، ص 62.

51- غررالحکم، ص 677.

52- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 937، ص 343.

53- مستدرک، ج 2، ص 625.

54- بحار، ج 17، ص 18.

55- سوره 17، آیه 24.

56- تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 411.

57- مشکوة الانوار، ص 158.

58- مجموعه ورام، ج 2، ص 208.

59- مستدرک، ج 2، ص 627.

60- همان منبع.

61- تحف العقول، ص 46.

62- بحار، ج 17، ص 184.

63- سوره 17، آیه 23.

64- مجمع البیان، ج 6، ص 409.

65- نهج الفصاحه، کلمه 1110، ص 222.

66- لئالی الاخبار، ص 181.

67- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 180.

Luock -68

69- لذات فلسفه، ص 85.

70- امیدهای نو، ص 99.

71- مجله پزشکی ایران، سال دوم، شماره 6، ص 426.

72- مجله نظام پزشکی ایران، سال دوم، شماره 6، ص 386.

73- مجموعه ورام، ج اول، ص 134.

74- وسائل، ج 4، کتاب امر به معروف، ص 97.

75- مجله الهادی، سال دوم، شماره 6، ص 23.

76- تحف العقول، ص 209.

77- مجموعه ورام، ص 31.

78- قریش، ص 1.

79- وسائل، کتاب امر به معروف، ج 4، ص 97.

80- کافی، ج 2، ص 165.

81- سوره 3، آیه 103.

82- مجموعه ورام، ج 2، ص 51.

83- اعجاز روان کاوی، ص 4.

84- مجموعه ورام، ج 1، ص 12.

85- چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 9.

86- چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 39.

87- چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 51.

88- تحف العقول، ص 483.

89- کافی، ج 2، ص 312.

90- اخلاق و شخصیت، ص 138.

91- روضه کافی. ص 87.

92- تحف العقول، ص 402.

93- عقده حقارت، ص 12.

94- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 116.

95- چه می دانم؟ بلوغ، ص 88.

96- مشکلات روحی جوانان، ص 21.

97- مشکلات روحی جوانان، ص 56.

98- مشکلات روحی جوانان، ص 46.

99- مشکلات روحی جوانان، ص 48.

100- تحف العقول، ص 56.

101- لذات فلسفه، ص 84.

102- روزنامه کیهان، شماره 8928.

103- مجله علمی نظام پزشکی، سال دوم، شماره 6، ص 426.

104- چه کنیم تا پیر نشویم، ص 175.

105- فهرست غرر، ص 189.

106- بعاث روزی است که پیش از اسلام قبیله اوس و خزرج در آن روز به جان هم افتادند و جنگ سختی کردند و تلفات سنگینی دادند.

107- اسدالغابة، ج اول، ص 148.

108- مجموعه ورام، ج 1، ص 34.

109- روضه کافی، ص 108.

110- مشکوة الانوار، ص 169.

111- منبع پیشین.

112- فهرست غرر، ص 205.

113- نهج البلاغه، خطبه 90.

114- وسائل، ج 4، ص 40.

115- غررالحکم، ص 719.

116- مستدرک، ج 2، ص 310.

117- رشد و زندگی، ص 16.

118- رشد و زندگی، ص 170.

119- مستدرک، ج 2، ص 310.

120- نهج البلاغه، نامه 31.

121- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص 4.

122- سرنوشت بشر، ص 244.

123- تضادهای درونی ما، ص 29.

124- مستدرک، ج 2، ص 623.

125- مستدرک، ج 2، ص 626.

126- چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 30.

127- اعجاز روان کاوی، ص 19.

128- روان شناسی اجتماعی، ج 2، ص 447.

129- مکارم الاخلاق، ص 113.

130- وسائل، ج 5، ص 125.

131- سوره 89، آیه 17.

132- عقل کامل، ص 24.

133- تضاد درونی ما، ص 30.

134- تضادهای درونی ما، ص 21.

135- تضادهای درونی ما، ص 41.

136- وسائل، کتاب امر به معروف، ص 70.

137- نهج البلاغه، کلمه 390.

138- نهج البلاغه، نامه 31.

139- تضادهای درونی ما، ص 52.

140- سفینه، ج 1، ص 695.

141- مستدرک، ج 2، ص 339.

142- قدرت، ص 38.

143- تحت العقول، ص 304.

144- تضادهای درونی ما، ص 61.

145- تحف العقول، ص 45.

146- فهرست غرر، ص 14.

147- کافی، ج 2، ص 102.

148- عقل کامل، ص 23.

149- مشکلات روحی جوانان، ص 30.

150- عقده حقارت، ص 27.

151- غررالحکم، ص 343.

152- مستدرک، ج 2، ص 310.

153- روان شناسی فروید، ص 40.

154- سوره 75، آیه 5.

155- اخلاق و شخصیت، ص 23.

156- اندیشه های فروید، ص 116.

157- اندیشه های فروید، ص 108.

158- اندیشه های فروید، ص 120.

159- راه و رسم زندگی، ص 64.

160- تحت العقول، ص 52.

161- کافی، ج دوم، ص 319.

162- تحت العقول، ص 358.

163- راه و رسم زندگی، ص 28.

164- سوره 76، آیه 2.

165- سوره 20، آیه 50.

166- سوره 76، آیه 3.

167- تفسیر برهان، ص 1163.

168- سوره 11، آیه 56.

169- سوره 6، آیه 153.

170- سوره 95، آیات 4 و 5 و 6.

171- ما و فرزندان ما، ص 83.

172- فهرست غرر، ص 358.

173- وسائل، ج 4، باب وجوب غلبه عقل، ص 29.

174- کافی، ج 2، ص 139.

175- قدرت، ص 19.

176- راه و رسم زندگی، ص 38.

177- اندیشه های فروید، ص 51.

178- چه می دانم؟ جنایت، ص 17.

179- سوره 91، آیات 7 و 8.

180- چه می دانم، بیماری های روحی و عصبی، ص 67.

181- چه می دانم؟ بیماری های روحی و عصبی، ص 65.

182- چه می دانم؟ بیماری های روحی و عصبی، ص 69.

183- فیزیولوژی انسان، ص 143.

184- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 283.

185- فهرست غرر، ص 257.

186- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 209.

187- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 286.

188- فهرست غرر، ص 257.

189- زناشویی و اخلاق، ص 28.

190- روزنامه کیهان، شماره 8917.

191- روزنامه کیهان، شماره 8975.

192- تحف العقول، ص 386.

193- فهرست غرر، ص 255.

194- Libido

195- لسان العرب، (فرط).

196- مکارم الاخلاق، ص 99.

197- مستدرک، ج 2، ص 531.

198- سوره 23، آیه 7.

199- فروید، ص 66.

200- سوره 2، آیه 223.

201- سوره 16، آیه 72.

202- سوره 30، آیه 21.

203- مکارم الاخلاق، ص 100.

204- کافی، ج 5، ص 337.

205- سوره 2، آیه 187.

206- مستدرک، ج 2، ص 530.

207- مستدرک، ج 2، ص 531.

208- مستدرک، ج 2، ص 531.

209- بحار، ج 23، ص 51.

210- زناشویی و اخلاق، ص 52.

211- وسائل، ج 5، ص 2.

212- زناشویی و اخلاق، ص 46.

213- زناشویی و اخلاق، ص 49.

214- کافی، ج 5، ص 327.

215- کافی، ج 5، ص 329.

216- وسائل، ج 5، ص 1.

217- زناشویی و اخلاق، ص 49.

218- زناشویی و اخلاق، ص 68.

219- زناشویی و اخلاق، ص 64.

220- زناشویی و اخلاق، ص 38.

221- اندیشه های فروید، ص 50.

222- فروید، ص 71.

223- فروید و فرویدیسم، ص 28.

224- اندیشه های فروید، ص 51.

225- اندیشه های فروید، ص 47.

226- روان شناسی فروید، ص 20.

227- فروید، ص 70.

228- روان شناسی فروید، ص 23.

229- اندیشه های فروید، ص 55.

230- اندیشه های فروید، ص 35.

231- فروید، ص 70.

232- روان شناسی فروید، ص 22.

233- Libido

234- فروید، ص 61.

235- اندیشه های فروید، ص 113.

236- اندیشه های فروید، ص 108.

237- اندیشه های فروید، ص 114.

238- اندیشه های فروید، ص 128.

239- هیپی گری، ص 30.

240- هیپی گری، ص 43.

241- فهرست غرر، ص 188.

242- غررالحکم، ص 781.

243- راه و رسم زندگی، ص 13.

244- سفینه، ج 2، (هوی)، ص 728.

245- بحار، ج 17، ص 214.

246- فهرست غرر، ص 427.

247- راه و رسم زندگی، ص 20.

248- روزنامه اطلاعات، شماره 13565.

249- روزنامه اطلاعات، شماره 13425.

250- روزنامه اطلاعات، شماره 14060.

251- روزنامه کیهان، شماره 7979.

252- روزنامه کیهان، شماره 8884.

253- روزنامه اطلاعات، شماره 14039.

254- روزنامه کیهان، شماره 8888.

255- مشکوة الانوار، ص 153.

256- روزنامه اطلاعات، شماره 14060.

257- روح بشر، ص 242.

258- زناشویی و اخلاق، ص 275.

259- قدرت، ص 30.

260- بحار، ج 3، ص 108.

261- امیدهای نو، ص 104.

262- سوره 28، آیه 8 3.

263- مشکوة الانوار، ص 100.

264- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 100.

265- قدرت، ص 68.

266- قدرت، ص 70.

267- سیر حکمت در اروپا، ج 3، ص 127.

268- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 358، کلمه 37.

269- مشکوة الانوار، ص 325.

270- تحف العقول، ص 358.

271- بحار، ج 17، ص 173.

272- صحیفه سجادیه، دعاؤ ه یوم الاضحی و الجمعه.

273- نهج البلاغه، خطبه 126.

274- نهج البلاغه، خطبه 33.

275- سیر حکمت در اروپا، ص 128.

276- ماتریالیسم تاریخی، ص 90.

277- روان شناسی فروید، ص 7.

278- قدرت، ص 63.

279- وسائل، ج 4، کتاب جهاد، ص 47.

280- کافی، ج 2، ص 297.

281- تتمة المنتهی، ص 84.

282- مستدرک، ج 2، ص 322.

283- تضادهای درونی ما، ص 55.

284- بحار، ج 9، ص 521.

285- اعجاز روان کاوی، ص 12.

286- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 99.

287- ماتریالیسم تاریخی، ص 1.

288- راه و رسم زندگی، ص 34.

289- قدرت، ص 25.

290- جامعه شناسی، ص 137.

291- تحف العقول، ص 361.

292- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 104.

293- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 110.

294- سوره 100، آیه 8.

295- وسائل، کتاب تجارت، ج 4، ص 102.

296- فهرست غرر، ص 111.

297- مستدرک، ج 2، ص 625.

298- سوره 89، آیات 17 تا 20.

299- فهرست غرر، ص 61.

300- کافی، ج 2، ص 320.

301- سوره 63، آیه 9.

302- محجة البیضاء، ج 3، ص 140.

303- وسائل، کتاب تجارت، ج 4، ص 105.

304- مجموعه ورام، ج 1، ص 13.

305- تحف العقول، ص 37.

306- لئالی الاخبار، ص 133.

307- مستدرک، ج 2، ص 424.

308- لئالی الاخبار، ص 127.

309- محجة البیضاء، ج 3، ص 143.

310- مجموعه ورام، ج 2، ص 229.

311- تحف العقول، ص 448.

312- بحار، ج 23، ص 6.

313- چه می دانم؟ بلوغ، ص 78.

314- بحار، ج 17، ص 18.

315- وسائل، کتاب نکاح، ج 5، ص 126.

316- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 59.

317- راه و رسم زندگی، ص 149.

318- سفینه، (یسر)، ص 732.

319- ما و فرزندان ما، ص 80.

320- تحف العقول، ص 356.

321- مشکلات روحی جوانان، ص 83.

322- وسائل، ج 5، کتاب نکاح، ص 126.

323- فهرست غرر، ص 61.

324- فهرست غرر، ص 63.

325- زناشویی و اخلاق، ص 117.

326- مستدرک، ج 2، ص 423.

327- بحار، ج 17، ص 32.

328- سفینه، (عزب)، ص 184.

329- جامعه شناسی، ساموئل کنیگ، ص 114.

330- لذات فلسفه، ص 86.

331- زمینه جامعه شناسی، ص 286.

332- لذات فلسفه، ص 88.

333- لذات فلسفه، ص 91.

334- لذات فلسفه، ص 83.

335- لذات فلسفه، ص 91.

336- لذات فلسفه، ص 96.

337- Denver338- زناشویی و اخلاق، ص 156.

339- مستدرک، ج 2، ص 588.

340- کافی، ص 452.

341- روزنامه کیهان، شماره 8962.

342- لذات فلسفه، ص 92.

343- زمینه جامعه شناسی، ص 317.

344- لذات فلسفه، ص 98.

345- سوره 18، آیات 103 و 104.

346- مشکوة الانوار، ص 49.

347- جامعه شناسی، ساموئل کنیگ، ص 90.

348- سرنوشت بشر، ص 155.

349- جمهوریت، ص 376.

350- سر حکمت در اروپا، ج سوم، ص 130.

351- سرنوشت بشر، ص 158.

352- راه و رسم زندگی، ص 69.

353- بحار، ج 11، ص 229.

354- بحار، ج 6، ص 346.

355- بحار، ج 6، ص 164.

356- سفینه، (خلق)، ص 410.

357- بحار، ج 17، ص 14.

358- فهرست غرر، ص 289.

359- مکارم الاخلاق، ص 234.

360- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 410، ص 298.

361- سوره 48، آیه 29.

362- لذت فلسفه، ص 85.

363- روان شناسی اجتماعی، ج 1، ص 83.

364- اخلاق و شخصیت، ص 258.

365- بحار، ج 17، ص 161.

366- بحار، ج 1، ص 116.

367- نهج البلاغه، خطبه 184.

368- سوره 17، آیه 9.

369- بحار، ج 3، ص 118.

370- وسائل، کتاب الاطعمة و الاشربة، ص 236.

371- مجموعه ورام، ج 2، ص 117.

372- بحار، ج 17، ص 209.

373- حکومتی به دست مردم، ص 151.

374- جامعه شناسی، ساموئل کنیگ، ص 92.

375- جامعه شناسی، ساموئل کنیگ، ص 180.

376- جامعه شناسی، ساموئل کنیگ، ص 180.

377- سیمای شجاعان، ص 178.

378- غررالحکم، ص 732.

379- وسائل، کتاب الاطعمة و الاشربة، ص 236.

380- تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 240.

381- سوره 5، آیات 90 و 91.

382- علوم جنایی، ج 2، ص 982.

383- علوم جنایی، ج 2، ص 974.

384- علوم جنایی، ج 2، ص 976.

385- علوم جنایی، ج 1، ص 978.

386- روان شناسی اجتماعی، ج 2، ص 440.

387- فهرست غرر، ص 427.

388- فهرست غرر، ص 426.

389- روزنامه کیهان، شماره 7533.

390- امیدهای نو، ص 10.

391- امیدهای نو، ص 15.

392- فهرست غرر، ص 425.

393- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 270.

فهرست مطالب

مقدمه 2

1 - تفاوت امیال بزرگسالان و جوان 4

مشکل بزرگ 4

منشاء اختلاف 4

طبیعی و اکتسابی 4

دو شرط اساسی 5

آزادی های مضر 6

اسلام و غرایز بشر 7

اولین عامل اختلاف 7

رابطه جسم و جان 8

فعالیت های روحی و روانی 8

موازنه رشد و مغز و هوش 9

حیوان بالفعل و انسان بالقوه 10

رشد موزون جسم و جان 11

آغاز تحول بلوغ 12

تغییر تمایلات روحی 14

اختلال تعادل 15

علاقه جوان به مجهولات 15

جوان و عقل 16

دوره تخیلات 17

سنین جوانی 18
جنون جوانی 18
دوران میانسالی 19
رشد اعمال مغزی 19
ذخایر تجربی 20
غدد جنسی و حالات روحی 20
تفاوت میانسال و جوان 21
کاهش نیرو و محافظه کاری 21
میانسالی و عقل و اخلاق 22
آغاز سیر قهقرایی 22
ضعف کودکی و پیری 23
افزایش ناتوانی 24
عوارض پیری 25
شرایط نامتساوی 25
سالخوردگان و هوش و حافظه 25
تجربه های ایام عمر 26
پیران و زندگی ایام 27
ناسازگاری تست ها 27
تضاد پیر و جوان 28
اقتضای سنین عمر 29
تمایلات ادوار عمر 29
اولین عامل ناسازگاری 29
تضاد و نظم جهان 30
بزرگ ترین وسیله ترقی 31

تضاد افکار و رشد علمی 32
جنگ و تکنیک 32
حوداث و تمدن بشر 33
تضاد درونی انسان 34
تمایلات متضاد 34
اندازه گیری تمایلات 35
تحدید غرایز 36
طبع جوان و کهنسال 37
نظرات متخالف 37
وظیفه نسل کهن 38
وظیفه نسل جوان 38
2 - تکریم شخصیت بزرگسال و جوان 40
معیار معاشرت 41
رمز پیروزی 41
احترام متقابل 42
شناخت روان جوان 43
خواهش آزادی 43
وزیر خانواده 44
مراحل ایام عمر 44
هفت سال اول و دوم 45
هفت سال سوم یا دوران جوانی 45
معانی وزیر 46
رفتار والدین با فرزندان جوان 46
لزوم استقلال جوان 47

حق اظهارنظر 47
خطر آزادی مطلق 48
ناامنی روحی 48
آزادی محدود 49
عطش استقلال 49
سخت گیری والدین 50
سرکوبی استعدادها 50
سخت گیری و ستیزه جویی 52
احترام و آرامش خاطر 53
جوانان آسیب پذیر 53
والدین نادان 54
والدین وظیفه شناس 54
شرط سازگاری 55
فرزندان وظیفه شناس 55
حقوق والدین 56
نگاه محبت به والدین 57
حفظ سنت احترام 58
تکریم کهنسالان 58
اسلام و سالخوردگان 59
تجارب کهنسالان 60
خرافات بعضی از قبایل 60
زنده به گور کردن پیران 61
کهنسالان و دنیای امروز 61
بی مهری جوانان نسبت به پیران 62

سالخوردگان در دنیای غرب 62
خودکشی پیران 63
تاءسیس خانه پیران 64
رفتار خلاف انصاف 65
نتیجه بحث 65
آزادی فردی 66
برادری در اسلام 66
تعاون اجتماعی 67
اجتماع یا خانواده بزرگ 68
تکریم تمام طبقات 68
احترام به جوانان 69
تکریم کهنسالان 69
ارزش محبت 70
داروی شفابخش 71
آسایش در سطح جهانی 72
3 - احساس حقارت و ناسازگاری 73
توقع خودپرستان 73
منحرفین اخلاقی 74
علل انحراف 74
اطفال دشوار 75
بی حسی اخلاقی 75
بی قیدی عاطفی 76
تربیت های اختصاصی 77
احساس حقارت 77

منحرفین اکتسابی 78
عوارض احساس حقارت 79
قدرت طلبی 79
اندیشه اقدام 81
چاره جویی عاقلانه 82
جبران نقایص 83
سوء تربیت و حقارت 83
حقارت موهوم 84
جوانان و احساس حقارت 84
آرزوی قدرت 85
عکس العمل حقارت 86
نگرانی از آینده 87
حرکات بچه گانه 87
پدران و احساس حقارت 88
پدران خودپسند 89
سختگیری های بی مورد 89
پدر و فرزند ناسازگار 90
علاج ناسازگاری 90
وظیفه پدران و فرزندان 90
پدران برتری طلب 91
توهم حقارت 92
نگرانی بی مورد 93
استقلال طلبی جوانان 94
نیاز جوان به راهنمایی 94

آزادی در حدود مصلحت 96
کهنسالان و احساس حقارت 96
ضعف واقعی 97
راه نشیب زندگی 98
پیران و کسب قدرت 99
حرص کهنسالان 99
گردآوری مال 99
مداخله در امور دگران 100
اندرزگویی بی حساب 100
جلب توجه و اظهار وجود 101
پیران تندخو 102
سالخوردگان بی ایمان 102
عقل و جهل کهنسالان 103
پیران نادان 103
مجلس اوس و خزرج 104
سخنان رسول اکرم 105
ندامت اوس و خزرج 105
شاس بن قیس و احساس حقارت 106
جبران حقارت پیران 106
توقیر کهنسالان 106
پیرمردی در محضر پیغمبر ﷺ 107
مسئولیت پیران 108
سفیدمویان سیاه دل 108
پرهیز از خودخواهی 109

تعادل در نظام خلقت 109
پیری از سنن آفرینش 110
4 - نقش تربیت در روابط بزرگسال و جوان 111
تربیت و حسن تفاهم 111
سرایت بیماری های اخلاقی 111
بیماری قابل درمان 112
مجاهده در اصلاح نفس 113
عاجزترین مردم 113
رهایی از سیئات اخلاقی 115
جوانان و درمان اخلاقی 115
تربیت پذیری جوان 116
فواید خودسازی جوان 116
ضرورت تربیت 117
شناخت مقتضیات اجتماعی 117
آغاز تربیت کودک 118
دوران کودکی جوانان 119
تربیت بد و ناسازگاری 120
نگرانی های کودک 120
لزوم احترام کودک 121
مقصود از تکریم کودک 122
پاداش پدران و مادران 122
بدرفتاری با کودکان 123
کودک و محرومیت های عاطفی 123
غذای جسم و جان کودک 124

جوانان ناسازگار 125
رفتار نامتساوی پدران 125
جرم و اختلالات عاطفی 125
اسلام و احترام یتیم 126
فرومایگان وظیفه ناشناس 127
کودک و احساس امنیت 128
کودک و بی قراری روان 128
تمایلات عصبی کودک 129
روش های دفاعی کودک 129
کودک و ستیزه جویی 130
عزلت طلبی کودک 130
تشدید صفات کودکی در جوانی 131
مهرطلبان زبون 132
وابستگی به دیگران 132
اجتناب از ذلت 133
معامله زیان بار 133
برتری طلبان تندخو 134
عطش استثمار 134
بدترین مردم 135
اخلاق ناموزون 135
دو روش مطرود 136
انزواطلبان خودباخته 137
بی حسی روحی 137
آمیزش با مردم 138

محبت و محبوبیت 138
سوء تربیت و اخلاق بد 139
بزرگسالان خشن 139
معلم نامهربان 139
عقده های دوران کودکی 140
تربیت صحیح و رشد عقلی 140
زیاده روی در تکریم 141
عزیزان بی جهت 142
محبت های افراطی 142
تکریم بی حساب و گمراهی کودک 143
عجز از سازگاری 143
مراعات ادب در سخن دگران 144
گوش دادن به سخن کودک 144
والدین نادان و اهانت کودک 145
روان نیرومند و سخن قاطع 145
سوء تربیت و احساس انفعال 146
افراط در تشویق کودک 146
عادت به پرحرفی 147
توقع نابه جا 147
نتایج خلاف انتظار 148
تربیت خوب و حسن تفاهم 148
درمان بیماری های اخلاقی 148
تشدید بیماری 149
5 - بزرگسال و جوان و تعدیل تمایلات 150

تمایل غرایز 150
محدودیت های قانونی 150
عقل و تحدید غرایز 151
خطر خودسری غرایز 152
طرفداران آزادی 152
پیروی از قانون طبیعت 153
برگشت به زندگی ابتدایی 153
زندگی بر وفق طبیعت 154
زندگی حیوانی 155
حیوانی در صورت انسان 155
کفران نعمت 156
انسان و ساختمان اختصاصی 156
گمان غیرواقعی 157
انسان و آزادی عمل 157
خودکاری غرایز 158
انتخاب راه صحیح 158
معیار برتری انسان 159
بشر و قابلیت امتحان 159
هدایت تکوینی و تشریعی 160
فرمان لازم الاجرای الهی 160
هدایت تشریعی و آزادی بشر 161
جبر تکامل در حیوان 161
انسان و راه تکامل 162
هدایت تشریعی یا صراط مستقیم 163

رد و قبول هدایت تشریعی 163
ارزش ایمان و عمل 164
لذت طلبی حیوان و انسان 164
حیوان و لذایذ طبیعی 165
انسان و لذایذ مصنوعی 165
جوان و تمایلات آنی 166
لذت های ندامت بار 166
انسان و تمایلات غیرضروری 167
حریص و گردآوری مال 167
منشاء تحریک حیوان 168
حفظ حیات فردی و نوعی 168
تمایلات اختصاصی انسان 169
تمنیات نامحدود 169
نقطه آغاز آرزوها 170
سد راه آرزوها 170
لزوم تزکیه نفس 171
تکامل در پرتو تمدن 171
اختلاف بزرگسال و جوان 172
مرگ آدمی در جنایات 173
آزادی زمینه تکامل 174
وجدان اخلاقی و تعدیل غرایز 174
ملامت های وجدان 174
وجدان و نظم غرایز 175
کشش های فطری اخلاقی 176

مغز و منطقه سکوت 176
رکن اساسی سعادت 177
اطاعت از فرمان وجدان 177
اندازه گیری آزادی 178
به کار بستن عقل 178
پیروی از فطرت 179
بی اعتنایی به ندای عقل 179
نارسایی عقل 181
وحی و تقویت عقل 181
حفظ تمدن 182
6 - اندازه گیری غریزه جنسی 184
دو غریزه تنومند 184
کلیسا و روابط جنسی 185
نظریه افراطی 185
دو نظریه مطرود 185
روش پیامبران 186
اسلام و زناشویی 186
اندازه گیری غریزه جنسی 187
راه طبیعی التذاذ 187
هم آهنگی دوسره 188
ازدواج و بقای نسل 188
زناشویی و محبت 189
زناشویی و عفت 189
مصنویت از گناه 190

تسریع در ازدواج 190
زناشویی در اسلام و کلیسا 191
روش اسلام 192
روش کلیسا 193
اسلام و کناره گیری از زن 194
رساله پولس 194
ازدواج و تقدس دینی 195
ازدواج و حفظ دیانت 196
کلیسا و نظریه پولس 196
اشتباه فلاسفه 197
روش افراط و تفریط 198
عکس العمل سخت گیری ها 198
دو غریزه اصلی 200
پایه اصلی تمدن 200
انتقاد از نظریه فروید 201
کودک و غریزه التذاذ 202
پیروی از مقررات 202
امیال پس رانده 203
شعور باطن 203
سرکوبی غریزه خوددوستی 204
اشتباه فروید 205
سعادت در نظر فروید 206
چگونگی مصرف نیروی جنسی 206
انتقاد فروید از مذهب 207

انتقاد از تمدن 207
دو مطلب نادرست 208
زیان های نظریه فروید 208
جوانان بدبخت شده 209
شعار آزادی عشق 209
امراض مقاربتی 210
وحشتناک ترین جنایت 210
بزرگ ترین عامل بدبختی 211
اطاعت از هوای نفس 212
پیامبران و رهبران مردم 212
آزادی بی تناسب 212
لذت جویی زیان بخش 213
طفل پنج ساله و بیماری سوزاک 214
جنایت برای هروئین 215
مرگ بر اثر مواد مخدر 215
دزدی برای کامرانی 216
رستوران به جای مدرسه 216
سرقت اتومبیل 217
سخنان یک پدر 217
مستی دو دختر محصل 218
نمونه های انحراف 218
والدین و فرزندان منحرف 218
کامجویی های بی حساب 219
سرپیچی از اوامر الهی 219

زنان و شوهران لاابالی 220
والدین و فرزندان گناهکار 220
هروئین و بزهکاری 221
تعدیل غریزه جنسی 221
روش عادلانه اسلام 222
مصونیت از افراط و تفریط 222
7 - برتری طلبی و ناسازگاری 224
تجاوز به حقوق دیگران 224
برتری جویی خودخواهان 224
تنها آرزوی کودک 225
علاقه به قدرت 225
ریاست طلبی 226
فرونشاندن عطش قدرت 227
جلب توجه صاحبان قدرت 227
رهبران و پیروان 228
عشق به قدرت 228
پایه گذاری حکومت 229
حکومت و پایداری ملت 229
اسلام و تحدید غریزه قدرت 230
برتری طلبی و حرمان از فیض الهی 230
حکومت و اجرای قوانین 232
حمایت از حق و عدالت 233
ضعف مبادی ایمانی 233
قدرت های جادویی ماشین 234

تعدیل قدرت در جهان 234
مکتب نیچه و اصل قدرت 235
فلسفه نیچه و خودپرستی 235
مرد برتر در نظر نیچه 236
نیچه و فضایل اخلاقی 236
نظریه ضدانسانی 237
اسلام و اصالت حق 237
اولویت فضیلت 238
پیروزی از مجرای گناه 238
ستمکاری و ذلت 239
مکتب اسلام و نظریات نیچه 240
نیچه و اصل قدرت 240
اسلام و اصل عدالت 241
نیچه و رها کردن ضعیفان 241
اسلام و حمایت مظلومان 242
ارزیابی قدرت از جهت اقامه حق 242
انتقاد نیچه از برادری و برابری 243
انتقاد نیچه از مذهب 243
انتقاد کمونیست ها از مذهب 244
تضاد این دو نظریه 244
آزاد فکری و واقع بینی 245
تقارن زمانی نیچه و فروید 245
مکتب نیچه و اجازه بیدادگری 246
نمونه ای از بدآموزی های نیچه 247

برتری طلبی و گناهکاری 247
ریاست طلبی و هلاکت 248
ضرورت ریاست برای دین 248
عبدالملک و خون مردم 249
علم و ریاست طلبی 249
خودخواهی برتری طلبان 250
تعدیل غریزه قدرت طلبی 251
حکومت و دادخواهی 251
دادخواهی بدون تاءمل 252
تهدید به سوزاندن 252
جوان و اطاعت از قانون 253
تحلیلعمل زن 254
چگونگی جبران شکست 254
نقش غریزه تخریب و تهاجم 255
کودکان و غریزه تخریب 256
مادر و تربیت طفل 256
کودک و ایذای حشرات 257
جوان و غریزه تهاجم 258
فشار تربیت و سرکوبی غریزه 258
بروز غریزه تخریب 259
دفاع از استقلال 259
برتری طلبی و ناسازگاری 260
اندزه گیری امیال 260
8 - نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع 261

نقش اقتصاد در زندگی بشر 261
اقتصاد و جنگ 261
مکتب کمونیسم و نظریه افراطی 262
اقتصاد و روبناهای اجتماعی 262
رابطه تکامل و اجتماعی و تکامل تولید 263
اشتباه مکتب کمونیسم 263
راسل و اقتصاد بودن 264
نظریه مارکس و جامعه شناسان 264
محیط طبیعی و فعالیت های اقتصادی 265
اسلام و مسائل اقتصادی 266
مقررات منزه از افراط و تفریط 266
نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع 267
بشر و حب مال 267
وسیله ارضا غرایز 268
رفتار تملکی در حشرات 269
تملک بر اساس احتیاج 269
ثروت و سربلندی 270
مالکیت و گسترش شخصیت 270
مال و محبوبیت 270
علاقه به مال و تحرک اجتماعی 271
علاقه افراطی یا تمایل عصبی 271
معیار برتری 272
حب مال و خطرات اخلاقی 273
مال دوستی و جنایت 273

ثروتمندان فقیر 274
یک نوع بیماری روانی 274
مال دوستی معتدل 275
کسب مال 276
تفاوت تلاش ها 276
پرهیز از افراط و تفریط 277
حریصان فرومایه 277
کار و زندگی شرافتمندانه 278
ترک کار برای عبادت 278
اسلام و تلاش معاش 279
کسب مال و حفظ آبرو 279
امیرالمؤمنین و عزت نفس 280
آزادگان و استقلال 280
کار در شرایط سخت 281
خودداری از ذل سئوال 281
به کار واداشتن بیکاران 282
بهترین معیشت 282
بیکاری و حقارت 283
ارتزاق از راه گدایی 283
سربار جامعه بودن 284
بیکاری و سقوط شخصیت 284
جوان و استقلال اقتصادی 284
اشتغال به کار و مسرت 285
جوان و انتخاب شغل 286

شغل و استعداد جوان 286
به کارگماردن فرزندان 287
حقوق فرزند به پدر 287
کسب های خوب و بد 288
کارهای شایسته 288
تفاوت استعدادها 289
کار بر وفق لیاقت 289
مشورت با آزمودگان 290
اظهارنظر کارشناسان 290
کار و شرایط زمان و مکان 291
آگاهی از مقتضیات زمان 291
جوانان و اثبات لیاقت 292
کار و اصلاح اخلاق جوان 292
شکایت پدر از فرزند 293
اصلاح کار فرزند 293
نشانه های رذیلت و فضیلت 294
خطرات پول پرستی 294
روش احمقانه 295
یک بازرگان آمریکایی 295
دلسردی زن از شوهر 296
ناسازگاری خانوادگی 296
مبارزه جوان برای اشتغال 297
اسلام و فعالیت های افراطی 297
اعتدال در مصارف مالی 298

افراط در مصارف 298
بدبخت کردن دگران 299
9 - تمدن صنعتی و اخلاق نسبی 301
پیشرفت صنعت و تحول زندگی 301
تغییر قانون و اخلاق 301
برخورد آمدن قدیم و جدید 302
بزرگسالان و ثبات نسبی 302
اختلاف بزرگسال و جوان 303
خوب و بد نسبی 303
انقلاب صنعتی و دگرگونی اخلاق 304
منشاء تغییر اخلاق 305
تبدیل صیادی به کشاورزی 305
ماشین و افزایش تولید 305
تمرکز مردم در شهرها 306
واحد اجتماع در کشاورزی و صنعت 307
همکاری خانواده در کشاورزی 308
لزوم تخصص در زندگی صنعتی 308
تأخیر ازدواج در جامعه صنعتی 309
زندگی شهری و جوانان درمانده 310
تأخیر ازدواج و بروز مفاسد 311
سستی مبانی اخلاق و تقوا 311
ازدواج موقت و حل مشکل 312
زناشویی در شرایط آسان 312
دانشجویان و ازدواج موقت 313

اسلام و ازدواج موقت 313
ارضای غریزه در کادر قانونی 314
بی نیازان از ازدواج موقت 314
تعویق ازدواج و شیوع فحشا 315
فیلم های سکسی و جنایی 315
غریزه جنسی و تهاجم 316
نقش فیلم های مضر در انحراف افکار 316
جنگ و اخلاق عمومی 317
قدرت تخریب بمب هسته ای 318
جنگ و فساد اخلاق 318
تظاهر به اعمال زشت 319
اشتباه در تشخیص 320
زیانکارترین مردم 320
پیشگویی رسول اکرم 321
میزان خوب و بد 322
تزلزلاصول اخلاقی 322
مقصود از اخلاق نسبی 322
ساموئل کنیگ می گوید: 323
اخلاق و مقتضیات زمان 323
گناه و آرای عمومی 324
تغییر آداب و رسوم 324
مراعات قواعد اخلاقی 325
نوشته های مضر 325
تعریف خوبی و بدی 326

اختلاف دانشمندان 326
نارسایی عقل بشر 327
پیامبران و تمیز حق و باطل 327
سعادت و شناخت خیر و شر 328
خوبی های دنیوی و اخروی 328
مکارم و محاسن اخلاق 329
تکامل مادی و معنوی 330
اسلام و اخلاق نسبی 330
دروغ مصلحت آمیز 330
تکبر با افراد متکبر 331
گمان خوب و بد 331
اخلاق نسبی بر اساس مصلحت 331
اسلام و معیار خوب و بد 332
روش دنیای امروز 332
مثال هایی برای اخلاق نسبی 333
به کار بردن کلمه خوب 334
ورزش بوکس 334
قضاوت اجتماع 335
اختلاف والدین و فرزندان 336
انعقاد و تشویق جامعه 336
واقعیت های اخلاقی و قضاوت مردم 337
قرآن و سنجش خوب و بد 338
10 - تفاوت قوانین الهی و بشری 339
اسلام و پاره ای از روش های غرب 339

روابط دختران و پسران 339
محدودیت های مذهبی 340
اسلام و معیار خوب و بد 340
نفوذ روش های غرب در شرق 341
خواسته های جوانان 342
والدین و فرزندان 342
شباهت فرد و اجتماع 343
هم آهنگی خواسته و مصلحت 343
صلاح و فساد واقعی 344
قبول و رد اجتماع 344
قانون گزاری در اسلام 345
محرمات اسلامی 346
روا و ناروا بر معیار صلاح و فساد 346
طیب و مصلحت مریض 347
خواسته های خلاف مصلحت 348
روش بیمار 348
اطاعت از طبیب 349
اطاعت از خدا 349
رضایت مردم 350
تصویب خواسته مردم 351
جامعه شناسان و حکومت دموکراسی 352
حکومت در روزگار گذشته 352
امتیاز دموکراسی 353
تأمین صلاح اجتماع 354

رفتار پیامبران با مردم 355
مبارزه با انحراف ها 355
عوارض شرابخواری 356
گناه دائم الخمر 356
اسلام و تحریم شراب 357
استقبال مردم از فرمان الهی 358
تفاوت انبیا و قانون گزاران بشری 358
کشور فرانسه و میگساری 359
قانون گزاران و منویات مردم 359
تحریم نوشابه های الکلی در آمریکا 360
افکار عمومی در آمریکا 361
فعالیت بر ضد تحریم 362
الغای قانون تحریم 362
نادیده گرفتن حقیقت 362
پیروی از قانون خلقت 363
عقل در زمینه شهوت 364
خطر آزادی بی حساب 364
افزایش جرایم 365
پرسش جوانان 366
پاسخ پرسش ها 366
تزلزل اخلاق و سنن 368
زندگی امروز در غرب 368
جوانان بر سر دوراهی 369
لذت زیان بخش 370

غلبه بر هوای نفس 370
شجاع واقعی 371
پی نوشت ها:.....372
فهرست مطالب 387